چاپ هشتم

اسرار موفقیت

این کتاب
اصول قطعی کامیابی و موفقیت
را برای کسانی که آن را برای
به کار بستن - نه دانستن -
مطالعه کنند به ارمغان
می آورد.

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

جلد ۲-۱


بسم الله الرحمن الرحیم

اسرار موفقیت (۱و۲)

نویسنده:

مرتضی مجتهدی سیستانی

ناشر چاپی:

الماس

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اسرارموفقیت جلد ۱و۲

اسرارموفقیت جلد اول

مشخصات کتاب

اسرار موفقیت

جلد اول

تألیف

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

فهرست مطالب

۳ – از خداوند، خواهان

(۷)

همنشینی با نیکان

(۸)

تجربه

بسم اللّه الرحمن الرّحیم

پیشگفتار

فکر و اندیشه، از رازهای مهمّ کامیابی مردان بزرگ است. اگر شما در راه آنان گام برمی دارید و خواهان سعادت و موفقیّت خویش هستید، باید از قدرت فکر بهره مند شوید و با استفاده از اندیشه های مثبت، کمبودهای خود را جبران کنید تا به اهداف عالیِ خویش دست یافته و بتوانید جامعه خود را با افکار و اندیشه های ارزنده آشنا سازید.

هرگاه نیاز به یاری و کمک فکری داشتید، با شخصیّتهای آگاه و دلسوزی که دارای شرایط مشاوره هستند، به مشورت بنشینید و از اندیشه ها و دست آوردهای آنان سود جوئید.

با استفاده از رهنمودهای ارزشمند کسانی که شایسته مشورت هستند، با اهداف عالی آشنا شوید و بهترین و ارزنده ترین هدف را انتخاب کنید. زیرا آینده شما در گرو هدفی است که برای رسیدن به آن تلاش می کنید.

آن گاه با اراده قوی و همّت عالی که از شرایط پیشرفت و موفقیّت است، نظم و برنامه ای را که مناسب با هدف شما است، جامه عمل بپوشانید. زیرا نظم و برنامه صحیح، راه را برای رسیدن به هدف، نزدیک و آسان می کند و شما را زودتر به مقصد

نهایی می رساند.

با بهره گیری از وقت و استفاده از فرصتهایی که به دست می آورید، از همنشینی با نیکان بهره مند شوید؛ تا بر اثر همنشینی با آنان روح تازه در کالبدتان دمیده و جان و دلتان از سخنان روح افزای آنان عطرآگین شود. با آنان مصاحبت کنید تا بتوانید از قدرتهای روحی و معنوی آنان نیرو بگیرید، و با استفاده از دست آوردها و تجربه هایی که آنان در طول سالیان دراز به دست آورده اند، به مخالفت با نفس بپردازید.

در صورتی که نفس خود را کنترل کنید و صبر و استقامت را پیشه خود نمائید، انرژی های روحی شما متمرکز شده و قدرت های معنوی شما افزایش می یابد؛ زیرا بر اثر صبر در برابر هواهای نفسانی، باطن و سریره شما از زشتیها پاک می شود و به مقام اخلاص - که سرّی از اسرار خداوند است - راه می یابید.

در این هنگام قلب شما با الهامات رحمانی روشن می شود، و چشمه های حکمت و علوم بر زبانتان جاری می شود. و از علم و دانش که وسیله ارتقاء به درجات عالی و راه یافتن به مراحل ارزنده تقرّب به خداوند است، بهره مند می شوید.

اگر به سوی باب علم و دانش پربگشائید، بر شرافت و ارزش خود می افزائید و با انوار تابناک معارف خاندان وحی، قلب خود را روشن می سازید و می توانید همچون مشعلی فروزان بر جامعه خود نورافشانی کنید و آنان را با مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام آشنا سازید، و دلهای زنگار گرفته را با تابش اشعه پرفروغ گفتار آنان، صیقل زده و روشنائی بخشید.

برای انجام این گونه خدمات، تلاش و کوشش کنید تا توفیق الهی شامل حالتان شود؛ زیرا برای به دست آوردن

توفیق علاوه بر دعا، سعی و تلاش نیز ضروری است.

توجّه داشته باشید تا توفیق الهی از ما دستگیری نکند، به کاروان حقیقت نخواهیم رسید.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی؟ ره زکه پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟

اگر می خواهید به کاروان حقیقت برسید، از طعنه اغیار به خود بیم راه ندهید و از سرزنش خار مغیلان نهراسید. حرکت کنید، از جای برخیزید و از پای ننشینید تا به مقام یقین که از ویژگی های مردان بزرگ و خودساخته است، راه یابید.

از آنجا که طرح این مباحث با هر گونه نظم و ترتیب لازم، برای جامعه مفید است، نویسنده بر آن شد که یادداشتهای خود را در این زمینه، که مستند به فرمایشات خاندان رسالت بالأخص صاحب ولایت ملك و ملکوت حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السلام است، در اختیار عموم بگذارد.

امید است این کتاب بر اثر انوار تابناك سخنان آن بزرگواران، ره گشای جویندگان راه باشد و آنان را در زمینه پرورش و تکامل روحی و معنوی یاری دهد.

سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی

ارزش فکر

هر انسانی در مغز خود، دارای گنجهای پرقیمت و گرانبهائی است که بوسیله فکر و اندیشه می تواند آنها را به دست آورد، و از این گنجینه پر ارزش استفاده نماید.

متأسّفانه برخی از مردم به جای اینکه از گنجهای پرقیمتی که در وجودشان قرار دارد، استفاده کنند، به جستجوی دفینه ها و اموالی که در زیر خاك پنهان شده، می پردازند!

اگر آنان بدانند خداوند گنجینه هائی به مراتب بهتر از دفینه هائی که در جستجوی آن هستند، به رایگان در وجودشان قرار داده است، هیچ گاه عمر خود را در آن راه از دست نمی دهند. آنان برای

یافتن زر و سیم، خاکها را زیر و رو می کنند و غوّاصان برای بدست آوردن جواهرات در اعماق آبها، غوطه ور می شوند؛ ولی مردان خود ساخته برای بدست آوردن گنجینه های واقعی ، در افکار و اندیشه های خویش غوطه ور می شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند:

اَلْمُؤْمِنُ مَغْمُورٌ ... بِفِكْرَتِهِ.(۱)

مؤمن در افکار خویش غوطه ور است.

او از اعماق دریای بیکران افکار خویش، گوهرهای گرانبهایی را می یابد که گنجینه های طلا توان برابری با آنها را ندارد.

او از ژرفای افکار خویش، جواهراتی را بدست می آورد که ارزش آنها جاویدان و ابدی است و قیمت واقعی و ارزش نهائی آنها را در دنیای دیگر و در جهان آخرت درک می کند.

غوطه ور شدن در افکار - نه توهّمات - روح را تقویت می کند و برای دست یابی به گنجینه های اسرار آماده می سازد؛ با فکر و اندیشه، روح و روان شما پرورش می یابد و ورزیده می شود. همان گونه که تمرینات جسمی، ورزش بدن است و جسم انسان را پرورش می دهد، فکر و اندیشه مثبت، روح و روان او را تقویت نموده و پرورش می دهد. زیرا تفکّر یک نوع آموزش به ضمیر ناخودآگاه است. به وسیله تفکّر، حالات باطنی تقویت می شود و قدرتهای روحی انسان آشکار می شود. زیرا فکر پرورش دهنده و تکامل بخش روح است.

پرواز فکر و اندیشه

انسان باید از عالم وهم و خیال دور شود و به سوی حقیقت روی آورد. روی آوردن به فکر و اندیشه در حقائق هستی و خو گرفتن به آن، انسان را از عالم وهم و خیال دور می سازد و او را اندیشمند و جویای حقیقت و واقعیت می سازد. از این رو حضرت عیسی در سفارشات خود فرموده است:

عَوِّدْ... قَلْبَكَ الْفِكْرَ.(۲)

قلب خود

را به فکر کردن و اندیشیدن عادت ده.

در صورت خو گرفتن به تفکّر، قدرت فکر و نیروی تمرکز، بیشتر می شود و آن گاه که فکر قوی شود، وهم و خیال ضعیف می شود. با تضعیف وهم و خیال و تقویت فکر، اثر تبلیغات و تلقینات گمراه کننده شیطان و دشمنان دین، تضعیف می شود؛ زیرا آن گاه که انسان معتاد به تفکّر و تأمّل و اندیشه شد، بنیان معتقدات و معلومات خود را بر همین اساس قرار می دهد. به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتار خود فرموده اند:

لا عِلْمَ کَالتَّفَکُّرِ.(۳)

هیچ علمی همانند تفکّر نیست.

تفکّر و اندیشه و استفاده از ارزشهای موجود در مغز آدمی، از صفات مردان بزرگ و خودساخته است. آنان با پرواز فکر و سیر اندیشه و شناخت موجودات هستی، بر ایمان و یقین خود می افزایند. به همین جهت مردان خودساخته افکارشان خمود، بی رونق و خاموش نیست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

مِنْ صِفاتِ الْمُؤْمِنِ اَنْ یَکوُنَ جَوّالَ الْفِکْرِ.(۴)

از صفات مردان مؤمن، این است که از جولان فکری برخوردارند.

آنان با پرواز فکر، روح خود را متعالی ساخته و عالی ترین هدفها را برمی گزینند و در پی آن، محکم ترین اراده ها و قوی ترین همّتها را بدست می آورند و با پشتوانه فکر قوی، از خداوند بزرگ خواستار موفقیّت و دستیابی به اهداف مقدّس می شوند.

از رازهای اهمیّت فکر

فکر و اندیشه، راهی مستقیم به سوی حقایق جهان هستی است، و در صورتی که فکر در پیرامون مسائل معنوی تداوم یافته و طولانی شود، ناخودآگاه انسان را به سوی معنویّت می کشاند.

در فکر، نیروی جاذبه ای وجود دارد که شخص متفکّر را با مسئله ای که درباره آن می اندیشد، پیوند می زند و میان

آنها ارتباط برقرار می کند.

وجود این نیرو یکی از رازهـای مهم اهمیّت فکر و انـدیشه است. بر اسـاس وجود این نیرو، انسانی که درباره خوبیها و یا بـدیها می اندیشـد، و تفکّر او تـداوم می یابـد، کم کم بسوی خوبیها و یا هر چه درباره آن فکر می کند، جذب می شود و آنها نیز به سوی او روی می آورند.

ایـن حقیقـتی است کـه در روایـات و فرمایشـات خانـدان وحی علیهـم السـلام بـه آن تصـریح شـده است. به این جهت افکـار پسـندیده، صـفا دهنده قلب و زینت بخش دل و نورانی کننده باطن انسان است. همان گونه که افکار زشت و نیز غفلت، ایجاد کننده تاریکی و ظلمت در قلب آدمی است.

انسانی که فکر می کنـد و می اندیشد، صـفا و نورانیّت دارد و کسـی که غافل است از نعمت تفکّر بهره ای ندارد و دلی زنگار گرفته و تاریک دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه »وسیله« می فرمایند:

اَلْفِكْرُ تُورِثُ نُوراً وَالْغَفْلَهُ ظُلْمَهً.(۵)

فکر و اندیشه، نورانیّت را بجای می گذارد و غفلت تاریکی را.

زیرا تفکّر اگر بر اساس حق جویی و جسـتجوی کمال باشـد، نشان دهنـده حقیقت و بیان کننده واقعیّات جهان هستی در قلمرو شـأن شـخص متفکّر است؛ و این خود ایجـاد کننـده صـفا و نورانیّت می باشـد. ولی غفلت از این حقایق، بر ظلمت و تیرگیهای موجود می افزاید.

تحـوّلی که بر اثر کـثرت فکر و انـدیشه، در قلب انسـان ایجـاد می شود، او را آمـاده برای عمـل می سـازد؛ به این جهت فکر و انـدیشه، ایجـاد کننـده قوّه عـامله است. بنـابراین، فکر نه تنهـا انسـان را برای انجام مسائلی که مورد تفکّر قرار داده است مهیّا و آماده می نماید، بلکه بر اثر تداوم فکر، در انسان قوّه عامله و نیروی عمل

ایجاد می شود و او را به سوی عمل جذب می نماید تا فکر و اندیشه، به صورت عمل و رفتار درآید.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

التَّفَکُّرُ یَدْعُو اِلَی الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ.(۶)

فکر، انسان را بسوی خوبی ها و عمل به آن دعوت می کند.

فکر و اندیشه درباره راز خلقت انسان و هدف از ایجاد و پیدایش او، و سرانجام و عاقبت وی، آدمی را به سوی نیکی و مقام «عبودیّت»، فرا می خواند.

شما بوسیله «فکر و اندیشه» می توانید با رسیدن به مقام «عبودیّت»، نیروهای عظیمی را که در وجودتان به صورت نهان و نهفته وجود دارد، به فعلیّت رسانده و بیدار نمائید.

اثر فکر گناه

در انسان آمادگی برای متخلّق شدن به هر گونه صفت نیک و بد، و امکان دارا شدنِ هر گونه خلق و خوی، وجود دارد. با فکر و اندیشه در کارهای خوب و بد، این آمادگی به فعلیّت تبدیل می شود و از مرحله امکان خارج شده و واقعیّت می پذیرد.

این یک حقیقت عام و کلّی است و اختصاصی به کارهای پسندیده و خوب ندارد. یعنی همان گونه که انسان بوسیله فکر نمودن درباره خوبیها، بسوی آن جذب می شود و آن را عملی می سازد، با اندیشیدن درباره گناهان و لذائذ حیوانی نیز به سوی آنها کشیده می شود و دست به ارتکاب آنها می زند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ کَثُرَ فِکْرُهُ فِی الْمَعاصی، دَعَتْهُ اِلَیْها.(۷)

کسی که درباره گناهان زیاد فکر کند، بسوی آنها خوانده می شود.

و در گفتاری دیگر می فرمایند:

مَنْ کَثُرَ فِکْرُهُ فِی اللَّذاتِ، غَلَبَتْ عَلَیْهِ.(۸)

کسی که درباره لذّتها زیاد بیندیشد، آنها بر او غلبه خواهند نمود.

بنابراین فکر و اندیشه آدمی، می تواند آینده او را تغییر داده و تحوّل عظیمی در چگونگی زندگی او بوجود آورد.

به این دلیل در کلمات دلنشین خاندان عصمت، آن همه به تفکّر و اندیشه، ارزش قائل شده اند و اهمیّت آن را به همه شیفتگان و دوستان خود توصیه نموده اند؛ زیرا ارزش فکر و اندیشه در موضوعات ارزنده، در سنجش با عمل و کردار، همچون ارزش روح و روان در برابر جسم است.

تفکّر، بر ایمان و یقین شما می افزاید

تفکّر در مخلوقات جهان و نظام آفرینش، ایمان و یقین را در دل انسان تقویت می کند و اعتقاد به وجود خداوند بزرگ و سایر عقاید مذهبی را بیشتر و محکمتر می نماید. آفرینش میلیاردها میلیارد ستاره در کهکشانها، - علاوه بر ستارگانی که در سحابیها وجود دارند و امکان شمارش آنها نیست - با نظم شگفت انگیزی که از آن برخوردارند، دلیلی بزرگ بر وجود خالق و آفریدگاری بزرگ، مدبّر و مقتدر است.

فکر انسانها عاجز از درک عظمت جهان هستی است و اندیشمندان جهان، آن گاه که به تفکّر درباره جهانِ خلقت می پردازند، با جهانی باعظمت واسرار آمیز روبرو شده و خود را عاجز از درک حقیقت آن می بینند؛ ولی نشانه ها و آیاتی را در آن مشاهده می کنند که احیا کننده قلبها و روشنی بخش دلهای خردمندان است. آری بر اثر تفکّر در پیرامون عظمت جهانِ خلقت، یقین و ایمان به وجود خالق مقتدر و مهربان، افزایش می یابد.

چشم دوختن به عالم ملکوت، از صفات و ویژگیهای اولیاء خدا است. آنان با فکر و اندیشه، به کشف اسرار جهان هستی می پردازند. آنها نه تنها دیده دل را بسوی عالم ملکوت می دوزند؛ بلکه یاران و نزدیکان خود را نیز به آن سفارش می نمایند.

در وصیّتهای حضرت لقمان به فرزندش آمده است:

اَطِلِ التَّفَکُّرَ

فی مَلَکوتِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبالِ وَما خَلَقَ اللَّهُ، فَکَفی بِهذا واعِظاً لِقَلْبِکَ.(۹)

فکر خود را در ملکوت آسمانها و زمین و کوه ها و آنچه را که خداوند خلق کرده است، طولانی کن؛ که این گونه اندیشه، قلب تو را از جهت وعظ و نصیحت گوئی کفایت می کند.

تفکّر طولانی درباره ملکوت که لقمان آن را به فرزندش سفارش کرده است، اثراتی را در بردارد که اگر انسان به انجام آن توفیق یابد، در آینده او تحوّلی عظیم به وجود می آورد؛ زیرا بر اثر فکر درباره ملکوت آسمانها و زمین و سایر مخلوقات خداوند، اعتقاد و بینشی ایجاد می شود که روشنگر سرانجام کار است.

قرآن مجید می فرماید:

» اِنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَآیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ × اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ «.(۱۰)

بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه نشانه هایی است برای صاحبان عقل. آنان که خدا را یاد می کنند در حال ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان)در هر حالی در یاد خدا هستند(و می اندیشند در آفرینش آسمانها و زمین)و می گویند:(پروردگار ما، این را باطل نیافریدی، منزّهی تو، پس ما را از عذاب جهنّم نگه دار.

فکر و اندیشه آنان در پیرامون خلقت آسمانها و زمین، به جنبه ملکی آن اختصاص ندارد؛ بلکه جنبه ملکوتی را نیز شامل می شود. آنان با اندیشیدن در خلقت مادّی و ملکوتی جهان، بر ایمان و یقین خود می افزایند.

تفکّر وسیله بصیرت و دوراندیشی است

اگر انسان درباره سرانجام کاری که در پی انجام آنست بیندیشد، در کارها به نتیجه می رسد و

گرفتار پشیمانی و افسوسهای کشنده نمی شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن گفتاری دلنشین چنین فرموده اند:

اِذا قَدَّمْتَ الْفِکْرَ فی جَمیعِ اَفْعالِکَ، حَسُنَتْ عَواقِبُکَ فی کُلِّ اَمْرٍ.(۱۱)

اگر پیش از همه کارهایت درباره آن بیندیشی، سرانجام و عاقبت تو در هر امری نیکو خواهد بود.

زیرا اندیشه در هر کاری، باعث روشن بینی و بصیرت درباره انجام آن کار خواهد شد.

اولیاء خدا، مردان بزرگ و آنان که از نعمت تقرّب به درگاه خداوند متعال برخوردار بودند و به محضر پر فیض خاندان وحی بار می یافتند و آنان که جزء یاوران و اصحاب آن بزرگواران بودند، از نعمت تفکّر و اندیشیدن درباره سرانجام کارها برخوردار بوده اند.

آنان که از سرچشمه زلال ولایت، آب حیات نوشیده اند، آنان که از پرتو انوار تابناک خاندان وحی بهره برده اند، آنان که با علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام قلب و جانشان را نورانی ساخته اند، همه از نیروی باعظمت فکر - که از بزرگترین نعمتهای خداوند است - بهره برده اند و دارای بصیرت و دور اندیشی شده اند.

شناخت، هدایت، روشن بینی، و آگاه بودن از حقایق امر، با فکر و اندیشه ایجاد می شود. این جمله از کلمات درربار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

لا بَصیرَةَ لِمَنْ لا فِکْرَ لَهُ.(۱۲)

آن کس که فکر ندارد، روشن بینی ندارد.

او بصیرت ندارد، او قلبش تیره و از نورانیّتِ دل بی بهره است.

بنابراین با فکر و اندیشه، می توان زنگار را از دل پاک ساخته و ظلمت و تیرگی قلب را به صفا، نورانیّت و بصیرت تبدیل نمود.

همان گونه که »حرّ« رضوان اللّه علیه به خاطر احترامی که به حضرت فاطمه زهراعلیها السلام قائل شد، زمینه فکر و اندیشه درباره نتیجه و سرانجام جنگ و مقاتله با امام

حسـین علیه السـلام برای او پیدا شد، و سرانجام فکر و اندیشه ای که بر اساس احترام به حضرت صدّیقه کبری علیها السلام در او تبلور یافته بود، او را از هلاکت نجات داد و او در صف شهدای کربلا قرار گرفت.

با اینکه او از لشـکریان ابن زیاد پلیـد بود و حرام ترین مال ها در گوشت و خونش اثر کرده بود، ساعتی فکر و اندیشه، او را از هلاکت و بدبختی ابدی نجات داد و در صف شهدای کربلا قرار گرفت.

»حرّ« ، بر اساس تأمّل و تفکّر در پیرامون پاسخ به امام حسـین علیه السـلام، خود را از تنـدی و خشم نگه داشت، ریاسـتش را کوچک شمرد و خود را مجبور به تواضع دید.

به این مناسـبت کلامی از حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سامان دهنده زندگی انسانها است، می آوریم. آن بزرگوار می فرمایند:

دَعِ الْحِدَّهَ وَتَفَکَّرْ فِی الْحُجَّهِ وَتَحَفَّظْ مِنْ الْخَطَلِ،تَأْمَنَ الزَّلَلَ.(۱۳)

تندی را رها کن و در حجّت و دلیل بیندیش، و خود را از گفتن سخن باطل، نگه دار؛ تا از لغزش در امان باشی.

»حرّ« این چنین رفتار کرد و با بصیرت و دوراندیشی، آینده خود را دگرگون ساخت.

همـان گـونه که جنـاب حرّ دربـاره سـرانجام کـار خود دقّت و تأمّل نمود، اگر دنیاپرسـتانی که در سـقیفه اجتمـاع کردنـد، در پیرامون عاقبت خود می اندیشیدند، رخساره ماه نیلگون نمی شد و چهره خورشید را غبار غم نمی پوشاند.

ولی افسوس .... افسوس .....

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بصیرت و دور اندیشی را از آثار فکر و اندیشه، بیان می کنند و می فرمایند:

مَنْ فَکَّرَ أَبْصَرَ الْعَواقِبَ.(۱۴)

کسی که بیندیشد، نسبت به سرانجام امور دارای بصیرت می شود.

بدست آوردن بینش و بصیرت، بهترین راه برای پند و اندرز دادن و موعظه نفس است. بصیرت

و روشن بینی، از صفات ممتاز مردان خداست و بهترین راه برای دست یافتن به بصیرت و روشن بینی، فکر و اندیشه است.

مردان بزرگ در اثر تفکّر درباره اجتماع و افراد جامعه و وضعیّت فعلی و آینده جامعه، به حالات فرد و اجتماع بصیرت پیدا می کنند.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمودند:

مَنْ طالَتْ فِکْرَتُهُ، حَسُنَتْ بَصیرَتُهُ.(۱۵)

کسی که فکرش طولانی شود، بصیرت و روشن بینی او نیکو می شود.

زیرا اندیشه، در صورتی که آلوده به اغراض شخصی نباشد، همچون آئینه ای صاف، حقائق را جلوه گر می سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْفِکْرُ مِرْآةٌ صافِیَةٌ.(۱۶)

اندیشه، آئینه ای شفاف است.

در صورتی اندیشه همچون آئینه صاف و درخشان، واقعیّت را به شما نشان می دهد که از روزه اندیشه استفاده کنید.

روزه اندیشه

در اسلام، روزه سکوت وجود ندارد؛ همان گونه که شبانگاه صوم و خودداری از خوردن و آشامیدن معنی ندارد. ولی آنان که در مقام دست یافتن به مراتب عالی معنوی هستند، به جای روزه سکوت به روزه اندیشه می پردازند و ذهن خود را به افکار زشت و ناپسند، آلوده نمی نمایند. این دستوری است که از خاندان وحی به ما رسیده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

صِیامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِکْرِ فِی الْآثامِ اَفْضَلُ مِنْ صِیامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعامِ.(۱۷)

روزه قلب از فکر کردن درباره گناهان، برتر است از روزه داشتن و پرهیز نمودن از خوردن خوراکیها.

اگر خود را به افکار زشت آلوده نسازید، در برابر گناهان و اعمال ناپسند بیمه می شوید، در این هنگام فکر، همچون آئینه ای صاف و درخشان واقعیّت را برای شما روشن می کند و نشان می دهد. روزه اندیشه، می تواند بهترین و مؤثّرترین راه برای نجات را، در اختیار انسان گذاشته و

آدمی را در سیر معنوی موفّق کند.

روزه اندیشه، می تواند روح انسان را به پرواز درآورده و بر فراز فضای بیکران عالم معنی، به اوج ترقی و پیشرفت برساند.

اگر به انجام روزه اندیشه موفّق شوید، شیطان را شکست می دهید. اگر چه شیطان برای مؤمنین، دشمنی ضعیف به شمار می آید و قدرت او برای گمراهی انسان کم و اندک است؛ ولی او از نفس انسانها که دشمنی پرقدرت و مقتدر، و همیشه همراه و همگام با انسانها است، استفاده می کند.

او با وسوسه در نفس افراد، می تواند نفس را با خود هم عقیده ساخته و با کمک نفس، هستی انسان را به تباهی کشیده و سعادت دو دنیا را از او بگیرد.

راه مقابله با وسوسه های شیطانی و حدیث نفس، نفیِ افکار دنیوی است. کسی که نفس خود را از اندیشه های دنیوی دور نماید، مرتکب گناه و اعمال زشت نمی شود و در این صورت سعادت جاویدان را بدست می آورد؛ زیرا اندیشه سالم و فکر صحیح، انسان را از غم و اندوه و افکار دنیوی - که ویرانگر خوشی و خوشبختی است - نجات داده و سرانجامی بسیار عالی برای او به ارمغان می آورد.

راه هایی برای سلامتی اندیشه

۱- دقّت و تأمّل، فکر را سالم می کند

دقّت، تأمّل و بررسی افکار، نقش مهمّی در تصحیح افکار و زدودن اندیشه های فاسد دارد. در مناجاتی که ملک مقرّب خداوند جبرائیل، برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آورده - تا مورد استفاده امّت قرار گیرد - می خوانید :

وَأَلْهَمْتَنی رُشْدی بِتَفَضُّلِکَ، وَاَجْلَیْتَ بِالرَّجاء لَکَ قَلْبی وَاَزَلْتَ خُدْعَةَ عَدُوّی عَنْ لُبی وَصَحَّحْتَ بِالتَّأْمیلِ فِکْری...(۱۸)

با تفضّل خویش، هدایت مرا به من الهام فرمودی و با امیدواری به تو، قلبم را جلا بخشیدی و نیرنگ دشمنم را از

عقلم زدودی و با تأمّل، فکرم را سالم نمودی.

اگر فکر خود را به تکاپو و تأمّل وادار نمائید، اندیشه شما سالم می شود و اوج می گیرد؛ در این هنگام ناخودآگاه بهترین افکار به سراغ شما می آید. زیرا تأمّل، افکار غلط را از میان برده و اندیشه های سالم را جایگزین آن می کند. دیو چو بیرون رود، فرشته درآید.

۲ – پرهیز از پرخوری

برای تصحیح فکر و قدرت بر تأمّل، خودداری از پرخوری ضروری است؛ زیرا خوردن و آشامیدن اگر از حدّ اعتدال خارج باشد، در فساد فکر و اندیشه، اثری مهم دارد. آسایش و آرامش فکری در ارتباط با آسایش جسمی است و در صورتی فکر راحت است که احساس پرخوری و سنگینی نشود. در این هنگام ذهن آرام و از طغیان افکار زشت، و هجوم اندیشه های شیطانی محفوظ خواهد بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنِ اقْتَصَرَ فی اَکْلِهِ کَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَصَلُحَتْ فِکْرَتَهُ.(۱۹)

کسی که در خوردن به قدر لازم اکتفا کند، صحّت جسمی او بیشتر می شود و فکرش اصلاح می گردد.

بر اثر پرخوری، بخارات بدن بیشتر شده و به سوی مغز روان می شود و بر قدرت نفوذ شیاطین می افزاید؛ به این جهت افکار فاسد و وسوسه های شیطانی زیاد می شود. بر اثر پرهیز از پرخوری، بخارات بدن کمتر شده و راه برای نفوذ شیطان کمتر می شود و کیف نفسانی تقلیل می یابد. از این رو حدیث نفس و وسواس کمتر شده و فکر اصلاح می شود.

۳ – پرهیز از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند

برای دارا بودن اندیشه سالم، کناره گیری از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند نیز ضروری است. کناره گیری از افراد زود باور، انسان را از اشتباهات فکری آنان محفوظ نگه می دارد. افراد ساده لوح، زود باور و کسانی که به آسانی فریب دیگران را می خورند، از نظر فکری ضعیفند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ ضَعُفَتْ فِکْرَتُهُ قَوِیَتْ غِرَّتُهُ.(۲۰)

کسی که فکرش ضعیف باشد، فریب خوردن او قوی می باشد.

ضعف فکری، امکانات گول خوردن را مهیّا می کند؛ زیرا از آنجا که در این گونه افراد، قدرت فکر و اندیشه اندک است؛ وهم و خیال در آنان قوی است و بر همین اساس، اظهارات

دیگران را به زودی قبول می کنند.

زیرا غلبه وهم و خیال، ایجاد حالت پذیرش می کند؛ ولی فکر و اندیشه به دنبال دلیل و برهان و حالت پذیرش در صورت وجود شرایط می باشد. به همین جهت، در فرمایشات اهل بیت علیهم السلام از مصاحبت با افرادی که از نظر فکری ضعیف هستند منع شده؛ تا بر اثر همنشینی، اشتباهات آنان به دیگران سرایت نکند.

تمرکز فکر، بر قدرت اندیشه می افزاید

کسی که به فکر و اندیشه می پردازد، باید خاطری آسوده و ذهنی آرام داشته باشد؛ زیرا تشویش خاطر، مانع تمرکز است و آن گاه که اندیشه متمرکز نشود، از قدرت آن کاسته می شود.

برای ایجاد تمرکز فکر، باید در محیط آرام و با خاطر آسوده به تمرکز فکر بپردازید. محیطهائی که فکر را به این سو و آن سو متوجّه می کند و همچنین در مواقع هیجان و آشفتگی روحی، نمی توان فکر را کاملاً کنترل نموده و متمرکز ساخت.

اگر قدرت بر تمرکز فکر پیدا کنید، از اندیشه ای قوی و قدرتمند برخوردار می شوید؛ زیرا بدون شکّ تمرکز، قدرت فکر را چندین برابر می کند و به همین جهت از عظمت والائی برخوردار است. باید راه تمرکز فکری را آموخت و موانع آن را برطرف ساخت.

از آنجا که تمرکز فکر از حالات روحیِ انسان سرچشمه می گیرد، برای بدست آوردن آن و برای این که قدرت داشته باشیم با سرعت، به تمرکز فکری دست یابیم، باید به تمرین بپردازیم تا با مرور زمان، این قدرت در ما ایجاد شود.

در صورتی که قدرت به تمرکز فکر پیدا کنید و از آن استفاده نمائید، راه رسیدن به نبوغ برای شما باز می شود. بسیاری از دانشمندان و محصلین، به حال »نوابغ« غبطه می خورند

و یا حسادت می ورزند و از این که خود را در حدّ نبوغ نمی بینند، ناراحتند و حال آن که برخی از نویسندگان معتقدند:

»تنها تفاوت بین انـدیشه یک نابغه با انـدیشه یک فرد عادی، در این است که فرد نابغه بخش بیشتری از ذهن خود را به طریقی خاص، مورد اسـتفاده قرار می دهد. شـما هم قادرید بخش بیشتری از ذهن خود را به طریقی خاص، مورد اسـتفاده قرار دهید«. (۲۱)

برخی گمان می کنند افراد نابغه از کودکی از هوشـی سرشار، و حافظه ای غیر عادّی برخوردار بوده اند؛ ولی این پندار صحیح نیست؛ زیرا بسـیاری از نوابغ تا بزرگسالی از نبوغ آنان خبری نبوده است. حتی برخی از آنها از نظر مربیان و یا به عقیـده پدر و مادرشان، کودکانی ابله بوده اند. »اینشتین« که در جامعه خود به عنوان یک نابغه شناخته شده، یکی از آنان است.

اصولاً دسته ای از نوابغ، نبوغ خود را در سالهای آخر عمرشان هویدا می سازند.(۲۲) گرچه عدّه ای از نوابغ، از کودکی علائم نبوغ در آنـان جلوه گر است، ولی این دلیل بر آن نیست که در همه نوابغ نشانه نبوغ، از کودکی آشـکار می باشـد؛ زیرا همان گونه که گفتیم، ممکن است انسان با به کارگیری نیروهای مغزی، از ویژگیهای فوق العاده برخوردار شـده و دارای شخصـیتی جدید و استثنایی شود.

تمرکز فکر راهی مؤثّر برای به کارگیری نیروهای مغزی و اسـتفاده بیشتر از قدرت فکر است. فکر و تمرکز آن، آن قدر اهمیت دارد که ما هنوز یکی از هزارها راز آن را بدست نیاورده ایم. تجسّم بخشـیدن به افکار و ایجاد موجودات اندیشه ای! از مسائل ناشناخته فکر است.

همان گونه که حقیقت روح برای ما ناشناخته است، حقیقت فکر و

اندیشه نیز برای ما مجهول است. زیرا روشن است که اندیشه، از روح انسان سرچشمه می گیرد؛ چون انسانی که روح خود را از دست داده، قادر به تفکّر و اندیشه نیست؛ پس این روح است که فکر از او تراوش می کند و مغز وسیله ای است که روح به وسیله آن، فکر و اندیشه انسان را ظاهر می کند. همان گونه که چشم وسیله ای است برای روح که انسان به وسیله تسلّط روح با چشم اشیاء را می بیند.

نتیجه بحث

به وسیله فکر و اندیشه می توانید عالی ترین، ارزنده ترین و گرانبهاترین گنجینه ها را از مغز خود استخراج کنید.

به وسیله تأمّل و دقّت، می توانید از ژرفای افکار خویش گوهرهای پرارزشی را بدست آورید که گنجهای پر بها در برابر آنها قیمتی ندارد.

فکر خود را متمرکز کنید و با استفاده از قدرت تمرکز فکر، نیروهای مغزی خویش را افزایش دهید.

با فکر و اندیشه نه تنها در ذهن و ضمیر آگاه خود تحوّل ایجاد می کنید، بلکه می توانید ضمیر ناخودآگاه خویش را تغییر دهید. فکر، مغناطیس روح و روان شما است ؛ زیرا درباره هر موضوعی بیندیشید، شما را به سوی آن جذب می کند.

با تفکّر در پیرامون فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام روح خود را به پرواز درآورید تا مجذوب و دلباخته این خاندان شوید.

با تدبّر و تأمّل در پیرامون عظمت جهان هستی و ملکوت آسمان ها و زمین، آیات الهی آشکار می شود و تحوّلی عظیم در شما به وجود می آید.

از همنشینی با افرادی که دارای اشتباهات فکری هستند پرهیز کنید و با کسانی که دارای اندیشه عالی و بزرگ هستند، مجالست نمائید.

به یک تدبیر نیکو آن توان کرد

که نتوان با سپاه بیکران کرد

به

رأیی لشکری را بشکنی پشت

به شمشیری یکی تا ده توان کشت

۲لزوم مشورت

سعی و تلاش در صورتی مفید است که در مسیر صحیح قرار داشته باشد و نتیجه ای ارزنده از آن بدست آید. اگر فعالیت و کوشش انسان در شرایط صحیح انجام نگیرد، جز خستگی و اتلاف عمر حاصلی نخواهد داشت.

بنابراین قبل از پرداختن به هر کار و قبل از شروع به انجام هر برنامه، باید آن را مورد دقّت و بررسی قرار داده و شرایط موفقیّت و عدم موفقیّت را مورد بررسی و تحلیل قرار دهید و پس از آن که روشن شد با انجام برنامه ای که در نظر دارید، نتیجه ای عالی بدست خواهید آورد، آن را آغاز کنید.

اگر نتیجه آن برای شما روشن نشد، با کسانی که آگاه و مطّلع و دلسوز هستند، به مشورت پرداخته و با صلاح دید آنان، کار را آغاز کرده و دست به فعالیّت و کوشش بزنید.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی می فرمایند:

تَواضَعْ لِلَّهِ، یَرْفَعَکَ اللَّهُ وَلاتَقْضِیَنَّ اِلاَّ بِعِلْمٍ، فَاِنْ اَشْکَلَ عَلَیْکَ اَمْرٌ، فَسَلْ وَلاتَستَحْیِ، وَاسْتَشِرْ ثُمَّ اجْتَهِدْ فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اِنْ یَعْلَمْ مِنْکَ الصِدْقَ یُوَفِّقُکَ.(۲۳)

برای خداوند تواضع کن، تا خدا تو را سربلند نماید، و قضاوت مکن مگر آن که به آن علم و آگاهی داشته باشی. پس اگر امری بر تو مشکل شد، سئوال کن و از پرسش نمودن حیا نکن. و مشورت نما، سپس در انجام آن کوشش کن؛ زیرا خداوند اگر بداند که تو صداقت داری، تو را موفّق می نماید.

همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم سفارش می فرمایند در امور مشکل، باید سئوال کرد و مشورت نمود و

پس از آن به تلاش و کوشش دست زد.

مشورت یا پشتوانه بزرگ پیشرفت

کسانی که جویای مقام معنوی و رسیدن به درجات عالی بندگی خداوند هستند و در جستجوی یافتن راه کمال و به دست آوردن تقرّب به اهل بیت عصمت علیهم السلام می باشند، باید بدانند: مشورت یکی از بهترین راههای ترّقی و پشتوانه بزرگ پیشرفت مردان بزرگ است. آنان که در ابتداء سیر معنوی هستند و با آیات و روایات و فرمایشات گهربار اهل بیت عصمت علیهم السلام که راه را برای مردم نشان داده اند، آشنایی ندارند، باید با مردان فهمیده، عاقل و متّقی، مشورت کنند و از تجربه ها و راهنمائیهای آنان استفاده نمایند.

باید با مردان بزرگی که از نعمت فهم و علم برخوردارند و راه را یافته و رفته اند - نه آنان که در نیمه راه نشسته و رهروان را نیز از راه رفتن باز می دارند! - به مشورت بنشینند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت با مردان راه یافته را، بهترین پشتیبان انسان برای رسیدن به هدف می دانند و می فرمایند:

لا ظَهِيرَ كَالْمُشاوَرَه.(۲۴)

برای انسان، پشتیبانی همچون مشورت وجود ندارد.

فتحی که جهان از او گشادند

در بازوی مشورت نهادند

گر عقل تو عقده می گشاید

با ناخن شور خوشتر آید

با چه کسانی مشورت می کنید؟!

امام صادق علیه السلام درباره شرایط کسانی که با آنان می توان مشورت نمود، می فرمایند:

اِسْتَشِرِ الْعاقِلَ مِنَ الرِّجالِ الْوَرِعِ، فَاِنَّهُ لايَأْمُرُ اِلَّا بِخَيْرٍ...(۲۵)

با مردان عاقلی که پرهیزگار هستند، مشورت کن؛ زیرا آنها راهنمایی نمی کنند تو را، مگر به کارهای نیک.

توجّه داشته باشید گاهی مشورت، زیان فراوانی را برای مشورت کننده به بار می آورد، به صورتی که در بعضی از موارد او را به گمراهی کشیده و از چاله در آورده و در چاه می اندازد! از این جهت خاندان وحی شرایطی را درباره مشورت ذکر نموده

اند تا از وقوع

این گونه اشتباهات جلوگیری شود.

شخصی که با او به مشورت می پردازید، باید از صلاحیت واقعی برای مشاوره برخوردار باشد و در موضوعی که مورد سئوال واقع می شود، آمادگی کامل برای پاسخ به آن را داشته باشد. از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام، با کسی باید مشورت نمود که ویژگیهائی را دارا باشد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

شاوِرْ فی اُمُورِکَ مِمَّا یَقْتَضِی الدّینُ مَنْ فیهِ خَمْسُ خِصالٍ، عَقْلٌ وَحِلْمٌ وَتَجْرِبَهٌ وَنُصْحٌ وَتَقْوی...(۲۶)

در امور خود از آنچه را که دین اقتضاء می کند، با کسی مشورت کن که در او پنج خصلت وجود دارد:

۱ - عقل

۲ - حلم

۳ - تجربه

۴ - نصیحت گوئی

۵ - تقوا

در مسائل مشکل، فقط با شخص فهمیده و صاحب تجربه ای که با تقوا و بردبار بوده و اهل نصیحت باشد، باید مشورت نمود و از افرادی که این صفات در آنان نیست، باید پرهیز کرد و گرنه ممکن است انسان به جای هدایت به ضلالت و گمراهی کشیده شود.

بنابراین باید با کسی مشورت نمود که آمادگی برای آن داشته باشد.

به هر کار با کاردان راز گوی

در چاره از رأی او بازجوی

زدن با خداوند فرهنگ رأی

به فرهنگ باشد تو را رهنمای

امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر توضیحات بیشتری درباره شرایط کسانی که می توان با آنها مشورت نمود، بیان می فرمایند. آن حضرت می فرمایند:

إِنَّ الْمَشْوَرَهَ لاتَكوُنُ إِلّا بِحُدوُدِها، فَمَنْ عَرَفَها بِحُدوُدِها وَإِلّا كانَتْ مَضَرَّتُها عَلَى الْمُسْتَشيرِ أَكْثَرَ مِنْ مَنْفَعَتِها لَهُ، فَاَوَّلُها أَنْ يَكوُنَ الَّذى يُشاوِرُهُ عاقِلاً، والثّانِيَهُ أَنْ يَكوُنَ حُرّاً مُتَدَيِّناً، وَالثّالِثَهُ أَنْ يَكوُنَ صَديقاً مُواخِياً، وَالرّابِعَهِ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلى سِرِّكَ فَيَكوُنَ عِلْمُهُ بِهِ كِعِلْمِكَ بِنَفْسِكَ، ثُمَّ يَسْتُرُ ذلِكَ وَيَكْتُمُهُ، فَإِنَّهُ إِذا كانَ عاقِلاً اِنْتَفَعْتَ بِمَشْوَرَتِهِ، وَإِذا كانَ حُرّاً مُتَدَيِّناً

جَهَدَ نَفْسَهُ فِی النَّصیحَهِ لَکَ، وإذا کانَ صَدیقاً مُواخِیاً، کَتَمَ سِرَّکَ إذا اِطَّلَعْتَهُ عَلَیْهِ، وَإذا اِطَّلَعْتَهُ عَلی سِرِّکَ فَکانَ عِلْمُهُ بِهِ کَعِلْمِکَ تَمَّتِ الْمَشْوَرَهُ وَکَمُلَتِ النَّصیحَهُ.(۲۷)

مشورت دارای حدود و شرایطی است که اگر کسی آنها را بداند خوب است و گرنه زیان آن بر مشورت کننده، بیش از سود آن خواهد بود:

۱ - کسی که با او مشورت می کنید، فردی عاقل و فهمیده باشد.

۲ - او فردی آزاد منش و متدیّن باشد.

۳ - صداقتی برادر گونه داشته باشد.

۴ - شما او را به اسرار خود آگاه کنید به گونه ای که در موضوع مورد مشورت، به همه جهات همچون خود شما، علم و آگاهی پیدا کند، و آنها را مخفی داشته و کتمان نماید.

در صورتی که مشورت کننده، فهمیده و خردمند باشد، از مشورت با او بهره مند خواهید شد، و اگر آزاد منش و متدیّن باشد، در نصیحت کردن شما سعی و تلاش می کند. و هر گاه او صداقتی برادر گونه داشته باشد، سرّ شما را کتمان می نماید. و هر گاه اسرار خود را به او به گونه ای اظهار کردید که همچون شما آگاه به جریان شما باشد، مشورت صحیح و تمام می باشد و نصیحت کامل می شود.

گویند که بی مشاورت کار مکن

الحق سخنی خوشست انکار مکن

لیکن به کسی که از غمت غم نخورد

گر دُر ز دهن بریزد اظهار مکن

بنابراین مشورت با افراد نا آگاه و ناشناخته و کسانی که دارای شرایط مشاوره نیستند، بسیار خطرناک است؛ زیرا انسان را به گمراهی و تباهی می کشاند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لاتُشاوِرْ مَنْ لایُصَدِّقُهُ عَقْلُکَ.(۲۸)

با کسی که عقلت او را نمی پذیرد، مشورت نکن.

طبیبی که باشد و را زرد روی

از او داروی

پس از مشورت، به آن رفتار کنید

باید هدف شما در مشورت با افراد شایسته، پذیرش رأی آنان باشد و در

صورت یافتن حقیقت، آن را پذیرفته و به آن عمل نمائید؛ نه آن که فقط وقت را به صحبت گذرانده و نصیحتهای افراد آگاه را نادیده گرفته و به دست فراموشی بسپارید. زیرا در این صورت، افسوس و پشیمانی به استقبال شما خواهد آمد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَعْصِيَهَ النَّاصِحِ الشَّفيقِ العالِمِ الْمُجَرِّبِ تورِثُ الْحَسْرَهَ وَتُعْقِبُ النَّدامَهَ.(۲۹)

مخالفت با شخص نصیحت گری که مهربان و عالم و صاحب تجربه است، موجب حسرت می شود و پشیمانی را به دنبال دارد.(۳۰)

بنابر این اگر با فرد آگاهی که دارای شایستگی است به مشورت نشستید، نصیحتهای او را گوش داده و برای عمل به گفته ها و نصیحتهای وی، کمر همّت ببندید؛ تا همای سعادت را بدست آورید و در آینده دچار پشیمانی، افسوس و ناراحتیهای فکری نشوید.

سرانجامِ ترک مشورت

ترک مشورت در کارها یا از ناآگاهی سرچشمه می گیرد و یا دلیل بر دارا بودن استبداد رأی است. کسی که رفتار و کردار خود را صد در صد صحیح و بی اشکال می پندارد و در هیچ مورد حاضر به مشورت نیست، از استبداد رأی برخوردار است. این گونه افراد به جهت داشتن این صفت خود را به خطر می اندازند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند:

وَالْاِسْتِشارَهُ عَيْنُ الْهِدايَهِ وَقَدْ خاطَرَ مَنِ اسْتَغْنى بِرَأْيِهِ.(۳۱)

مشورت نمودن، چشمه هدایت است و کسی که به خاطر رأی شخصی خود را مستغنی از دیگران بداند، خویشتن را به خطر می افکند.

غرور شخصی که نوعاً بسیاری از زمامداران جهان را فرا می گیرد، به صورت استبداد رأی ظاهر می شود و بر اثر آن، گاهی خود و یا کشور خود را نابود

می سازند. از این رو اولین مقام شایسته امامت عالم هستی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هشدار می دهند:

آن کس که خویش را از نظر رأی شخصی بی نیاز از دیگران می پندارد، خود را به مخاطره می اندازد.

بنابر این کسی که حاضر نیست با دیگران به مشورت بنشیند و در همه امور عقیده خود را برتر از دیگران می پندارد، دارای استبداد است و سرانجامِ استبداد، هلاکت و نابودی است. زیرا انسان مستبدّ، در مقام انجام کارها، جز اطاعت از خواسته ها و عقاید شخصی خویش - اگرچه اشتباه باشد - راهی را انتخاب نمی کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْیِهِ هَلَکَ وَمَنْ شاوَرَ الرِّجالَ شارَکَها فی عُقُولِها.(۳۲)

کسی که در رأی خویش مستبدّ باشد، هلاک می شود و کسی که با مردان مشورت نماید، شریک در عقلهای آنان خواهد شد.

از این فرمایش استفاده می کنیم: آنان که در کارها مشورت نمی کنند و دارای استبداد رأی هستند، زیان فراوانی را متحمّل می شوند و آنان که با دیگران مشورت می نمایند، نه تنها از هلاکت رهایی می یابند، بلکه شریک عقل و اندیشه صاحبنظران می شوند.

بنای کار خود ار با مشاورت ننهی

نه حق شرع گذاری نه داد عدل دهی

مکن غرور و بکن مشورت به اهل خرد

که در مشاورت از سهو و از خلل برهی

ترک مشورت در مسائل مادّی نیز گاهی زیانهای جبران ناپذیری را به دنبال دارد. اینک نمونه ای از آن را ذکر می کنیم.

... در روزگاری که همه در اندیشه طلا بودند، یکی از عموهای »داربی« گرفتار »تب طلا« شد. او راهیِ غرب شد تا با حفاری زمین به ثروت برسد. او هرگز نشنیده بود که در مغز انسان طلایی، به مراتب بیش از آنچه در زمین هست، وجود دارد. او

با اخذ اجازه نامه با بیل و کلنگ سرگرم کار شد.

بعد از هفته ها کار طاقت فرسا، به کلوخه های برّاق طلا رسید. اکنون به وسیله ای نیاز داشت که کلوخه ها را از دل خاک بیرون بکشد. بی آنکه کسی متوجّه شود، روی معدن را پوشاند و عازم شهر خود شد؛ تا موضوع را برای بستگان و برخی از همسایگان بازگو کند. آنها دور هم جمع شدند و پول خرید دستگاه حفاری را فراهم کردند، آن را خریدند و به محل معدن طلا بردند. »داربی« و عمویش سرگرم کار شدند و نخستین کامیون کلوخه ها را به کوره ذوب و استخراج طلا فرستادند. معلوم شد که یکی از غنی ترین معادن طلا را یافته اند!

حمل چند کامیون کلوخه طلا کافی بود تا همه بدهی های آنها را پاک کند و نوبت به سود کلان برسد. مته های حفاری، زمین را می شکافتند و امید »داربی« و عمویش بیشتر می شد، تا اینکه اتفاقی افتاد. رگه های طلایی ناپدید شد! آنها به پایان رنگین کمان رسیده بودند و از معدن طلا دیگر اثری نبود؛ ولی آنها به کار خود ادامه دادند و مأیوسانه می خواستند رگه طلا را از نو بیابند، اما موفق نشدند. سرانجام تصمیم گرفتند که دست از کار بکشند.

دستگاه حفاری را به چند صد دلار فروختند و با قطار به دیارشان برگشتند. کسی که دستگاه را خریده بود، از یک مهندس معدن خواست تا به معدن نگاهی بیندازد و برای او محاسبه کوچکی انجام دهد.مهندس مزبور نظر داد که پروژه حفاری معدن از آن جهت شکست خورده که صاحبان آن با کار معدن و اصول حاکم بر آن آگاه نبودند.

نظر مهندس بر این بود که رگه طلا

در فاصله ۹۰ سانتی متری، از محلّی که کار متوقّف شـده، از نو پدیـدار خواهـد شد. نظریّه او دقیقاً حساب شده از کار درآمد. کسـی که دسـتگاه حفـاری را خریـده بـود، به حقیقت مهمّی توجّه نمود و آن این بود که قبـل از تسـلیم شـدن و دست از کـار کشیدن، باید با متخصّص به مشورت نشست.(۳۳)

نتیجه بحث

مشورت با شخصیّتهای آگاه، فهمیده و پرهیزگار، پشتوانه بزرگ پیشرفت در امور مادّی و معنوی است.

بوسیله مشورت با این گونه افراد، می توانید از تجربه و افکار ارزشمند افراد باصلاحیّت و صاحب نظر بهره مند شوید. بنابر این با استفاده از راهنمائیهای آنان، خود را از سرگردانی و تحیّر نجات دهیـد و با کمک از نظرات خـدا پسـندانه آنان، با اهـداف بزرگ آشنا شوید و برای رسیدن به عالی ترین هدف گام بردارید.

با مشورت با افراد دلسوخته و خودساخته از نتیجه ده ها سال زحمت و تلاش آنان خود را بهره مند کنید.

با اسـتفاده از مشورت با افراد باصـلاحیّت، از فکر آنان اسـتفاده کنید و از ارزش اهداف عالی آگاه شوید و برای رسیدن به آن ها تلاش کنید تا در آینده دچار افسوس و پشیمانی نشوید.

ترک مشورت نه تنها در مسائل معنوی، بلکه در امور مادّی نیز شکسـتهای بزرگ و جبران ناپذیری را پیش می آورد. مشورت با مردان خودساخته و پرهیزکار و استفاده از افکار عالی آنان مانع شکست شماست.

هر که بی مشورت کند تدبیر

غالباً بر هدف نیاید تیر

بیخ بی مشورت چو بنشانی

بر نیارد به جز پشیمانی

۳بهترین هدف را انتخاب کنید

با فرصت کوتاه و عمر محـدودی که داریم، باید از پرداختن به اموری که ضایع کننده وقت است، خودداری نموده و به مسائل ضروری، مهمّ و حیاتی که تأمین کننده دنیا و جهان آخرت است، بپردازیم.

ما بایـد هـدف خود را مهمترین و ضـروری ترین مسائل، قرار داده و برای رسـیدن به آن تلاش کنیم؛ زیرا با پرداختن به مسائل غیر مهمّ، امور اساسی و با ارزش را از دست می دهیم و از رسیدن به هدف عالیِ خلقت، باز خواهیم ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنِ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ

الْمُهِمِّ، ضَيَّعَ الْأَهَمَّ.(۳۴)

کسی که به امور غیر مهمّ بپردازد، مسائل مهمّتر را ضایع می سازد.

با پرداختن به مسائل بی ارزش و غیر ضروری، از رسیدن به هدفهای بزرگ و عالی باز خواهید ماند. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در ضمن کلامی کوتاه بیان فرموده اند، تا برای جامعه بشریّت بالأخص جوانان و نوجوانان، درسی آموزنده باشد.

اگر جامعه بشریّت از این گفتار درس بیاموزد، تحوّلی عظیم در اجتماع کنونی به وجود خواهد آمد.

پس چون عمر ما محدود است و توانایی و قدرت احاطه بر همه امور را نداریم، باید آن را در بهترین، مهمّترین و با عظمت ترین امور صرف کنیم، و از پرداختن به امور بی ارزش - که جز تباهی و از دست دادن عمر گرانبها اثری ندارد - بپرهیزیم.

برای استفاده از عمر و پرداختن به امور پرارزش و با اهمیّت، نباید فکر و اندیشه ما به مسائل جزئی مشغول باشد، تا به خوبی بتوانیم بهترین اهداف عالی را بدست آوریم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ رَأْيَكَ لايَتَّسِعُ لِكُلِّ شَيْ ءٍ فَفَرِّغْهُ لِلْمُهِمِّ.(۳۵)

فکر تو وسعتی که همه امور را فرا بگیرد ندارد، پس آن را برای امور مهمّ فارغ بگذار.

به نتیجه هدف توجّه کنید

برای انتخاب مهمّترین و بهترین هدف، باید سرانجام و نتیجه هدف کاملاً روشن باشد. از این رو باید برنامه و کاری را طرح ریزی کنیم و انجام آن را هدف خود قرار دهیم که نسبت به آن شناخت داشته باشیم و کاملاً آن را بررسی و تحقیق نموده، و سرانجامِ آن برای ما روشن باشد.

در صورتی که پایان آن را با موازینی که از فرمایشات خاندان وحی دریافت کرده ایم مطابق یافتیم، اراده و همّت خود را برای رسیدن

به آن تقویت نمائیم و از غفلت و فراموشی دست برداریم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

إِذا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبّرْ عاقِبَتَهُ فَإِنْ كانَ خَيْراً فَأَسْرِعْ إِلَيْهِ وَإِنْ كانَ شَرّاً فَانْتَهِ عَنْهُ.(۳۶)

هر گاه به کاری همّت گماشتی، در سرانجام آن بیندیش؛ اگر کار پسندیده ای بود، در انجام آن شتاب نما و اگر زشت و شرّ بود، خود را از انجام آن باز دار.

بنابر این هر گاه سرانجام کاری را که هدف خود قرار داده اید، بررسی و تحلیل نمودید و آینده آن را خوب تشخیص دادید، آن را شروع کنید و از امروز و فردا کردن دست برداشته و تا مانعی برایتان پیش نیامده، از فرصت استفاده کنید. این راهی است که بزرگان رفته اند. شما می توانید پای خود را جای پای آنان بگذارید و مسیر آنان را بپیمائید.

هدف از خلقت انسانها چیست؟

همانگونه که گفتیم انسان در زندگی باید دارای هدف باشد. به این جهت باید عالیترین هدفها را بشناسد و بهترینِ آنها را انتخاب کند.

آشنائی با راز خلقت انسانها، می تواند راهنمای ما باشد و حقیقت را برای ما آشکار سازد.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

»وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونَ «.(۳۷)

جنّ و انس را نیافریدم، مگر برای آن که عبادت کنند.

تفسیر نورالثقلین در ذیل آیه شریفه، روایتی را از امام صادق علیه السلام این گونه آورده است:

قالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلى أَصْحابِهِ فَقالَ: أَيُّها النّاسُ إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ ذِكْرُهُ، ما خَلَقَ الْعِبادَ إِلاَّ لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذا عَبَدُوُه اِسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَةِ مَنْ سِواهُ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: يَابْنَ رَسُولِ اللّهِ بِأَبى أَنْتَ وَاُمّى فَما مَعْرِفَةُ اللّهِ؟

قالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمانٍ إِمامَهُمْ الَّذى تَجِبُ عَلَيْهِمْ طاعَتُهُ(۳۸)

امام صادق علیه السلام فرمودند: امام حسین علیه

السـلام بر اصـحاب خود وارد شدنـد و فرمودند: ای مردم، خداوند بندگان را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسـند؛ تا آن گاه که او را شناختند، به عبادت او بپردازند؛ در این هنگام بوسیله عبادت او، از بندگی غیر او بی نیاز شوند. شخصی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر، پدر و مادرم فدایت باد، مقصود از معرفت خداوند چیست؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: مقصود از معرفت خداوند این است که اهل هر زمانی، امامی را که اطاعت از فرمان او بر آنان واجب است، بشناسند.

بـا توجّه به آیه شـریفه و روایتی که آوردیم، روشن می شود که هـدف از خلقت جنّ و انس، رسـیدن به مقام عبودیّت است و این در صورتی تحقّق پـذیر است که همراه با معرفت خدا باشد و کسـی دارای معرفت و شـناخت خداوند است که با مقام امام عصر عجلّ اللّه تعالی فرجه آشنایی داشته باشد.

پس در این روزگـار، وظیفه ما این است که نسبت به امام زمان ارواحنا فـداه معرفت و شـناخت داشـته باشـیم و خـدمت به آن بزرگوار را در سـرلوحه برنامه زندگی خویش قرار دهیم؛ زیرا امام صادق علیه السـلام در کلامی شگفت آور وظیفه همگان را در این دوران به همه شیفتگان مقام ولایت، این گونه می آموزند و می فرمایند:

لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيّامَ حَياتى.(۳۹)

اگر امام عصرعلیه السلام را درک نمایم، تا زنده باشم به او خدمت می کنم!

با بهره گیری از مطالب گذشته، می توانید در صورت رسیدن به مقام عبودیّت و کسب معارف دینی، به امام زمان ارواحنا فداه بهتر خدمت کنید؛ تا از دریای بیکران الطاف آن وجود مقدّس بهره مند شوید و از خدمت کنندگانِ

به آن بزرگوار باشید.

آری خدمت به دین و امام و حجّت زمان در هر دوران، راه کسانی است که به مقام عبودیّت راه یافته اند. سلمانها، ابوذرها و مقدادها و سایر اصحاب خاصّ خاندان وحی، بر اثر رسیدن به مقام بندگی و عبودیّت خداوند با تمام وجود در خدمت به اهل بیت علیهم السلام کوشیدند و بر موفقیّتهای خود افزودند.

این است راه آنانی که به هدفِ خلقت نائل شدند. شما نیز در راه آنان گام بردارید تا کامیاب شوید.

در زندگیت اگر هدف نداری

از گنج جهان به جز خزف نداری

راه هایی برای رسیدن به هدف

۱– به هدف خود، امیدوار باشید

بسیاری از مردم، خواهانِ رسیدن به مقامات بزرگ، و خواستار پیشرفتهای ارزنده در علم و معارف هستند؛ تا از این راه همچون مردان بزرگ، بتوانند در سرنوشت افراد جامعه خود، مؤثّر بوده و مردم را به سوی معنویّت سوق داده و آنان را راهنمایی کنند.

این خواسته ای است که در نهاد بسیاری از افراد نهفته است. اما از آنجا که از راز موفقیّت مردان بزرگی که صفحات تاریخ را با نام خود روشن ساخته اند، اطلاعی ندارند؛ از رسیدن به این آرزوی بزرگ ناامید بوده و آن را خیالی خام بیش نمی پندارند!

با توجّه به درسهای انسان سازی که از مکتب اهل بیت علیهم السلام می آموزیم و با اشعّه تابناکی که از راهنمائیهای حیاتبخش آن بزرگواران بر قلوب ما می تابد، این حقیقت را می یابیم که آرمانهای بزرگ، اهداف و مقاصد عالی، از اموری است که خاندان وحی، همواره همه دوستان و شیفتگان خود را به سوی آن فرا خوانده اند و آنان را همیشه از یأس و ناامیدی بر حذر داشته اند.

آن بزرگواران نه تنها در گفتار خود، بلکه در دعاها نیز به ما

درس امید و آرزو آموخته اند. از این رو به ما فرمان داده اند در روزهای جمعه بخوانیم:

... اَللّهُمَّ اجْعَلْنا مِنْ أَقْرَبِ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ.(۴۰)

خداوندا، مرا از نزدیکترین کسانی که به تو تقرّب یافته اند، قرار ده.

این گونه دعاها، درس امید برای همه کسانی است که در خود احساس حقارت می کنند و امید و آرزو را برای رسیدن به هدفهای عالی و ارزنده، در قلب همه شیفتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام می پروراند.

تذکّر یک نکته :

با کسانی که ناامیدند و با تصمیمها و اهداف شما مخالفند، همنشینی نکنید. مجالست با آنان در ایجاد یأس و ناامیدی و شکست در تصمیم گیری ها و رسیدن به اهداف شما مؤثّر است. اگر مجبور به همنشینی با این گونه افراد هستید، آنان را از تصمیم و هدف خود، آگاه نکنید و آن را همچون راز، در دل خود پنهان کنید.

برخی از افراد می توانند با پوزخند و تمسخر، آینده دیگران را تغییر دهند و آنان را همچون خود، از رسیدن به اهداف بزرگ و عالی مأیوس کنند و در نتیجه از موفقیّت باز دارند. این گونه افراد مانع ترقّی شما هستند و می توانند با گفتن چند کلمه، موفقیّت را از شما سلب کنند. وظیفه شما این است که این گونه افراد را بشناسید؛ تا در صورت برخورد با آنان، با گفتار زهرآگین آنان مسموم نشوید.

۲ – نقش طلب و جستجو در دستیابی به هدف

از بزرگترین دامهای شیطان، سخت نشان دادن و محال جلوه دادن کسب مقامات عالیه است. شیطان با وسوسه ها و نیرنگهای خود این گونه القاء می کند: آیا رفتن به راهی با این همه دشواری امکان پذیر است؟ آیا ممکن است هدف و مقصدی را با همه عظمتی که دارد، به

پایان رساند؟ آیا ...

گاهی نه تنها قبل از شروع به فعالیّت، به وسوسه و خطورات گمراه کننده و یأس آور می پردازد، بلکه گاهی افرادی را که در مسیر قرار گرفته اند، از راه خارج می سازد.

همه جویندگانِ اهداف بزرگ، باید توجّه داشته باشند که انسان به گونه ای خلق شده است که اگر مدّتی سختیها را تحمّل نماید، با گذشت زمان مشکلات و سختیها برای او به کارهای سهل و ساده تبدیل می شود و بر اثر تکرار - اگرچه برنامه در ابتداء مشکل باشد - به آن خو گرفته و عادت می نماید.

گذشته از اینها خداوند بزرگ بسیاری از مشکلات را برای جویندگان آن آسان می کند و برای دستگیری و کمک به دوستان اهل بیت عصمت علیهم السلام آنها را سبک می گرداند. چه بسیار است مسائل بزرگ و سنگینی که خداوند ثقل و سنگینی آنها را برای جویندگان آنها برطرف کرده است.

حقیقت، یکی از این گونه مسائل است؛ زیرا حق تلخ است و سنگین، مخصوصاً برای آن کس که غرق در آلودگیها و تابع هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی باشد. برای این گونه افراد حق سنگین تر است. زیرا با خواسته های آنان سازگار نیست؛ ولی برای گروه دیگری که جویای حقیقت و در طلب رسیدن به حقیقت هستند، حق سنگینی ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَالْحَقُّ کُلُّهُ ثَقیلٌ وَقَدْ یُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلی أَقْوامٍ طَلَبُوا الْعاقِبَهَ.(۴۱)

حق همه اش سنگین است، ولی خداوند آن را بر افرادی که جویای عاقبت هستند، سبک می گرداند.

از این فرمایش به دست می آوریم که طلب، نقش بسیار مهمّ در آسان شدن مشکلات دارد. آنان که اهداف بزرگ را سخت می شمارند و دسترسی به آن را محال می دانند، کسانی هستند که در مقام

طلب و رسیدن به آرزوهای بزرگ نیستند.

آنان که از صمیم قلب در مقام طلب و دست یافتن به خواسته های خود بوده اند، به مقصود خود رسیده اند؛ هر چند خواسته های آنان بزرگ و سنگین بوده است و از آنجا که کاملاً در مقام طلب و جویای رسیدن به اهداف خود بوده اند، سنگینی و سختی آن برایشان تبدیل به سهولت و آسانی شده و به گونه ای که خود تصور نمی کرده اند به اهداف خود نائل شده اند.

یقین داشته باشید طلب نمودن، در جستجو بودن، جویا بودن و در طلبِ یافتن گمشده ای بودن، سرانجامی رضایت بخش و مسرّت آفرین دارد.

بنابر این برای کامیابی و رسیدن به اهداف بزرگ، باید در مقام طلب برآمده و به جستجوی آن بپردازید؛ تا زمینه دستیابی به آن برای شما فراهم شود.

به گوشه ای نشستن، تنها به خیال و آرزو بسر بردن و دست از طلب کشیدن انسان را به مقصد نمی رساند. کسانی در راه رسیدن به آمال و آرزوهای قلبی خویش کامیاب می شوند که در طلب و جستجوی دستیابی به آنها باشند.

کسی که برای رسیدن به هدف خود به جستجو و طلب می پردازد، بی نصیب نخواهد بود و چنانچه به همه مقصود خویش دست نیابد، مقداری از آن را بدست می آورد. این خود اثر و نتیجه مهمّی است که در طلب نهفته است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نالَهُ اَوْ بَعْضَهُ.(۴۲)

هر کس چیزی را طلب کند، به همه آن یا مقداری از آن نائل می شود.

بنابر این باید بزرگترین و ارزشمندترین هدفها را انتخاب کرده و در راه رسیدن به آن، به تلاش و جستجو بپردازیم. در این صورت یا کاملاً به مقصود خود دسترسی پیدا می کنیم و

به مقصد نهایی خود می رسیم، و یا به مقداری از آنچه را که هدف خود قرار داده ایم، دست می یابیم.

۳- در خدمت مردان بزرگ

در مکتب اهل بیت علیهم السلام رسیدن به مراحل عالیِ کمال، از عظمت بسیاری برخوردار است. به همین جهت در این باره راهنمائی های فراوانی در کلمات هدایت کننده ائمّه هدی علیهم السلام وارد شده است.

یکی از این فرمایشات که در صورت عمل به آن از آینده ای بهتر بهره مند می شوید، همراه بودن با مردان بزرگ و خود ساخته ای است که به اهداف بزرگ نائل شده اند. در ضمن شعری که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آمده است:

عَلَیْکَ بِأَهْلِ الْعُلی.(۴۳)

بر تو باد به شخصیّتهای والا مقام و بزرگوار.

زیرا دیدن این گونه افراد و بودن با آنان و همنشینی و مصاحبت با آنان در افکار و رفتار انسان تأثیر می گذارد و اراده آدمی را قوی ساخته و به سوی اهداف بلند سوق می دهد. همّت بلند آنان، افراد ضعیف الإراده را بلند همّت می کند و مقام عالی آنان، افراد بی هدف را بیدار می نماید.

آری در محضر مردان بزرگ با هدفهای ارزنده آشنا می شوید و شور و اشتیاق رسیدن به آنها در شما شعله ور می شود.

۴- مخالفت با نفس یا راه رسیدن به اهداف عالی

کسی که می خواهد به هدفهای بلند دست یابد، باید ضعف و سستی را کنار بگذارد و با هواهای نفس، مردانه به مبارزه برخیزد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ نَیْلَ الدَّرَجاتِ الْعُلی فَلْیَغْلِبِ الْهَوی.(۴۴)

کسی که دوست دارد به درجات عالی برسد، باید بر هوای نفس خود غالب باشد.

این فرمانِ ملکوتی که از زبان صاحب ولایت ملک و ملکوت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است، درسی آموزنده برای همه انسانهایی است که خواهان رسیدن به مقامات بزرگ دینی و معنوی هستند و برای دست یابی به اهداف عالی تلاش می کنند.

این فرمان آسمانی، پیامی است بزرگ برای همه انسانها بالاخصّ نوجوانان و

جوانان عزیزی که در آرزوی آینده ای درخشان بسر می برند.

۵– توسّل به اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به هدفهای بزرگ

همان گونه که خواهیم گفت، انسان برای انجام هر کار نیک و پسندیده احتیاج به داشتن سه چیز دارد:

۱ – تصمیم و اراده.

۲ – قدرت بر انجام هدفی را که در نظر دارد.

۳ – توفیقی که از جانب خداوند او را دستگیری نماید.

در هر یک از این سه مورد اگر ضعفی رخ دهد، انجام برنامه از پیشرفت باز می ماند و کار متوقّف می شود. برای داشتن این سه شرط و ادامه آن تا رسیدن به هدف و مقصود، باید خاندان وحی را وسیله قرار دهیم.

در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم:

بِکَ اَتَوَسَّلُ إِلَی اللَّهِ فی بُلُوغِ مَقْصُودی.(۴۵)

برای رسیدن به هدف و مقصودم، شما را وسیله بسوی خداوند قرار می دهم.

نه تنها در ابتداء کار و برای بدست آوردن شرایطی که گفتیم، بلکه تا هنگام رسیدن به هدف و مقصود، باید متوسّل باشیم و جانشینان خدا و امیران جهان هستی را واسطه فیوضات الهی و رسیدن به اهداف خود قرار دهیم.

نتیجه بحث

عالی ترین و بهترین هدف را شناسایی کنید و آن را انتخاب نمائید و با اراده قوی برای رسیدن به آن تلاش کنید. از مردمی که دارای همّت نیستند پرهیز نمائید و با افرادی که اهداف بلند را در سر می پرورانند، همنشینی کنید؛ تا به این وسیله عالی ترین و پرارج ترین هدف برای شما مشخّص شود. در صورتی که واقعاً در جستجوی رسیدن به بهترین هدف باشید، خداوند مهربان سختیها و مشکلات آن را برای شما آسان می کند.

از هم اکنون مواظب باشید دنیای رنگارنگ کنونی شما را از هدف عالی انسانی دور نسازد و سراب را آب جلوه ندهد.

هدف از خلقت انسانها، عبادت و بندگی خداوند و رسیدن به مقام

عبودیّت است و این در صورتی تحقّق پـذیر می باشـد که از شـناخت مقـام ولایت و کسب معارف الهی که نتیجه آن تقرّب به خداوند است، بهره مند باشید.

یقین داشـته باشـید در صورت دست یافتن به مقام عبودیّت و کسب معارف الهی، بهتر می توانید به مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام و بالأخصّ امام زمان ارواحنا فداه، خدمت کنید. این ارزنده ترین راه تقرّب به خداوند بزرگ است. برای نزدیک شدن به خدا، این راه را هدف خود قرار دهید و برای رسیدن به آن تلاش کنید.

تا رشته زندگی به کف می باشد

اقبال تو در برج شرف می باشد

عمر تو بود صدف در این بحر وجود

درِّ صدف عمر، هدف می باشد

۴ارزش اراده

انسان بایـد نفس خود را بشـناسد و با قـدرتها، توانائیها و نیروهایی که خداوند مهربان در ذات او به ودیعه نهاده است، آشـنایی داشته باشد و کم کم آنها را از مرحله قوّه و اقتضا به فعلیّت برساند.

یکی از نیروهـای مهمّ، قوّه اراده است. اگر انسـان اراده خود را پرورش دهـد و به تقویت آن بـپردازد، می توانـد بـا اسـتفاده از نیروی باعظمت آن بسـیاری از مشـکلات روحی و جسـمی خود و جامعه خود را حلّ نمایـد. زیرا اراده، نیروئی بس پرقدرت و شگفت انگیز است.

انسـانی که نفس خود را از ناپاکیهـا پـاک ساخته است، اراده اش نیز پاک و بی آلایش است و در راههای خـدا پسـندانه بکار گرفته می شود. از این رو اگر انسان اراده خود را نیز پرورش داده و از اراده آهنین برخوردار باشـد، می تواند با اسـتفاده از این نیروی بزرگ، آن را در راه احیاء دین و توجّه انسانها به مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم السلام و خدمت به

مردم بکار گیرد.

با نگاهی کوتاه به تاریخ بشر، خواهید دید مردان نامی جهان کسانی بوده اند که از همّت بلند برخوردار بوده اند و از آن در راه خدمت به دیگران استفاده کرده اند.

آنان که دارای ضعف روحی هستند و همّتی ضعیف دارند و یا به عقده حقارت مبتلا می باشند، هیچ گاه نمی توانند به اهداف بزرگ دست یابند. پس عقده حقارت را کنار بگذارید و از تضعیف روحیه خود دست بردارید.

اراده خود را قوی کنید و یقین داشته باشید خدائی که به مردان بزرگ دین، توفیق عنایت فرموده، شما را نیز می تواند به پیروزی و موفقیت برساند.

اخلاص قبل از تصمیم و اراده

نیروئی که قبل از انجام هر کار و برنامه ای شما را به سوی آن تحریک می کند، باید کاملاً برای شما شناخته شده باشد. آیا یک نیروی رحمانی شما را به سوی هدفی که دارید، دعوت می کند و یا انگیزه شما یک محرّک شیطانی است؟ و یا عامل نفسانی شما را به سوی راهی که در نظر دارید، می کشاند؟

برای این که دچار تحریک نفس و یا وسوسه شیطان قرار نگیرید و هیچ یک از این دو محرّک شما در عمل نباشد، باید قبل از اراده و تصمیم، قلب خود را از همه وسوسه ها و تحریکات غیر رحمانی خالی کنید، آن گاه به خاطر رضای خداوند درباره برنامه ای که در نظر گرفته اید، تصمیم گیری کنید.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إذا اَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلّهِ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شاغِلٍ وَحِجابِ کُلِّ حاجِبٍ.(۴۶)

هر گاه اراده کردی به حجّ روی، قبل از تصمیم گیری قلب را از هر چه تو را به خود مشغول می کند و میان خداوند و تو مانع می شود، برای خدا

خالی کن.

گرچه این فرمان در مورد حجّ صادر شده ، ولی یک راهنمایی کلّی است برای همه افرادی که خواهان رسیدن به اهداف بزرگ هستند.

قبل از شروع هر برنامه ای، اول دل را باید از اغراض دنیوی خالی نمائید و فقط خدا را در نظر بگیرید؛ آن گاه تصمیم خود را شروع نموده و هدف خود را عملی سازید.

به اراده و تصمیم خود جهت دهید

زندگی ما را آنچه در سر می پرورانیم، تحت تأثیر قرار می دهد، نه آنچه که آن را به زبان می آوریم! آرزوهای عمیق قلبی و افکار و اعتقاداتی که داریم، در زندگی ما تحوّل ایجاد می کنند، نه آنچه را که به آن تظاهر می کنیم و اعتقاد و ایمان قلبی به آن نداریم.

بسیاری از انسانها هدفی را برای خود تعیین می کنند و همیشه از آن دم می زنند، ولی به دنبال آن نمی روند. از این رو هیچ گاه به آن دست نمی یابند و به وصف العیش اکتفا می کنند! در برابر اینها افرادی هستند که با مرور زمان به هدف خود می رسند و قیل و قال آنان واقعیّت پیدا می کند و به آرزوی دیرینه خود موفق می شوند.

چرا عدّه ای از مردم این گونه اند؟ وتعدادی دیگر تا آخر عمر به آرزوهای بی حاصل پرداخته و سرانجام، زندگی خود را بدون آنکه به مقصود خود نائل شوند به پایان می رسانند؟! با این که همه انسانها از نعمت اراده برخوردارند و می توانند بوسیله آن به اهداف خود دست یابند؛ حتّی افرادی که خود را بی بهره از نیروی اراده می پندارند و گمان می کنند اراده آنان نابود شده نیز دارای قدرت اراده هستند.

به عنوان مثال افراد معتاد که گمان می کنند در برابر استعمال مواد مخدّر اراده ای از خود ندارند

و می پندارنـد که دیگر هر گونه قدرت تصـمیم گیری را از دست داده اند، آن گاه که درباره به دست آوردن مواد مخدّر می اندیشند، اراده ای قوی دارند و با قاطعیّت تصمیم می گیرند که به هر صورت شده به مواد مخدّر دست یابند!

همین طور اگر افراد تن پرور را زندانی کنند و در زندان از آنان کار بکشـند، حاضر هستند برای فرار از زندان و به تعبیر دیگر برای فرار از کار، به هر گونه برنامه مشقّت بار و به هر گونه نقشه خطرناک دست بزنند!

بنابراین حتّی این گونه افراد از نعمت اراده برخوردارنـد؛ ولی اراده آنان جهت نـدارد. اینان نیز بایـد به اراده خود جهت داده و آن را به راه راست هدایت کنند و در مسیر صـحیح از آن اسـتفاده نمایند؛ نه در راه بدست آوردن مواد مخدّر یا فرار از کار و کوشش.

کسانی که به اراده خود جهت می دهند، زمینه پیشرفت خود را فراهم می کنند.

دارای همّت عالی باشید

اگر می خواهید به اهداف عالی خود دست یابید و در فضای وسـیع معنویّت پرواز کنید، باید با همّت مردانه به پا خواسـته و در فضای عالم معنی سـیر کنیـد. همان گونه که پرندگان با بالهای خود به پرواز می آیند؛ مردان بزرگ نیز با نیروی همّت و اراده به سوی آسمان نورانیِ عالمِ معنی، پرواز می نمایند و از جهان مادّیت جدا می شوند.

بزرگان این واقعیّت را در مثالی کوتاه و پر معنی، این گونه بیان کرده اند:

اَلْمَرْءُ یَطیرُ بِهِمَّتِهِ.(۴۷)

مرد به وسیله همّتِ خود، پرواز می کند.

هر قدر همّتِ انسان بلندتر باشد، در فضای معنوی اوج بیشتری می گیرد، و در صورتی که از همّت عالی برخوردار نباشد؛ نمی تواند آن گونه که باید، به پرواز

درآید.

بنابراین اگر انسان هدفی بزرگ و ارجمند داشته باشد؛ ولی برای رسیدن به آن هدف، همّت نداشته باشد و بسوی آن گام برندارد، به هدف خود نائل نمی شود.

انسانی ارزشمند و پرارج است که گذشته از هدف عالی، اراده ای قوی و همّتی مردانه داشته باشد.

بزرگان اولیاء اللّه در راه رسیدن به مقامات عالیه از اراده ای قوی و همّتی بلند برخوردار بوده اند و همیشه در مسیر معنوی خود استقامت ورزیده و از ضعف و سستی پرهیز نموده اند. هدف عالی، مقصد بزرگ و همّت مردانه از صفات بارز آنان بوده است.

همّت بلند دار که مردان روزگار

از همّت بلند به جایی رسیده اند

ارزش مردان بزرگ که با همّتی بلند بسوی اهداف عالی روان شده اند، به قدر همّت آنان است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلی قَدْرِ هِمَّتِهِ.(۴۸)

ارزش هر مردی، به اندازه همّت اوست.

زیرا همّت بلند، ارزش فراوان برای انسان به ارمغان می آورد. بزرگان ما که صاحبان اسرار اهل بیت عصمت علیهم السلام بوده و در راه رضای آنان جانفشانی می نمودند، اگر از همّت بلند برخوردار نبودند؛ چگونه می توانستند به مقامات عالی دست یافته و از سرچشمه ظلال معنوی اهل بیت علیهم السلام سیراب شوند؟!

ظرفیّت این گونه افراد بطوری است که الطاف اهل بیت علیهم السلام به آنان، هیچ گونه خودبینی و تکبّر در آنان ایجاد نمی کند. زیرا به هر مقامی راه یابند؛ همّتِ عنایاتِ بیشتر را در سر می پرورانند.

ولی کسی که از دیدن یک خواب یا از اتّفاق یک سیر معنوی یا گرفتن یک حاجت مادّی از امامان علیهم السلام به خود می بالد! آیا از همّتی بلند برخوردار است؟ یا کسی که از شنیدن یک خواب یا از اتفاق یک سیر معنوی یا گرفتن یک

حاجت مادّی تعجّب کرده و به انکار آن می پردازد! آیا از همّت عالی بهره ای دارد؟!

شکّی نیست که هیچ کدام از همّت بلند برخوردار نیستند و با انجام این گونه اعمال فضیلت خود را از دست می دهند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضیلَتُهُ.(۴۹)

هر که همّت او اندک باشد فضیلت او از دست می رود.

به تصمیم خود عمل کنید

در بسیاری از موارد، ممکن است انسان فرصتهای مناسب را از دست داده و به پشیمانی و افسوس گرفتار شود. برای جلوگیری از وقوع این گونه پیشامدها باید هر گاه امکانات خوب و پسندیده فراهم شد، از آنها استفاده کنیم و به تصمیم خود عمل کنیم.

در روایتی امام صادق علیه السلام فرمودند:

اِذا هَمَّ اَحَدُکُمْ بِخَیْرٍ فَلایُؤَخِّرْهُ.(۵۰)

هر گاه یکی از شما تصمیم به انجام کار نیکوئی گرفت، آن را نباید تأخیر بیندازد.

زیرا در صورت تأخیر، امکان پیدا شدن مانع و از دست دادن امکانات بسیار است، و شیطان و نفس، در ایجاد مشکلات و موانع حریص هستند.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اِذا هَمَمْتَ بِخَیْرٍ فَبادِرْ فَاِنَّکَ لاتَدْری ما یُحْدَثُ.(۵۱)

هرگاه به کار خوبی تصمیم گرفتی، آن را شروع کن؛ زیرا نمی دانی که چه پیش می آید.

حوادثی که پیش می آید، بسیاری از امکانات گذشته را از دست ما می گیرد و در نتیجه موفّق به کارهای خوبی که اراده انجام آن را داشتیم، نمی شویم.

قدرت در تصمیم گیری، عامل پیروزیو ضعف در آن، عامل شکست است

همان گونه که همّت عالی به کارهای نیک و ارزشمند، گواه بر عظمت و بلندی مقام انسان است، ضعف در تصمیم گیری دلیلِ شکست و از دست دادن فضیلتهای موجود است.

مطالعه و بررسی درباره ۲۵۰۰۰ نفر که در کار خود شکست خورده و به هدفهای خود نرسیده بودند، نشان داد که از جمع ۳۱ عامل شکست و ناکامی، ناتوانی در تصمیم گیری از جمله مهمترین دلایل شکست و ناکامی آنها بوده است. مسامحه و کار امروز را به فردا موکول نمودن، ضدّ تصمیم گیری است. و دشمنِ توانایی می باشد که همه باید بر آن غلبه کنند.

بررسی صدها نفر از کسانی که توانسته اند به هدف خود دست

یابنـد، به این حقیقت اشاره دارد که همه آنها از ویژگی تصـمیم گیری سـریع برخوردار بوده اند. همه آنها در تصـمیمات خود پافشاری کرده اند و به سادگی در مقام تغییر آنها برنیامده اند.

آنان که به هدف خود نمی رسـند، کسانی هسـتند که نمی توانند تصـمیم گیری کنند، کسانی هسـتند که تصمیمات خود را به سرعت تغییر می دهند.(۵۲)

پس سـعی کنید به قدرت خود در تصـمیم گیری بیفزائید؛ زیرا قدرت شما در تصمیم گیری هر چه بیشتر باشد، آثار بیشتری را برای شما به ارمغان می آورد، و بهتر می توانید با همّت عالی به سر منزلِ مقصود برسید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ کَبُرَتْ هِمَّتُهُ عَزَّ مَرامُهُ.(۵۳)

هر که همّت او بلند باشد، مرام او عزیز و محترم است.

نه هر درخت تحمّل کند جفای خزان

غلام همّت سروم که این قدم دارد

بنابراین افرادی سزاوار احترام هستند که از همّت بلند برخوردار باشند و در سایه قدرت در تصمیم گیری به اهداف بزرگ نائل شده باشند. مردم این گونه شخصیّتها را با دیده عظمت نگاه می کنند و سزاوار مدح و تعریف می دانند.

رفتار، روش و مرام این گونه افراد از عزّت و عظمت برخوردار است و از دیـد دیگران، شخصـیّتهایی ممتاز و کم نظیر به شـمار می آیند.

این گونه افراد، اگر همّت عالی و تصمیم جدّی خود را در راه تقرّب به خدا و مسیر مسائل معنوی قرار دهند، در نزد پروردگار و خاندان رسالت از ارزش و تقرّبی که مورد غبطه دیگران خواهد بود، برخوردار می شوند.

همّت عالی زفلک بگذرد

مرد به همّت زملک بگذرد

با قدرت اراده، بر طبیعت خود غالب شوید

طبیعت انسان به گونه ای است که، رفتار و کردار او با مرور زمان جزء خلق و خوی او قرار می گیرد؛ به صورتی که به آنها

معتاد می شود و قدرت جدایی از آنها را ندارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَلْخُلْقُ خُلْقان اَحَدُهُما نِیَّهٌ وَالاخِرُ سَجِیَّهٌ، قیلَ: فَأَیُّهُما اَفْضَلُ؟ قالَ علیه السلام: اَلْنِیَّهُ؛ لِاَنَّ صاحِبَ السَّجِیَّهِ مَجْبُولٌ عَلی اَمْرٍ لایَسْتَطیعُ غَیْرَهُ، وَصاحِبَ النِّیَّهِ یَتَصَبَّرُ عَلَی الطّاعَهِ تَصَبُّراً فَهذا اَفْضَلُ(۵۴)

خلق و خوی به دو دسته تقسیم می شود:

۱- اخلاقی که انسان بوسیله تصمیم و نیّت دارای آن شده است.

۲- اخلاقی که طبیعی و ذاتی انسان است. از امام صادق علیه السلام سئوال کردند: کدام یک از این دو گونه اخلاق، برتر است؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: اخلاقی که به وسیله نیّت و تصمیم بدست آید ارزنده تر است؛ زیرا کسی که اخلاق وی از طبیعت او سرچشمه می گیرد، خلقت او به گونه ای است که بر انجام غیر آن قدرت ندارد؛ ولی کسی که با نیّت و تصمیم دارای اخلاق پسندیده می شود، خود را به صبر بر اطاعت خداوند وا می دارد؛ پس این شخص برتر است.

مردان بزرگ با تصمیمهای جدّی، اخلاق پسندیده و نیکو را جزء طبیعت خود قرار می دهند و با نیّتهای محکم، اخلاق ناپسندی که با طبیعت آنان آمیخته است، از خود دور می کنند.

ذوالقرنین شرق و غرب عالم را طی کرد و اقوام مختلف جهان را از نزدیک دید و رفتار و کردار آنان را مشاهده نمود. در میان تمام مردم، با گروهی از مردم روبرو شد که سبک زندگی آنان برای او سخت شگفت آور بود. آنان از عالی ترین نوع زندگی و زیباترین شیوه ارتباطات اجتماعی برخوردار بودند.

در میان آنها اثری از قتل و خونریزی، چپاولگری و خیانت دیده نمی شد و زورگویانِ زراندوز، به تزویر زیردستان نمی پرداختند!.

از این رو ذوالقرنین بسیار تعجّب کرد و از آنان سئوالات زیادی

نمود و پاسخهای قانع کننده ای دریافت کرد. او از آنها پرسید:

فَما لَكُمْ لاتَسُبُّونَ وَلاتَقْتَتِلُونَ؟ قالوُا: مِنْ قِبَلِ اَنَّا غَلَبْنا طَبائِعَنا بِالْعَزْمِ وَسَنَّنا اَنْفُسَنا بِالْحِلْمِ.(۵۵)

ذوالقرنین از آنان پرسید: چگونه و چرا فحش، دشنام، قتل و کشتار در اجتماع شما وجود ندارد؟! آنها در پاسخ گفتند: زیرا ما بوسیله تصمیم بر طبیعت خود غالب شده ایم و با اراده قوی، طبیعتهای زشت را از میان برداشته ایم و حلم و بردباری را روش نفسانی خود قرار داده ایم.

بنابراین اگر انسان طبیعتاً ظالم و جنایتکار، یا دروغگو و ریاکار، و یا سست و بیحال و یا دارای هر گونه صفت زشت دیگری باشد، می تواند با تصمیم و عزم مردانه، آنها را برطرف سازد و خود را با صفتهای نیک و پسندیده زینت دهد.

کوه نتوان شدن سدّ ره مقصود مرد

همّت مردان برآرد از نهاد کوه گرد

اگر خصلتهای زشت و ناپسند را در خود همچون کوه، ثابت و استوار می بینید؛ نه تنها می توانید با قدرت اراده و همّت مردانه، آنها را نابود کنید؛ بلکه قدرت دارید آنها را به صفات پسندیده تبدیل کنید.

ملّا صالح مازندرانی، مرد تصمیم و اراده

ملّا صالح مازندرانی از افرادی است که با قدرت تصمیم و اراده، به مقابله با کمبودهای ذاتی خود برخواست و به مقصود خود نائل شد.

او داماد علاّمه مجلسیِ اوّل و از علمای نامی شیعه است. او از کسانی است که باید چگونگی حالاتش، مایه عبرت و پند برای همه کسانی باشد که جویای رسیدن به مقاصد بلند و اهداف عالی هستند.

او می گوید: من حجّت بر دانشجویان علوم دینی هستم؛ زیرا کسی از من فقیرتر نبود و ذهن و حافظه ام از همگان بدتر بود؛ بصورتی که گاهی راه خانه ام را گم

می کردم و نـام فرزنـدانم را فرامـوش می کردم. سـی سـال از عمرم گذشـته بـود که به آمـوختن «الـف، بـا» پرداختم! آن قـدر کوشش کردم تا خدا آنچه را دارم به من تفضّل فرمود.(۵۶)

او بـا همـه فقر و احتیـاج و بـا کنـدی ذهن و حـافظه، اراده ای مردانه داشت، تـا سـرانجام بر اثر تصـمیم جـدّی دست به تـألیف کتابهای پرارزشی زد که هنوز مورد استفاده علماء بزرگ شیعه است.

معروف است او به قـدری کم حـافظه بـود که خـانه اسـتاد را گم می کرد! و به قـدری فقیر بـود و لباسـهایش به حـدّی کهنه و منـدرس بود که از خجـالت وارد مجلس درس نمی شـد. او خـارج از محلّ درس می نشـست و مطالب را بر اسـتخوان و برگ چنار می نوشت.

یک بار مسئله ای مورد اشـکال قرار گرفت و تا چنـد روز ادامه یافت، یکی از شاگردان مرحوم مجلسـی دید آخوند ملّا محمّد صالح در برگهای چنار جواب آن اشکال را نوشته، او در مجلس درس، جواب مجلسی را گفت.

علاّـمه مجلسـی فهمیـد جواب از او نیست، به این جهت از او پرسـید: این جواب از کیست و در این باره اصـرار نمود تا او ابراز نمود جواب از کسی است که خارج از مجلس نشسته است. مجلسی نگاه کرد دید ملاّ صالح بیرونِ در نشسته است، به او لباس داد و در مجلس درس حاضـر نمود و مقرّری برایش معیّن کرد. او به قـدری مورد توجّه علاّمه مجلسـی قرار گرفت که او را به خانه برد و دختر خود را به تزویجِ او در آورد و او را در کتابخانه خود منزل داد.(۵۷)

به هر کاری که همّت بسته گردد

اگر خاری بود، گل دسته

گردد

اراده و نیّت خود را تقویت کنید

ملاّ صالح مازندرانی با نیّت قوی و تصمیم جدّی، با تمام کمبودهایی که در

او وجود داشت، به مراحل عالی علمی دست یافت. اگر می خواهید خداوند به شما نیز عنایت کند و از شما دستگیری نماید، در تصمیم گیری و نیّت خود کوتاهی نورزید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از نامه های خود می نویسند:

فَاِنَّ اللَّهَ یُعْطِی الْعَبْدَ بِقَدْرِ نِیَّتِهِ.(۵۸)

بدرستی که خداوند هر بنده ای را به قدر نیّتش عطا می فرماید.

ارزش نیّت هر انسان هر قدر باشد، مزدی که خدا به او می دهد به همان میزان است. نیّت شما هر چه بهتر و خالصتر باشد، از اجر و ثوابی افزونتر برخوردار خواهید شد.

بنابراین باید به بها دادن به نیّت خود بیفزائید، نه به زینت دادن به اعمال خود!

مردان خدا برای رسیدن به اهداف بزرگ و ارزنده خود، نیاز کامل به توفیق و عنایات خداوند متعال دارند، و عنایت و کمک خداوند به میزان نیّت آنان است.

در روایتی که می آوریم، امام صادق علیه السلام پرده از این راز برمی دارند. آن حضرت می فرمایند:

اِنَّما قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبادِ عَلی قَدْرِ نِیّاتِهِمْ، فَمَنْ صَحَّتْ نِیَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ وَمَنْ قَصُرَتْ نِیَّتُهُ، قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذی قَصُرَ.(۵۹)

خداوند به قدر نیّت مردم، کمک به آنان را مقدّر می فرماید؛ هر کسی که از نیّت صحیح و کامل برخوردار باشد، کمک خداوند به او به صورت کامل انجام می گیرد و هر کس در نیّتش قصور داشته باشد، به همان مقدار کمک به او تقلیل می یابد.

در این گفتار امام صادق علیه السلام یکی از رازهای کامیابی مردان بزرگ و عدم موفقیت دیگران را بیان می فرمایند؛ زیرا رمز کمکهای الهی به مردم را،

نیّت خود آنان معرفی می نمایند.

نیّت و تصمیم، آن قدر کارساز و پرقدرت است که اگر تصمیم خود را تقویت کنید، ضعف جسمی شما برطرف می شود و از لحاظ بدنی نیز آمادگی انجام برنامه های سنگین را خواهید داشت. زیرا قدرت نیّت و قصد، درهم شکننده ضعف بدنی شما خواهد بود.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النِّيَّهُ.(۶۰)

هیچ بدنی دارای ضعف از چیزی که نیّت نسبت به آن قوی گشته نشده است.

بسیاری از ورزشکاران و آنان که تمرینات رزمی را انجام می دهند، از تقویت نیروهای روحی، بیش از تمرین های جسمی استفاده می کنند؛ زیرا دریافته اند که کاربرد تقویت فکر و اراده و قدرت در تصمیم گیری و نیّت، بیشتر در قوی ساختن اندام اثر دارد.

اکنون بسیاری از افراد معتقدند، جوانی و قدرت، یا پیری و ضعف، از یک منشاء غیر جسمی سرچشمه می گیرد؛ آنان می گویند: هاله اثیری که اطراف بدن همه انسانها را فرا گرفته است، در قوّت و ضعف جسم انسان کاملاً مؤثّر است.

گرچه این موضوع مورد قبول همگان نیست؛ ولی بنابراین فرض، می توان گفت: فکر و اندیشه در هاله اثیری، و هاله در صحّت و سقم بدن و یا قدرت و ضعف آن و حتّی در حیات و مرگ بدن، مؤثّر است.

راه هایی برای تقویت اراده

۱- شور و شوق، اراده شما را قوی می کند

شیطان راههای گمراهی را به گناه کاران نشان می دهد و آنان را به سوی گناه وسوسه و تحریک می کند؛ تا به این وسیله آنان را از راه راست دور کند و به خسران ابدی گرفتار نماید. یکی از این راهها شور و اشتیاق فراوان برای رسیدن به شهوات است. خداوند می فرماید:

»وَيُرِيدُ الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَميلُوا مَيْلاً عَظيماً «.(۶۱)

اراده می کنند آنان که

از شهوات پیروی می کنند، میل نمایند میلی عظیم.

میل عظیم یا شور و اشتیاق سوزان برای رسیدن به شهوات، با تحریک نفس امّاره و شیطان، در آنان ایجاد می شود و سرانجام آنان را گرفتار بدترین صحنه های گناه و اعمال زشت می نماید.

همان گونه که شور و اشتیاق فراوان برای رسیدن به شهوات، یک عامل بسیار قوی برای گمراهی گمراهان شمرده می شود؛ همین گونه شور فراوان برای رسیدن به اهداف بلند، عاملی نیرومند برای دست یافتن به مقصدهای بزرگ معنوی و علمی است.

بنابراین اگر مایل هستید به بزرگترین هدفهای عالی انسانی دست یابید و دوست دارید به آسانی به آن نائل شوید، در خود شور و شوق شدید ایجاد نمائید؛ تا اراده شما برای دستیابی به هدف، نیرومند شود. شور و شوق شدید سختی ها را آسان، دشواری ها را سهل و ساده و هدفهای دور را برای شما نزدیک می کند.

شور و شوق شدید، راههای ناهموار را برایتان هموار و موانع را از سر راهتان برمی دارد، و اراده شما را برای دست یافتن به هدف، قوی می نماید.

شور و شوق فراوان به یک موضوع باعث رها کردن مسائل دیگر می شود و آنها را به دست فراموشی می سپارد. برای این که هدف و ایده خود را از مسائل مختلف و پراکنده نجات داده و برای رسیدن به یک هدف بزرگ فعالیت کنید، باید بهترین هدفها را انتخاب نمائید و برای بدست آوردن آن در خود شور و شوق ایجاد کنید. اگر واقعاً برای رسیدن به یک هدف شوق پیدا کنید، امور دیگر را به دست فراموشی خواهید سپرد.

در روایتی که منسوب به امام صادق علیه السلام است، آن حضرت فرموده اند:

مَثَلُ الْمُشْتاقِ مَثَلُ الْغَریقِ،

لَیْسَ لَهُ هِمَّهٌ اِلاّ خَلاصُهُ وَقَدْ نَسِیَ کُلَّ شَیْ ءٍ دُونَهُ.(۶۲)

مَثَل شخصی که مشتاق است، مثل کسی است که غرق شده باشد که اراده ای جز خلاصی خود ندارد و هر چیزی را غیر آن است، فراموش می کند.

بنابراین فرمایش، کسی که اشتیاق به چیزی را در دل خود ایجاد می نماید،

غیر آن را فراموش می کند و تمامی اراده و همّت خود را برای رسیدن به آن قرار می دهد.

۲ – امید و آرزو همّت آفرین است

هر چه امید انسان بیشتر باشد، همّت او نیز بیشتر خواهد بود. انسانی که امیدوار است، از شوق و شوری فراوان برخوردار می شود. از این رو، جوانانی که به آینده خود امیدوار هستند و در آرزوی روزهای سرشار از معنویت و روحانیت به سر می برند؛ بیش از سایر مردم شور و شوقِ فرا رسیدن آن را دارند. و در نتیجه چون آرزوی بیشتری برای بدست آوردن مقامات معنوی دارند، بیشتر تلاش می کنند، بیشتر جستجو می کنند و بیشتر به نتیجه می رسند.

امّا آن دسته از مردم که نه شوری در سر دارند و نه شوقی در دل، گرفتار یأس و ناامیدی هستند. آنها به دلیل ناامیدی! از تلاش و کوشش – که وظیفه هر انسان روشندل و هر شیعه آگاه است – دست بر می دارند و همیشه کوله باری از غم و اندوه و یأس را بر دوش گرفته، روز خود را شب می کنند و شب را به روز می آورند؛ در حالی که فقط غمی بر غمهای خود افزوده اند؛ نه گرهی از مشکل خود یا دیگران باز نموده اند، نه از عذاب و رنج رهایی یافته اند و نه به دیار نور و معنویت راهی یافته اند!

آری این نتیجه عمر و زندگی آن گروه از

مردمانی است که به خدای بزرگ و مهربان، با دیده ناامیدی می نگرند و امیدی به عنایات و توجّهات حیاتبخش اهل بیت عصمت علیهم السلام ندارند.

۳ – از خداوند، خواهان اراده و همّت عالی باشید

دعاها، توسّلات و مناجاتهایی که از خاندان رسالت وارد شده، بهترین شیوه زندگی پربار و عالی ترین روش تربیتی را به انسانها می آموزد. باید بزرگترین هدفها، عالی ترین همّتها و راسخ ترین اراده ها را از مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم السلام بیاموزیم.

آن بزرگواران علاوه بر فرمایشاتشان، در مناجات و دعاها نیز، بهترین درس زندگی را به ما آموخته اند. در مناجاه انجیلیّه امام سجّادعلیه السلام به درگاه خداوند عرض می کنیم:

اَسْأَلُکَ مِنَ الْهِمَمِ اَعْلاها...(۶۳)

خداوندا، عالی ترین همّتها را از تو مسئلت می نمایم.

امام سجّادعلیه السلام در این جمله از مناجات، بارقه امید را در دل همه پیروان خود بوجود می آورند و کوتاه همّتان را با درخواستِ داشتن عالی ترین همّتها، امیدوار می نمایند.

این گفتار، هشداری بیدار کننده برای همگان است. همه باید بدانند: همّت عالی از آنِ گروهی اندك و ویژه افرادی خاصّ نیست؛ بلکه همه پیروان راستین مکتب تشیّع باید عالی ترین همّتها را از خداوند متعال درخواست کنند و در تحصیل آن بکوشند.

نتیجه بحث

اراده قوی و همّت مردانه، از نعمتهای بزرگ خداوند است. به وسیله آن می توانید بر فراز آسمان معنویت به پرواز درآئید. این قدرت را در خود ایجاد نمائید و از ضعف و سستی پرهیز کنید؛ تا بر شرافت و عظمت خود بیفزایید.

ضعف در تصمیم گیری، مهمّ‌ترین عامل رکود و توقّف شما است. با قدرت در تصمیم گیری به مرز موفقیّت و کامیابی نزدیک می شوید. بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام قدرت در تصمیم گیری می تواند خلق و خوهای ناپسند را که جزء طبیعت انسان شده است، ریشه کن سازد و اخلاق نیکو و پسندیده را جایگزین آن نماید.

شکست در راهِ رسیدن به هدف نه تنها نباید اراده شما را تضعیف

کند بلکه باید از شکست نیز درس عبرت بگیرید و بر قدرت اراده خود بیفزایید.

با اراده جدّی و همّت بلند، نه تنها می توانید به مقامات عالیِ انسانی راه یابید؛ بلکه می توانید به درجات ملائک راه یافته و تا حدّی پیشرفت کنید که آنان به خدمتگزاری شما مباهات کنند. پس تا فرصت را از دست نداده اید با اراده قوی کوه های موانع را از سر راه خود بردارید و به هدف عالی خلقت راه یابید.

به زندگانی اگر عزم آهنین داری

به زیر پا شودت کوه چون زمین هموار

۵اهمیّت نظم و برنامه

نظم و برنامه، سامان دهنده زندگی و وسیله ای مؤثّر برای رسیدن به اهداف بزرگ است. با تشکیل برنامه منظم برای رسیدن به اهداف عالی، لحظات زندگی خود را با ثمر و پربار نمائید و برای استفاده بیشتر از ساعات عمر خود و جبران گذشته های از دست رفته، با کوششی بیشتر و تصمیمی قاطعتر به پیروی از برنامه منظم و صحیح بپردازید.

عمل به برنامه صحیح، انسان را منظم، متعهّد و معتقد به آنچه انجام می دهد، می نماید. سعی کنید رفتار روزانه شما بر طبق برنامه باشد؛ تا از لحظات عمر خود بهره مند شوید و از زندگی پربار و پرسود برخوردار باشید.

این راهی است که مردان بزرگ تاریخ از آن پیروی کرده و به آن پای بند بوده اند. شما نیز راه آنان را در پیش گیرید و هیچ گاه از داشتن نظم و برنامه صحیح و خداپسندانه غفلت نورزید.

سعی کنید در سرلوحه برنامه خود تا حدّ توان خویش، ترویج مکتب حیاتبخش خاندان وحی علیهم السلام را قرار دهید. در این صورت دست نوازشگر و کریمانه آن بزرگواران را بر سر خود احساس خواهید کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام در وصیّتی که در آخرین لحظات زندگی خود نموده اند، به همه فرزندان و افراد خانواده و همچنین به همه کسانی که از مضمون این فرمایش اطلاع یابند، وصیّت و سفارش فرموده اند که نظم در کارها را رعایت کنند و با داشتن برنامه و نظم، سامان دهنده زندگی خود باشند:

قالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام عِنْدَ وَفاتِهِ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام: اوُصيكُما وَجَميعَ وُلْدى وَاَهْلى وَمَنْ بَلَغَهُ كِتابى بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ اَمْرِكُمْ...(۶۴)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام وفات به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: شما و همه فرزندان و اهل خود و همچنین همه کسانی را که این گفتار به آنان برسد، وصیت می کنم به داشتن تقوای الهی و نظم در امورتان...

این پیام اوّلین مقام امامت عالم هستی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که روشنگر اهمیّت نظم و برنامه برای همگان است.

نظم، نشانه عدم تضادّ و برطرف کننده آشفتگی است

در صورتی که شما در امور و کارهای خود دارای نظم و برنامه باشید و با اراده قوی به آن عمل کنید؛ از بسیاری از تضادّهای درونی و اندیشه های بی حاصل و بیمارگونه نجات می یابید.

نظم و برنامه بهترین دلیل بر عدم تضادّ و اختلاف در اندیشه ها و آراء افراد است. اختلاف در برنامه حکومتها و یا ادارات، دلیل بر عدم وجود نظم در نظام حکومتی و اداری آنهاست. در هر اجتماع بزرگ و یا کوچکی که اختلاف وجود داشته باشد، نظم وجود ندارد و قدرت حاکمه، توانایی پیاده کردن برنامه های منظم را دارا نمی باشد.

نظم در هر جا وجود داشته باشد، گواه بر وجود قدرتِ تدبیر در آنجاست. نظمی که در عالم خلقت وجود دارد، دلیل بر آنست که نظام عالم بر اساس تدبیر اداره می شود. در نظمِ جهان دقّت

کنید تا ببینید همان گونه که در ذرّات کوچک جهان نظم و برنامه وجود دارد، در کهکشانها نیز وجود دارد.

در نیمه دوّم قرن نوزدهم و در نیمه اوّل قرن بیستم، بشر راجع به دنیای »ذرّه« اطّلاعاتی بدست آورد و دریافت در درون ذرّه، نظم و قانونی حکومت می کند که هرگز تعطیل نمی شود.

الکترون درون اتم، در هر ثانیه سه کاتریلیون (۳۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) مرتبه در اطراف هسته اتم گردش می نماید، و هیچ جریانی این گردش را متوقّف نمی کند.

در یک ذرّه آهن، الکترون در هر ثانیه سه کاتریلیون مرتبه، اطراف هسته مرکزی می گردد. اگر آن را ذوب نمایند، باز در آهن مذاب، گردش الکترون اطراف هسته اتم در هر ثانیه سه کاتریلیون مرتبه است.

هرگاه آهن را آن قدر حرارت بدهند که مبدّل به گاز شود، باز الکترون، ثانیه ای سه کاتریلیون مرتبه اطراف هسته اتم می گردد.

فقط به یک ترتیب ممکن است که این حرکت دائمی و شگرف مختلّ شود، و آن در صورتی است که اتم را بشکافند؛ که در آن صورت الکترون از هسته دور می گردد؛ اما نه برای این که دیگر حرکت نکند، بلکه برای این که اطراف هسته دیگر به حرکت درآید.

همان نظم و قانونی که حکم می کند الکترون با آن سرعت به اطراف هسته اتم گردش نماید؛ حکم می کند زمین، اطراف خورشید، و خورشید، اطراف مجموعه ستارگان موسوم به »الجائی علی رکبتیه، یا هرکول« - و این مجموعه در اطراف کهکشان و کهکشان در اطراف چیز دیگری که از آن آگاه نیستیم، ولی تردید نداریم که به سوی آن می رود - گردش کند. (۶۵)

نظم عجیب جهان دلیل بر آنست که در امر خلقت هیچ گونه آشفتگی وجود

ندارد؛ زیرا اگر تضادّ و آشفتگی وجود می داشت، نظم جهان از هم می پاشید.

امام صادق علیه السلام به مفضّل می فرمایند:

وَالتَّضادُّ لایَأْتی بِالنِّظامِ.(۶۶)

تضّاد، نظم آور نیست.

همان گونه که نظم در خلقت جهان، دلیل بر آنست که اختلافی در تـدبیر عالم نیست؛ همین گونه نظم در اجتماعات بزرگ و کوچـک دلیـل بر عـدم اختلاـف در آنهـا است. پس نه تنهـا در مسـئله خلقت، بلکه در هر مـوردی که احتیـاج به اداره نمـودن شخص باتدبیری وجود دارد، تضادّ و اختلاف دلیل بر آنست که اداره آنجا بر اساس تدبیری که دارای نظم باشد، نیست.

بر این اسـاس برای رفع تضـادّ و اختلافـات بایـد با سامان دادن و نظم بخشـیدن به برنامه های عملی، اختلاف را در زنـدگیهای اجتماعی و فردی ریشه کن ساخت.

نه تنهـا در برنـامه هـای اجتمـاعی و خانوادگی نظم دلیل بر عـدم تضادّ افکار است؛ بلکه در برنامه های شخصـی نیز وجود نظم دلالت می کند که انسان دارای تضادّ و آشـفتگی نیست و از برنامه منظّمی پیروی می کند؛ زیرا همان گونه که می دانیم نفس انسان، مجمع اضداد است. اندیشه ها، افکار گوناگون و هواهای نفسانی با دسـتورات عقلی او برخورد نموده و در درون انسان ایجاد تضادّ می کند.

مشوّش بودن و آشـفتگی افکـار در موارد بسـیاری، به خـاطر همین تضادّهـاست. این گونه تضادّها گاهی باعث می شود انسان دست از کار کشیده و آینده خود را به دست حوادث بسپارد.

نوجوانان را در نظم کمک کنید

نظم و برنـامه به این گونه تضادّها و اضـطرابات پایان بخشـیده و تشویش افکار و تخیّلات را بسوی برنامه ای صـحیح سوق می دهد و با مرور زمان اندیشه های مضطرب در تحت برنامه ای صحیح، سامان می یابد.

نوجوانان را در نظم و برنامه صحیح کمک کنید

به دلیل وجود اندیشه ها و تخیّلات گوناگون، نوجوانان

نوعاً قـدرت کامل برای برنامه ریزی، نظم و سامان دادن به امور لازم را ندارنـد. اولیاء آنان بایـد آنها را در منظم ساختن برنامه های روزانه کمک کنند؛ تا با رشد سنّی، قدرت و توانایی نظم بخشیدن به کارها را بدست آورند.

تضادّ درونی و تحریک قوه شـهوانی در جوانان آن گاه که به مرز سـی و پنـج سالگی وارد می شوند، رو به افول می گذارد و نوعی آرامش نسبی جایگزین تحریکات جنسـی و تضادّ نفسانی می شود؛ از این رو، برنامه ریزی و پیروی از نظم صـحیح برای انسان در این دوره آسانتر می شود.

گفتـاری را که اینک از حضـرت امام رضاعلیه السـلام می آوریم، تشـریح کیفیّت تأثیر حالاتِ جسـمانی انسان بر امور نفسانی اوست:

قالَ مَوْلانا الرِّضا صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فی الرِّسالَهِ الذَّهَبِیَّهِ ... ثُمَّ یَدْخُلُ فِی الْحالَهِ الثالِثَهِ اِلی اَنْ تَتَکامَلَ مُدَّهَ الْعُمْرِ سِتّینَ سَنَهٍ فَیَکُونُ فی سُلْطـانِ الْمِرَّهِ السَّوْداءِ وَهِیَ سِنُّ الحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ وَالْمَعْرِفَهِ وَالـدِرایَهِ، وَانْتِظـامِ الْاُمُورِ، وَصِحَّهِ النَّظَرِ فِی الْعَواقِبِ، وَصِدْقِ الرَّأْیِ. (۶۷)

... سـپس انسان در حالت سوّم یعنی سـی و پنـج سالگی وارد شده تا آن که عمر به شـصت سال برسد، در این دوران سوداء بر انسـان سلطنت دارد و دوره حکمت، موعظه، معرفت و درایت است و همچنین زمـان نظم و سامان گرفتن امور و زمان صـحیح بودن دوراندیشیهای انسان و درستی رأی اوست.

بنـابراین انسـان قبـل از ورود بـه حـالت سـوّم زنـد گی، نیـاز بیشـتری به نظم و برنـامه صـحیح وجـود دارد؛ تـا بر اثر تحریکـات ناخوشاینـد این دوران، از وقوع مسائل انحرافی جلوگیری شود و شور و شوق جوانان و نوجوانان بسوی مسائل حیاتی راهنمایی و هدایت شود.

حضرت امام رضاعلیه السلام دوره سوّم عمر را

تا سـنین شـصت سالگی، دوران انتظام امور می دانند و آن را زمان کسب معارف و بدست آوردن حکمت و درایت می نامند. بنا به فرمایش آن حضـرت، در این زمان بایـد انسان بگونه ای رفتار کند که درباره آینده کارهای خود بتواند بصورت صـحیح پیش بینی کند و رأی و عقیده اش درست باشد.

نظم و برنامه راهی مؤثّر برای بهره گیری از وقت

برای جلوگیری از وقت کشـی و از بین رفتن ساعات عمر و زنـدگی خود، باید برنامه ای منظم ترتیب داده و متعهّد شوید رفتار شما مطابق آن باشـد. اگر اصل اعمال شـما صـحیح باشد و طبق برنامه ای صـحیح و مرتّب رفتار کنید، زندگی شـما پربرکت و پربار خواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بَرَکَهُ الْعُمْرِ فی حُسْنِ الْعَمَلِ.(۶۸)

برکت و پربار بودن عمر، در نیکو بودن عمل است.

و نیکوئی عمل تنها به نیک بودن اصل عمل نیست، بلکه نیک بودن روش آن را نیز شامل می شود.

به همین دلیل بزرگان ما زنـدگی خود را با داشـتن نظم و برنامه و پای بند بودن به آن، سپری نموده و از زندگی پرثمر و پربار بهره منـد بوده انـد. به عنوان نمونه، گوشه ای از زنـدگی شخصـیّت معروف جهان تشیّع، مرحوم شـیخ مرتضـی انصاری را می آوریم.

نظم و برنامه مرحوم شیخ انصاری

از برنـامه هـای مرحوم شـیخ این بوده است که لوازم تهجّـد مـادرش را - که از زنان متعبّـده بود و نماز شب را تا هنگام مرگ ترک نکرد - خودش انجـام می داد. حتّی آب وضویش را در مواقع احتیـاج گرم می کرد. و چون مـادرش در آخر عمر نـابینا شده بود، او را بر مصلّایش قرار می داد و سپس خود به نوافل شب مشغول می گشت.

از برنـامه هـای مرحوم شـیخ این بود که چون از مجلس تـدریس برمی گشت، اول به نزد مادر می رفت و برای بـدست آوردن دل او با وی سـخن می گفت و از حکایات و وضع مردم پیشین و طرز زندگی آنان پرسش می کرد و مزاح می نمود تا مادر را می خنداند؛ آن گاه به اطاق عبادت و مطالعه می رفت.

روزی شیخ به مادر گفت: یاد داری زمانی که به مقدّمات مشغول بودم

و مرا برای کارهای خانه می فرستادی و من پس از درس و مباحثه آن را انجام می دادم و به منزل می آمدم، شما خشمگین می شدی و می گفتی: »اجاقم کور است« حال اجاقت کور است؟! مادر از روی مزاح گفت: آری! حالا هم اجاقم کور است! زیرا در آن موقع احتیاجات منزل را برطرف نمی کردی و اینک که به مقامی حائز گشته ای، به سبب احتیاطی که در صرف وجوه شرعیّه می نمائی، ما را تحت فشار قرار داده ای!

روزی مادر به شیخ زبانِ اعتراض گشود و گفت: با این همه وجوهاتی که شیعیان از اطراف نزد شما می آورند، چرا برادرت »منصور« را کمتر رعایت می کنی و به او مخارجی را که لازم دارد نمی پردازی!

مرحوم شیخ در این هنگام بی درنگ کلید اطاقی را که وجوه شرعیّه را در آن نهاده بود، به مادر داد و گفت: هر قدر صلاح می دانی به فرزندت بده؛ ولی در روز قیامت خودت پاسخگو باش!

آن زن صالحه چون خود را در برابر محذور مشاهده کرد، از آن کار امتناع ورزید و گفت: هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم خود را در قیامت مبتلا و گرفتار نخواهم کرد.

مادر شیخ به سال ۱۲۷۹ قمری در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ از شدّت علاقه ای که به او داشت، در مرگش سخت متأثّر و غمناک شد؛ تا آنجا که بعضی از اصحابش به او اعتراض کردند. شیخ در جواب فرمود: گریه و تأسّفم نه برای آنست که مادر را از دست داده ام، بلکه به خاطر این است که بسیاری از بلاها به سبب وجود آن مخدّره از ما دفع می شد و چه برکتها که خداوند متعال

به خاطر وجود او بر ما ارزانی می داشت.(۶۹)

احتیاط مرحوم شیخ انصاری در برنامه های خود آن قدر زیاد بود که استادش مرحوم صاحب جواهر او را از کثرت احتیاط نهی می کرد.

صاحب جواهر در روزهای آخرِ زندگی دستور داد مجلسی تشکیل شود که همه علمای طراز اول نجف اشرف در آن شرکت کنند. مجلس در خدمت صاحب جواهر تشکیل گردید؛ ولی مرحوم شیخ در میان آن گروه نبود.

صاحب جواهر فرمود: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید. پس از جستجو دیدند شیخ در گوشه ای از حرم یا صحن شریف رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می کند و از خدای می خواهد که او از این مرض شفا یابد. پس از پایان پذیرفتن دعا، شیخ را به مجلس بردند.

صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشاند و دستش را گرفته بر بالای قلب خود نهاده و گفت: الآن طاب لی الموت یعنی اکنون مرگ بر من گوارا شد. آن گاه به حاضرین فرمود: هذا مرجعکم من بعدی ایشان پس از من مرجع شما خواهد بود و به شیخ فرمود: قلّل من احتیاطک؛ فإنّ الشریعه سمحه سهله یعنی احتیاطات خود را کم کن، زیرا که دین اسلام آسان است.

»ناگفته نماند که این عمل از صاحب جواهر برای آن بود که مرحوم شیخ بیشتر معرّفی شود و گرنه برای نائل شدن به مقام مرجعیّت لازم نیست که مرجع قبلی کسی را تعیین نماید.«(۷۰)

با آن که صاحب جواهر به او سفارش کرده بود کمتر احتیاط نماید، ولی مرحوم شیخ به احتیاطات خود معتاد بود؛ زیرا با آن همه وجوهات که از چهل میلیون شیعه روی زمین نزدش می آوردند، مانند

یک فقیر گذران می کرد و حتّی اموالی که به عنوان تحفه و هدیه به خدمتش می آوردند، بین طلّاب و مستمندان قسمت می نمود. مقداری از آن را هم برای آزاد نمودن زوّاری که در راه مشهد اسیر ترکمنها می شدند، می فرستاد.(۷۱)

برنامه عباداتی که مرحوم شیخ از سن بلوغ تا آخر عمر آنها را ادامه داد، - گذشته از فرایض و نوافل شبانه روزی و ادعیه و تعقیبات - عبارت بود از: قرائت یک جزء کلام اللّٰه و نماز حضرت جعفر طیّار و زیارت جامعه و زیارت عاشورا در هر روز! (۷۲)

این گوشه ای از برنامه عملی یکی از چهره های درخشان شیعه است. با جستجو در تاریخ مکتب ما، با نمونه های فراوانی از این گونه برنامه ها در زندگی مردان بزرگ آشنا می شوید.

نتیجه بحث

راه و روش شخصیّتهای برجسته و مردان بزرگ مکتب ما، دارا بودن نظم و انضباط و ترتیب برنامه دقیق در زندگی است. همه شیفتگان خاندان وحی برای پیشرفت معنوی و آشنایی با حقایق جهان هستی، باید دارای نظم و انضباط باشند و از برنامه ای صحیح پیروی کنند.

به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیّت خود، ما و همه کسانی را که از مضمون پیام آن بزرگوار آگاهی یابند؛ به تقوا و پرهیزکاری و داشتن نظم در امور، سفارش و توصیه نموده اند. بنابراین موظّف هستیم با تهیّه برنامه کامل، رفتار خود را منظم نمائیم؛ تا از سرگردانی، تضادّ و تشویش درونی رهایی یافته و از آینده ای پربار برخوردار شویم.

از هم اکنون به فکر آینده خویش باشید، و برای بدست آوردن آینده درخشان برنامه صحیحی را برای خود تنظیم نموده و به آن عمل کنید.

سعی کنید تا حدّ توان در سرلوحه

برنامه خویش، تبلیغ از مکتب حیاتبخش اهل بیت اطهارعلیهم السلام را قرار دهید. در این صورت لحظات زندگی شما در اوج صفا و معنویّت قرار می گیرد و در راه تکامل روحی و معنوی موفّق می شوید.

از نظم جهانِ عبرت انگیز

این دُرِّ سخن به گوشت آویز

خواهی بکمال راه یابی

با صبغه نظم، عمل بیامیز

۶استفاده از وقت

انسان با محدودیّتی که دارد، در برابر جهانی پهناور از اسرار و علوم و اطلاعات قرار دارد. ذهن محدود ما، چگونه می تواند همه امور را اعمّ از مسائل حیاتی و ارزشمند و موضوعات واهی و بی اساس، در خود جای دهد؟! پس چون گنجایش فکر ما محدود است، باید متوجّه باشیم به دلیل ظرفیّت محدودی که داریم، به امور مهم و حیاتی بپردازیم و ذهن خود را متوجّه به مسائل بی ارزش و بی محتوا نکنیم.

تفریحات بیجا، خواندن کتابهای بی ارزش، معتاد شدن به برنامه های گوناگون رادیو و تلویزیون، به آسانی فکر و ذهن را اشغال می کند و از پرداختن به امور مهم و حیاتی باز می دارد.

برای دستیابی به هدفهای عالی، باید از این گونه امور چشم پوشی کنید و ذهن خود را از آنها فارغ نمائید؛ تا وقت و فرصت برای رسیدن به امور مهم داشته باشید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اِحْذِرُوا ضِیاعَ الْاَعْمارِ فِیما لایَبْقی لَکُمْ فَفائِتُها لایَعُودُ.(۷۳)

از ضایع کردن عمرهای خود در آنچه برای شما باقی نمی ماند، دوری گزینید؛ زیرا عمرهای از دست رفته باز نمی گردند.

هم اکنون تصمیم بگیرید آینده شما نسبت به گذشته شما، از کیفیّتی برتر برخوردار باشد و اگر اینک از گذشته خود پشیمان هستید، کاری نکنید که در آینده افسوس این زمان را بخورید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بادِرِ الْفُرْصَهَ قَبْلَ اَنْ تَکوُنَ

غُصَّةً.(۷۴)

از فرصتها استفاده کن؛ قبل از آن که مایه افسوس شود.

از هر جای ضرر که برگردید، به نفع شما است. پس در هر موقعیّتی که هستید، سعی کنید آینده ای بهتر از گذشته داشته باشید. از فرصتی که دارید استفاده کنید و تا مهلت دارید از لحظات عمر خود بهترین استفاده را بدست آورید.

بهره گیری علّامه مجلسی از عمر خویش

شخصیّتهای بزرگ و مردان نامیِ تاریخ ما، با رفتار و کردار نیک و خدا پسندانه خود، از فرصتها بهترین استفاده ها را نمودند و نام نیکشان را جاودانه ساختند. شما نیز لحظات زندگی خود را ارج نهید و با اعمال شایسته و پرثمر، نتیجه ای جاویدان و همیشگی بدست آورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْاَیّامُ صَحائِفُ آجالِکُمْ، فَخَلِّدُوها اَحْسَنَ اَعْمالِکُمْ.(۷۵)

روزها، صفحه های اجلهای شما است؛ پس با اعمال نیک آن را جاویدان سازید.

علاّمه مجلسی شخصیّت بی نظیری است که این گونه عمل کرد و نام خود را جاویدان ساخت. او از عمر گرانبهای خود بهترین استفاده ها را برد و از فرصتی که برایش پیش آمد، به بهترین وجه بهره برداری نمود.

باید علاّمه مجلسی را حامی دین اسلام و مجدّد شرایع و سنن رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و زنده کننده آثار اهل بیت علیهم السلام دانست. او اسلام و مسلمین را رهین قلم خود نمود. از مرحوم علاّمه بحرالعلوم نقل شده است که آرزو می فرمود همه تألیفاتش در دیوان عمل مجلسی درج شود و در عوض آن، یکی از کتابهای فارسی او را - که ترجمه متون اخبار اهل بیت علیهم السلام و در جمیع اقطار عالم شایع است - در دیوان عمل او بنویسند.

آری کتب فارسی علّامه مجلسی در قلوب فارسی زبانان، دارای تأثیرات فراوان است.

روزی صاحب جواهر در

جلسه درس فرمود: دیشب خواب دیـدم گویا در مجلس بزرگی وارد شـدم که در آن گروهی از علماء جمع شده اند و دربانی بر در ایسـتاده بود با اجازه او وارد مجلس شـدم. دیدم علماء متقدّم و متأخّر در آن محضـر نشسـته اند و در صدر مجلس علاّمه مجلسـی قرار گرفته است. تعجّب کردم! و از دربان علّت تقدّم او را بر سایر علماء، پرسـش نمودم. گفت: زیرا مجلسی نزد ائمّه علیهم السلام، به باب العلماء معروف است.

شاگردان مجلسـی بالغ بر هزار نفر بوده اند. مجلسی به سال ۱۰۳۷ تولّـد یافته و در شب بیست و هفتم ماه رمضان ۱۱۱۰ از دنیا رحلت نمود و قبر شریفش در مسجد جامع اصفهان نزدیک قبر والدش واقع است و مزار مردم می باشد.(۷۶)

آری علاّمه مجلسـی با استفاده و بهره گیری از «صحائف آجالِ» خویش، «احسن اعمال» را با نوشتن بهترین کتابها در ترویج از مکتب اهل بیت علیهم السلام انجام داد. او به این گونه نام خود را در جهان، درخشان و جاویدان ساخت.

وقت و فرصت را از دست ندهید

انسـان، محـدود به حـدود و قیودی است که یکی از آنها قیـد زمان است. همه بزرگان ما آنچه را که وسـیله پیشـرفت و برتری آنان شـده است، در محدوده ای از زمان انجام داده اند. اگر در گذشـته رفتار ما همچون آنان نبوده است، باید قدر مهلت باقی مانده را بدانیم و به ارزش آن توجّه داشته باشیم.

فرصت غنیمت است حریفان در این چمن

فرداست همچو گل همه بر باد رفته ایم

ساعات زندگی و لحظاتی را که می گذرانیم، مهلت هایی است که کم کم از دست می دهیم. شخص خردمند و زیرک کسی است که فرصتی را که دارد، غنیمت شمارد و از آن به بهترین وجه

استفاده کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَوْ صَحَّ الْعَقْلُ لَاغْتَنَمَ کُلُّ امْرَءٍ مَهَلَه.(۷۷)

اگر عقل سالم باشد، هر شخصی مهلتی را که دارد، غنیمت می شمارد.

ما باید توجّه داشته باشیم که وقت ما، بزرگترین سرمایه وجود و هستی ماست. این حقیقتی است که عقل و خرد بر آن شهادت می دهد. از این روی هر انسانی باید مهلتی را که دارد، غنیمت شمرده و مهلت موجود را از دست ندهد. این واقعیّتی است که عقل و خرد پذیرای آنست.

آنچه ندارد عوض ای هوشیار

عمر عزیز است غنیمت شمار

آری اهل بیت عصمت علیهم السلام درباره ارزش وقت و قیمت آن سخنان فراوانی بیان نموده اند و با نکاتی که در بیانات خود ذکر فرموده اند، به ما هشدار داده اند که مواظب لحظات عمر خود باشیم و ساعتی از ساعات زندگی را بدون بهره مند شدن از آن، از دست ندهیم و توجّه داشته باشیم هر لحظه ای که از وقت ما می گذرد، همان مقدار از عمر ما کم می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْعُمْرُ تُفْنیهِ اللَّحَظاتُ.(۷۸)

عمر را لحظاتی که می گذرد، فانی می سازد.

ما با هر نفسی که می کشیم و با هر لحظه ای که می گذرانیم، مقداری از عمر خود را از دست می دهیم.

روز را رایگان زدست مده

نیست امید آن که باز رسد

آنان که شبانه روزِ خود را به انجام کارهای نیک و پسندیده می گذرانند و از وقت گذرانی و اتلاف عمر پرهیز می کنند؛ صفحات درخشانی را در صحیفه اعمال خود به جای می گذرانند و نتیجه ای ابدی و جاویدان بدست می آورند. آیا بهتر نیست ما نیز از این گونه افراد باشیم؟

نتیجه بیکاری

شخص بیکـار، هـدف و مقصـدی نـدارد، تـا برای رسـیدن بـه آن همّـت نمایـد؛ از این جهت بیکـار می نشیند و به خیالات و توهّمات یا

گفتگوهای بی فایده و حرام می پردازد و قلب خود را مجمع شیاطین قرار می دهد. انسانِ باایمان، هیچ گاه نباید بیکار بنشیند؛ تا قلب او جایگاه شیطانها و مغزش مرکز افکار پست و زشت قرار نگیرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار خود می فرمایند:

اَلْمُؤْمِنُ ... مَشْغُولٌ وَقْتُهُ.(۷۹)

انسان مؤمن، وقتش پر است.

زیرا یا به کارهای مادّی اشتغال دارد و ضروریات زندگی را فراهم می کند و یا به عبادت و ذکر خداوند می پردازد و جهان آخرت را آباد می سازد. بر اثر اشتغالات گوناگون و فراوانی که دارد، فراغتی ندارد تا فرصت انجام اعمال ناشایست را داشته باشد.

بیشتر افرادی که مرتکب رفتار زشت و اشتباه می شوند، بر اثر بیکاری و فرصتی است که دارند. جوانان - مخصوصاً - هیچ گاه نباید بیکار باشند؛ تا زمینه انجام اشتباهات برای آنان فراهم نباشد. در روایات وارد شده است:

اِنَّ اللَّهَ یُبْغِضُ الشَّابَّ الْفارِغ.

خداوند، دشمن جوانی می باشد که بیکار است و فراغت دارد.

اتلاف وقت یا خودکشی تدریجی!

بنابر آنچه گفتیم، نکته بسیار مهمّی که باید به آن توجّه داشته باشیم، مسئله عمر و ارزش آنست. وقت گذرانی و تأخیر انداختن برنامه های ضروری و امروز و فردا کردن، باعث محرومیّتهای فراوان برای انسانها است.

باید بدانیم آینده ما ثمره امروز و دیروز ما است. آینده ما شاخه و برگ گذشته و امروز ما است. و گذشته و حال ما، ریشه درخت زندگی آینده ما را تشکیل می دهد.

مکن در کارها زنهار تأخیر

که در تأخیر آفتهاست جانسوز

بفردا افکنی امروز کارت

زکُندیهای طبع حیلت آموز

قیاس امروز گیر از کار فردا

که هست امروز تو فردای دیروز

با اتلاف عمر نه تنها از گذشته خود بهره ای نمی برید؛ بلکه آینده خود را نیز بی ثمر می سازید و در واقع، اتلاف

وقت را باید خودکشی تدریجی بدانیم.

از گذشته خود عبرت بگیرید

عبرت گرفتن از سرد و گرم دنیا از صفات مردان بزرگ است. آنها از بررسی حالات دیگران و نیز با دقّت در امور گذشته خود، درسهای بزرگی می آموزند و بر اساس همین آموزشها، آینده خود را می سازند و با عبرت گرفتن از گذشته خود و دیگران، آینده خویش را درخشان می نمایند.

عبرت گرفتن از وقتها و فرصتهای فراوانی که در گذشته از دست رفته، قیمت و ارزش باقی مانده عمر را روشن می کند و انسان را وادار می نماید آینده را همچون گذشته به تباهی نکشد و از باقی مانده عمر نتیجه ای که جبران کننده گذشته باشد، بدست آورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَوِ اعْتَبَرْتَ بِما اَضَعْتَ مِنْ ماضِی عُمْرِکَ لَحَفِظْتَ ما بَقِیَ.(۸۰)

اگر از آنچه از عمر گذشته خود که آن را ضایع ساخته ای عبرت بیاموزی، باقی مانده عمر خود را حفظ خواهی کرد.

اگر تاکنون بسیاری از ساعات زندگی خود را بدون آن که بهره و نتیجه ای از آن گرفته باشید، از دست داده اید؛ برای باقی مانده عمر خود ارزش بیشتری قائل شوید و سعی کنید گذشته بی حاصل را با آینده پربار و بابرکت جبران کنید. اگر ارزش عمری را که به رایگان از دست داده اید بدانید، برای باقی مانده آن ارج بیشتری قائل می شوید.

از گذشته دیگران پند بیاموزیم

در بحث تجربه و لزوم آن گفتیم: ما نه تنها از تجربه خود، بلکه از تجربه دیگران نیز باید درس بیاموزیم.

تاریخ را بنگریم و زندگی مردان بزرگ مکتب شیعه را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و از تجربه های آنان در فعالیّتها و کوششهای فردی و اجتماعی همچون گنجی پربها بهره گیریم.

یکی از فوائد ارزنده استفاده از تجربیّات دیگران، بهره گیری از وقت و

استفاده از فرصتهایی است که از این راه می توانیم بدست آوریم. ما باید از راهی که دیگران رفتند و از برنامه ای که دیگران انجام دادند و از نتیجه ای که آنان گرفتند، تجربه بیاموزیم.

راه ها و کارهای پسندیده گذشتگان را هر چه بهتر و زودتر انجام دهیم و مسیرهای غلط و کارهای اشتباهی را که آنان تجربه کردند، رها کنیم و عمر پرارزش خود را با تجربه کارهای غلطی که دیگران انجام دادند، از دست ندهیم.

به جای آن که عمر خود را به تجربه راهی که به آن آشنایی کامل نداریم، از دست بدهیم؛ می توانیم با مطالعه و بررسی احوالات پیشگامان آن راه، نتیجه آن را بدست آورده و ساعات زندگی خود را به تکرار اشتباهات دیگران نپردازیم.

مردان بزرگ، کسانی هستند که با کوششهای خود تاریخ را متحوّل می نمایند نه آنان که با تکرار اشتباهات دیگران، تاریخ را تکرار می کنند.

پس سعی کنید با شناسایی راه ها و برنامه های اشتباهی که دیگران انجام دادند، وقت پرارزش خود را با تکرار اشتباهات آنان از دست ندهید.

وقت خود را برای اهداف شخصی دیگران، از دست ندهید

بسیاری از مردم لحظات پرارزش زندگی خود را به کار و فعالیّت می گذرانند، از سستی و ضعف می گریزند و به کوشش و تلاش دست می زنند؛ ولی از سرمایه زندگی خود سودی نمی برند و از زحماتی که می کشند، فایده و بهره ای نمی بینند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

يُفْنى عُمْرَهُ فى مَنْفَعَهِ غَيْرِهِ.(۸۱)

عمر خود را در راه استفاده دیگران از دست می دهد.

در اجتماعات جهان؛ بسیاری از کارگران، کارمندان، دانشجویان و افرادی که در امور مادّی دچار کمبود هستند، از این گونه افراد می باشند.

تلخیها، سختیها، زحمتها و ... از آنِ اینان است؛ ولی سود و بهره ای که

حاصل کوششهای آنانست، به دست افرادی دیگر می رسد. متأسّفانه بسیاری از مظلومین جامعه، از ظلم و ستمی که بر آنان وارد می شود، آگاهی ندارند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که پشتوانه مظلومین و پناهگاه رنجدیدگان جهانند - در کلام کوتاهی که آوردیم - همه مردم را آگاه می کنند که عمر خود را برای منفعت و بهره دیگران ضایع نسازند.

از فرصتها استفاده کنیم

همه شخصیّتهای بزرگی که به اهداف عالیه خود رسیده اند و در طول زندگی موفقیتهای شایانی بدست آورده اند، در سایه استفاده از عمر و غنیمت شمردن وقت بوده است. آنها از اتلاف وقت دوری کرده و از فرصتهائی که پیش آمده، بهترین استفاده را نموده اند. برای همه مردم فرصتهایی پیش می آید که باید آن را غنیمت دانسته و به گونه ای بسیار عالی از آن بهره برداری کنند.

متأسفانه در جامعه ما و در وضعیّت کنونی، چندان توجّهی به ارزش وقت نمی شود و فرصتهایی که پیش می آید، از دست می رود و اگر توجّهی به آن شود، پس از ربوده شدن فرصتهاست و حال آن که پشیمانی سودی ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْفُرَصُ خُلْسٌ.(۸۲)

فرصتها، ربودن است.

یعنی در میدان عمل باید فرصتها را با گوی سعادت بربائیم.

با این که فرصتها، به سرعت از دست انسان گرفته می شود، چرا آن را از دست بدهیم و پس از این که آن را از دست دادیم، متأسّف شویم؟!

هر روز از عمر ما و هر ساعت از زندگی ما، فرصتی است برای ما که می توانیم آن را غنیمت شمرده و از آن استفاده کنیم.

تا آخرین نفس از عمر خود استفاده کنید

باید سعی کنید تا آخرین لحظه و تا آخرین نفس وظیفه خود را انجام دهید و لحظات عمر را در اموری که مورد رضایت خداوند نیست، از دست ندهید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ أَنْفاسَکَ أَجْزاءُ عُمْرِکَ، فَلاتُفْنِها إِلاَّ فی طاعَةٍ تُزْلِفُکَ.(۸۳)

نفسهای تو، اجزاء عمر توست؛ پس آن را از دست مده، مگر در عبادتی که باعث تقرّبِ بیشتر تو باشد.

بزرگـان ما تا آخرین لحظات زنـدگی و تا آخرین نفس، بهترین اسـتفاده را از فرصتی که داشـته انـد، برده انـد. مرحوم آیه اللّه العظمی حاج سیّد

محمّد حجّت که از علمای بزرگ و شخصیّتهای برجسته تاریخ شیعه است، از این گونه افراد است.

مرحوم آیه اللّه العظمی آقای حاج شیخ مرتضی حائری درباره آن بزرگوار می نویسد: ایشان در زمان آقای بروجردی رحمهاللّه تعالی علیه، تقریباً مرجع مطلق یا اکثر آذربایجان بودند و در تهران هم آذربایجانیها شاید نوعاً و بعضی از غیر آذربایجانیها به ایشان مراجعه می کردند.

اوائل زمستان سالی که مرحوم شدند هنوز هوا کاملاً سرد نشده بود، ایشان مشغول تعمیر خانه بودند و یک قسمتی را هم خاک برداری کرده بودند که بنای جدیدی بسازند و در قسمت دیگری هم کارگرها مشغول کارهای لازم دیگر بودند؛ از جمله حفر چاه یا سنگ بند کردن آن. بانی این تعمیرات یکی از ارادتمندان ایشان بود.

یک روز صبح خدمت ایشان رفتم. در اندرون روی تخت نشسته بودند و حالشان عادی بود. ایشان به واسطه برنشیتِ مزمن نوعاً موقع سردی هوا نفس تنگی شدیدی داشتند؛ ولی در آن موقع با سردی هوا، حال ایشان معمولی به نظر می رسید.

مطّلع شدم که بنّا و کارگرها را رد کرده اند. گفتم: آقا چرا آنها را جواب گفته اید؟ بطور صریح و جزم گفت: من بنا هست بمیرم، دیگر بنّایی برای چه؟! من هم چیزی نگفتم.

روز دیگری که به ظنّ قوی چهارشنبه بود، خدمتشان رفتم؛ آقای حاج سیّد احمد زنجانی مقابل ایشان نشسته بود. اوراق و اسناد مالکیّت و غیره را به آقای زنجانی دادند و آنچه پول نقد در جعبه بود، به بنده دادند که به مصارف معیّنه برسانم. یک قسمت از آن را هم سهم من قرار دادند.

قبلاً وصیّت خود را در چند نسخه نوشته بودند که یکی از

آنهـا را نزد من فرسـتادند و الآـن موجود است. وصيّت كرده بودنـد كه آنچه پول نزد وكلاـى ايشـان موجود است، همه سـهم مبارك امام عليه السـلام است و زمينى كه بعداً قسـمت عظيمى از مسجد آقاى بروجردى شد، ايشان براى مدرسه خريده بودند و به اسم خودشان بود. در وصـيّتنامه نوشـته بودند كه آن هم از سهم مبارك امام عليه السلام است و ارث برده نمى شود و اگر آقاى بروجردى خواسـتند به ايشان براى مسجد بدهند. غرض آن كه پولشان منحصر به همان محتواى جعبه بود و چند روز بود كه پول وجوه از كسى نمى گرفتند.

وقـتى كه وجـوه محتواى جعبه را به من دادنـد كه به مواردش برسـانم، در حـالى كه دسـتهايشان به طرف آسـمان بود، گفتنـد: خدايا من به آنچه تكليف داشتم عمل كردم، تو هم مرگ مرا برسان.

من كه رويم به ايشان باز بود، گفتم: آقا شـما بى خود اين قـدر ترسـيده ايد؛ شـما هر سال در زمسـتان همين ناراحتى را داريد، بعـداً خوب مى شويـد. فرمود: نه؛ فوت من ظهر است. من ديگر چيزى نگفتم و فوراً در پى انجام فرموده ايشان رفتم و از لحاظ اين كه مبادا ايشان ظهر همان روز وفات نمايند و تكليف اين پولها معلوم نشود كه آيا به ورثه بدهم يا به همان موارد؛ درشـكه گرفته و سوار شدم و تا ظهر نشده بود، انجام دادم.

ايشان ظهر آن روز وفات نكردنـد و شـنبه بعد از آن چهارشـنبه وفات كردند. ظهر شـنبه تا فوت نمودند من آمدم منزل بيرونى، صداى اذان از مدرسه حجّتيّه تازه بلند شده بود.

در يكى از همان شبها به من گفتند: قرآن را به ايشان بدهم. قرآن را

باز کردند، اول صفحه، جمله شریفه »لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ «(۸۴) بود، ظاهراً ایشان گریه کردند. مهر خود را همان شب یا شبی دیگر شکستند.

یکی از روزهای نزدیک وفات بود که در یک آن، چشمش به در بود و پیدا بود که یک چیز بالخصوص را مشاهده می کند و می گفت: آقا علی بفرما، ولی طولی نکشید که به حال عادی بر گشت. در دو سه روز آخر، نوعاً مشغول ذکر و راز و نیاز بود.

روز وفات ایشان، من با کمال اطمینان درس مکاسب را در منزل گفتم و پس از آن رفتم در همان اطاق کوچک که ایشان بستری بودند. در آن هنگام فقط دختر ایشان که زوجه این جانب است، آنجا بود و خود آقا رویشان به طرف دیوار بود و مشغول ذکر و دعا بود. ایشان گفت: آقا امروز یک مقداری مضطرب است. دلیل اضطراب ایشان ظاهراً همان ذکر و دعای زیاد بود.

من سلام کردم جواب دادند. گفتند: امروز چه روزی است؟ گفتم: روز شنبه است. گفتند: آقای بروجردی به درس رفتند؟ گفتم: آری. از صمیم قلب – شاید چند مرتبه – گفتند: الحمدللّه.

غرض، دختر ایشان گفتند: قدری تربت به ایشان بدهیم. گفتم: خوب است. ایشان تربت را فراهم کردند، من خدمتشان عرض کردم که میل بفرمائید. ایشان نشستند و من استکان را جلوشان بردم ، خیال کردند غذا یا دواست، قدری با اوقات تلخی گفتند: این چیست؟ گفتم: تربت است. فوری قیافه باز شد و آب تربت را تا آخر سر کشیدند و بعداً این کلمه را من خودم شنیدم که گفتند:

»آخر زادی من الدنیا تربه الحسین«. آخرین توشه من از دنیا، تربت امام

حسین علیه السلام است. و دو مرتبه خوابیدند.

برای دومین بار ظاهراً به امر و تقاضای خودشان دعای عدیله را بر ایشان قرائت کردند. آقای سیّد حسن - پسر دوم ایشان - رو به قبله نشسته و خود ایشان هم در حالی که سینه را تکیه به متکّائی داده بودند، در حال نشسته می خواندند و با فارسی و ترکی با کمال شدّت و صمیمیّت عقائد خود را در مقابل حق متعال ابراز می داشتند.

یادم هست که نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از اقرار به خلافت آن حضرت، می گفتند: بلافصل، هِـچ فصلی یُخْدی، لاپ بلافصل، لاپ بلافصل، کیمین فصلی وار؟! و نسبت به ائمّه از ولد پیغمبر و علی علیهم السلام این آیه را می خواندند:

»مَثَلُ كَلِمَهٍ طَيِّبَهٍ كَشَجَرَهٍ طَيِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُهْا فِی السَّماءِ «(۸۵).

من هم کناری ایستاده بودم و این منظره جالب و معنوی را با کمال اعجاب تماشا می کردم. در ذهنم خطور کرد که به ایشان بگویم: آقا دعایی برای ما بکنید، ولی خجالت مانع شد. چون اولاً ایشان به حال خودش مشغول بود و توجّهی به جای دیگر نداشت. فقط خود را در مقابل خدا و انجام وظائف معنوی قبل از مرگشان می دید و ثانیاً این تقاضا مشعر به این بود که ما هم متوجّه مرگ آقا و تسلیم مردن ایشان شده ایم.

غرض، من همین طور ساکت در عقب این ماجرا و جمعیّتِ حاضر که یکی آقا سیّد حسن و دیگری صبیّه ایشان و شاید دیگری خانواده ایشان بود، ایستاده بودم و این را نیز شنیدم که می گفت: خدایا عقائد من همه حاضر است، همه را به تو سپردم به من برگردان.

من همان جا ایستاده بودم و

ایشان هم در همین احوال بود که یک مرتبه در همان حالِ نشسته که تکیه بر متکّا کرده بودند، در صورتی که مقابل قبله بود، نفسشان نیامد. خیال کردند که آقا قلبشان گرفته است. قدری قطره کرامین به دهان ایشان ریختند. من دیدم که دوا از اطراف لبها فرو ریخت. همان لحظه فوت شده بودند و پس از آب تربت حتی چند قطره کرامین هم به دستگاه گوارش ایشان نرسید.

من کاملاً متوجه شدم که ایشان فوت کرده اند، آمدم منزل بیرونی صدای اذان را از مدرسه حجّتیّه شنیدم. فوت ایشان مقارن اول ظهرِ حقیقی بود که خود، روز چهارشنبه گفته بودند که فوت من، یا امر من، ظهر است.

این مرد بزرگوار کسی بود که در این سفر هم کاملاً قید و شرط سفر را مراعات و وضع وجوه را کاملاً روشن کرده بودند که یک شاهی از آن به ورثه نرسید.

این داستان، گذشته از این که صورت روشنی است از یک ایمان محکم، مشتمل بر آیات غیبیّه چندی است:

۱ - خبر دادن ایشان به مرگ خود در ظهر و تحقیقاً در ظهر واقع شد.

۲ - مکاشفه ای که در آن، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده بودند.

۳ - خبر دادن ایشان به این که آخرین توشه من از دنیا تربت امام حسین علیه السلام است و چنین شد.(۸۶)

مرحوم آیهاللّه العظمی آقای حجّت مصداقی روشن برای این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: »إِنَّ أَنْفاسَکَ أَجْزاءُ عُمْرِکَ فَلاتُفْنِها إِلاَّ فی طاعَهٍ تُزْلِفُکْ« بودند. و تا آخرین لحظه و آخرین نفس، عمر گرانبهای خود را در راه عبادت و اطاعت خداوند سپری نمودند.

آنان که از زندگی بزرگان شیعه درس می آموزند و تا آخرین

لحظه در مقـام عبودیّت و انجـام وظیفه هسـتند، در آخرت الطاف خاصّه خداونـد شامل حالشان خواهـد بود و در جوار رحمت اهل بیت علیهم السلام به سر می برند.

نتیجه بحث

وقت از مهم ترین ارمغان هائی است که خداوند آن را به شـما عنایت نموده است و از ارزشـمندترین و بزرگترین سـرمایه های وجود و هستی شماست، سعی کنید آن را در بهترین راه و عالی ترین هدف مصرف کنید.

وضعیّتی را که اکنون دارای آن هستید، نتیجه و محصول رفتار شما در گذشته است و آینده شما ثمره رفتار امروزِ شماست.

اگر خواهان رسـیدن به اهداف عالی و ارزشـمند هستید، اگر جویای آینده درخشان و پربار می باشید، سعی کنید وقت خود را بیهوده از دست ندهید.

توجّه داشـته باشـید؛ اگر از گذشـته خود بهره ای نبرده ایـد و از وضع دیروز خود متأسّف هستید، اینک به گونه ای رفتار کنید که در آینده از کار امروز خود متأسّف نباشید.

بـا تلاـش و کوشـش، گذشـته های خود را جبران کنیـد و از فرصتی که باقی مانـده، به بهترین وجه اسـتفاده کنیـد. آنان که از گذشته خود پند می گیرند و درس عبرت می آموزند، آینده ای بسیار عالی و درخشان را برای خود تضمین می کنند.

قدر وقت ار نشناسی تو و کاری نکنی

بس خجالت که از این حاصل اوقات بری

۷راز اهمیّت همنشینی با صلحا و ابرار

راه برای رسـیدن به مقاصـد معنوی زیاد است؛ ولی مهمّ این است که کـدام یک از راه ها نزدیکتر، و انسان را زودتر به مقصـد می رساند.(۸۷)

در این بـاره، عقایـد گونـاگون و گفته هـا مختلف است. هر گروهی راهی را به عنوان اقرب الطرق پـذیرفته و آن را نزدیکتر و سیر در آن را سریعتر و بهتر می دانند. در این میان برخی مصاحبت با نیکان را اقرب الطرق می دانند.

آنچه به نظر صـحیح می رسد، اینست که همنشـینی با کسانی که خدا را برای خدا می خواهند نه برای خود و مجالست با آنان که حقیقت ایمان

را در خود به مرحله واقعیّت رسانده اند، اثری فوق العاده دارد.

به این جهت اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی دلنشین چنین فرموده اند:

لَیْسَ شَیْ ءٌ اَدْعی لِخَیْرٍ وَاَنْجی مِنْ شَرٍّ، مِنْ صُحْبَهِ الْاَخْیارِ.(۸۸)

چیزی نیست که از صحبت اخیار، انسان را بیشتر به سوی خوبیها بخواند و از بدیها نجات دهد.

زیرا نشستن در پیشگاه صالحان و شرافتمندان جامعه، برای انسان شرف و هدایت به ارمغان می آورد؛ دلهای زنگار گرفته را نورانیّت و صفا می بخشد و ناخودآگاه انسان را به سوی معنویّت جذب می کند.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

مُجالَسَهُ الصَّالِحینَ داعِیَهٌ اِلَی الصَّلاحِ.(۸۹)

همنشینی با افراد صالح، آدمی را بسوی صلاحیّت دعوت می کند.

انرژی و نیروهای معنوی که این گونه شخصیّتها از آن برخوردارند در همنشینانشان نفوذ کرده و با مرور زمان اعمال و رفتار آنان را تحت سیطره خود درمی آورد.

گاهی نفوذ معنوی آنان در دیگران سریع می باشد و احتیاج به زمان طولانی ندارد؛ بلکه یک نشست، یک نگاه و یک گفتار فوق العاده، وضعیّت فکری و اعتقادی دیگران را تغییر می دهد و حیاتی جاویدان در آنان ایجاد می کند.

آری در مجمع نیکان، دیگران هم عطرآگین شده و به صف خوبان می پیوندند. روشنائی و صفا، نورانیّت و پاکی پاکان، دیگران را نیز فراگرفته و قلب و جان آلودگان را بسوی خود جذب می کند.

همنشینی با پاکان، پاکی می آفریند و بودن با خوبان، خوبی ایجاد می کند. همراه بودن با مردان خود ساخته، انسان را می سازد و توجّهاتی که به آنان می شود، همراهانشان را نیز فرا می گیرد.

این حقیقتی است که در دعاها نیز به آن اشاره شده است. مرحوم شیخ مفید در کتاب مزار، دعائی را نقل کرده و فرموده: مستحبّ است پس از

زیارت ائمّه معصومین علیهم السلام قرائت شود. در قسمتی از آن دعا چنین آمده است:

یا وَلِیَّ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ اِجْعَلْ حَظّی مِنْ زِیارَتِکَ تَخْلیطی بِخالِصی زُوّارِکَ الَّذینَ تَسْأَلُ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ فی عِتْقِ رِقابِهِمْ، وَترْغَبُ اِلَیْهِ فی حُسْنِ ثَوابِهِمْ.(۹۰)

ای ولی خدا، بهره مرا از زیارتت، مخلوط بودن با زوّار خالص خود قرار ده؛ آن افرادی که از خداوند آزادی آنان را می خواهی و در داشتن آنان ثوابِ نیک را، به خداوند رغبت نشان می دهی.

همان گونه که تر و خشک با هم می سوزند، همان گونه که گلها و خارها از یک چشمه سیراب می شوند، همان گونه که نگاههای مهرآمیزی که باغبان بر گلستان خویش می افکند، خارهای باغ را نیز فرا می گیرد و نسیم عطرآگین گلها، خارها را نیز معطّر می سازد و همان گونه که گل فروشان گل را با خار می فروشند و خریداران نیز گل را با خار خریداری می کنند، فردی که در خدمت پاکان حضور یافته، از انوار تابناکی که بر آنان می تابد بهره مند می شود.

به این جهت در دعای بعد از زیارت، خدمت امام علیه السلام عرض می کنیم: ای ولیّ خدا؛ این را بهره من از زیارتت قرار ده که در میان زوّار خالص تو و آمیخته با آنان باشم.

مجالست با نیکان، همچون کیمیا است؛ زیرا هاله ای که در اطراف بدن اولیاء خدا وجود دارد، همچون اکسیر که دارای قوّه کاسره است، ضعف و کمبودی را که در شخص مقابل وجود دارد درهم می شکند؛ به او شهامت خوب شدن می بخشد؛ به او پر می دهد تا او را به پرواز درآورد و در فضای بیکران معنویّت سیر کند و از لذایذ نگفتنی عالمِ معنی بهره مند شود.

هاله ای که اطراف بدن انسان

را فرا گرفته است، عبارت از میدانهای انرژی است. انسانها به وسیله وجود همین هاله ها می توانند در اثر همنشینی و مجالست با یکدیگر اثرات مثبت و منفی بر یکدیگر داشته باشند. هاله به خاطر اختلافی که انسانها در اعتقادات و روحیّات دارند از لحاظ کیفیّت و چگونگی، تفاوت فراوان دارد. همین طور از لحاظ مقدار و کمیّت تأثیر گذاری افراد بر یکدیگر اختلاف درجه وجود دارد.

بر اثر مصاحبت و همنشینی و رفاقت، این هاله ها با یکدیگر برخورد نموده و خصوصیّات فکری و اعتقادی افراد به یکدیگر نقل و انتقال پیدا می کند.

معمولاً ـ افرادی که صاحب یقین می باشند و دارای اراده و نفوذ هستند، در دیگران بیشتر اثر می گذارند. و خصوصیّتهای فکری و اعتقادی خود را در آنان ایجاد و یا تقویت می نمایند.

مجالست با افراد معنوی، در خصوصیّات فکری طرفِ مقابل تحوّل ایجاد می کند و افکار غیر سالم را تبدیل به اندیشه ها و اعتقادات صحیح و انسانی می گرداند؛ ولی این یک قانون کلّی نیست. به این جهت همان گونه که دین به یک شخصیّت آگاه و عالم دستور می دهد در میان مردم جاهل و ناآگاه رفته و آنان را به سوی دین و مذهب فرا خواند و آنان را به دستورات حیاتبخش تشیّع آشنا سازد؛ همین گونه فرمان می دهد از همنشینی با افراد پست و منحرف - اگر رفت و آمد با آنان در او مؤثّر است - دوری جوید.

این وظیفه شخص عالم و آگاه است که تشخیص دهد اثرات مثبت و منفی همنشینی با افراد ناآگاه و ارشاد آنان دارای چه میزانی است؟ آیا او بر دیگران نفوذ می کند و رفتار و عقاید آنان را به

سوی کمال می برد، یا روحیّه آنان بر او مسلّط شده و همنشینی با آنان اثرات منفی بر او می گذارد؟ آیا هاله ای که در اطراف بدن اوست، بر دیگران اثر می گذارد یا خود تحت تأثیر هاله دیگران قرار می گیرد؟ از این جهت وظیفه اهل علم است که هم به ارشاد مردم بپردازند و هم توجّه به حالات روحی خود داشته باشند تا تحت تأثیر دیگران قرار نگیرند.

. . .

افرادی که مجالست با آنان باعث تعالی روح است

اشاره

درباره افرادی که معاشرت و همنشینی با آنان، برای پیشرفت و سیر علمی و عملی انسان زیان آور است، به زودی بحث می کنیم و اینک به ذکر نمونه هایی از افرادی که معاشرت با آنان سیر معنوی را سرعت می بخشد می پردازیم:

۱ – مجالست با علمای ربّانی

از آنجا که مجالست و همنشینی با افراد آثار فراوانی دارد، مخصوصاً اگر انسان احترام و محبّت خاصی برای آنان قائل باشد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

لاتَجْلِسُوا عِنْدَ کُلِّ عالِمٍ اِلاَّ عالِمٌ یَدْعُوکُمْ... اِلَی الْاِخْلاصِ.(۹۱)

نزد هر عالمی ننشینید! مگر دانشمندی که شما را از ریا باز می دارد و به سوی اخلاص فرا می خواند.

شما را به سوی خدا می خواند؛ به سوی آل اللّه دعوت می کند و هدفش از گفتار و راهنمائیش دعوت به سوی خود نیست.

همنشینی و مجالست با این گونه علمای ربّانی در شما اثر می گذارد و شما را با معارف نورانی اهل بیت علیهم السلام آشنا می سازد. آنان قلب شما را با محبّت خاندان وحی پیوند می زنند و با اعمال ننگینِ منافقان تاریخ، آشنا ساخته و نفرت شما را از آنان بیشتر می کنند.

۲– مجالست با ابرار و صلحا

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در فرمایشات خود دوستان و یاران خود را در مورد مصاحبت و مجالست راهنمایی و ارشاد نموده اند و به آنان تأکید فرموده اند که همنشینان خود را از میان افراد پرهیزکار و مؤمن انتخاب نمایند و از مجالست با افراد دنیاپرست و بی هدف پرهیز کنند. در سفارش مفصّلی که آن حضرت به عبداللّه بن مسعود نموده اند، این چنین فرموده اند:

یَابْنَ مَسْعُودِ فَلْیَکُنْ جُلَساؤُکَ الْاَبْرارَ وَاِخْوانُکَ الْاَتْقِیاءَ وَالزُّهّادَ، لِاَنَّ اللّهَ تَعالی قالَ فی کِتابِهِ: «اَلْاَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقینَ »(۹۳).(۹۲)

ای پسر مسعود، همنشینان تو باید افراد نیک باشند و برادران تو باید اشخاص متقی و زاهد باشند؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: در آن روز)روز قیامت(دوستان، بعضی با بعضی دیگر دشمن هستند، مگر پرهیزکاران.

همان بزرگوار در وصیّتی که به اباذر نموده اند، فرموده اند:

یا

اَباذَرٍّ لاتُصاحِبْ اِلاَّ مُؤْمِناً.(۹۴)

ای اباذر هم سخن برای خود انتخاب مکن، مگر فرد مؤمن را.

زیرا شیرینی زنـدگی، همنشین بودن با اولیاء خدا و مردان خودساخته است. در گفتاری حیاتبخش حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گویند:

هَلْ اُحِبُّ الْحَیاهَ اِلاَّ لِخِدْمَتِکَ وَالتَّصَرُّفِ بَیْنَ اَمْرِکَ وَنَهْیِکَ وَلِمَحَبَّهِ اَوْلِیائِکَ.(۹۵)

آیا زندگی را دوست دارم؛ جز برای خدمت تو و اطاعت امر و نهی تو و برای محبّت دوستان تو؟!

ارزش زنـدگی و ماندن در جهانی که همه اش رنج است، به خاطر وجود اولیاء خدا و مردان خودساخته ای است که در دنیا به سر می برنـد. وگر نه، همان گونه که دنیا در نظر حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام بی ارزش می باشـد، زندگی در آن نیز بی ارزش، رنج آور و ناراحت کننده است. بنابراین تنها وجود مردان خداست که مردان خدا را به زندگی در دنیا – نه خود دنیا و زر و زیور آن – علاقه مند می سازند.

بنابراین آنچه که زندگی در دنیا را برای مردان خدا شیرین می کند، وجود اولیاءاللَّه و افراد خودساخته ای است که برخوردِ با آنان، یاد خـدا و اهل بیت علیهم السـلام را در دل انسان زنده می کند. این است شیرینی و شادی و نشاط زندگی در دنیا برای شخصیّتهایی که دنیا را فروخته اند.

همنشینان خود را بشناسید

باید میان کسانی که در جسـتجوی نام و نان هسـتند و افراد اندکی که هدفی جز نشـر نام و مرام اهل بیت علیهم السلام ندارند، فرق بگذارید و آنان را از یکدیگر تشـخیص دهید و قبل از آزمایش و امتحان افراد، نسـبت به آنان اطمینان خاطر نداشته باشید وگرنه مسئول ضلالت، گمراهی و یا توقّف و رکود خویش خواهید بود.

حضرت جواد الأئمّه علیه السلام می فرمایند:

مَنِ انْقادَ

اِلَی الطَّمَأْنینَهِ قَبْلَ الْخُبْرَهِ، فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَکَهِ وَالْعاقِبَهِ الْمُتْعَبَهِ.(۹۶)

کسی که قبل از آزمایش به افراد اطمینان ورزد، نفس خود را در معرض هلاکت قرار می دهد و سرانجامی سخت خواهد داشت.

بیشتر کسانی که در راه به چاه افتاده اند یا از چاه درآمده و گرفتار چاله شده اند، بر اثر حسن ظنّ، زود فریفته شدن و عدم تحقیق و جستجو به دام شیّادان افتاده اند. اگر آنان با پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام قبل از دل بستن و ارادت، به جستجو و امتحان مدّعیانِ دستگیری و ارشاد، می پرداختند، خود را در معرض هلاکت و گمراهی قرار نمی دادند.

به این دلیل ما باید دوستان و همنشینان خود را بشناسیم و پس از شناخت صحیح و کافی به آنان اعتماد کنیم. شناخت صحیح در صورتی بدست می آید که آنان را آزمایش نمائیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

یُعْرَفُ النَّاسُ بِالْاِخْتِبارِ.(۹۷)

مردم به وسیله امتحان شناخته می شود.

پس چرا به همه اعتماد کنیم و حاضر به مجالست و رفاقت با همه گونه افراد باشیم؟

ما باید برنامه زندگی خود را بر طبق فرمایشات هدایتگر اهل بیت علیهم السلام قرار دهیم و بر مبنای گفتار آن بزرگواران آینده خود را درخشان سازیم.

. . .

گروههایی که همنشینی با آنان مانع پیشرفت است

اشاره

خاندان وحی در میان فرمایشات خود، پرهیز از مجالست و رفاقت چند گروه از مردم را به ما دستور و هشدار داده اند:

۱ - همنشینی با کوتاه فکران

آنان که مایلند در اجتماع دارای شخصیّت شناخته شده و ارزشمندی باشند، باید در شناخت دوستان و اطرافیان خود سعی کرده و سابقه و اعتبار مردمی آنان را در نظر داشته باشند. دوستان ناشناخته و یا آنان که به ضعف رأی و یا صفات دیگری که مورد قبول مردم نیست شناخته شده اند، نه تنها کمک و پشتیبان انسان در مشکلات نیستند؛ بلکه همواره مشکلی بر مشکلات دیگر می افزایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَاحْذَرْ صَحابَهَ مَنْ یَفیلُ رَأْیُهُ وَیُنْکَرُ عَمَلُهُ، فَاِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ.(۹۸)

از مصاحبت با افراد ضعیف الرأی، که رفتار آنان مورد پذیرش مردم نیست، برحذر باش؛ زیرا که اعتبار رفیق به رفیق اوست.

از آنجا که قضاوت مردم، بر جنبه های ظاهری استوار است، همیشه ارزش افراد را همانند ارزش دوستان آنان می دانند. از این جهت باید از دوستی با افراد ضعیف الرأی که رفتارشان از نظر مردم بی ارزش است، دوری نمائید؛ تا هم از تأثیر منفی حالات روحی آنان محفوظ باشید و هم از نظر اجتماعی در ردیف آنان نباشید.

این است رهنمود اولین امام و راهنمای عالم هستی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

ارج نهادن بر این رهنمودها و درس آموختن و به کار بستن آنها در برنامه زندگی، آینده ای درخشان و پربار برای شما به ارمغان می آورد. رفتار روزانه خود را بر مبنای رهنمودهای مکتب غنیّ تشیع قرار دهید؛ تا به سعادت جاویدان نائل شوید.

ببینید مرحوم سید عزیزاللّه تهرانی که از اخیار زمان خود بود، چگونه با کناره گیری از کوته نظران توانست به فیض بسیار عظیم معنوی

نائل شود. او می گوید:

در نجف اشرف به مجاهدات و ریاضتهای شرعی مانند نماز و روزه و دعاها اشتغال داشتم و لحظه ای از مراقبه، غفلت نمی ورزیدم. هنگامی که برای زیارت مخصوصه عید فطر به کربلا مشرف شدم، در مدرسه صدر مهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقات را در حرم مطهّر حضرت سیدالشهداءعلیه السلام مشرّف بودم و گاهی برای استراحت به مدرسه می رفتم.

یک روز وارد حجره شدم، عده ای از دوستان جمع بودند. سخن از بازگشت به نجف اشرف به میان آمد. از من سئوال کردند: شما چه وقت مراجعت می کنید؟ گفتم: شما بروید، من امسال قصد زیارت خانه خدا را دارم و پیاده به سوی محبوب می روم. در زیر قبّه حضرت سیّدالشهداءعلیه السلام هم دعا کرده ام؛ امیدوارم دعایم به اجابت برسد.

دوستان و همراهان همه مرا استهزاء کردند و گفتند: سیّد معلوم می شود از کثرت ریاضت و عبادت دماغت خشک گردیده، چگونه با ضعف مزاج و عدم بضاعت، پیاده در بیابانها بدون توشه می توان سفر کرد. در همان منزل اوّل بازخواهی ماند و در چنگال عربهای بیابان نشین گرفتار خواهی شد.

چون سرزنش از حدّ گذشت و گفتار مرا از عقل و خرد دور پنداشتند، با حالتی غضبناک از اطاق بیرون آمدم و با قلب شکسته و چشم گریان بسوی حرم مطهّر روان شدم و به هیچ چیز توجّه نمی کردم؛ در حرم، زیارت کوتاهی کردم و متوجّه به سوی بالایِ سر حرم مطهّر شدم؛ در محلّی که همیشه در همان جا نماز و دعا می کردم نشستم و به گریه و توسّلم ادامه دادم.

ناگاه دست یداللّهی که دائره کاف و نون قضا و قدر، در قبضه اوست و

قضایای ازل و ابد حرفی از سرنوشت او می باشد، بر شانه من وارد آمد. به جانب دست شریف سر بلند کردم، سروری دیدم در لباس اعراب، ولی با فارسی مرا به نام خواند و فرمود: آیا میل داری پیاده به خانه خدا مشرّف شوی؟ عرض کردم: بله.

فرمود: پس قدری نان خشک که یک هفته تو را کافی باشد با یک آفتابه و احرام تمام، همراه بردار و در فلان روز و ساعت همین جا حاضر شو و زیارت وداع را انجام بده تا با یکدیگر از این مکان مقدّس به سوی مقصد حرکت نمائیم.

عرض کردم سمعاً و طاعةً چشم. از حرم بیرون رفتم، مقداری گندم مهیّا نمودم و به بعضی از زنانِ فامیل دادم تا برایم نان تهیّه کنند.

رفقا همه به نجف مراجعت نمودند. روز موعود فرا رسید. وسائلی که تهیّه نموده بودم، برداشتم و در مکان معیّن در حال زیارت وداع بودم که آن بزرگوار را ملاقات کردم. از حرم بیرون آمدیم و از صحن و سپس از شهر خارج شدیم. مقداری راه رفتیم؛ نه آن سرور مرا به سخنِ شیرین از شکرش، سرافراز فرمود و نه من مصدّع اوقات مبارکه آن حضرت شدم. مدّتی گذشت تا به غدیر آبی رسیدیم.

فرمود: اینجا استراحت کن، خوراکت را بخور و خطّی بر زمین کشید فرمود: این خطّ قبله است، نماز را به جای آور، چون عصر شد نزد تو می آیم. آن سرور روانه شد؛ من همان جا ماندم، خوراک خورده وضو گرفتم و نماز خواندم.

چون عصر فرا رسید، آن بزرگوار تشریف آورد و فرمود: برخیز برویم. چند ساعتی راه رفتیم، به آب دیگری رسیدیم. باز خطّی

بر زمین کشـید و فرمود: این خطّ، قبله است؛ شب در اینجا بمان من صبح می آیم و چند ذکر به من تعلیم فرمود. تا آنکه هفت روز به این گونه گذشت و از راه و مسافرت هیچ خسته و رنجور نشدم.

صبـح روز هفتم فرمود: در این آبماننـد من غسـل کن و لباس احرام بپوش و همچنان که من لبیک می گویم تو هم بگو. در همه امور، در رفتار و گفتار، از آن حضرت پیروی نمودم.

باز ساعتی راه رفتیم تا نزدیک کوهی رسـیدیم. صـداهایی به گوشم رسـید، عرض کردم: این صداها چیست؟ فرمودند: از کوه که بالا رفتی، شـهری را خواهی دیـد، داخل آن شو، آن گاه از من کناره گرفت. من پیش رفتم و تنها از کوه پائین آمـدم وارد شهری بزرگ شدم. پرسیدم اینجا کجاست؟ گفتند: »مکّه« و آن هم بیت اللّه الحرام است.

ناگاه به خود آمدم و از حال خویش آگاه شدم، دانستم با آن که بخت من بیدار بود، ولی من در خواب غفلت بودم. بی اندازه تأسّف خوردم؛ چرا در این همه مدّت آن حضرت را نشناختم و روی از نور صورت مبارک وجه اللّهی برتافتم. در هنگامی که پشیمانی سودی نداشت، پشیمان شدم و از دست جهلِ بد اندیش، به پیشِ عقل شکوه بردم.(۹۹)

با توجّه و دقّت در تشـرّف مرحوم سـید عزیزاللّه تهرانی، متوجه می شویم نعمت بزرگ تشرّفی که برای او حاصل شد، در سایه کناره گیری از دوسـتانی بود که در مسائل معنوی دارای نظرات کوتاه و سطحی بودند. اگر او تحت تأثیر وسوسه آنان قرار می گرفت؛ هیچ گاه به نعمت عظمای تشرّف نائل نمی شد.

زحمات و ریاضاتی که انجام داده بود، او

را آماده برای کناره گیری از دوستان کوتاه نظر نمود و سرانجام به فیض ملاقات امام زمان ارواحنا فداه رسید.

۲ – همنشینی با گمراهان

آن گاه که امکان مبارزه و پیکار با دشمنان دین وجود ندارد، باید به مبارزه منفی دست زد. با مبارزه منفی، می توان به دشمنان دین ضربه زد و آنان را از رسیدن به مقاصدشان جلوگیری نمود. کناره گیری، بی اعتنایی و عدم صحبت و مجالست با دشمنان دین و بدعت گزاران، نوعی مبارزه منفی به شمار می آید.

این گونه رفتار، اگر وسیله شکست آنان نباشد، حدّاقل یک نوع حفاظت از شرّ نیرنگهای آنان به شمار می آید. امام صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند:

لاتَصْحَبُوا اَهْلَ الْبِدَعِ وَلاتُجالِسُوهُمْ فَتَصیرُوا عِنْدَ النَّاسِ کَواحِدٍ مِنْهُمْ، قالَ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم: اَلْمَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِهِ وَقَرینِهِ(۱۰۰)

با بدعتگزاران صحبت نکنید و با آنان مجالست ننمائید؛ زیرا به خاطر مصاحبت و مجالست با آنان، در نزد مردم همانند یکی از آنان می شوید. آن گاه فرمودند: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند: انسان به دین رفیق و فرد نزدیک به خود، می باشد.

بنابراین با دوری کردن و پرهیز از مجالست با آنان، هم از خطر بدنامی و هم از لحاظ تأثیر فکری در امان می مانید.

۳ – مجالست با هواپرستان

همنشینی با دوستان هواپرست و آنان که هیچ گونه توجّهی به عالم معنی و آخرت ندارند، ایمان را از قلب افراد مؤمن می رباید و باعث حضور شیاطین گمراه کننده می شود.

مجالسی را که هواپرستان آن را تشکیل می دهند و کنار یکدیگر می نشینند، حربه بسیار مؤثّری برای نابودی حقّ و حقیقت بشمار می رود. دشمنان اهل بیت علیهم السلام از صدر اسلام، بارها از تشکیل این گونه اجتماعات به نفع مقاصد شیطانی خود، سود جسته اند.

اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه اجتماعات را جایگاه حضور شیاطین می دانند و این حقیقت را در نهج البلاغه چنین

بیان می فرمایند:

مُجالَسَهُ اَهْلِ الهَوی مُنْسِأَهٌ لِلْإِیمانِ وَمُحْضِرَهٌ لِلشَّیْطانِ.(۱۰۱)

همنشینی با مردمِ هواپرست، ایمان را از خاطره ها بدست فراموشی می سپارد و سبب حضور شیاطین می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای دیگر یکی از صفات بهترین بندگان خدا را، دوری از مردم هواپرست ذکر می نمایند و می فرمایند:

اَحَبُّ عِبادِ اللَّهِ اِلَیْهِ عَبْداً ... خَرَجَ مِنْ صِفَهِ العِمی وَمُشارَکَهِ اَهْلِ الْهَوی.(۱۰۲)

محبوب ترین بندگان خدا نزد وی، بنده ای است ... که از کوردلی رهیده و از شرکت با اهل هوی دوری گزیده است.

نشست و برخاست با افرادی که اهل فسق و فجورند و انس با آنان، چنان در زندگی دیگران مؤثّر است که نه تنها مردم معمولی، بلکه گاهی نیکان جامعه نیز - اگر با آنان مجالست کنند - در کردار و رفتارشان، اثرات سوء و منفی ایجاد می شود؛ به گونه ای که صفات نیک را از آنان سلب می کند و آنان را در ردیف افراد شریر جامعه قرار می دهد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مُجالَسَهُ الْاَبْرارِ لِلْفُجَّارِ تُلْحِقُ الْاَبْرارَ بِالْفُجَّارِ.(۱۰۳)

همنشینی نیکان با اهل فسق و فجور، آنان را به فجّار ملحق می نماید.

و در روایت دیگری می فرمایند:

اِیَّاکَ وَمُصاحَبَهَ الْفُسَّاقِ.(۱۰۴)

از هم سخن بودن با فسّاق، پرهیز کن.

اینها نمونه ای است از دستورات خاندان وحی علیهم السلام که هشداری عمومی برای همه انسانها است.

بنابراین افرادی که در جستجوی حقیقتند و در راه رسیدن به مقاصد عالی گام برمی دارند، باید از رفاقت با دوستانی که هدفشان تنها رسیدن به مادّیات است و از یاد خدا و ذکر آل اللَّه غافلند، دست بردارند؛ زیرا کسانی که اراده آنها فقط حیات و زندگی دنیا است و به آینده خویش نمی اندیشند، صلاحیّت برای دوستی و رفاقت ندارند. خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید:

«فَاعْرِضْ عَمَنَّ تَوَلَّی

عَنْ ذِکْرِنا وَلَمْ یُرِدْ اِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیا «.(۱۰۵)

از کسی که از یاد ما روی گردانیده و اراده ای جز زندگی دنیا ندارد، دوری کن.

زیرا هدف این گروه، تنها زر اندوزی و بهره های مادّی دنیا است و هر چه بیندوزند، به جستجوی بیشتر از آن می روند؛ گوئی که در آرزوی گنج قارون هستند. قرآن به این واقعیّت تصریح فرموده است:

»قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما اوُتِیَ قارُونَ اِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ «.(۱۰۶)

آنان که اراده زندگی دنیا را دارند، گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده، از آن ما بود! بدرستی که او دارای بهره عظیم است.

این گونه افراد بر فرضی که مال قارون را بدست آورند، باز در جستجوی ثروت و قدرت بیشتر هستند. آیا مصاحبت، رفاقت و همنشینی با این گونه افراد هواپرست، انسان را به خدا نزدیک می کند یا به سوی دنیای فانی می کشاند؟!

این گونه افراد همچون شمشیر برنده که جان شیرین را از پیکر افراد خارج می کند، ارزش همنشینان خود را از بین می برند.

حضرت امام جوادعلیه السلام می فرمایند:

اِیّاکَ وَمُصاحَبَهَ الشَّریرِ فَاِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَیَقْبُحُ اَثَرُهُ.(۱۰۷)

از مصاحبت و همنشینی با فرد شریر، پرهیز کن؛ زیرا که او همانند شمشیرِ از نیام کشیده است ظاهری نیکو و اثری قبیح دارد.

با بدان کم نشین که بدمانی

خو پذیر است نفس انسانی

من ندیدم سلامتی ز خسان

گر تو دیدی سلام ما برسان

همان گونه که مصاحبت با بزرگان و اولیاء خدا دلیل بر عقل و فهم انسان است، مجالست با اشرار خلاف آنست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

لَیْسَ مَنْ خالَطَ الْاَشْرارَ بِذی مَعْقُولٍ.(۱۰۸)

کسی که با اشرار همنشینی کند فرد معقولی نیست.

زیرا همنشینی با فرد

شریر، ارزشهای حیاتی را ویران می کند و انسان را نسبت به اخیار و اولیاء خدا بدبین می نماید.

گمانهای پسندیده و حسن ظنّ به افراد صالح و شخصیّتهای خودساخته و مهذّب، بر اثر همنشینی با افراد گمراه و شریر، تبدیل به پندارهای اشتباه نسبت به آنان می شود. این واقعیت را اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بیان فرموده اند:

صُحْبَهُ الْاَشْرارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِ بِالْاَخْیارِ.(۱۰۹)

مصاحبت با اشرار، باعث پندار زشت و سوء ظنّ نسبت به اخیار می شود.

زیرا نه تنها بودن در نزد آنها و دیدار آنان آثاری ناپسند دارد، بلکه گفتار زهرآلود آنان نیز، انسان را به گمراهی و فساد می کشاند.

۴ - همنشینی با شکّاکان

بسیاری از افراد، بر اثر رفاقت و گفتگو با افراد گمراه و تشکیک آنان، مسائل واضح بر ایشان بصورت مشکلی بزرگ جلوه گر می شود.

این روایت منسوب به امام صادق علیه السلام است که فرموده اند:

لاتُجالِسْ مَنْ یَشْکُلُ عَلَیْهِ الْواضِح.(۱۱۰)

با کسی که امر واضح بر او مشکل است، مجالست مکن.

این گونه افراد بر اثر اندک بودن اطلاعاتی که از دین دارند، وسوسه های شیطان در آنان رسوخ می نماید و آنها را به همنشینان خود القاء می کنند. دوستان آنان نیز بر اثر ضعف پایه های اعتقادی، این گونه شبهات را پذیرا می شوند و در نتیجه افراد پاک ولی ساده لوح، بر اثر رفاقت با افراد شکّاک، همرنگ آنان می شوند. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ جالَسَ اَهْلَ الرَّیْبِ فَهُوَ مُریبٌ.(۱۱۱)

کسی که با اهل شکّ مجالست کند، او نیز گرفتار شکّ می شود.

گویند ز مرگ سخت تر چیزی نیست

باور منما که هست، گویم به تو چیست

با مردم بد سرشت محشور شدن

سخت است ز صد هزار مردن و زیست

نتیجه بحث

برای جذب شدن به سوی خوبیها، همنشینی با بزرگانِ خودساخته ای که سوخته اند و خود را ساخته اند، نقش اساسی و فراوان دارد. از مصاحبت با این گونه افراد استفاده کنید و بر نیروهای روحیِ خود بیفزائید.

مجالست با شخصیّتهای بزرگی که مردم را به سوی خدا و آل اللَّه دعوت می کنند، باعث تعالیِ روح و افزایش ارزشهای معنوی می شود. این حقیقتی است بزرگ که مکتب اهل بیت علیهم السلام آن را به ما می آموزد.

بنابراین از آن غفلت نورزید و با نشستن در محضر بزرگان دین و فراگرفتن دستورات و راهنمائیهای آنان، اعتقادات قلبی خود را بیمه نمائید و آنها را در اعماقِ قلب خود جای دهید.

از همنشینی با افراد گمراه، هواپرست، کوتاه فکر

و شکّاك، دوری کنید تا سرمایه های اعتقادی شما تاراج نشود و از گزند شیاطین جنّ و انس محفوظ بمانید.

در صورتی که شرایط همنشینی با افراد را رعایت کنید، راه خود را به سوی مقاصد عالی هموار می سازید.

با بدان کم نشین که صحبت بد

گرچه پاکی، تو را پلید کند

آفتابی به این بزرگی را

پاره ای ابر ناپدید کند

۸برای تکامل روحی به تجربه نیازمندید

نه تنها پیشرفت در تحصیل علم و دانش و رسیدن به مقامات عالی علمی و نه تنها به دست آوردن مراتب معنوی و روحی؛ بلکه رسیدن به هر گونه هدفی که رسیدن به آن مشکل است، احتیاج به تجربه، بلکه نیاز به تجربه ها دارد.

در این باره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

... وَکُلُّ مَعُونَهٍ تَحْتاجُ اِلَی التَّجارِبِ.(۱۱۲)

هر امر مشکلی که کمك لازم دارد به داشتن تجربه ها نیازمند است.

انسانی که در جستجوی مقامات بزرگ و رسیدن به هدفهای عالی است، باید از تجربه های گوناگون شخصی و همچنین تجربه های کسانی که به آن هدف رسیده اند، استفاده کند؛ تا بتواند هر چه زودتر به مقصد خویش نائل گردد.

تجربه و زمامداری

پیکره عدالت و مظلومیّت تاریخ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارا بودن تجربه را، از شرایط حتمی سرپرستان امور می دانند. آن بزرگوار در ولایت نامه خود به جناب مالك اشتر - که راهنمای همه نسلها برای پیاده کردن عدالت است - چنین می فرمایند:

ثُمَّ انْظُرْ فی اُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اِخْتِباراً، وَلا تُوَلِّهِمْ مُحاباهً وَاَثَرَهً، فَاِنَّهُما جِماعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِیانَهِ وَتَوَخَّ مِنْهُمْ اَهْلَ التَّجْرِبَهِ وَالْحَیاءِ مِنْ اَهْلِ الْبُیُوتاتِ الصَّالِحَهِ.(۱۱۳)

به امور کارگزاران خود بنگر، و آنان را با آزمایش به کارها بگمار، و سرپرستی کارها را به خاطر میل خود و رأی شخصی، به آنان مده؛ زیرا که میل شخصی و استبداد، کانون ستمها و خیانتهاست؛ و از میان کارگزاران، اهل تجربه و حیا را که از خاندانهای صالح هستند، انتخاب نما.

در این فرمـان، حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام برای لایق بودن سـرپرستی کارها، دارا بودن اموری را شـرط می داننـد: آنان علاوه بر آن که باید دارای حیا بوده و از خانواده های صالح برخواسته باشند، باید در کارهایی که

به آنها واگذار می شود، دارای تجربه باشـند؛ تا بوسیله استفاده از تجربه هائی که داشته اند، بتوانند زمام کارها را بدست گرفته و از عهده آن به خوبی برآیند.

فرمان حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره انتخاب و گزینش افراد با حیا و با تجربه، برای جلوگیری از وقوع پیش آمدهای ناگوار و ناشایست است.

تجربه در مسائل علمی و صنعتی

تجربه نه تنها در امور مملکتی بلکه در مسائل علمی و یافتن تازه های علم و دانش، نقش مؤثّری دارد.

به این جهت »جـابر بن حیّان« تجربه را برای رسـیدن به مقامات علمی، یکی از شـرایط مهم می دانـد. او به جای واژه تجربه که امروزه متداول است، واژه تدبیر را به کار برده و شرط اساسی یک دانشمند حقیقی را انجام تدبّرات می داند.

او می گوید: دانشـمند واقعی کسـی است که تجربه را پیشه کند؛ کسـی که این روش را به کار نبندد، نمی توان او را دانشـمند دانست. در ارزش تجربه، در تمامی صـنایع)علوم(، همین بس که صنعتگری که در کار خویش تجربه را به کار می بندد، روز بروز بر مهارتش افزوده می شود؛ امّا صنعتگری که تجربه نمی کند، همچنان راکد می ماند.(۱۱۴)

تجربه، عقل را افزایش می دهد

تجربه نه تنها بر نیروی علمی و مهارت انسان می افزاید، بلکه افزایش دهنده قدرت عقلی انسان نیز می باشد.

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام انسان را علاوه بر عقل ذاتی و طبیعی، دارای عقل تجربی می دانند و می فرمایند: همان گونه که می تـوان از عقـل طبیعی اسـتفاده نمود، از عقـل تجربی نیز می توان بهره هـای فراوان گرفت. این گفتـار از فرمایشـات آن حضرت است:

اَلْعَقْلُ عَقْلان: عَقْلُ الطَّبْعِ وَعَقْلُ التَّجْرِبَهِ وَکِلاهُما یُؤَدّی اِلَی الْمَنْفَعَهِ، وَالْمَوْثُوقُ بِهِ صاحِبُ الْعَقْلِ وَالدّینِ.(۱۱۵)

عقل دو قسم است: ۱- عقل طبیعی ۲- عقل تجربی، و هر دو قسمِ عقل، باعث منفعت و سود می شود و به کسـی بایـد اطمینان نمود که صاحب عقل و دین باشد.

بنـابراین هر چه تجربه انسـان بیشتر شود، بر عقل تجربی او افزوده می شود. بایـد برای ازدیاد عقل و تکامل آن، دست به تجربه زد و با به دست آوردن تجربه و عمل بر طبق دریافتهای

تجربی، به تکامل عقلی دست یافت.

علاوه بر روایت گذشته، گفتاری شیوا از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت می فرمایند:

طُولُ التَّجارِبِ زیادَةٌ فِی الْعَقْلِ وَالشَّرَفِ وَالتَّقْوی.(۱۱۶)

طولانی شدن تجربه ها، در عقل و شرف و تقوای انسان می افزاید.

بر اساس این فرمایشات، درک می کنیم کسانی که برنامه های سنگین و پر مسئولیّت را متعهّد می شوند، باید دارای تجربه باشند تا به این وسیله علاوه بر عقل ذاتی، از عقل تجربی نیز استفاده نمایند و بر قدرت عملی خود بیفزایند.

تجربه یا راه فرار از نیرنگ

نکته دیگری که باید به آن توجّه داشته باشیم اینست که: جهان کنونی ما بازار شیّادان و دنیاپرستان است. آنان با نقشه های گوناگون و طرحهای شگفت آور، مردم ساده لوح را فریب داده و گمراه می نمایند. ما باید از راه گریز، آگاهی داشته باشیم و آن را به دیگران بیاموزیم.

تجربه یکی از راههای فرار از نیرنگ آنان است. با تجربه می توانیم افراد را بشناسیم و به این وسیله از فریب و نیرنگ آنان در امان باشیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ یُجَرِّبِ الْاُمُورَ خُدِعَ، وَمَنْ صارَعَ الْحَقَّ صُرِعَ.(۱۱۷)

آن کس که کارها را تجربه نکند، نیرنگ می خورد و آن کس که با حقّ گلاویز شود، به زمین خواهد خورد.

تجربه، انسان را هوشیار می نماید و بر اطّلاع و آگاهی انسان می افزاید.

انسانِ با تجربه، انسانِ دنیا دیده و کار آموخته ای است که از فریب خوردن شیّادان و گمراه کنندگان محفوظ می ماند.

بر اثر تجربه، راهها از چاه ها شناخته می شود و مردان خود ساخته از افرادِ به دنیا پرداخته، تشخیص داده می شوند. سعادت از آن کسی است که راه راست را دقیقاً بشناسد و از افتادن در چاله و چاه خود را نگه

دارد. و شقاوت نتیجه عمل افرادی است که از تجربه ها انـدرز نمی گیرند و خود را به گرفتاریهای گذشـته مجدّداً گرفتار می کنند.

دوستان در دشواریها، تجربه می شوند

با سختیها و تلخیها، می توان دوستان واقعی را شناخت و میزان صداقت آنان را بدست آورد. مصائب و گرفتاریهائی که برای اهل بیت علیهم السلام پیش آمد و همچنین غیبت امام عصر ارواحنا فداه، وسیله بزرگی برای آزمایش و شناخته شدن شیعیان واقعی بوده و هست؛ زیرا تنها پیروان راستین حاضرند از رهبران خود حتّی در سخت ترین شداید حمایت وپشتیبانی کنند و در امتحان و تجربه سرافراز باشند.

به این جهت آن گاه که حضرت یوسف علی نبیّنا و آله و علیه السّلام از زندان آزاد شد، بر در زندان نوشت:

هذا قُبُورُالْاَحْیاءِ وَبَیْتُ الْاَحْزانِ وَتَجْرِبَهُالْاَصْدِقاء وَشِماتَهُ الْاَعْداءِ.(۱۱۸)

زندان، قبور زندگان و خانه غمها و وسیله تجربه دوستان و سرزنش کردن دشمنان است.

بنابراین سختیها و گرفتاریها به هر گونه و به هر صورتی که باشد، وسیله ای است که انسان می توانـد با آن، دوستان خود را آزمایش کند و میزان دوستی آنان را تجربه نماید.

دشمنان واقعی آنانند که به ظاهر لباس دوستی را پوشیده اند؛ ولی در مواقع خطرناک، دوستان را رها کرده و از دشمنان، بیشتر ضربه می زنند. سختیها و گرفتاریها، محک تجربه و وسیله شناخت این گونه افراد است.

از تجربه ها درس بیاموزید

تجربه های خوب و بد، تلخ و شیرین در زندگی، ما را برای زندگی بهتر آماده می سازد و توانایی آن را دارد که بهترین درس عبرت برای آینده ما باشد؛ تا بوسیله آن، اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم و برای استفاده در آینده از برنامه های مفید اطّلاع داشته باشیم. اگر ما از تجربه درس نیاموزیم، از چه برنامه ای می توانیم بهره مند شویم؟!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَمَنْ لَمْ یَنْفَعْهُ اللَّهُ بِالْبَلاءِ وَالتَّجارِبِ، لَمْ یَنْتَفِعْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْعِظَهِ.(۱۱۹)

کسی را که خداوند بوسیله گرفتاریها و تجربه ها سود نرساند، از

هیچ گونه موعظه ای بهره مند نخواهد شد.

بنابراین از گرفتاریها و تجربه هائی که برای شما رخ می دهد، باید بهترین استفاده را ببرید و خود را آماده زندگی بهتر بنمائید.

از تجربه دیگران استفاده کنید

تاریخ شاهد جریانات بزرگی است که باید به عنوان تجربه از آنها درس عبرت بگیرید، و از نتایج خوب و بدی که مردم در زمانهای گذشته از رفتار و کردار اجتماعی و فردی دیده اند، استفاده کنید؛ زیرا پند گرفتن از تجربه، اختصاص به آنچه را که خود انجام داده اید، ندارد؛ بلکه از تجربه دیگران نیز باید بهره مند شوید.

گاهی موانع بزرگ و مشکلات زیاد، انسان را از رسیدن به هدف، مأیوس و ناامید می سازد؛ ولی استفاده از تجربه های دیگران، موانع و مشکلات موجود را برطرف می سازد و ناامیدی را به امیدواری تبدیل می کند؛ از این رو دیگر برای بدست آوردن راه حلّ، نیازی به تکرار تجربه و یافتن راه حلّ نیست.

این، اندرزِ افراد کهنسالی است که سرد و گرم دنیا را چشیده اند؛ زیرا آنان دوستان و نزدیکان خود را به استفاده از تجربه های دیگران سفارش کرده اند. یکی از آنان «عوف بن کنانه» است. او در وصیّتهای خود گفته است:

خُذُوا مِنْ اَهْلِ التَّجارِبِ.(۱۲۰)

فرا گیرید از اهل تجربه.

زیرا هر کس که جویای کاری است، باید از آنان که در آن رشته دارای تجربه هستند استفاده کند و از تجربه های آنان بهره مند گردد.

راه بهره گیری از تجربه دیگران

مراجعه به تاریخ و بررسی حالات تاریخ سازان در زمانهای دور و نزدیک و کیفیّت نفوذ آنان در میان جامعه و بررسی علل واقعی سقوط آنان مخصوصاً از تجزیه و تحلیل تاریخ بنی اسرائیل و حکومت فرعونهای ستمگر بر آنان، می توانیم تجربه های بزرگی در زندگی اجتماعی و فردی خود داشته باشیم.

تجزیه و تحلیل شخصیّت و ویژگیهای مردان بزرگ، راه خوبی برای شناخت آنان است. ما باید زندگی معنوی شخصیّتهای بزرگ را بررسی کنیم. رفتار و کردار

آنـان، بهـترین تجربـه و درس عـبرت برای مـا اسـت. اعمـال شخصـی افراد گذشـته، بایـد درس تجربه برای مـا باشـد، و کردار اجتماعی مردم در زمانهای گذشته، باید درس تجربه برای اجتماع ما باشد.

مـا بایـد بـا بررسـی حالاـت بزرگـان، از تجربه های فردی و اجتماعی آنان در زمانهای گذشـته و جریاناتی که برای آنان پیش آمده است، استفاده کنیم.

به عنوان مثـال می توان گفت: بررسـی و تحلیـل علل غیبت و ظهور انبیاء گذشـته، و امکان تشـرّف و ارتباط شخصـیِ برخی از افراد بـا آنـان در زمـان غیبت آن بزرگواران، می توانـد برای مـا راهنمـای خوب و تجربه ای بزرگ باشـد که به آگـاهی ما در مسئله غیبت و ظهور امام عصر عجّل اللّه تعالی له الفرج بیفزاید.

اسـتفاده بردن و بهره مند شدن از تجربیّات شخصـی و تجربه های دیگران، از نعمتهای بسیار بزرگ خداوند است که همه افراد از آن برخوردار نیسـتند. و فراموش نمودن نتیجه هایی که انسان از تجربه های گوناگون دیده است، دلیل بر کم سعادتی انسان است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اِنَّ الشَّقِیَّ مَنْ حَرُمَ نَفْعَ ما اُوتِیَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَهِ.(۱۲۱)

انسان شقی، کسی است که از منفعت عقل و تجربه ای که به او داده شده است، محروم بماند.

کسـی که از تجربه اسـتفاده نکنـد، همچون مسافری است که بـدون راهنما، بیابانها را دایره وار بپیمایـد و پس از مـدّتها رنـج و مشـقّت به مکان اولی خود باز گردد، این گونه افراد تنها نتیجه ای که از مسافرت بـدست می آورنـد، رنـج و زحمتی است که وجود آنان را فرا می گیرد و به جای تحصیل سود و منفعت، خود را به زحمت انداخته و عمر خود را به تباهی می کشانند.

از این جهت، به مقتضای عقل، انسانِ

خردمند، باید تجربه ها را به خاطر بسپارد و از تجربه های خوب و بدِ خود و دیگران درس عبرت بیاموزد و در نتیجه، تجربه های گذشته آموزش دهنده رفتار آینده او باشند.

تجربه هائی که آموخته اید از یاد نبرید

عقل و خرد، اساس نگهداری و به خاطر داشتن تجربه ها است. آنان که از نیروی عقلی کامل برخوردار نیستند، تجربه های زندگی را به دست فراموشی می سپارند و در موارد ضروری که باید از آنها استفاده کنند، هیچ گونه توجّهی به تجربه های گذشته نمی نمایند؛ ولی خردمندان درسی را که از تجربه می آموزند، هیچ گاه بدست فراموشی نمی سپارند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیّت خود به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می فرمایند:

وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجارِبِ وَخَیْرُ ما جَرَّبْتَ ما وَعَظَکَ.(۱۲۲)

عقل، حفظ تجربه ها و به خاطر داشتن آنها است و بهترین تجربه ها، تجربه ای است که تو را پند دهد.

بنابراین حفظ همه تجربه های تلخ و شیرین شخصی و یا آنچه بوسیله دیگران به تجربه رسیده است، و همچنین استفاده از آنها در موارد لازم، دلیل بر خردمندی انسان است؛ زیرا به یاد داشتن تجربه ها و درس آموختن از آنها، از نیروی عقل سرچشمه می گیرد.

در روایت دیگری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مِنَ التَّوفیقِ حِفْظُ التَّجْرِبَهِ.(۱۲۳)

از توفیقات الهی، به خاطر سپردن تجربه هاست.

هر چه را که تجربه شده، - اگرچه توسّط دیگران باشد - باید حفظ کرد و به موقع از آن استفاده نمود. در این صورت توفیق الهی شامل انسان می شود.

بنابراین، بهترین تجربه آن است که انسان از آن درس بیاموزد؛ عبرت بگیرد و در برنامه های آینده خود آن را به کار گیرد.

پس اگر تجربه به دست فراموشی سپرده شود، سودی ندارد و از آن بهره ای برده نمی شود. همان گونه که تکرار تاریخ، بسیاری از

مسائل فراموش شده را زنده می کند، همین گونه با گذشت زمان و ورق خوردن صفحات زندگی، بسیاری از تجربه های تلخ گذشته تکرار شده و دو مرتبه تجربه گذشته در حافظه نقش می بندد.

پس چه بهتر که در مسیر رسیدن به هدفهای بزرگی که انتخاب کرده و در آن تجربه هایی بدست آورده اید، آنها را به خاطر سپرده و از آنها پند و اندرز بگیرید و نگذارید به خاطر غفلت از تجربه های گذشته، تاریخِ زندگی شما، تکرار شود و پس از گذشت سالها، همان نتائج و تجربه هایی را که قبلاً دیده بودید، دو مرتبه با آنها روبرو شوید.

آری روش مردان بزرگ دین، بـه خـاطر سپردن و استفاده از تجربه هـایی بـوده است که خـود یـا دیگران آنهـا را آمـوخته و انـدوخته انـد. با استفاده از این برنامه می توانیـد از وقت و فرصتی که داریـد، استفاده بیشتری نموده و توفیقات ارزنده تری را نصیب خود گردانید.

نتیجه بحث

آنان که اهـداف بزرگ را در سر می پروراننـد و در پی مقاصد عالی علمی و عملی هستند، باید به وسیله تجربه، به قدرتهای علمی و معنوی خود بیفزایند.

تجربه، افزایش دهنده مهارت و نیروی علمی و عملی شما است؛ زیرا بوسیله تجربه، عقلِ تجربی شما فزونی می یابد؛ دوستان واقعی خود را بهتر می شناسید و از نیرنگ مکّاران در امان می مانید.

با حفظ تجربه هایی که اندوخته اید، می توانید کمبودهای گذشته را جبران نموده و آینده خود را درخشان سازید. لزومی که برای وجود استاد و معلّم در آموزش هر دانشی وجود دارد، بر اساس تجربیّات علمی و عملی اوست.

با استفاده از تجربیّات خود و شخصیّتهای بزرگ، می توانید نیروهای خفته خود را بیدار کنید و با بهره گیری از آنها، بر فراز

فضای جهان ناشناخته و اسرار آمیز سیر نمائید. بنابراین به تجربه نیازمندید.

یک نصیحت بشنو از من کاندر آن نبود غرض

چون کنی رأی مهمی، تجربت از پیش کن

مصلحت از لفظ دینداری کامل عقل جو

مشورت با رأی نزدیکان دوراندیش کن

۹مخالفت با نفس یا حاکمیّت بر خویشتن

انسان بوسیله مخالفت با نفس و کنترل خویشتن، می تواند به نیروهای فوق العاده روحی دست یافته، و از انرژیهای عجیب روح که بر اثر تهذیب نفس کم کم شکل می گیرد، بهره مند شود. انسان می تواند در اثر تشکّل و شکل گیری نیروهای روحی، بسیاری از مشکلات خود و همچنین افراد دیگر را به آسانی برطرف سازد.

همان گونه که موافقت با نفس، از سازمان یابی نیروهای روحی، جلوگیری می کند و آنها را پراکنده می سازد، مخالفت با نفس و حاکم بودن بر خویشتن، نیروهای پراکنده روحی را جمع می کند و آنها را سازمان می دهد و کارساز می نماید.

می توانیم اثر مخالفت با نفس را به سدّی تشبیه کنیم که در برابر مسیرهای مختلف آب قرار گرفته، و نه تنها از هدر رفتن آنها جلوگیری می کند، بلکه بر اثر اجتماع آبها، بهترین تولید کننده نیروی برق می گردد و سبب روشنایی شهرها و به کار افتادن کارخانه های بزرگ می شود.

مخالفت با نفس نیز نه تنها مانع هدر رفتن انرژیهای روحی و آسمانی در انسان می شود، بلکه بر اثر اجتماع و جمع شدن قوای روحی، یک انسان معمولی را مبدّل به یک انسان فوق العاده، صاحب اراده و باشخصیّت می نماید.

عقل به منزله همان سدّ است که خداوند آن را در انسانها قرار داده است، تا بوسیله آن، نفس را مهار کرده و قوای روحی را متمرکز نماید.

آیا شما حاضرید به وسیله مخالفت با نفس، از نیروهای بزرگی

که خداوند در نهادتان قرار داده است، استفاده کنید؟

همـان گـونه که در زیر زمین و اعمـاق آن، دفینه هـای پر قیمت و گرانبهـا وجود دارد، در پشت پرده هواهـای نفسـانی مـا نیز، نیروها و قوای عجیب روحی وجود دارد و همان گونه که اگر انسان خاکها را کنار بریزد، به دفینه های گرانبها دست می یابـد، اگر هواهای نفسانی را کنار بگذارد، به قدرتهای بزرگ روح دست می یابد.

همـان گونه که موافقت بـا نفس، نیروهـای روحی و انرژیهای آسـمانی را نابود می کنـد و از سازمان یابی و شـکل گیری آنها جلوگیری می نمایـد؛ اگر با نفس به مخالفت پردازید و هواهای نفسانی را ترک کنید، قدرتهای روحی در شـما ظاهر می شود و قلب شـما دارای حیـات می شود. در این صورت از قـدرتهای بزرگی برخوردار خواهیـد شـد که خود نیز از وجود آن دچـار شگفتی و تعجّب خواهید شد!

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

بِمَوْتِ النَّفْسِ یَکُونُ حَیاهُ الْقَلْبِ.(۱۲۴)

زنده شدن دل، با موت نفس واقع می شود.

وقتی که جنبه های حیوانی نفس از میان برود، حالات رحمانی در او اسـتقرار می یابـد و زمان زنـده شدن و حیات قلب فرا می رسد.

در این روایت در ضـمن جمله ای کوتـاه، پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم دریای بیکرانی از انوار معارف را بیان فرموده اند.

با حیات قلب، توانائیهای روحی و معنوی ایجاد می شود و قدرت بی نظیرِ معنوی سامان می یابد.

غلبه نفس بر عقل

نیروی نفس آن قـدر قوی و سـرکش است که می تواند مسائل فطری انسان را تغییر دهد و او را آماده و راضـی برای نابودی و قتـل نزدیکترین عزیزان خود بنمایـد! بـا این که علاقه و محبّت به نزدیکان، از مسائل فطری و طبیعی انسان است؛ ولی نفس می تواند دوستی

آنان را از دل ربوده و بغض و عداوت آنان را جایگزین آن کند.

»قابیل« اوّلین فردی است که این جنایت به دست او اتّفاق افتاد. خداوند درباره او می فرماید:

»فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخیهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ «.(۱۲۵)

نفس او، او را بر قتل برادرش آماده کرد، پس او را کشت و از زیانکاران گردید.

بنابراین نفس، نه تنها تغییر دهنده صفات انسان است؛ بلکه بر اثر وسوسه و تحریک، تغییر دهنده مسائل فطری انسان نیز هست. همان گونه که »قابیل« به جای محبّت »هابیل«، بغض و دشمنی او را در دل خود قرار داد تا سرانجام با کشتن او، دست خود را به خون او آلوده ساخت.

در این گونه موارد، نفس کاملاً بر عقل حکومت می کند؛ زیرا گاهی قدرت نفس تا حدّی است که می تواند عقل را با همه نیرو و توانش به اسارت درآورد و از ارشاد و راهنمایی او جلوگیری نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَکَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسیرٌ تَحْتَ هَوی اَمیرٍ.(۱۲۶)

چه بسیار است که عقل در تحت اسارت نفس است، و نفس در تخت امارت!

بسیاری از افراد، از نیروی عقلی فراوانی برخوردارند و ذاتاً آماده برای رسیدن به اهداف عالی هستند؛ ولی نه تنها از وجود این سرمایه پرارزش معنوی استفاده نمی کنند، بلکه با پیرویهایی که از نفس امّاره می نمایند، آن را در تحت اسارت نفس درآورده، و قدرت راهنمائی و ارشاد عقلی را در خود نابود می کنند.

بنابراین باید به درمان نفس خود بپردازید؛ تا نیروهای عقلی را از اسارت آن نجات دهید.

نفس خود را درمان کنید

نفس، موجود عجیبی است؛ زیرا می تواند انسان را به بالاترین درجات انسانیّت بالا برد، همچنان که قدرت دارد او را در اعماق

درّه های خوفناک رذالت رها کند.

بر انسان ضروری است که نفس خود را رها نسازد و در تمایلات و خواسته ها او را آزاد نگذارد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لاتَدَعِ النَّفْسَ وَهَواها.(۱۲۷)

نفس و خواسته های او را، به خود وامگذار.

زیرا نفس دارای نیروئی است عظیم؛ ولی سرکش، بدخو و نافرمان! ما باید به مداوای آن بپردازیم؛ تا بتوانیم از قدرت آن استفاده کنیم.

امام صادق علیه السلام در پایان روایت، راه درمان نفس را بیان کرده اند. آن حضرت می فرمایند:

وَكَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوی دَواها.(۱۲۸)

بازداشتن نفس از آنچه را که هوس می کند، دوای اوست.

با معالجه و درمان نفس، می توانید آن را به یک قدرت سالم و رحمانی تبدیل کنید، و از انرژی پرتوان روحی که در وجود شماست، بهره مند شوید.

با مخالفت نفس، قدرت و نیروی عظیمی که در نفس - بالقوه - وجود دارد، به فعلیّت می رسد و امکان استفاده از آن برای شما ایجاد می شود.

کسانی می توانند آینده خود را درخشان سازند و از انوار تابناک ولایت معصومین علیهم السلام نورانی شوند که حالات نفسانی خود را دگرگون سازند و در آن تحوّل ایجاد کنند.

در صورتی که انسان حالات نفسانی خود را تغییر دهد، حالات معنوی او نیز تغییر می پذیرد. خداوند می فرماید:

»اِنَّ اللَّهَ لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ «.(۱۲۹)

براستی که خداوند تغییر نمی دهد آنچه را که بر هر قومی می گذرد، تا آنچه را که در نفس آنان است تغییر دهند.

بنابراین سرنوشت جامعه ها و نیکبختیها و بدبختیهایی که مردم را فرا می گیرد، بر رفتار و خواسته های نفسانی آنان بنیان گذاری شده است.

دعا برای تهذیب نفس

برای نجات از هواها و خواسته های نفسانی، دعا و نیایش به درگاه خداوند و توسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام اثری

بسزا دارد. به این جهت ائمه اطهارعلیهم السلام در دعاهای بسیاری، ما را راهنمائی فرموده اند که برای برطرف شدن هواهای نفسانی دعا کنیم.

به عنوان نمونه در دعائی که در شبهای چهارشنبه خوانده می شود، آمده است:

اَللَّهُمَّ ... اَصْلِحْ ما بَیْنی وَبَیْنَکَ وَاجْعَلْ هَوایَ فی تَقْویکَ.(۱۳۰)

خداوندا میان من و خودت را اصلاح فرما و هوی و خواسته مرا در پرهیز از مخالفت با خودت قرار ده.

در صورتی خواسته های انسان چیزی جز تقوای الهی نیست که دارای نفس مهذّب و ساخته شده باشد. بنابراین اگر بخواهیم از هواها و خواسته های پست نفسانی دور باشیم، باید برای تهذیب نفس و خودسازی دعا کنیم.

خود را به مخالفت با نفس عادت دهید

هر عملی که برای خاطر نفس انجام شود، اگرچه کاری کوچک باشد، اندکی از قدرت روحی را از بین می برد! مخالفت با نفس، این قوا را در انسان متمرکز می سازد و ایجاد نیرو و نورانیّت می کند. مخالفت با نفس هر چه بیشتر شود، قوای روحی بیشتر می شوند و از توان و قدرت بیشتری برخوردار می شوند.

مخالفت با نفس، همراه با سختیها و مشکلاتی است که بسیاری از مردم به خاطر همین سختیها از آن دست برمی دارند و گروهی دیگر که با هواهای نفسانی به مبارزه می پردازند، به دلیل عدم ثبات و استقامت، پس از مدّتی راه خود را رها می کنند و به دنبال خواهش نفس روان می شوند.

توجّه به یک نکته می تواند این گونه افراد را از نظر روحی تقویت نماید و آنان را به ادامه راهی که رفته اند امیدوار نماید.

آن نکته عبارت است از اهمیّت مسئله اعتیاد به کارهای نیک. سختی و زحمتی که در مخالفت با نفس وجود دارد بر اثر خو گرفتن و اعتیاد به کارهای

خوب از میان می رود؛ به گونه ای که ترک مخالفت نفس مشکل می شود. به این جهت حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

عَوِّدُوا اَنْفُسَکُمُ اَلْخَیْرَ.(۱۳۱)

نفسهای خودتان را به کار خیر عادت دهید.

زیرا بر اساس معتاد شدن به کارهای خیر، نه تنها انسان از کارهای زشت دست برمی دارد، بلکه به کارهای نیک - گرچه سنگین و پرزحمت باشد - معتاد شده و خو می گیرد. اعتیاد به هر چیزی، آن را جزء خلق و خوی انسان قرار می دهد، بطوری که نه تنها انجام آن، مشکل چندانی ندارد؛ بلکه ترک آن رنج آور می شود.

بنابراین با انجام کارهای نیک و معتاد شدن به آن، نه تنها مخالفت با نفس را برای خود آسان می کنید، بلکه به آن خو گرفته، بگونه ای که ترک آن برای شما رنج آور می شود.

وقتی که یک فرد خیانتکار، برای اولین بار دست به سرقت یا خیانتی دیگر می زند، در باطن احساس شرم و گناه می کند. او قلباً می پذیرد که خود را به کار زشت و ناپسند آلوده ساخته است؛ ولی کم کم با تکرار گناه، احساس شرمندگی در او کاسته می شود؛ تا آنجا که نه تنها با ارتکاب گناه احساس شرم و گناه نمی کند، بلکه به آن معتاد شده و توانایی ترک آن برای او وجود ندارد.

همان گونه که مرور زمان و تکرار گناه برای عده ای اعتیاد آور است و ترک آن بر ایشان مشکل می شود، به همین صورت انجام برنامه های سختِ عبادی با مرور زمان برای اولیاء خدا و آنان که در راه تقرّب به اهل بیت علیهم السلام تلاش می کنند، نه تنها زحمت ندارد، بلکه به آنها خو می گیرند؛ به گونه ای که به هیچ وجه حاضر به ترک آن

نیستند، مخصوصاً با توجّه به آثار مهمّی که از اعمال و برنامه های خود می بینند. در این هنگام همان گونه که مخالفت با نفس برای عده ای مشکل است، برای آنان موافقت با نفس رنج آور می شود.

بعضی از افراد برای خوگرفتن به مخالفت با نفس و از بین بردن هواهای آن، احتیاج به مرور زمان ندارند و با یک تغییر ناگهانی تحوّلی عظیم در نفس خود به وجود می آورند و از شخصیّتی جدید برخوردار می شوند. »پوریای ولی« یکی از این افراد است.

»پوریا« پهلوانی بود که در شهر خودش هیچ کس با او قدرت مقابله نداشت. او به بلاد دیگر رفت و همه جا پهلوانان را مغلوب نمود. آن گاه به قصد پایتخت حرکت کرد تا پهلوان آنجا را نیز مغلوب سازد و خود به جای او بنشیند.

آوازه قدرت او به اطراف رسیده بود و به این سبب، وقتی بسوی پایتخت حرکت کرد، در دل پهلوان آنجا رعبِ بسیار پدید آمد و مهموم و متفکّر شد. مادرش آثار غصّه و حزن را در او دید و از ناراحتی او سئوال کرد. وی علّت ناراحتی خود را بیان نمود.

مادرش که زنی صالحه و بااعتقاد بود، متوسّل شد و هر روز نذری می کرد. روزها حلوا می پخت و بر دروازه شهر، فقرا و ضعفای از راه رسیده را اطعام می کرد؛ تا روزی که پوریا به دروازه شهر رسید؛ دید زنی آنجا نشسته است و طبقی از حلوا پیش رو دارد. نزدیک آمده از قیمت آن پرسید. زن گفت: فروشی نیست، بلکه نذر است. پوریا پرسید: برای چه نذر کرده ای؟

زن گفت: فرزندم، پهلوان پایتخت است و اکنون پهلوانی تصمیم دارد به این

جا آید تا او را مغلوب کند؛ اگر چنین شود، مال و اعتبار ما هر دو بر باد می رود. پوریا دید که زن متوسّل به حضرت حق شده است. اینجا بود که آیه »یا اَیُّها الَّذینَ امَنُوا کُونُوا اَنْصارَ اللَّهِ «(۱۳۲) به خاطرش آمد.

با خود اندیشید که اگر این جوان را به زمین زنم، پهلوان پایتخت سلطان خواهم شد، و اگر نفس را به زمین زنم، پهلوان پایتخت خدا می شوم؛ پس با خود گفت: برای رضای خدا این پیرزن را ناامید نمی کنم.

آن گاه روی به زن کرد و گفت: مادر نذرت قبول است. چهل دست پرورده همراه داشت، حلوا را میان آنان تقسیم کرد و سپس به شهر وارد شد.

در روز موعود، پهلوان پایتخت با رنگی پریده برای کشتی گرفتن با پوریا حاضر شد.

دست پرورده های پوریا به او گفتند: ما به میدان او می رویم و کار او را می سازیم و بسیار اصرار کردند؛ امّا پوریا نپذیرفت و گفت: این کار خود من است و کار دیگری نیست.

پوریا چون به میدان رفت، همّت به زمین زدن نفس خویش گماشت. پهلوان پایتخت با او به نبرد برخاست، پوریا خود را سست نمود و حریف او را بیازمود و دید که بسیار سست است. دوباره آزمایش را تکرار کرد و چون قوی دل شد، یک باره پوریا را بلند کرد و به زمین کوبیده و روی سینه اش نشست. به محض آن که پشت پوریا به خاک رسید، رازهایی برای او منکشف شد.(۱۳۳)

افتادگی آموز اگر قابل فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

گرچه آن جوان، پوریا را به خاک انداخت؛ امّا خداوند او را از اولیاء پاک قرار داد.

این

شعر از سروده های پوریای ولی است:

گر بر سر نفس خود امیری مردی

ور بر دگری نکته نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن

گر دست فتاده ای بگیری مردی

شما نیز می توانید همچون پوریا با تصمیم مردانه و استمداد از خداوند مهربان به مخالفت با نفس پرداخته و در مدّتی کوتاه آن را مهار کنید.

با تهذیب نفس از قدرتهای روحی استفاده کنید

بحث در پیرامون نفس، بسیار مهمّ و جالب توجّه است که تفصیل آن به کتابی مستقلّ نیاز دارد؛ ولی اینک به صورت خلاصه می گوئیم: همان گونه که نفس می تواند ما را از مقام فطری خویش به درجه حیوانیّت سقوط دهد، می تواند ما را در اوج مقام ملکوتیِ ملائک و دارای حالت نورانیِ »تروّح« قرار دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ اَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَکَها.(۱۳۴)

کسی که نفس خود را اصلاح کند، مالک آن می شود.

و کسی مالک نفس خویشتن است که از قدرتهای آن بهره مند باشد؛ زیرا در صورت اصلاح و تهذیب، نفس در تحت سیطره نیروی عقل درمی آید. در این هنگام هواهای پست نفسانی کنترل می شود و حتّی خطورات نفسانی نیز به آسانی نمی تواند صفحه ذهن را تیره و آلوده سازد.

در این هنگام خواسته های نفسانی نیز، گرایش رحمانی می یابد و کم کم نفس همراه و همگام با عقل می شود و نه تنها از مبارزه و معارضه با عقل دست برمی دارد، بلکه پشتیبان نیروی عقلی می شود.

در صورتی که قدرتهای نفسانی شما کاملاً در تحت سیطره قوای عقلی درآید و پشتیبان آن شود، حالت »تروّح« ایجاد می شود. در این موقع می توانید آثار مادیّت را از جسم خود برگیرید و اثرات مادّه را از او جدا کنید؛ در این هنگام زیباترین و جذّاب ترین حالات روحی رخ می دهد...

قدرت نفس، اگر آن را کنترل کنید

یکی از بزرگان، قدرت نفس را این گونه بیان کرده است:

»نفس در مقام خود خالی از خلّاقیت نیست؛ زیرا که انشاءِ صور می کند و از این جهت نیز مظهرِ صفت خلّاقیت حق است. ای عزیز! تو هم دارای این مظهریّت هستی، ولی اثر مطلوب تو ضعیف است؛ چون وجود تو ضعیف است. دریای آتش خلق می کنی

و حال آن که حقیقت ندارد؛ زیرا که صور خیالیّه اگر قوّت گیرد، اثر پیدا می کند.

یکی از معجزات انبیاء، قوّت نفس بود که به محض اراده، خلق می نمودند. امّا چون نفس ما ضیق است، قوّت بیش از این ندارد. از این جهت است که در بهشت، نفوسِ سعدا قوّت می گیرد و خلق می کند. پس کاری کن که این نفس در همین دنیا کامل شود.

زیرا در صورتی که نفس انسان بر اثر تهذیب و تکمیل از قدرتهای خلاّقه برخوردار شد، به محض فکر و خطور می تواند آنچه را که می خواهد اراده کند و او را در خارج محقّق سازد».

آری همان گونه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

مَنْ قَوِیَ عَلی نَفْسِهِ تَناهی فی الْقُدْرَهِ.(۱۳۵)

کسی که بر نفس خود قوی باشد، از نظر قدرت به نهایت می رسد.

شما نیز می توانید با یک تصمیم جدّی و اراده قوی از خداوند بزرگ استمداد نموده و با رفتار و کردار نیک در آینده خویش تحوّلی عظیم بوجود آورید و دارای شخصیّتی جدید و قدرتی ممتاز شوید.

نتیجه بحث

خداوند انسان را به گونه ای آفریده است که می تواند از قدرتهای عظیم روحی که در او وجود دارد استفاده کند؛ ولی نفس انسان در تکاپو و تلاش برای نابود کردن و از میان بردن آن نیروها است.

مخالفت با نفس از عوامل بسیار اساسی و از شرایط مهمّ خودسازی است. نفس خود را کنترل کنید تا نیروهای عقلی رشد و پرورش پیدا کنند.

شما می توانید با مخالفت نفس، عقل خود را نیرومند سازید و نه تنها آن نیروها را از خطر نابودی حفظ کنید، بلکه می توانید آنها را فعّال نموده و خلّاقیت ببخشید.

اگر می خواهید از نظر قدرتهای روحی پیشرفت

نموده و به تکامل برسید، باید کاملاً مهار نفس را در دست بگیرید و آن را با مخالفت هوی و هوس اصلاح و تهذیب نموده، و مالک نفس خویشتن شوید؛ تا قدرتهای عجیب و فوق العاده ای که در نهاد شما قرار دارد فعّال شده و بتوانید از آنها استفاده کنید و همچون مردان بزرگ با به کارگیری نیروهای بزرگ روحی، بهترین خدمات ارزنده را به دین و مکتب اهل بیت علیهم السلام بنمائید.

زد سحر طایر قدسم ز سر صدره صفیر

که در این دامگه حادثه آرام مگیر

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

۱۰صبر، کلید گنجینه اسرار است

در تلخیهائی که صبر در بردارد، شیرینیهائی نهفته است که تلخیها را بدست فراموشی می سپارد و سختیها را برای انسان آسان می نماید.

مردان بزرگ الهی، برای رسیدن به نتیجه های شیرین و گوارائی که در انتظار آن هستند، همواره صبر را پیشه خود می کنند و آن را کلید گنجینه اسرار می دانند. آنان معتقدند برای دستیابی به گنجینه اسرار، باید کلید آن را - که صبر است - در اختیار داشته باشند.

حضرت امام حسن علیه السلام در یکی از خطبه های خود می فرمایند:

فَلَسْتُمْ اَيُّها النّاسُ نائِلِينَ ما تُحِبُّونَ اِلاَّ بِالصَّبْرِ عَلى ما تُكْرِهُونَ...(۱۳۶)

ای انسانها آنچه را که دوست دارید به آن نخواهید رسید، مگر آن که صبر کنید بر آنچه از آن کراهت دارید.

در این گفتار، امام حسن مجتبی علیه السلام صبر را همچون راهی مستقیم برای رسیدن به هدفهائی که مورد علاقه انسان است می دانند و شرط رسیدن به اهداف مورد علاقه را، صبر و شکیبائی در برابر مشکلات و موانعی که وجود دارد می دانند؛ زیرا صبر نیرو بخش، قدرت آفرین

و اراده پرور است.

صبر و استقامت، اراده را قوی می کند

در بحث اراده، ثمرات مثبت آن را یادآور شدیم و لزوم وجود آن را در همه کسانی که جویای اهداف بلند هستند متذکّر شدیم و راههایی را برای ایجاد اراده و تقویت آن ذکر کردیم. اینک به مناسبت بحثی که در آن هستیم می افزائیم:

صبر یکی از راههای مؤثّر برای تقویت اراده است. بر اثر آن، قدرت اراده در افرادی که صبر را پیشه خود ساخته اند، قوی می شود و با قوی شدن قدرت اراده، مشکلات و سختیها به راحتی حلّ می شوند. خداوند می فرماید:

»وَاصْبِرْ عَلی ما اَصابَکَ اِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ «.(۱۳۷)

صبر کن بر آنچه به تو اصابت می کند، بدرستی که این، از امور عزیمه است.

اگر ز سهم حوادث مصیبتی رسدت

درین نشیمن حرمان که موطن خطر است

مکن به دست جزع دامن صبوری چاک

که آه و ناله در اینجا مصیبت دگر است

کسانی که در برابر سختیها و مصیبتهائی که به آنان هجوم آورده، استقامت می ورزند، بر اثر تحمّل سختیها و مصیبتها و صبر در برابر مشکلات، اراده و عزم آنان قوی و راسخ می شود؛ زیرا تحمّل مشکلات، گرفتاریها و مصیبتهائی که بر انسان صابر وارد می شود، نیروی اراده و مقاومت را در او تقویت می کند و آمادگی او را برای استقامت در برابر موانع دیگر می افزاید.

افزایش نیروی مقاومت، گاهی آنچنان زیاد می شود که قلب او را همچون قطعه ای از آهن می سازد؛ به طوری که دارای آمادگی برای مقاومت و پایداری در برابر همه گونه وسوسه های شیطانی و هواهای پست نفسانی می شود و انسانی این چنین، می تواند تا حدّ توان خویش پذیرای امر ولایت آل اللّه شود و عقاید و معارف خاندان وحی را از

جان و دل پذیرا شود و در امتحان صعب الهی از عهده برآید.

صبر حضرت ایّوب

حضرت ایّوب از کسانی است که در برابر بلاها و مصیبتهای فراوان، صبر نمود و از امتحان سخت الهی به خوبی از عهده برآمد. پیش از آن که گرفتاریهای گوناگون او را فرا گیرد، چهل سال در نعمتهای مختلف خداوند به سر برد.

روزی هزار نفر از خوانِ نعمت او استفاده می کردند و زمینهای زراعتی او به حدّی بود که امر کرده بود هر انسان یا حیوان، هر چه می خواهد از زراعت او استفاده کند. چهارصد غلام، ساربان شتران او بودند.

روزی جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ایّوب، زمان نعمتها به سر آمد و نوبت گرفتاریها فرا رسیده است؛ آماده باش!

حضرت ایّوب منتظر فرا رسیدن سختیها و مصیبتها بود. روزی پس از اقامه نماز صبح به ناگاه صدای فریادی توجه او را به خود جلب کرد. فریاد، فریاد شبان او بود که از دل دردمندش برمی خواست.

ایّوب پرسید: شبان چه اتّفاقی افتاده است؟ شبان گفت: سیلی از دامن کوهسار برآمد و تمام گلّه را به دریا راند. در همان میان ساربان با جامه چاک زده از راه رسید و گفت: صاعقه ای وزید و همه شتران را هلاک کرد و در این هنگام، باغبان هراسان آمد و گفت: سمومی برخاست و درختان را به تمامی سوزاند!

حضرت ایّوب می شنید و به ذکر خداوند مشغول بود؛ ناگهان معلّم پسرانش با آه و فغان رسید و گفت: دوازده پسرت مهمان برادر بزرگتر بودند که ناگهان سقف خانه بر سرشان فرود آمد و همه از دنیا رفتند!

در این زمان حال حضرت ایّوب قدری تغییر کرد؛ ولی زود متوجّه شد

و به سجده افتاد و گفت: خدایا تو را دارم همه چیز دارم. پس از آن که مال و فرزندانش از میان رفتند، انواع بیماریها به او روی آورد و او را هدف تیر بلا ساخت. او سالها در بدترین وضع به سر برد، ولی همچنان صبر و استقامت ورزید؛ تا سرانجام زمان امتحان به پایان رسید.

او پس از سالهای طولانی به درگاه خداوند عرضه داشت: »... اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ «(۱۳۸) آن گاه دعای او به هدف اجابت رسید و از گرفتاریها نجات یافت.(۱۳۹)

ترسم به عجز حمل نماید و گرنه من

شرمنده می کنم به تحمّل زمانه را

نفس خود را برای صبر و استقامت آماده کنید

عدّه ای از مردم در برابر مشکلات و مصائب صبور و بردبار هستند؛ بر خلاف گروه دیگری که در برابر سختیهای زندگی دارای صبر و استقامت نیستند و طاقت تحمّل امور دشوار را ندارند.

این گونه افراد، ممکن است به خاطر وارد شدن مشکلاتی که با صبر و استقامت می توان آنها را از میان برداشت، به جای آن که مشکلات خود را از میان بردارند، زندگی خود را بر باد می دهند و مشکل دیگری را بر مشکل خود می افزایند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَعَوِّدْ نَفْسَکَ بِالتَّصَبُّرِ.(۱۴۰)

نفس خود را، به صبر ورزیدن عادت ده.

زیرا نفس، راحت طلب است و از سختیها و تلخیها می گریزد. کسی که تاب تحمّل سختیها و مرارتها را نداشته باشد، به مقامات بلند دست نمی یابد.

از این جهت برای آن که نفس بتواند مشکلات و دشواریها را تحمّل کند، باید به او درس صبر و شکیبائی بیاموزید؛ بلکه باید او را به صبر ورزیدن معتاد کنید، تا بتوانید به هدفهای

بزرگ دست یابید؛ زیرا اکراه و اجبار در کارها سودی ندارد؛ بلکه در بسیاری از موارد دارای اثرات منفی خواهد بود؛ حتی صبر و استقامت در صورتی نافع است که نفس، آمادگی قبولی آن را داشته باشد.

به این جهت حضرت خضر به حضرت موسی سفارش فرمود:

وَطِّنْ نَفْسَکَ عَلَى الصَّبْرِ.(۱۴۱)

نفس خود را برای صبر، آماده کن.

در صورتی که انسان دارای صبر و استقامت باشد، سرانجام به مقصود خویش می رسد و شاهد پیروزی و موفقیّت خود می شود.

صبر و ظفر هر دو از دوستان قدیمند

بر اثر صبر، نوبت ظفر آید

همچنین از سفارشات اوست:

رَضِّ نَفْسَکَ عَلَى الصَّبْرِ تُخَلِّصْ مِنَ الْاِثْمِ.(۱۴۲)

نفس خود را راضی بر صبر کن، تا از گناه رهایی یابی.

زیرا در صورتی که نفس خود را آماده و راضی بر صبر نکرده باشید، اکراه باطنی و بی میلی نفس، موجب اثرات سوء می گردد و با طغیان نفس وسیله شکست شما فراهم می شود.

آری انگیزه مهمّی که اهل بیت اطهارعلیهم السلام ما را به صبر و شکیبائی امر فرموده اند، این است که صبر، وسیله قبولی در امتحانات الهی است. به وسیله صبر، انسان می تواند در برابر مشکلات و گرفتاریهائی که به عنوان آزمایش برای او پیش می آید، ایمان و اعتقاد خود را اثبات کند. اولیاء خدا همه در این امتحان شرکت کرده اند و توانسته اند در نابسامانیهای شدید، خود را تسلیم مشیّت خداوند قرار دهند.

مرحوم کنی و نتیجه صبر و استقامت او

از کسانی که در برابر مشکلات صبر ورزید و عزم راسخ و ایمان خود را ثابت نمود، مرحوم ملاّ علی کنی است.

او در نجف اشرف در نهایت فقر و احتیاج زندگی می کرد. در هر هفته یک شب به مسجد سهله می رفت و از گوشه و کنارِ مسجد بدون توجّه دیگران، نانهای خشکی را که در اطراف ریخته شده بود، جمع می کرد و به مدرسه می برد و یک هفته با آن گذران می کرد.

او مـدّتها این گونه زنـدگی کرد و صبر و اسـتقامت را پیشه خود ساخت؛ تا آن که از نجف اشـرف عازم کربلا شـد و در آنجا رحل اقامت افکند.

او در

کربلاـ نیز در کمـال سـختی و تنگـدستی می گذرانـد؛ ولی هیـچ گـاه دست از صبر برنـداشت و همچنـان اسـتقامت ورزیـد؛ تا سرانجام برای رفع احتیاج خود متوسّل به جناب حرّ شهید گردید.

مرسوم بود افرادی که تنگـدست بودنـد چنـد شب چهارشـنبه به زیارت حرّ می رفتند و به ایشان متوسّل می شدند و با توسّل به جناب حرّ، مشـکلات مادّی آنان حلّ می شد. مرحوم کنی شـبهای چهارشنبه به زیارت حرّ می رفت و برای رفع تنگدستی، آن جناب را وسیله قرار می داد.

شبی در خواب جناب حرّ به وی فرمود: »آقای من تو را آقایِ تهران قرار داد«. فردای همان روز مؤمنی پیدا شد، قنات آبی را به ایشـان بخشـید. شـخص دیگری آن قنـات را از او به مـدّت یکسال به بیست و پنـج تومان اجاره کرد. مرحوم کنی با همان پول خود را به تهران رساند. سال دیگر قنات را چهارصد تومان اجاره داد. کم کم امرش بالا گرفت؛ به حدّی که ناصرالدین شاه از او خائف بود.

گویند خیابانی به امر شاه در تهران ایجاد کردند که مسـجد کوچکی به خاطر آن تخریب می شد. چون دستور شاه بود، علمای تهران نتوانسـتند بـا او مخـالفت کننـد. به این جهت، تصـمیم گرفتنـد در عوض آن مسـجد، مسـجد بزرگتری در محلّ دیگر بنا کنند. مرحوم کنی از جریان آگاهی یافت، نامه ای به شاه فرستاد که در صدر آن نوشته بود:

»بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ × اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحابِ الْفیل «.(۱۴۳)

شاه از خراب کردن مسجد صرف نظر کرد و مسیر خیابان را عوض نمود.(۱۴۴)

روزی ناصرالدین شاه با خدم و حشم به قصد شکار از دروازه شهر بیرون رفت. پس از خروج از شهر

نگاهی به منظره تهران نمود و کمی در فکر فرو رفت. او فوراً از تصمیم خود پشیمان شد و به شهر بازگشت. بعضی از نزدیکان وی، سرّ این کار را از او جویا شدند.

شاه محرمانه چنین پاسخ داد: چون از دروازه شـهر خارج شدم و نگاهم به دروازه شـهر افتاد، این فکر به ذهنم وارد شد که اگر حاجی ملاّ علی کنی امر کنـد در دروازه را به روی من ببندنـد و باز نکننـد، من چه خواهم کرد؟ از این رو ترس و وحشت مرا فرا گرفت. گفتم: بهتر اینست که به شهر بازگردم.

دستگاه و تجمّلات مرحوم آخوند کنی، چنان بود که مورد توجّه شاهزادگان بود!

گویند دختر ناصـرالدین شاه به عراق رفت و در نجف اشـرف به زیارت مرحوم شیخ انصاری شرفیاب شد. آثار زهد عیسوی و علائم ورع یحیوی را در ساحت مقـدّس شـیخ یافت! فرش اطاق شـیخ، یک بوریا بود که نصف اطاق را گرفته بود، یک سـفره حصـیری به دیوار آویزان و یـک پیه سوز سـفالی در کنـار منقل گلی، اطاق را نیمه روشن کرده بود. شاهزاده وقتی وضع اطاق شیخ را دید، نتوانست خودداری کند و گفت: اگر ملاّ و مجتهد این است، پس حاجی ملاّ علی کنی چه می گوید؟

هنوز سـخن وی تمام نشـده بود که مرحوم شـیخ انصاری به حدّی بر او پرخاش نمود تا شاهزاده به گریه افتاد و گفت: آقا توبه کردم نفهمیدم، مرا عفو کنید. شیخ از تقصیر او گذشت و فرمود: جناب آقای کنی حق دارد آن طور زندگانی کند؛ زیرا او در مقابل پدر تو همان گونه باید زندگانی کند؛ ولی من در میان طلاّب

هستم، باید امور زندگانیم مانند طلّاب باشد!(۱۴۵)

اگر مرحوم کنی در برابر مشکلات صبر و شکیبائی نمی داشت، این همه محبوبیّت، قدرت و عظمت را چگونه بدست می آورد؟

صبر نیروبخش و قدرت آفرین است

خداوند متعال صبر را وسیله کمک و استعانت معرفی می کند و در قرآن مجید می فرماید:

»وَاسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوهِ «(۱۴۶)

از صبر و نماز کمک بجوئید.

خداوند صبر را در کنار نماز، بلکه مقدم بر آن ذکر فرموده که خود اشاره بر این است که از آثار انرژی بخشی که بر اثر صبر در انسان ایجاد می شود، به خوبی می توان کمک گرفت.

انسان بر اثر صبر، از امدادهای غیبی خداوند بهره مند می گردد. کمکهای غیبی، توسط ملائکه ای که مأمور به امداد صبرکنندگان می شوند به آنان می رسد.

قرآن مجید نه تنها صبر و شکیبائی را وظیفه همه مؤمنین می داند، بلکه دستور می دهد علاوه بر صبر و استقامت، باید دیگران را نیز امر به صبر کنند.

خداوند می فرماید:

»یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا «.(۱۴۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر پیشه کنید و دیگران را امر به صبر بنمائید و)با امام زمان خود(در ارتباط باشید.(۱۴۸)

انسان، بر اثر صبر و استقامت از نیروئی برتر و قدرتی بیشتر برخوردار می شود؛ زیرا صبر به انسان روحیّه می دهد و او را آماده برای مشکلات و سختی ها می نماید. آمادگی برای تحمّل مشکلات، نقش مهمّی در مقاومت با نیروی مخالف دارد.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

»اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ «.(۱۴۹)

اگر بیست نفر از شما اهل صبر باشند، بر دویست نفر غلبه می یابند.

زیرا صبر می تواند بر نیروی جسمی انسان نیز بیفزاید و او را در برابر دشمن مقاوم و پایدار سازد؛ زیرا وقتی روحیّه انسان قوی

شد و در فکرش نیروی استقامت

پدیدار گشت، ضعف جسمی او به قوّت و قدرت تبدیل می شود.

پافشاری و استقامتِ میخ

سزد ار عبرتِ بشر گردد

بر سرش هرچه بیشتر کوبی

پافشاریش بیشتر گردد

نتیجه بحث

صبر و استقامت از شرایط ضروری و مهمّ برای دست یافتن به مقاصد بزرگ است. نفس خود را بر صبر و استقامت آماده و راضی کنید؛ تا مشکلات بزرگ برای شما آسان شود.

صبر و استقامت روحیّه شما را تقویت می کند؛ ضعف روحی را به قوّت و نیرو تبدیل می کند، و بر قدرت اراده شما می افزاید.

صبر و استقامت همچنان سدّی که از هدر رفتن آب ها جلوگیری می کند، توانائیهای شما را متمرکز می کند و مانع از دست رفتن آنها می شود.

مردان خودساخته، موانع بزرگ را با صبر و استقامت از سر راه خویش برطرف می سازند و به این وسیله به آرزوهای دیرین خود دست می یابند و به گنجینه هایی از اسرار پی می برند؛ در این هنگام همه تلخیها و ناکامیهائی که بر اثر صبر متحمّل آن شده اند، به لذائذ گوارایِ روحی تبدیل می شود.

شما نیز صبر و شکیبائی را پیشه کنید و در برابر مشکلات بزرگ پایداری نمائید؛ تا همچون مردان خودساخته به مقاصد عالی و ارزشمند خود نائل شوید.

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش

بر جفای خارِ هجران، صبر بلبل بایدش

۱۱اهمیّت اخلاص

اخلاص به معنای پاک بودن رفتار و کردار آدمی از تظاهر و ریا و سایر امور شرک آمیز است. و از صفات بسیار ارزنده ای است که خداوند متعال برخی از بندگان خود را به دارا بودن مراحل عالی آن ستوده است. خداوند درباره حضرت موسی می فرماید:

»وَاذْكُرْ فِی الْكِتابِ موُسی اِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَكانَ رَسُولاً نَبِیّاً «.(۱۵۰)

به یاد آور در كتاب، موسی را؛ بدرستی كه او مخلص بود و رسول و پیامبر بود.

و درباره حضرت یوسف می فرماید:

»اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ «.(۱۵۱)

براستی او از بندگان مخلَص ما بود.

این گونه شخصیّتهای

بزرگ از درجه مخلِصین گذشته و به مقام مخلَصین راه یافته اند.

امام جوادعلیه السلام اخلاص را یکی از صفات سیصد و سیزده تن از بزرگترین یاوران امام عصر ارواحنا فداه می دانند و آنان را به دارا بودن این خصلت می ستایند و می فرمایند:

فَاِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هذِهِ الْعِدَّهُ مِنْ اَهْلِ الْاِخْلاصِ اَظْهَرَ اَمْرَهُ.(۱۵۲)

آن گاه که این عدّه از اهل اخلاص، در خدمت حضرت مهدی علیه السلام گرد آیند، آن بزرگوار امر خود را ظاهر می فرماید.

چون آن بزرگواران از قدرتهای خارق العاده و از تواناییهایی غیر عادی بهره مندند، اخلاص از صفات ضروری آنانست تا از قدرتهای روحی خود، کاملًا در تحت سیطره ولایت امام زمان عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف استفاده کنند.

اثر و نتیجه اخلاص

اگر رفتار و کردار ما بر اساس پیروی از نفس باشد، عمر ما تباه شده و نتیجه ای از زندگی دنیا، جز خسران و زیان در آخرت نخواهیم دید؛ ولی اگر اعمال ما به خاطر داشتن اخلاص، برای خدا باشد، زندگی ما پرثمر می شود و بهترین نتیجه های مطلوب را در دنیا و آخرت بدست می آوریم.

حضرت امام صادق علیه السلام در گفتاری که هدایت کننده همه جویندگان راه حق است، می فرمایند:

اَلِاخْلاصُ یَجْمَعُ حَواصِلَ الْاَعْمالِ.(۱۵۳)

اخلاص، نتیجه های اعمال را جمع آوری می کند.

وقتی که ثمرات کردار انسان جمع آوری شد، اجتماع آنها نیروی بزرگی را تشکیل می دهد. همچون قطرات آب که پیوستن آنها به یکدیگر دریای پهناوری را بوجود می آورد.

اخلاص نیز ثمرات رفتار انسان را جمع می کند و قدرت عظیمی را در نفس ایجاد می نماید.

اخلاص صاحب »جواهر الکلام«

با نگاه به صفحات تاریخ، شواهد زیادی بر این حقیقت می یابیم. به عنوان نمونه می توان از صاحب کتاب »جواهر الکلام« نام برد.

مرحوم محدّث قمی می نویسد: در اسلام درباره حلال و حرام کتابی همانند »جواهر الکلام« نوشته نشده است. صاحب »جواهر الکلام« در حالی که بیست و پنج سال داشت، به تصنیف »جواهر الکلام« - که شرح شرایع است - پرداخت.

او بر اثر فقر و تنگ دستی، قدرت خرید کتابهای لازم را نداشت؛ از این رو به نوشتن کتاب »جواهر الکلام« پرداخت تا شخصاً در مسافرتها او را همراه داشته باشد و هنگامی که مردم از او مسائلی را می پرسند، در صورت احتیاج به آن مراجعه کند.

از این جهت که کتاب را برای خودش نوشته بود نه برای دیگران، هیچ گونه شبهه ریا و تظاهر در آن وجود نداشت. در زمان وی حدود بیست نفر از علماء

دیگر به نوشتن شرح شرایع مشغول بودند که نه هیچ کدام منتشر شد و نه هیچ یک پایان پذیرفت.

مرحوم صاحب جواهر فرزندی داشت به نام »شیخ حمید« که امورات و کارهای او را انجام می داد و او با خیال راحت به نوشتن و تکمیل مجلّدات کتاب خویش مشغول بود. ولی »شیخ حمید« به مرگ ناگهانی درگذشت و صاحب جواهر را داغدار و آشفته خاطر ساخت.

او خود فرموده است: پس از مرگ فرزندم روز و شب آرام و قرار نداشتم، همیشه متفکّر و قلبم را اضطراب فرا گرفته بود؛ تا آن که در یکی از شبها از مجلسی که بودم به قصد رفتن به منزل، خارج شدم؛ در میان راه، در حالی که در فکر و غصّه بودم، هاتفی از پشت سر ندایم داد »لاتفکر، لک اللّه« فکر مکن خدا با توست. چون پشت سر را نگاه کردم، احدی را ندیدم؛ آنگاه خدا را حمد نمودم و به او متوجّه شدم. پس از آن شب، خداوند درهای رحمتش را بر من گشود؛ امورات من انتظام یافت و حالاتم اوج گرفت.(۱۵۴)

پس از آن که او این ندا را شنید با خاطری آرام به نوشتن و اتمام جواهرالکلام پرداخت.

این نتیجه عمل مخلصانه او بود که او را در شدیدترین گرفتاریها یاری نمود و با شنیدن ندای غیبی، موفّق به تکمیل کتاب پرارج جواهرالکلام شد. اگر هاتف غیبی او را کمک نمی نمود، تألیف کتاب جواهرالکلام که مفصّل ترین کتاب فقهی است، پایان نمی پذیرفت.

مرحوم صاحب جواهر از مصادیق روشن فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

طُوبی لِمَنْ اَخْلَصَ لِلّهِ اَلْعِبادَهَ وَالدُّعاءَ.(۱۵۵)

خوشا به حال آن کس که برای خدا، خالص نماید عبادت

و دعا را.

او بوسیله اخلاص، نه تنها سعادت خود را در دنیا تأمین کرد، بلکه در جهان آخرت نیز رستگار و سرفراز است.

آیا همه می توانند دارای اخلاص باشند؟

آثار مهم و گرانبهائی که برای اخلاص در کلمات اهل بیت علیهم السلام ذکر شده و ویژگیهای پرارزشی که مخلصین از آن برخوردارند، شگفت آور است.

اهمیّت داشتن اخلاص تا حدّی است که شاید برخی گمان کنند، دارا بودن اخلاص وظیفه همگان نیست و تنها شخصیّتهای ممتاز و اولیاء خدا موظّفند از نعمت اخلاص بهره مند باشند! ولی قرآن مجید در یک دعوت عمومی می فرماید:

»فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ «.(۱۵۶)

خداوند را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص می کنید؛ هر چند کافران کراهت داشته باشند.

از این آیه استفاده می کنیم هر انسانی موظّف است برنامه های دین را خالص از شوائب ریا و امثال آن بجا آورد؛ بلکه همان گونه که در روایات آمده است، انسان باید در تمامی رفتار و کردارش از تظاهر، ریا و خودنمائی پرهیز کند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَخْلِصْ حَرَكاتَكَ مِنَ الرِّياءِ.(۱۵۷)

حرکات خود را از ریا خالص کن.

زیرا در صورتی رفتار و کردار آدمی ارزشمند است که ریا و تظاهر در آن وجود نداشته باشد.

می فروشد زاهد خودبین به دنیا دین خویش

گشته معلومش که در عقبی متاعش باب نیست

بنابراین اخلاص یک وظیفه عمومی است و همه موظّف هستند در بدست آوردن آن بکوشند. متأسّفانه بر اثر غفلت، بسیاری از افراد تنها در سختیهای دردناکی که جان را به لب نزدیک می سازد، خدا را مخلصانه می خوانند. قرآن می فرماید:

»هُوَ الَّذی يُسَيِّرُكُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى اِذا كُنْتُمْ فِی الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِريحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِها جائَتْها رِيحٌ عاصِفٌ وَجاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ

مَکانٍ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ اُحیطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ لَئِنْ اَنْجَیْتَنا مِنْ هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرینَ «.(۱۵۸)

اوست که در خشکی و دریا شما را سیر می دهد تا چون در کشتی باشید و نسیمهای پاک بر آنان بوزد و خوشنود باشند، که)ناگهان(باد سخت وزیدن گیرد و موج از هر سو آنان را فرا گیرد، و آنان گمان کنند که در میان امواج گرفتار شده اند)در این زمان(خدا را بخوانند، در حالی که دین)و اعتقاد خود(را برای او خالص کنند.)و می گویند خدایا:(اگر ما را نجات بخشی از این گرفتاری، از شکرگزاران خواهیم بود.

در مورد دیگر خداوند می فرماید:

»فَاِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ فَلَمَّا نَجّیهُمْ اِلَی الْبَرِّ اِذا هُمْ یُشْرِکُونَ «.(۱۵۹)

چون سوار کشتی شوند، خدا را بخوانند؛ در حالی که دین)و اعتقاد خود(را برای او خالص می کنند. پس چون خدا آنان را نجات دهد و بسوی خشکی)بازگردند(آن گاه آنان شرک می ورزند.

زاهد که ترس روز جزا را بهانه ساخت

بیمش ز خلق بود، خدا را بهانه ساخت

پس با استفاده از آیات قرآن بدست آوردیم: اخلاص یک وظیفه عمومی است و باید در هر برنامه عبادی دارای اخلاص باشیم؛ ولی بسیاری از مردم تنها در لحظاتی که جان خود را در خطر می بینند، خدا را مخلصانه می خوانند.

زحمت اخلاص

برای آن که با یک قضاوت عجولانه خود را مخلص نپنداریم، باید اعتراف کنیم که دارا بودن اخلاص، سخت و مشکل است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه وسیله می فرمایند:

تَصْفِیَهُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلیصُ النِّیَّهِ مِنْ الْفِسادِ اَشَدُّ عَلَی الْعامِلینَ مِنْ طُولِ الْجَهادِ(۱۶۰)

خالص نمودن عمل، از اصل عمل سخت تر

است و خالص نمودن نیّت از فساد، سخت تر است بر اهل عمل از اینکه جنگ به درازا کشد.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَلْاِبْقاءُ عَلَی الْعَمَلِ حَتَّی یَخْلُصَ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ.(۱۶۱)

ادامه دادن عمل تا خالص شود، از اصل عمل سخت تر است.

با توجّه به این روایات درک می کنیم: اولیاء خدا، شخصیّتهای برجسته و علمای وارسته ای که در کارها، اخلاص را پیشه خود ساخته و اعمال خود را مخلصانه انجام داده انـد، چه سـختیها و دشواریهایی را متحمّل شـده انـد. آنان سوخته و ساخته اند تا به مرحله اخلاص راه یافته اند.

حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

یَخْلُصُونَ کَما یَخْلُصُ الذَّهَبُ.(۱۶۲)

آنان خالص می شوند، همان طور که طلا خالص می شود.

همان گونه که طلا در کوره زرگری بر اثر حرارت زیاد خالص می شود، اینان به همین دشواری به مقام اخلاص راه می یابند.

قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

بنابراین نباید تعجّب کنید از گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آنجا که می فرمایند:

مَنْ اَخْلَصَ لِلَّهِ اَرْبَعینَ یَوْماً فَجَّرَ اللَّهُ یَنابیعَ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ.(۱۶۳)

هر کس اعمال خود را چهل روز برای خدا خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از قلبش بر زبان او جاری می کند.

زیرا آن کس که جسم و جـانش را از وجود شـیاطین پاک ساخته و هوای نفس را به یک سو انـداخته، ملائکه را در قلب خود جـای داده و دلش را مسـکن جنود خداونـد قرار داده است. حکمتهـایی که بر قلب او نـازل می شود، بوسـیله ملائکه ای که به خدمتگزاری او پرداخته اند، الهام می شود.

برای رسیدن به این مراحل امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَلْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلاتُسْکِنْ فی حَرَمِ اللَّهِ غَیْرَ اللَّهِ.(۱۶۴)

قلب، حرم خداوند است؛ پس در

حرم خدا، غیر خدا را سکونت مده.

کمال اخلاص

انسـانی که اخلاـص را ملکه خود سـاخته است، از همه گناهان دست می کشـد؛ زیرا اخلاص در صورتی به مرحله نهایی خود می رسد که انسان کاملاً از زشتیها و آلودگیها پاک شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این حقیقت تصریح فرموده اند:

تَمامُ الْاِخْلاصِ تَجَنُّبُ الْمَعاصی.(۱۶۵)

کمال اخلاص، پرهیز از همه گناهان است.

در راه او شکسته دلی می خرند و بس

بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

کمـال اخلاـص، تنهـا نیّت پـاک در انجـام واجبـات نیسـت، بلکـه ترک محرمـات نیز در آن شـرط است؛ بلکه انسـانی که در جستجوی حقـایق و راه یافتن به عالم معنی است، بایـد فکر و انـدیشه خود را نیز خالص و پاک کنـد. همان گونه که حضـرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی فرمودند:

فَاتَّقِ اللَّهَ تَعالی وَاَخْلِصْ ضَمیرَکَ.(۱۶۶)

از خداوند متعال بپرهیز و ضمیر خود را خالص گردان.

زیرا اگر انسان افکار و رفتار خود را پاک نماید، به راه نجات دست می یابد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بِالْاِخْلاصِ یَکُونُ الْخَلاصُ.(۱۶۷)

رهائی یافتن، بوسیله اخلاص بدست می آید.

همان گونه که وقتی بدن خود را شستشو می دهید، از آلودگیها پاک می شوید؛ اگر اخلاص بورزید، رهایی می یابید؛ رهایی از قید و بند شیطانها و از هواهای نفسانی؛ در این هنگام است که چشمه حکمتها و اسرار پنهان، در قلب و جانتان می جوشد و بر زبان شما جاری می شود.

اینها در صورتی است که شـما برای خدا خود را خالص کنید. جمله: «مَنْ اَخْلَصَ لِلَّهِ» یعنی کسی که برای خدا اخلاص بورزد،

نه برای بـدست آوردن حالات و مقامات! اگر برای رسـیدن به مقامات اخلاص بورزیـد و هـدف شـما دست یافتن به حالات و کشف مجهولات و امثال آن باشد،

باید بدانید خود را در برابر خطرات بزرگ قرار داده اید.

نتیجه بحث

اخلاص از صفات ارزنده اولیاء خدا است. اگر تمام اعمال و حرکات شما خالص برای خدا باشد، از زندگیِ پربار بهره مند می شوید؛ زیرا اخلاص اثرات کردار آدمی را مجتمع می سازد و از اجتماع آن، آثاری بزرگ بدست می آید.

اگر برای تحصیل اخلاص در رفتار و کردار و حتّی تمام حرکات و افکارتان سعی و کوشش بنمائید، به راه رهایی و نجات دست می یابید.

اگر بتوانید به مقام اخلاص برسید، روزنه ای وسیع از قدرت های بزرگ معنوی را به سوی خود می گشائید.

در صورت تداوم اخلاص، چشمه های حکمت در قلب شما می جوشد و الهامات رحمانی جان شما را صفا می بخشد. در این هنگام از هدایت خاصّه که مخصوص اولیاء خداست، بهره مند می شوید و در پرتو این نعمت باعظمت، نه تنها راه را از چاه می شناسید و مشکلاتِ رهایی از ضلالت و گمراهی برای شما آسان می شود، بلکه می توانید بر اثر عنایاتی که به شما می شود، راهگشای دیگران شوید.

ای یک دله صد دله، دل یک دله کن

مهر دگران را ز دل خود یله کن

یک صبح ز اخلاص بیا بر در ما

برناید اگر کام تو از ما گله کن

۱۲علم و دانش

وسیله ارتقاء به درجات عالی است

فراگرفتن علم و دانش نه تنها از نظر علمی، بلکه از جهت روحی و معنوی نیز انسان را به مراتب عالی کمال می رساند. خداوند در قرآن کریم علم و دانش را از وسائل ارتقاء به درجات عالی و وسیله راه یافتن به مراتب بزرگ معنوی می شمارد. و کسانی را که علم و آگاهی به آنان داده شده است، صاحبان درجاتِ عالی می داند و در این باره می فرماید:

»یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذینَ امَنُوا مِنْكُمْ والَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتِ «.(۱۶۸)

خدا درجات آن

کسانی را از شما که ایمان آورده اند و آنان که دارای علم و دانش شده اند، بالا می برد.

زیرا علم در نفس انسان تحوّل ایجاد می کند و حالات نفسانی را دگرگون می سازد. انباشته شدن مطالب علمی در نفس و ضمیر ناخودآگاه، باعث تحوّل و دگرگونی در آن می شود. تحوّلی که بوسیله علم در نفس ایجاد می شود، او را به سوی درجات کمال سوق می دهد. و نیل به درجات عالی، دانشمندان را از افراد ناآگاه ممتاز می سازد. خداوند در این باره می فرماید:

»قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذینَ لایَعْلَمُونَ «.(۱۶۹)

بگو آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، همسان هستند؟

ز دانش زنده مانی جاودانی

ز نادانی نیابی زندگانی

بود پیدا بر اهل علم، اسرار

ولی پوشیده گشت از چشمِ اغیار

نه بهر خورد و خوابی همچو حیوان

برای حکمت و علمی چو انسان

هر کاری که انجام می دهیم، اثراتی در نفس ما به جای می گذارد و درجه تأثیر آنها در نفس ما بستگی به ارزش اعمالی دارد که انجام می دهیم. به این جهت تأثیری که علم و دانش در نفس ایجاد می کند و تحوّلی که در آن بوجود می آورد، در سطح عالی است.

زیرا فرا گرفتن علم و دانش از نظر دین، دارای ارزش فوق العاده است. - البتّه با حفظ شرایطی که در بیانات اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام در ارتباط با علم و شرایط تحصیل آن فرموده اند - چون فراگیری علم، علاوه بر آن که بر آگاهیهای انسان می افزاید، خود یک نوع عبادت است.

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

تَذَکُّرُ الْعِلْمِ ساعَةً خَیْرٌ مِنْ قِیامِ لَیْلَةٍ.(۱۷۰)

یک ساعت تذکّر علم، از قیام یک شب و به عبادت پرداختن در آن بهتر است.

بدیهی است تذکّر یک ساعت علم،

در صورتی از عبادت یک شب برتر است، که از تعلیم و تعلّم قصدی جز تقرّب به خداوند وجود نداشته باشد. اگر مقصودِ طالب علم، ریاست بر عوام کالانعام باشد، او از آنان اضلّ و گمراه تر است:

»اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ «.(۱۷۱)

آنان همچون چهارپایان هستند؛ بلکه آنها گمراه ترند.

این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در پیرامون فضیلت علم و دانش است:

قَلیلٌ مِنَ الْعِلْمِ خَیْرٌ مِنْ کَثیرِ الْعِبادَهِ.(۱۷۲)

فرا گرفتن اندکی از علم، بهتر است از عبادت بسیار.

ضرورت میل و اراده در تحصیل علم

برای دست یافتن به نیروهای روحی و معنوی از راه علم و دانش، نیاز شدید به میل و اراده در تحصیل علم دارید؛ تا نفس شما آمادگی برای پذیرفتن مسائل علمی و اعتقادی را داشته باشد.

زیرا دانشجویان بی اراده و بی هدف، آینده درخشانی ندارند و از وقت و فرصت خود بهره ای نمی برند؛ بلکه می توان گفت: دانشجویی که میل و اراده برای رسیدن به مقامات ارزنده علمی و معنوی را ندارد، آینده ای تاریک در انتظار اوست. زیرا میل و رغبت و داشتن اراده، از شرایط ضروری پویندگان راه علم و دانش است.

به این جهت، در آنچه که خداوند به حضرت داود وحی فرموده، آمده است:

... اَلْمُتَعَلِّمُ یَحْتاجُ اِلی رَغْبَهٍ وَاِرادَهٍ...(۱۷۳)

دانش آموز، احتیاج به میل و اراده دارد.

بنابراین برای فراگیری علم و دانش، علاوه بر میل و علاقه، باید اراده درس خواندن در شما وجود داشته باشد؛ زیرا رغبت و علاقه اگر همراه با اراده و تصمیم نشود، اثری در آموزش و فراگیری علم ندارد.

پس اگر مایل به اندوختن علم و دانش هستید و آرزوی فراگیری علوم را در سر می پرورانید، باید برای رسیدن به مقصود، با تصمیم و

اراده محکم به سوی آن روان شوید.

ترک گناه از مسائل ضروری درفراگیری علم و دانش است

ترک گناه یکی دیگر از مسائل مهمّی است که در راه علم و دانش بایـد کاملاً مورد توجّه باشـد؛ زیرا همان گونه که ارتکاب گناه، توفیق بسیاری از عبادات را از ما سلب می کند، از آموختن علم و دانش نیز جلوگیری می کند و مانع تحصیل می شود.

بسیاری از مردم که از فراگیری علم و دانش محرومنـد و از عقایـد و معـارف اهل بیت عصـمت علیهم السـلام چنـدان آگاهی ندارنـد، بر اثر گناهانی است که انجام داده انـد. زیرا خداوند گاهی بندگان را بر اثر پستی گناه از نعمت علم و آگاهی محروم می سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اِذا اَرْذَلَ اللّهُ عَبْداً حَظَرَ عَلَیْهِ الْعِلْمَ.(۱۷۴)

هر گاه خداوند بنده ای را خوار نماید، او را از فراگرفتن علم و دانش محروم می نماید.

. . .

بنابراین فرمایش، در بسیاری از موارد بی بهره بودن از معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و محروم بودن از علم و دانش، از پستی انسان – که نتیجه گناه و معصیت است – سرچشمه می گیرد.

به این جهت بر همه جویندگان علم و دانش لازم است برای پیشرفت در تحصیل و فراگیری علوم و معارف، خود را از گناه باز دارند و با زیور عبادت و اطاعت خداوند خود را بیارایند.

کدام دسته از علوم انسان رابه تکامل روحی می رساند

از مطالبی که در پیرامون آثار و شـرایط تحصـیل علم آوردیم، روشن می شود که از دیدگاه روایات، آثار ارزشمندی که برای فراگیری علم ذکر شده است، همه انواع علوم را شامل نمی شود.

گرچه عـدّه ای معنای واژه علم را عموم آنچه که تحصـیل آن در جهان کنونیِ ما مرسوم است، می داننـد؛ ولی از نظر روایات، بسیاری از آگاهان به مسائل علمی صاحبان فضل – نه علم – شمرده می شوند. به این جهت

از نظر مکتب خاندان وحی، آموختن هر گونه مطلبی که عنوان علم و دانش به خود گرفته است، واجب نیست.

در روایتی که دارای شهرت فراوان است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که آن حضرت فرمودند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ» طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر این روایت می فرمایند:

اَی عِلْمُ التَّقْوی وَالْيَقينِ.(۱۷۵)

مقصود پیامبر از علمی که طلب آن واجب است، دانشی می باشد که بر تقوی و یقین انسان می افزاید.

بنابراین مقصود از روایاتی که در مدح علم و دانش وارد شده است، علومی است که انسان را به تکامل می رسانند، نه همه علوم؛ به ویژه اگر از آن دسته علومی باشند که در ظاهر به صورت علم جلوه گر شده اند، ولی در حقیقت جز مسائل خیالی چیزی بیش نیستند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

اِنَّ مِنَ الْبَيانِ سِحْراً وَمِنَ الْعِلْمِ جَهْلاً وَمِنَ الْقَوْلِ عَيّاً.(۱۷۶)

بعضی از بیانها سحر، و بعضی از علوم جهل، و بعضی از گفتارها درماندگی در بیان است.

عدّه ای در مقام بیان، عاجز از گفتار هستند و بعضی دیگر از جهت بیان آن چنان نیرومند هستند که گفتارشان گرچه باطل باشد، همچون سحر در افراد رسوخ می کند. اگر این گونه افراد، خرافه ای را به نام تئوری علمی به محافل علمی جهان! تزریق کنند، آیا آموختن بافته های آنان واجب است؟!

«بطلمیوس» توانست با اشاعه یک عقیده اشتباه درباره هیئت، نزدیک سه هزار سال دانشمندان بزرگ جهان حتی افرادی مانند ابوعلی سینا را به اشتباه انداخته و آنان را با خود هم عقیده و هم رأی نماید؛ تا سرانجام پیشرفت علم، خطّ بطلان بر

فرضیّه بطلمیوس کشید.

در زمانی نزدیک به عصر ما، »داروین« مسئله تنازع بقاء را مطرح کرد و آن چنان به این فرضیّه خرافی رنگ علمی داد که بعضی از دانشمندان رأی او را پذیرفتند! پس از چندی این خرافه را با نیرنگ و فریب همراه ساختند تا عدّه دیگری را فریب دهند؛ ولی سرانجام پرده از خیانت دانشمندان برداشته شد و نیرنگ آنان آشکار گشت. اینک متن گزارشی را که پرده از فریب آنان برمی دارد ذکر می کنیم:

در سالهای اول این قرن یک گروه از دانشمندانِ حرفه ای و آماتور، از جمله »چارلز داوسون« وکیل و عتیقه شناس در بریتانیا، چندین استخوان جمجمه و فکّ پایینی کشف کردند که به نظر می رسید متعلّق به »حلقه مفقود« بین میمون و آدم باشد. »منچستر گاردین« این کشف را در نوامبر سال ۱۹۱۲ به اطلاع عموم رساند.

محل اکتشاف که یک گودال شنی نزدیک »پیلت داون کمن« واقع در »ساسکن« بود، موجب شد که نام انسان »پیلت داون« را بر این یافته بگذارند. بعضی از متخصصین شکّ داشتند که قطعات فکّ و جمجمه متعلّق به هم باشند. وقتی در سال ۱۹۱۷ اعلام شد که یک انسان »پیلت داون« دیگر، دو سال قبل کشف شده بود، بیشتر شکّاکها ساکت شدند.

در دهه های بعد انسان »پیلت داون« مقام »حلقه مفقود« را از دست داد. دانشمندان آن را به یک ترکه گمنام درخت تکامل تنزّل دادند. سرانجام در سال ۱۹۵۳ یک متخصص علم تشریح از دانشگاه آکسفورد به نام »ج . س . واینز« تحقیقی را شروع کرد که به اثبات شیّادی در این قضیّه منجر شد.

سوء ظنّ »واینز« زمانی برانگیخته شد که شنید محلّ کشف

دومین انسان »پیلت داون« نامعلوم است. از »سرویلفودلگراس کلار« از دانشگاه »آکسفورد« و »کنت پ آکلی« از موزه بریتانیا تقاضای کمک کرد. نتایج کارآگاهی آنها مدّتی بعد در همان سال در گزارش موزه بریتانیا منتشر شد. دیگر جای شکّ نبود، دندان استخوان فکّ را اصلاح کرده بودند تا شبیه انسان به نظر آید!

آزمونهـا نشـان دادنـد که اسـتخوانهای فـکّ و جمجمه از دورانهـای مختلفنـد. ثابت کردنـد که دومین انسان »پیلت داون« را با جفت و جور کردن جعـل کرده انـد. اسـتخوانهای حیواناتی که در محلّ پیـدا شـده بود از قارّه های مختلف جمع کرده بودنـد. هنوز به طور قطع معلوم نیست که این حیله را چه کسی درست کرده بود؟

در علم هم، مثـل هر زمینه دیگر، تقلّب همیشه ممکن است. این که دقیقـاً چه قـدر تقلّب در عمـل صـورت می گیرد، مشـخّص نیست.(۱۷۷)

برای این گونه دوروئیها و تقلّبها، برخی از دانشمندان مورد طرد و نفی خاندان وحی علیهم السلام هستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که آن بزرگوار فرمودند:

وَلکِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ کُلَّ مُنافِقِ الْجَنانِ عالِمِ اللِّسانِ یَقُولُ ما تَعْرِفُونَ وَیَفْعَلُ ما تُنْکِرُونَ.(۱۷۸)

من می ترسم بر شـما از هر شخصـی که دارای قلبی نفاق انگیز و زبانی عالمانه؛ آنچه را که می شناسید، می گوید؛ امّا در مقام عمل آنچه را مورد انکار شماست، انجام می دهد.

بعضـی از دانشمندان به عقیده خود در راه خدمت به جامعه تلاش می کنند ولی ناخودآگاه در خدمت استعمار قرار می گیرند و قدرتهای استعماری از علم و آگاهی آنان به سود خود بهره می برند. »اینشتین« یکی از این گونه افراد است.

رنج روحی و افسردگی او و پشیمانی همکارش »رابرت آپنهایمر« گواه بر این واقعیّت

است. رنـج روحی و افسـردگی آن دو، زمانی پیـدا شـد که دریافتند نیروی عظیم اتم، به جای آن که برای کاهش رنج بشـر به کار رود، توسّط دولتها و دولتمردانِ سیاست پیشه، برای ارعاب ملّتها و انهدام انسانها به کار گرفته شده است.

»اپنهـایمر« که از دوسـتان نزدیـکِ »اینشتین« بود، در گردهمـایی دانشـمندانی که به مناسـبت دهمین سال درگـذشت »اینشتین« توسّط »یونسکو« ترتیب یافته بود گفت:

»اینشتین« در غروب زنـدگیش، سرخورده و مأیوس از مسابقـات تسلیحاتی و جنگها، به او گفته بود: اگر قرار بود زنـدگی را دوباره از سر گیرم، ترجیح می دادم کارگر ساده برق باشم!(۱۷۹)

»اینشـتین« بـا آن همه شـهرت علمی در آخرین روزهـای عمر، از گذشـته خود پشـیمان شـد و از اینکه علم و دانش خود را در خدمت قدرتهای ویرانگر جهان دید - نه در خدمت مردم - اظهار تأسّف و پشیمانی کرد!

اینک سـئوال می کنیم: آیا علم و دانشـی که در خدمت اسـتعمار و قدرتهای سـتمگر جهان است، می تواند سبب تعالی روح و عروج به درجات عالی معنوی باشـد؟ دانشـمندی که ناخودآگاه به قدرتمنـدان بیگانه خدمت، و به مردم خود خیانت می کند، چگونه ممکن است مورد مدح و ستایش اهل بیت علیهم السلام باشد؟

در روایات ما، عالمی مورد ستایش است که نه تنها در گفتار، بلکه در مقام عمل نیز خدمتگزار دین باشد.

به این جهت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

یَعْنی بِالْعُلَماءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ وَمَنْ لَمْ یُصَدِّقْ قَوْلَهُ فِعْلُهُ فَلَیْسَ بِعالِمٍ.(۱۸۰)

مقصود از عالم کسـی است که رفتارش، گفتارش را تصدیق کند و آن کس که رفتارش، گواه بر راستی گفتارش نباشد، عالم نیست.

با نشر علم به کمالات معنوی راه می یابید

فضیلت علمی که قلب را حیات می بخشد، نه تنها از جهت

تحولاّـتی است که در نفسِ عـالم ایجـاد می شـود؛ بلکه علم از جهت آموختن به دیگران و ایجـاد تحوّل در جـامعه نیز، دارای فضیلت است.

زیرا لاـزمه علـم و دانش، نشـر آن و آمـوختن بـه دیگران اسـت. آنـان کـه تعلیـم می گیرنـد، وظیفه دارنـد آن را به افراد دیگر بیاموزنـد. به این طریق، اگر چه علم انـدک باشـد، بوسـیله آموختن به یکـدیگر در میـان هزاران نفر راه یافته و رواج می یابـد. جریانی که اینک می آوریم دلیل فضیلت علم و لزوم نشر و آموختن آن به دیگران است:

مرحوم مجلسیِ اوّل، از علمای بزرگ شیعه است. او پیوسـته در زندگی خود به ریاضت، مجاهده، تهذیب اخلاق و خدمت به مردم مشغول بود. او در یکی از نوشته های خود آورده است:

برای زیارت به عتبات رفتم. زمانی که وارد نجف اشـرف شدم، فصل زمسـتان فرا رسید. من تصمیم گرفتم زمستان را در نجف بمانم. شب در خواب حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام را دیـدم، آن بزرگوار لطف بسـیار به من نمود و فرمود: بعد از این در نجف توقّف مکن، به شهر خود – اصفهان – بازگرد که وجود تو در آنجا نفعش بیشتر و بهتر است.

چون من اشتیاق فراوان به ماندن در نجف اشرف داشتم، اصرار زیاد ورزیدم که آن بزرگوار اجازه فرمایند من در نجف بمانم. آن بزرگوار قبول نکردند و فرمودند:

امسال شاه عباس وفات می کند و شاه صـفی به جای او می نشـیند و در ایران فتنه هایی سخت رخ می دهد، خدا می خواهد تو در این فتنه ها خلق را هدایت کنی.

نکته مهمّ اینست که حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمودند: تو می خواهی به تنهایی به سوی باب خدا بیائی، ولی خدا می خواهد به یُمن هدایت

تو هفتاد هزار نفر به درگاه خداوند بیایند. پس بسوی آنان بازگرد؛ زیرا که گریزی از آن نداری.

بر اثر این خواب من به اصفهان بازگشتم و آن را برای یکی از دوستان نزدیک بیان کردم. او خواب مرا برای شاه صفی که در آن روزگار در مدرسه صفویّه بود نقل کرد. چند روز بیش نگذشت که شاه عباس در سفر مازندران درگذشت و شاه صفی بر اریکه سلطنت نشست.(۱۸۱)

بر اثر این خواب، مرحوم علاّمه مجلسیِ اوّل به اصفهان بازگشت و مردم را با انوار تابناک علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام آشنا ساخت.

آری در دوران غیبت بر دانشمندان و آگاهان به عقاید و معارف خاندان وحی لازم است، همچون پدری مهربان، دیگران را یاری نمایند و در راهنمایی و ارشاد آنان بکوشند.

گواه بر این حقیقت روایتی است که امام حسن عسکری علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرموده اند:

اَشَدُّ مِنْ یُتْمِ الْیَتیمِ الَّذی اِنْقَطَعَ عَنْ اَبیهِ، یُتْمُ یَتیمٍ اِنْقَطَعَ عَنْ اِمامِهِ وَلایَقْدِرُ الْوُصُولَ اِلَیْهِ، وَلایَدْری کَیْفَ حُکْمُهُ فیما یَبْتَلی بِهِ مِنْ شَرایِعِ دینِهِ؛ اَلا ـ فَمَنْ کانَ مِنْ شیعَتِنا عالِماً بِعُلُومِنا وَهذا الْجاهِلُ بِشَریعَتِنا، اَلْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشاهَدَتِنا، یَتیمٌ فی حِجْرِهِ؛ اَلا فَمَنْ هَداهُ وَاَرْشَدَهُ وَعَلَّمَهُ شَریعَتَنا کانَ مَعَنا فِی الرَّفیقِ الاَعْلی.(۱۸۲)

سخت تر از بی سرپرستی یتیمی که پدر خود را از دست داده است، بی سرپرستی یتیمی است که از امامش دور افتاده و قدرت رسیدن به او را ندارد و نمی داند وظیفه او در احکام شرعی که برای او پیش می آید چیست؟ آگاه باشید هر کس از شیعیان ما، که آگاه به علوم ما باشد و این شخص را که جاهل به شریعت ما است و

از دیـدن مـا محروم شـده و یتیمی است که در دامـان اوست، آگاه باشـید هر کس او را هـدایت کرده و ارشاد نمایـد، در مقام عالی بهشت با ما خواهد بود.

در این روایت پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم نشر علم و دستگیری از افراد ناآگاه را، راه تکامل معنوی بیان می کنند و می فرمایند: کسی که مردم را هدایت و راهنمایی کند، در بهشت برین با ما خواهد بود.

به همین جهت بسـیاری از علماء، کوشـش فراوان در راه کسب علم و دانش نموده اند. گاهی بعضـی از آنان چنان به بحث در مسائل علمی می پرداختند که خواب و خوراک را فراموش می کردند.

مرحـوم حـاج کریـم فرّاش کـه یکی از خدّام حرم حضـرت امـام حســین علیـه السـلام بـود، می گویـد: مـن در حرم مطهّر به خـدمتگزاری مشـغول بودم. خـدمتگزاران بسـته شـدن دربهای حرم را به اطلاع زوّار رساندنـد. دیدم وحید بهبهانی و آقا شـیخ یوسف بحرانی با هم از حرم مطهّر بیرون آمدنـد و در رواق به صـحبت و بحث در مسائل علمی پرداختنـد؛ تا خـدّامِ حرم بسـته شـدن دربهای رواقها را به زوّار اطّلاع دادنـد، آن دو بزرگوار از رواق خارج شدند و در صـحن به بحثهای خود ادامه دادند؛ تا آن که بسته شدن دربهای صحن را نیز به اطلاع زوّار رساندند.

آن دو بزرگـوار از صـحن خـارج شدنـد و در پشت درب قبله به گفتگـو و بحثهـای علمی خود پرداختنـد. من در صـحن مطهّر بودم، سحرگاه برای گشودن دربهای صحن برخاستم. رسم بود اول دری را که می گشودیم در قبله بود. چون در را باز کردم، دیدم آن دو بزرگوار هنوز ایستاده اند و بحث می کنند!

چون این جریان را

دیـدم، ایسـتادم و از طول بحثهای آنان مبهوت شدم؛ ولی آنان باز هم به مباحثه خود ادامه دادند؛ تا مؤذّن اذان صـبح را گفت. آن گـاه آقـا شـیخ یوسف بحرانی که در حرم مطهّر، امـام جماعت بود به سوی حرم شـریف برگشت و بحث آنان پایان یافت. (۱۸۳)

ما باید زحماتی را که علمای ربّانی در طول تاریخ شـیعه متحمّل شده اند، ارج نهیم و در احترام نسبت به آنان کوشا باشیم و از بدگوئی و استخفاف نسبت به آنان برحذر باشیم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنِ اِسْتَخَفَّ بِالْعُلَماءِ اَفْسَدَ دینَهُ.(۱۸۴)

کسی که علما را سبک بشمارد، دین خود را فاسد نموده است.

این فرمایش درباره علمائی که پشتیبان دین خدا هسـتند، صادر شده است. اهانت به این گونه دانشمندان - گرچه اندک باشند - اهانت به دین و دسـتورات خداوند است؛ زیرا این گونه دانشـمندان، بر اثر تلاش و کوشش در راه کسب علم و دانش و نشر آن در میان جامعه، از مقرّبین درگاه خداوند و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند.

به این جهت کسـی که به آنان اهانت کنـد، در حقیقت به دین اهانت می کند و آن کسـی که به دسـتورات خدا اهانت نماید، دین خود را تباه می کند.

نتیجه بحث

برای فراگیری علم و دانش، میـل و اراده، نقش بسـیار مهمّی را دارا هسـتند. به این جهت لازم است این دو را در خود ایجاد و تقویت کنید.

سعی کنید علومی را که از مکتب وحی سرچشمه می گیرد فرا گیرید و وجود خویش را از انوار تابناک آن روشن سازید.

با آموختن این علوم، تحوّل عظیمی در نفس شما به وجود می آید؛ زیرا علم و دانش شعور خودآگاه و ناخودآگاه را

تحت تأثیر قرار می دهد و افکار شما را در سطح عالی قرار می دهد.

نتیجه این تحوّل روحی، حیات جاویدان و راه یافتن به اسراری که از اغیار پوشیده است، می باشد. در این هنگام وسیله ترفیع درجات برای شما فراهم می شود و به مراتب عالیِ حیات معنوی راه می یابید.

با راه یافتن به مقامات عالیِ علمی، می توانید جامعه و امّتی را راهنمایی نمائید و توده هایی را از ضلالت و گمراهی نجات داده و با آرمانهای عالی اهل بیت علیهم السلام آشنا سازید.

چو علمت هست خدمت کن که زشت آید برِ دانا

گرفته چینیان احرام و مکّی خفته در بطحا

۱۱۳اثر توفیق در پیشرفت انسانها

انسان در انجام کارهای خیر، نیاز به عنایت و توفیق از جانب خداوند بزرگ دارد و تا توفیق الهی شامل حال او نشود، به انجام کارهای خداپسندانه موفّق نخواهد شد. بر این اساس به خاطر موفّقیت در برنامه ها و رسیدن به اهداف عالی، لازم است از خداوند درخواست کنیم به ما توفیق عنایت کند تا رسیدن به هدفهای مهم و ارزنده برای ما، امکان پذیر و آسان شود.

حضرت جواد الائمّه علیه السلام می فرمایند:

اَلْمُؤْمِنُ یَحْتاجُ اِلی تَوْفیقٍ مِنَ اللَّهِ وَواعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولٍ مِمَّنْ یَنْصَحُهُ.(۱۸۵)

انسانِ مؤمن به سه چیز محتاج است:

۱ - توفیقی که از جانب خداوند بدست آورد.

۲ - از طریق نفس خود، موعظه گر خود باشد.

۳ - نسبت به کسی که او را نصیحت می کند، حالت قبول و پذیرش داشته باشد.

بنابراین فرمایش، توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن است تا با کمک آن تصمیم و اراده خود را جامه عمل بپوشاند.

در دعائی که هنگام زیارت مشاهد مشرّفه مستحبّ است قرائت شود، می گوئیم:

اللَّهُمَّ صِلْ ... نِیَّتی بِالتَّوْفیقِ.(۱۸۶)

خداوندا ... تصمیم مرا به

توفیق پیوند زن.

زیرا نیّت و تصمیم بر هر کار خداپسندانه در صورتی که مقرون به توفیق الهی نباشد، اثر عملی ندارد. باید تصمیم و نیّت انسان، به توفیق الهی ضمیمه شود تا کارساز گردد، وگرنه تصمیم و نیّت در صورتی که همراه توفیق نباشد، اثر عملی نخواهد داشت؛ گرچه انسان از ثوابی که وعده داده شده، بهره مند می شود.

بنابراین، توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن است؛ زیرا اراده و قدرت بر انجام امور خیر، علّت تامّه برای تحقّق آنها نیست. برای تحقّق کارهای پسندیده - گذشته از تصمیم و توانایی - احتیاج به توفیق الهی نیز دارید و در صورتی که توفیق خداوند شما را یاری نکند، امکان انجام کارهای خوب وجود ندارد.

خداوند از قول حضرت شعیب می فرماید که او به قوم خویش چنین فرمود:

»اِنْ اُریدُ اِلَّا الْاِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاَّ بِاللَّهِ «.(۱۸۷)

من اراده ندارم مگر اصلاح را به قدری که استطاعت دارم و توفیق ندارم مگر به کمک خداوند.

این فرمایش دلیل بر آنست که استطاعت و قدرت در انجام کارها کافی نیست، بلکه توفیق خداوند نیز مورد نیاز است. لطف و توفیق پروردگار باید قوّت و قدرت انسان را تکمیل کند و گرنه توانایی انسان، به تنهایی مشکل گشا نیست.

با این بیان نه تنها افراد معمولی بلکه بزرگان و اولیاء خدا در صورتی در انجام کارهای خیر موفّق می شوند، که از جانب خداوند توفیق آن را پیدا کنند.

اعتقاد و توجه به این نکته که همه افراد در انجام برنامه های خداپسندانه باید توفیق الهی پشتیبان آنان باشد، نه تنها لازم و ضروری است؛ بلکه از اثری مهم برخوردار است و آن

جلوگیری از ایجاد غرور و منیّت می باشد. مردان خدا و اولیاءاللّٰه چون به این حقیقت توجّه دارند که همه کارهای نیک آنان، با توفیق خداوند است، آنان را غرور و کبر فرا نمی گیرد.

آنـان خود را در این میان هیـچ می داننـد. داشـتن این روحیّه و اعتقاد، بر اخلاص آنان می افزایـد و از خودبینی و منیّت باز می دارد.

صبر بر درد، نه از همّت مردانه ماست

درد از او، صبر از او، همّت مردانه از اوست

دگری را به جز او، راه به ویرانه دل

نتوان داد، که این گوشه ویرانه از اوست

شمع و پروانه از او سوختن آموخته اند

شعله شمع از او، سوزش پروانه از اوست

تصمیم، قدرت، توفیق و اصابت باچهارركن سعادت

انسان سـعادتمند کسـی است که بر طبق توفیق بتواند عمل کند. یعنی علاوه بر تصـمیم، قدرت و توفیق، بتواند توفیق الهی را به صورت عمل در آورده و با فریب و نیرنگ شیطان، توفیق را از دست ندهد. بسیاری از مردم همه شرایط موفقیّت را دارند، ولی به وسیله افکار منفی و شیطانی، از انجام آن خودداری می کنند و توفیق را از دست می دهند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ما كُلُّ مَنْ نَوی شَـیْئاً قَـدَرَ عَلَیْهِ وَلاكُلُّ مَنْ قَـدَرَ عَلی شَـی ءٍ وُفِّقَ لَهُ وَلاكُلُّ مَنْ وُفِّقَ لِشَـی ءٍ اَصابَ لَهُ، فَاِذَا اجْتَمَعَتِ النِّیَّهُ وَالْقُـدْرَهُ وَالتَوْفیقُ وَالْاِصابَهُ فَهُنالِكَ تَمَّتِ السَّعادَهُ.(۱۸۸)

این گونه نیست که هر کس هر چه را تصـمیم بگیرد، قدرت انجام آن را داشته باشد و بر تمام هر چه قدرت آن را دارد، توفیق انجام آن را داشـته باشـد، و بر تمام آنچه توفیق دارد، به آن اصابت کنـد و برسـد. پس هرگاه نیّت، قـدرت، توفیق و اصابت به مقصود، با هم جمع شدند، سعادت انسان کامل می شود.

.

..

توفیق، قدرت رهبری و هدایت به سوی نیکیهاست

نکته ای از روایتی که آوردیم استفاده می کنیم، و آن این است که در مسئله توفیق، قدرت اجرائیِ اجباری وجود ندارد؛ زیرا برای رسیدن به سعادت علاوه بر توفیق، نیاز به اصابت نیز وجود دارد.

توفیق نیروئی است که انسان را به سوی خوبیها و امور پسندیده رهبری می کند. در حقیقت توفیق، راهنمایی بر انجام کار خیر است، بدون آن که مسئله جبر در کار باشد؛ زیرا فرد موفّق هیچ گونه اجباری در انجام آن ندارد. این وظیفه اوست که از نیروی توفیق استفاده کند و آن را ضایع نسازد.

بنابراین توفیق فقط عنوان راهنمایی و پیشوایی برای اعمال خیر را دارد، بدون آن که اجبار و یا اکراهی وجود داشته باشد.

به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لا قائِدَ خَیْرٌ مِنَ التَّوْفیقِ.(۱۸۹)

راهنمایی بهتر از توفیق وجود ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توفیق را به عنوان بهترین راهنما معرّفی می فرمایند؛ زیرا همان گونه که گفتیم در اعطاء توفیق، قدرت اجرائی اجباری نهفته نیست؛ به این لحاظ گاهی خداوند توفیق را به ما عنایت می کند، ولی ما آن را از دست داده و ضایع می سازیم.

تعبیری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، پاسخی است برای افرادی که از انجام کارهای پسندیده خودداری می کنند و اگر در این باره به آنان ایراد شود، می گویند: خداوند توفیق آن را به ما نداده است.

با این بیان واضح می شود که در بسیاری از موارد، توفیق الهی ما را یاری می کند، ولی ما آن را ضایع نموده و بر وفق آن عمل نمی کنیم!

بنابراین از شرایط حتمی کامیابی و دستیابی به هدف، رفتار بر طبق توفیق الهی است.

مردان موفّق

مرحوم سیّد محمّد باقر قزوینی از مردان بزرگی است که از توفیق عظیم

و بیکرانی که شامل حال او شده بود، بهره مند گردید.

آن مرحوم از بزرگان علمای شیعه و پیشگامان خدمت به خلق و خواهرزاده سیّد بحرالعلوم است.

برادر زاده وی مرحوم سیّد مهدی قزوینی که خود از علمای بزرگ است، نقل می کند: دو سال قبل از آمدن طاعون در عراق، آن بزرگوار ما را به آمدن آن خبر داد و برای هر یک از نزدیکان خود دعا نوشت و می فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب به من فرموده اند: »وَبِکَ یَخْتِمُ یا وَلَدی« مرض طاعون به تو ختم می شود.

در آن سال او خدمتی به اسلام و اسلامیان کرد که عقلها متحیّر ماند. او بر تمام اموات شهر و خارج شهر نماز خواند. بر هر بیست نفر یا سی نفر یا کمتر و یا بیشتر یک نماز می گذارد!

تعداد افرادی که به طاعون مبتلا شدند و جان خود را از دست دادند، آن قدر زیاد بود که یک روز بر هزار نفر یک نماز بجا آورد. او سرانجام در شب عرفه سال ۱۲۴۶ بعد از نماز مغرب، به رحمت ایزدی پیوست و همان طور که از قبل فرموده بود، آخرین نفری بود که جان خود را به مرض طاعون از دست داد.(۱۹۰)

او یک بار در کشتی دهها نفر از علما و صلحا را که نزدیک بود جان خود را بر اثر طوفان از دست بدهند، نجات داد. آن بزرگوار با نیروی معنوی و قدرت خارق العاده، طوفان را آرام ساخت و کشتی را از خطر غرق شدن رها ساخت.

برادرزاده او می گوید: با آن مرحوم و گروهی از علما و صلحا در کشتی نشسته بودیم و از کربلا ـ می آمدیم. ناگهان باد سختی

وزیـدن گرفت و کشتی را به خطر انداخت. یک تن از افرادی که با ما بود، بسیار مضـطرب شد و حالش متغیّر شد؛ گاهی می گریست و گاهی به حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام متوسّل می شـد. ولی در این میان مرحوم سـیّد هماننـد کوه آرام نشسـته بود.

وقتی که خوف و گریه آن مرد بسـیار شـد، به او فرمود: از چه می ترسـی؟! باد و رعـد و برق تمامی، مطیع امر خداوند هسـتند. سپس عبای خود را جمع کرد و به سوی باد اشاره کرد مثل آن که مگسـی را برانـد، و فرمود: آرام باش. در همان لحظه طوفان آرام گرفت و کشتی آرام شد.(۱۹۱)

آن مرحوم بر اثر توفیقی که علل آن برای ما ناشـناخته است، موفّق به فراگیری علوم عظیمی شـد که در شـرایط عادی تحصـیل آن امکان نـدارد. مرحوم محـدّث نوری این جریان را که نشان دهنـده شخصـیّت و عظمت فوق العاده آن بزرگوار است، چنین آورده است:

امام عصر ارواحنا فداه به آن بزرگوار بشارت دادند: در آینده علم توحید روزی تو خواهد شد.

آن بزرگوار می گوید: بعد از این بشارت، شبی از شـبها در خواب دیدم دو ملک از آسـمان نازل شدند. در دست یکی از آن دو چند لوح قرار داشت، که روی آنها چیزهایی نوشـته شده و در دست دیگری میزانی بود. آن دو ملک دو لوح را در دو کفّه ترازو می گذاردنـد و آنها را با یکدیگر می سـنجیدند و پس از آن، هر دو را به من عرضه می نمودند و من نوشـته آنها را می خواندم، تا آن که نوشته تمامی لوحها را به من عرضه کردند و من همه را خواندم. بر روی برخی از

لوحها عقاید و علوم اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب ائمّه اطهارعلیهم السلام از سلمان و ابوذر تا آخر نوّاب اربعه قرار داشت و بر روی برخی دیگر عقائد و علوم علماء شیعه از کلینی و صدوق تا علّامه بحرالعلوم و علماء پس از ایشان قرار داشت. آن دو ملک عقاید و علوم اصحاب پیغمبر اکرم و ائمّه اطهارعلیهم السلام را با عقاید و علوم علماء بزرگ شیعه می سنجیدند.

بر اثر این خواب بر اسراری از علوم آگاهی یافتم که اگر عمر من عمر نوح بود و من در جستجوی آنها بودم به یک صدم از آنها دست نمی یافتم.(۱۹۲)

راه هایی برای جلب توفیق

۱- نیایش برای کسب توفیق

اشاره

باید از خداوند بزرگ درخواست توفیق بنمائیم، تا از توفیقات الهی که نصیب مردان خدا شده است، ما نیز بهره مند شویم. در دعاهای بسیاری این مسئله را از خداوند بزرگ مسئلت می کنیم:

۱ - در دعای پس از نماز جناب جعفر طیّار می خوانیم:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ تَوْفیقَ اَهْلِ الْهُدی وَاَعْمالَ اَهْلِ التَّقْوی ...(۱۹۳)

خدایا از تو سئوال می کنم توفیق اهل هدایت و رفتار اهل تقوا را.

این جمله تأیید این نکته است که تنها داشتن توفیق، دلیل بر انجام کار نیک نیست. از این لحاظ در این دعا علاوه بر خواستن توفیق اهل هدایت، رفتار اهل تقوا را نیز از خداوند طلب می کنیم.

۲ - از امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر قول خداوند: »صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ « نقل شده که فرمودند:

قُولُوا اِهْدِنَا الصِّراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ بِالتَّوْفیقِ لِدینِکَ وَطاعَتِکَ.(۱۹۴)

بگوئید ما را به راه آنان که نعمت بر آنها بخشیده ای به وسیله توفیق برای قبول دین تو و اطاعت تو، هدایت فرما.

بنابراین توفیقِ دینداری و اطاعت از فرمانهای

خداونـد، لطفی است که بایـد از سوی او به بنـدگان عنـایت شود و همه بایـد خواسـتار آن باشـند که توفیق الهی رفیق راهشان شود، تا سفر پرخطر دنیا را با عافیت به پایان برسانند و در آخرت از اصحاب یمین باشند.

۳ – در دعای روز سیزدهم ماه رمضان آمده است:

اَللَّهُمَّ وَفِّقْنی فیهِ عَلَی التُّقی وَصُحْبَهِ الْاَبْرارِ.(۱۹۵)

خداوندا، در این روز مرا بر تقوا و صحبت با ابرار و نیکان، توفیق عنایت فرما.

۴ – در دعای شب بیست و دوّم ماه رمضان آمده است:

وَارْزُقْنی فیها التَوْفیقَ لِما وَفَّقْتَ لَهُ شیعَهَ آلِ مُحَمَّدٍ.(۱۹۶)

خدایا در این شب، توفیق بر آنچه پیروان آل محمّد را موفّق فرموده ای، به من روزی فرما.

تذکّر یک نکته

گرچه سائل ممکن است خود را پست و بی قابلیّت بداند و توفیقات شـیعیان و مقرّبین آل محمّدعلیهم السـلام را حاجتی بسـیار عظیم و بی تناسب با خود ببیند؛ ولی چون خود را در محضر خداوند بزرگ می بیند و بنای سئوال از درگاه خالق جهان هستی را دارد، باید بهترین و پرثمرترین حوائج را در نظر بگیرد؛ زیرا در محضر خداوند، باید عظمت و بزرگی خدا را در نظر بگیرد، نه آن که تنها پستی و ذلّت خود را در نظر بیاورد.

برخی معتقدنـد انسان نبایـد از خداونـد، بیشتر از حدّ خویش خواسـته ای را بخواهد. اوّل باید حدود صـلاحیّت خود را در نظر بگیرد، آن گاه برای رسیدن به هدف خود، دعا نماید.

این عقیـده بر فرضـی که صـحّت داشـته باشـد کلیّت نـدارد؛ زیرا بعضـی از زمانها و برخی از مکانها در نزد خداوند آن قدر از عظمت و قدرِ والا برخوردارند که انسان می تواند هر گونه حاجت را – گرچه دارای موقعیّت

عظیمی باشد - از خداوند بخواهد. در زیارت وداع حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانید:

اَللَّهُمَّ وَفِّقْنا لِكُلِّ مَقامٍ مَحْمُودٍ وَأَقْلِبْنی مِنْ هذَا الْحَرَمِ بِكُلِّ خَيْرٍ مَوْجُودٍ.(۱۹۷)

خداوندا، ما را برای داشتن هر گونه مقام محمود، توفیق عنایت فرما و مرا از این حرم بازگردان با هر خیری که موجود است.

شرافت و محبوبیّتی که حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پیشگاه خداوند دارد به زائر اجازه، جرأت و توانایی خواستن توفیق برای هر گونه مقام محمود و پسندیده ای را می دهد.

بنابراین گرچه سائل دارای لیاقت برای خواستن بعضی از مقامات نباشد، ولی عظمتی که بعضی از زمانها و مکانها در نزد خداوند دارند؛ لیاقت، جرأت و اجازه خواستن این گونه حاجتها را به او می دهد.

۲- دعای پدر و مادر یا عامل توفیق

دعای پدر و مادر در ایجاد توفیق نقش عظیمی دارد. بعضی از بزرگان ما همه توفیقات خود را به خاطر دعای پدر و مادر می دانند.

مرحوم علّامه مجلسی که از نظر کثرت تألیفات و خدمت به اهل بیت اطهارعلیهم السلام در میان علماء شیعه کم نظیر بلکه بی نظیر است، توفیقات عظیم خود را مرهون دعای پدر بزرگوارش می باشد.

مرحوم مجلسیِ اوّل که از بزرگان شیعه و صاحب حالات و کشف و شهود است می گوید: در یکی از شبها پس از آن که از تهجّد فارغ شدم، حالتی برایم دست داد که فهمیدم اگر دعایی کنم به اجابت خواهد رسید.

در این اندیشه بودم که از خدای بزرگ چه چیزی را درخواست کنم؟ ناگاه صدای گریه محمّد باقر از گهواره بلند شد. گفتم: خدایا به حقّ محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین این کودک را مروّج دین و نشر دهنده احکام پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم قرار

ده و او را از توفیقات بی نهایت خود بهره مند گردان.

صاحب »مرآه الاحوال« گفته است: امور خارق العاده ای که از علاّمه مجلسی ظاهر شده است، مسلّماً از آثار این دعا است. (۱۹۸)

۳– تلاش و کوشش برای جلب توفیق ضروری است

همان گونه که گفتیم یکی از راههای کسب توفیق، دعا و خواستن از خداوند است. باید از صمیم دل دست به دعا بردارید و از پروردگار مهربان خواستار موفقیّت برای رسیدن به مقاصد عالی خود باشید، توجّه داشته باشید پس از دعا، باید دست به تلاش و کوشش نیز بزنید، وگرنه دعای شما نوعی استهزاء و تمسخر بشمار می آید.

حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

مَنْ سَأَلَهُ التَّوْفیقَ وَلَمْ یَجْتَهِدْ فَقَدِ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِهِ.(۱۹۹)

کسی که از خداوند دارا بودن توفیق را مسئلت نماید، ولی کوشش نکند، خود را به تمسخر گرفته است.

زیرا توفیق، گذشته از دعا، بر پایه دیگری بنیان گذاری شده که عبارت است از تلاش و کوشش. بنابراین وظیفه دارید برای توفیق رسیدن به مقامات عالی و اهداف ارزنده خداپسندانه علاوه بر دعا، دست به تلاش و کوشش بزنید. در صورتی که پس از دعا به تلاش و کوشش بپردازید، توفیق الهی شامل حال شما خواهد شد.

۴ – اندیشه در نعمتهای خداوند یا عامل مهمّ توفیق

فکر و اندیشه در نعمتهای بی پایان پروردگار، عامل بسیار مهمی در جلب توفیق است. با تفکّر در مخلوقات خداوند، می توانید روزنه ای وسیع از توفیقات الهی را به سوی خود بگشائید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ تَفَکَّرَ فِی آلاءِاللَّهِ وُفِّقَ.(۲۰۰)

هر کس در نعمتهای خداوند بیندیشد، موفّق می شود.

زیرا انسان به این طریق، محبّت و دوستی خداوند را در دل خود جذب می کند و می پروراند و آن گاه که محبّت خدا در قلب انسان بارور شد، به سوی خداوند جذب می شود، و توفیق از ثمرات مجذوب شدن به خداوند است. به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتاری دیگر می فرمایند:

اَلتَّوفیقُ مِنْ جَذَباتِ الرَّبِ.(۲۰۱)

توفیق، از جذبه های پروردگار است.

با بیانی که ذکر کردیم می توانید بوسیله فکر و

اندیشه در نعمتهای بی پایان خداوند، توفیقات الهی را به سوی خود جذب نمائید و از جذبه های ربّانی که مخصوص مقرّبین درگاه الهی است، برخوردار شوید.

توجّه داشته باشید؛ وجود اهل بیت اطهارعلیهم السلام نه تنها مهمّترین نعمت الهی است، بلکه هر نعمتی که بر ما نازل می شود، به طفیل وجود آن بزرگواران که جهان هستی در سیطره فرمان آنان است، می باشد.

بنابراین با تأمّل و تفکّر در فضائل ومناقب اهل بیت اطهارعلیهم السلام مخصوصاً در پیرامون آخرین بازمانده این خاندان که سرانجام سراسر گیتی را از کفر و پلیدی پاک می سازد، توفیقات خود را روزافزون کنید.

در این صورت جذبه های رحمانی شامل حالتان می شود و با ادامه این حال، در صراط مستقیم مردان خدا، گامی استوار و مقامی برجسته خواهید داشت.

نتیجه بحث

برای رسیدن به اهداف عالی معنوی، علاوه بر تصمیم و اراده، باید از نیروی توفیق نیز بهره مند باشید. توفیق دارای عنوان راهنما، و جنبه ارشاد است. به این جهت گرچه علّت تامّه برای موفقیّت نیست، ولی در تحقّق آن دارای نقش اساسی است.

شما گذشته از آن که موظّف هستید برای کسب توفیق دعا کنید، باید در راه بدست آوردن آن، از کوشش و تلاش دست برندارید. و نه تنها باید عوامل توفیق را برای خود ایجاد کنید، بلکه باید کوشش کنید توفیقی را که بدست آورده اید از دست ندهید.

اندیشه در پیرامون نعمتهای خداوند مخصوصاً درباره نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام و فضائل آن بزرگواران که جانیشنان خدا و اولیاء او در جهان هستی می باشند، از عوامل مهمّ توفیق است.

برای این که توفیقات شما روز افزون شود، اندیشه عظمت حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه و امدادهای غیبی آن

بزرگوار را در ذهن خود پرورش دهید.

سعی کنید با ضعف و سستی و ارتکاب گناه، توفیقات فراهم شده را از دست ندهید.

راه جستن ز تو هدایت از او

جهد کردن ز تو عنایت از او

جهد بر تو است و بر خدا توفیق

زآن که توفیق و جهد هست رفیق

۱۴اهمیت یقین

یقین، راهی هموار برای راه یافتن به عالم باعظمت غیب است. یقین، صراطی مستقیم برای رسیدن به عالم ملکوت و ارتباط با جهان نامرئی است. یقین، از پربهاترین صفات مردان خودساخته و نفوس تهذیب یافته است. یقین، از ویژگیهای مردان خدا و از خصوصیّات اصحاب خاصّ اهل بیت اطهارعلیهم السلام است. یقین، ایجاد کننده قویترین نیروهای روحی و انرژیهای سازنده در انسان است.

یقین، راه وصال و ارتباط روحی با خاندان وحی است. وجود یقین در دل، موانع پیوند معنوی را از میان برمی دارد و راه تقرّب و طریق وصول به اهل بیت علیهم السلام را هموار می سازد.

با ازدیاد و افزایش یقین، می توانید قلب خود را جایگاه ملائک قرار داده و از شرّ شیاطین و وسوسه های آنها خود را نجات بخشید؛ و با رهایی یافتن از تسلّط شیاطین، آمادگی برای نیل به فیوضات مهمّ معنوی را به دست آورید. در این هنگام قلب شما سرشار از نشاط و نورانیّت می شود.

به همین جهت در روزگار ظهور منتقم آل محمّد حضرت بقیّهاللّه ارواحنا فداه یقین در قلب و جان همه مردم جهان جای می گیرد؛ زیرا در آن زمان که از کنار کهن ترین معبد تاریخ، نوای حیاتبخش آن حضرت به گوش جهانیان می رسد، وجود ابلیس و پیروانش را به لرزه درمی آورد و با ظهور آن بزرگوار همه شیاطین به هلاکت می رسند.

در آن زمان

دلهـای مردم از وسوسه هـا رهـایی یـافته و آرامش و اطمینـان بر جـان آنان حاکم می شود. در آن روزگار یقین با قلب و جان مردم می آمیزد و سراسر وجود و هستیِ همگان را ایمان و یقین فرا می گیرد.

همه اموری که باعث ایجاد یقین است، در آن روزگار فراهم می شود و بوسیله یقین، باطن و سریره همگان پاک و اصلاح می گردد.

برای اثبات این نکته که در عصر ظهور همه دارای یقین می شوند، مطلبی را به عنوان مقدمه ذکر می کنیم:

خداوند در قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

»وَکذلِکَ نُری اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ «.(۲۰۲)

و همچنین ملکوت زمین و آسمان را به ابراهیم نشان دادیم، تا از موقنین باشد.

صفوان می گویـد: از امـام رضاعلیه السـلام پرسـیدم از فرمایش خداونـد نسبت به حضـرت ابراهیم: »اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی «(۲۰۳) آیا او دارای یقین نبود و در قلب او حالت تردید وجود داشت؟

قالَ: لا، کانَ عَلی یَقینٍ وَلکِنَّهُ اَرادَ مِنَ اللَّهِ الزِّیادَهَ فی یَقینِهِ.(۲۰۴)

حضرت فرمودند: نه، او یقین داشت و لکن از خداوند خواست تا بر یقینش بیفزاید.

بنابراین چون حضـرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید، بر یقین او افزوده شد. حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید و به خاطر دیدن ملکوت زمین و آسمان بر یقینش افزوده شد، به گونه ای که از »موقنین« شد. یعنی قدرت پیدا کرد که در دیگران نیز یقین ایجاد کند.

اینـک توجّه کنیـد به حـال مردم زمـان ظهور و سـلطنت حضـرت مهـدی عجل اللَّه تعالی له الفرج، که صاحب ملکوت زمین و آسمان را مشاهده می نمایند و جلوه های ملکوتی و ولایت آن حضرت را بر ماسوی اللَّه می بینند، آیا آنان دارای

یقین نمی شوند؟

در عصر غیبت نیز هر کس در کسب یقین بکوشد و آن را بدست آورد، بر شیطان حاکم می شود و در صراط مستقیم معنویّت قرار می گیرد.

آثار یقین

۱- یقین قلب را محکم می کند

شما می توانید قلب خود را با پند و اندرز حیات ببخشید و با نصیحت و موعظه، روح تازه در او بدمید؛ همان گونه که می توانید به وسیله ایمان کامل و یقین، دل را قوی ساخته و همچون کوهی استوار در برابر مشکلات و موانع بایستید.

زیرا یقین اگر بصورت کامل و قوی وجود داشته باشد، دیگر برای وسوسه و تردید راهی باقی نمی ماند و ضعف و سستیها ریشه کن می گردند. به همین جهت ما موظّف هستیم یقین خود را قوی کنیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَحْیِ قَلْبَکَ بِالْمَوْعِظَهِ ... وَقَوِّهِ بِالْیَقینِ.(۲۰۵)

با موعظه نمودن، قلب خود را حیات بخش، و با یقین او را قوی کن.

گر عزم تو در ره حق، آهنین است

می دان به یقین که راه آن یقین است

در صورتی که یقین قلب انسان را فرا گیرد، دل محکم و استوار می شود و تا هنگامی که یقین قوی باشد، راهی برای نفوذ وسوسه شیطان باقی نمی ماند. از این جهت اضطراب و واهمه در وی ایجاد نمی شود و همچون سدّی آهنین در برابر ناراحتیها و پندارهای ناشایست استقامت می ورزد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَوِیَ یَقینُهُ لَمْ یَرْتَبْ.(۲۰۶)

هر کس یقین او قوی باشد، شکّ پیدا نمی کند.

گر به صورت ملَکی یا به لطافت حوری

تا به معنی نرسی، از همه دلها دوری

همیشه شکّ و تردیدها چه در مسائل اعتقادی و چه غیر آن، در افرادی پیدا می شود که از یقین قوی برخوردار نیستند. کسانی که یقین در آنها به مرحله کمال نرسیده است، در هجوم شیاطین تأثیر

پـذیر بوده، و وسوسه های آنها در این گونه افراد، اثرات سوئی به جا می گـذارد؛ ولی آنان که یقین قلبشان را فرا گرفته است، همچون سدّ آهنین در برابر هجوم شیاطین پایداری می کنند.

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

... فَیَمُرُّ الْیَقینُ بِالْقَلْبِ فَیَصیرُ کَأَنَّهُ زُبُرُ الْحَدیدِ.(۲۰۷)

وقتی که یقین به دل راه یافت، آن را همچون قطعه آهن محکم و قوی می سازد.

بـا اسـتحکام قلب نه تنها شکّ و تردیـد در مسائل اعتقادی در دل انسان ایجاد نمی شود، و نه تنها یقین همچون دژی محکم او را حفظ می کند، بلکه به او قدرت می دهد تا بر ایمان و یقین دیگران نیز بیفزاید.

اینـک داسـتانی از ایمـان و یقینِ یکی از اسـتوانه هـای علمی شـیعه را که اعتقـاد به مسائل دینی را در قلوب دیگران افزود، می نگاریم:

علماء شـیعه با تحمّل رنجهای فراوان، توانسـته انـد از دین خـدا پاسداری نموده و آن را از انحراف باز دارند. بزرگان ما در راه دفاع از حریم ولایت و اثبات مذهب شیعه از هر گونه کوششی دریغ نورزیده اند و بر اساس اعتقاد و یقین به مقام ارجمند اهل بیت عصـمت علیهم السـلام حتّی حاضـر به مباهله با دشـمنان و مخالفین دین شـده انـد، و با این عمل خارهایی را که در مسـیر ولایت قرار داشت، نابود نموده و از این راه دشمنان را به نابودی کشانده اند.

مباهله عالم جلیل القدر جناب »محمّد بن احمد« که نمونه ای از این فداکاریها است، حقیقت عقاید شـیعه را حتّی برای دشمنان نمایان ساخت. او از شخصیّتهای بزرگ شیعه است و بعضی از علماء بزرگ مانند مرحوم شیخ مفید از او روایت نقل کرده اند.

او کتابهای فراوانی پیرامون عقاید شیعه تصنیف کرده، و از محضر پرفیض جناب

قاسم بن علاء - که از وکلاء ناحیه مقدّسه بوده - استفاده شایانی برده است.

او از آنجا که بینائی خود را از دست داده بود و از نعمت خواندن و نوشتن بی بهره بود، معلوماتی را که در سینه داشت، بوسیله کاتب به رشته تحریر درآورد و به این صورت، کتابهای زیادی را به جامعه شیعه عرضه داشت. او در نزد سیف الدوله همدانی منزلتی رفیع داشت و در محضر او با قاضی موصل که دست از تعصّب جاهلانه بر نمی داشت، دست به مباهله زد.

مجلس مباهله برگزار شد و قاضی موصل پس از پایان یافتن مباهله سلامتی خود را از دست داد. تب او را فرا گرفت و همان دستی را که در مباهله بلند کرده بود، سیاه شد و روز دیگر به هلاکت رسید.(۲۰۸)

عالم بزرگ شیعه مرحوم احمد بن محمّد بر اثر یقین و اعتقاد کاملی که داشت با قلبی محکم و دلی استوار، بر دشمن متعصّب پیروز شد و با این کار، حقّانیت عقاید شیعه را برای همگان آشکارتر ساخت و بذر یقین را در قلب آنان بارور ساخت.

تاریخ شیعه از این نمونه ها که بزرگان دین با قلبی استوار با دشمن به مقابله پرداخته اند و اعتقاد و یقین را در قلوب دیگران ایجاد نموده اند، بسیار دارد.

»میرفندرسکی« نمونه دیگری است از کسانی که توانستند با یقین کامل، در ضمن جریانی بسیار جالب، دشمن را محکوم نموده و بذر ایمان و یقین را در قلب و جان دیگران بیفشانند.

این جریان را مرحوم نراقی در کتاب »خزائن« چنین آورده است:

»میرفندرسکی« در ایّام سیاحت به یکی از شهرهای کفّار رسید و با مردم آن سامان به گفتگو نشست.

روزی گروهی از آنـان گفتنـد: یکی از دلائـل مـا بر حقیقت داشـتن عقیـده مـا و بطلان عقایـد شـما این است که معبـدهای ما نزدیک به دو هزار سال است بنا شـده و اثری از خرابی در آنها دیـده نمی شود و اکثر مساجـد شـما صد سال باقی نمی ماند و خراب می شود، و چون حقیقت هر چیزی حافظ آن است، پس دین ما بر حق است.

بر اساس یقین و اعتقادی که قلب »میرفندرسکی« را همچون آهن محکم نموده بود، در جواب فرمود:

سبب باقی ماندن معبدهای شـما و خراب شدن مسـجدهای ما این نیست، بلکه راز آن این است که در مسـجدهای ما عبادتهای صحیـح انجام می شود، و نام خداونـد بزرگ در مساجد ما برده می شود، بنا طاقت تحمّل آن را ندارد به این جهت خراب می شود.

امّا معبـدهای شـما از عبادتهای صـحیح خالی است، بلکه گاهی اعمال فاسـد در آنجا به عمل می آیـد، از این جهت سـستی و خرابی در آن پیدا نمی شود و اگر عبادتهای ما و نام پروردگار ما در معبدهای شما برده شود، تاب تحمّل آن را ندارد و خراب می شود.

آنان گفتند: این کاری است آسان، تو داخل معبد ما شو و در آنجا عبادت کن، تا راستگویی ما و کذب شما معلوم شود.

سیّد قبول فرمود و با توکّل به خداونـد بزرگ وضو گرفت و به اهل بیت عصـمت علیهم السـلام توسّل جست. آن گاه به معبد بزرگ آنان که در نهایت استحکام بنا شده بود و قریب دو هزار سال از تاریخ بنای آن می گذشت، وارد شد.

گروه بسیاری از مردم آن سامان به نظاره نشستند، سیّد پس از ورود به معبد، اذان و اقامه گفت

و با نیّت نماز به آواز بلنـد گفت: »اللّه اکبر« و از معبـد بیرون دویـد! ناگهان سـقف معبـد فرو ریخت و دیوارهای آن نیز خراب شد.(۲۰۹)

بر اثر وقوع این کرامت، گروه بسیاری از کفّار به دین اسلام مشرّف شدند.(۲۱۰)

اعتقاد و یقینی که »میرفندرسکی« داشت، قلب او را محکم کرده و همچون کوه او را استوار نموده بود.

۲ – یقین ارزش اعمال شما را افزایش می دهد

اگر اکسیر را به ماده کم ارزش طرح کنید، آن را به فلزی پرارزش تبدیل می کند و قیمت آن را چندین برابر افزایش می دهد. یقین نیز همین گونه است. زیرا یقین افزایش دهنـده ارزش اعمال است. عمل اندک و قلیل، اگر با یقین توأم شود، نزد خداوند ارزشش از عمل بسیاری که با شکّ و تردید انجام شده، چندین برابر بیشتر است.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلیلَ عَلَی الْیَقینِ اَفْضَلُ عِنْدَاللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْکَثیرِ عَلی غَیْرِ الْیَقینِ(۲۱۱)

عمل انـدکی که به آن مـداومت شود اگرچه کم باشـد، در صورتی که با یقین همراه باشـد، در نزد خداوند برتر است از عمل بسیاری که بدون یقین انجام شود.

این فرمـایش به گونه ای آشـکار دلالت می کنـد که یقین ارزش دهنـده اعمال و رفتار انسان است. به طوری که فضـیلت عمل قلیل که توأم با یقین باشد، بیشتر است از عمل بسیاری که حالت یقین در آن نباشد.

بنابراین یقین چون ماده اکسیر است که فلز کم ارزش را به سیم و زر تبدیل می کند. یقین نیز این چنین است، زیرا قدرت دارد عمل کوچک و قلیل را بدلیل آن که همراه با یقین صورت گرفته است، دارای ارزش و قیمت فراوان بنماید.

توجّه داشته باشید، عمل اندکی که در پیشگاه خداوند دارای

ارزش فراوان است، در بسیاری از موارد در ظاهر نیز آثار مهمّی را دربردارد. جریانی که اینک می آوریم، شاهد گویایی بر این حقیقت است:

مرحوم آیهاللّه العظمی خوئی در رابطه با اثرات »بسم اللّه الرحمن الرحیم« در صورتی که با یقین گفته شود، جریان بسیار جالبی را از شیخ احمد، خادم استاد الفقهاء مرحوم میرزای بزرگ شیرازی نقل کرده اند که وی گفته است: مرحوم میرزا خادم دیگری داشتند به نام شیخ محمّد که پس از فوت مرحوم میرزا، از همنشینی با مردم کناره گرفت.

روزی شخصی نزد شیخ محمّد رفت، دید هنگام غروب آفتاب چراغ خود را از آب پر نمود و روشن کرد و چراغ کاملاً افروخته شد! آن شخص بسیار تعجّب کرد و علّت آن را از او پرسید.

شیخ محمّد در جواب گفت: پس از فوت مرحوم میرزا از غم و اندوهِ جدائی از آن بزرگوار، معاشرت با مردم را قطع نمودم و اوقات خود را در خانه بسر می بردم. دلم بسیار گرفته و حزن و اندوه شدید وجودم را فرا گرفته بود.

در ساعات آخر یکی از روزها، جوانی به صورت یکی از طلاّب عرب بر من وارد شد و با من انس گرفت و تا غروب نزدم ماند. از بیانات او به قدری خوشم آمد و لذّت بردم که تمام غم و اندوه از دلم برطرف شد. چند روز او نزدم آمد و من با او مأنوس شدم.

در یکی از روزها که با من صحبت می کرد، به خاطرم آمد که امشب چراغم نفت ندارد. چون در آن وقت رسم چنین بود که مغازه ها را نزدیک غروب می بستند و شب همه مغازه ها بسته بود.

از این

جهت در فکر بودم که اگر از ایشان اجازه خارج شدن از منزل برای خرید نفت بخواهم، از فیض سخنان ایشان محروم می شوم، و اگر نفت خریداری نکنم، شب را باید در تاریکی بسر برم.

چون حالت تحیّر به من دست داد، متوجّه من شده و فرمود: ترا چه شده است که به سخنان من خوب گوش نمی دهی؟ گفتم: دلم خدمت شماست. فرمود: نه درست دل نمی دهی. گفتم: حقیقت این است که امشب چراغم نفت ندارد.

فرمود: بسیار جای تعجّب است که این همه ما برایت حدیث خواندیم و از فضیلت »بسم اللّه الرحمن الرحیم« سخن گفتیم و این قدر بهره مند نشدی که از خرید نفت بی نیاز شوی! گفتم: یادم نیست چنین حدیثی را که می فرمائید!

فرمود: فراموش کرده ای که گفتم از خواصّ و فوائد »بسم اللّه الرحمن الرحیم« این است که چون آن را به قصدی بگویی، آن مقصود حاصل می شود؟ تو چراغ خود را از آب پر کن و به این قصد که آب خاصیّت نفت را داشته باشد، بسم اللّه الرحمن الرحیم بگو.

من قبول کردم، برخاستم چراغ خود را به همین قصد از آب پر نمودم و در آن هنگام گفتم: بسم اللّه الرحمن الرحیم. آن را روشن کردم، افروخته شد و شعله کشید. از آن زمان هر گاه خالی می شود، آن را از آب پر می کنم و بسم اللّه می گویم و روشن می کنم.

مرحوم آیهاللّه خوئی پس از نقل این جریان فرمودند: تعجّب این است که پس از نشر این قضیّه آن عمل از مرحوم شیخ محمّد از اثر نیفتاد.(۲۱۲)

همان گونه که ملاحظه کردید، گفتن یک بسم اللّه، چون با اعتقاد و یقین تلفظ می شده،

در ظاهر نیز دارای اثر شگفت و خارق العاده بوده است.

آنان که دارای اسم اعظم هستند نیز، از اسمائی که میان همه مردم متداول است استفاده می کنند؛ ولی آنچه که عمل آنان را از دیگران ممتاز می سازد، یقین آنان است؛ زیرا یقین آنان در تأثیر نامی که تلفّظ می کنند، نقش اساسی دارد.

۳ – یقین باطن شما را اصلاح می کند

گاهی انسان بوسیله محاسبه و بررسی، خود را ظاهراً عامل به وظیفه ای که دارد، می پندارد؛ ولی از واقعیّت و حقیقتی که در پس پرده قرار دارد، آگاهی ندارد. به همین خاطر در تشویش و اضطراب است. نمی داند آیا رفتار و کردار او واقعاً مورد رضایت خداوند هست یا نه؟ آیا باطن او از آلودگیها پاک است یا باطناً اسیر دست شیطان و نفس است و خود بی اطلاع است؟ و بر فرض که باطن او آلوده باشد، چگونه می تواند از این خطر سهمگین خود را رهائی بخشد؟ آیا راه نجات از این رنج روحی کدام است؟

در پاسخ به این سئوال می گوئیم: ملاک پاکی سریره و صلاحیّت باطنی، وجود یقین به عقاید مکتب خاندان وحی است؛ چون یقین اصلاح کننده باطن است؛ زیرا در دعایی که در شبهای یکشنبه قرائت می شود، آمده است:

اَللَّهُمَّ اَصْلِحْ بِالْيَقينِ سَرائِرَنا.(۲۱۳)

خداوندا، بوسیله یقین باطنهای ما را اصلاح فرما.

کسانی که دارای یقین هستند، از ذاتی پاک و سرشتی نیکو برخوردارند، و از فساد و تباهی دور هستند. و آنان که در باطن دارای تیره گیها بوده و دارای سریره بد هستند، می توانند با ایجاد یقین و تقویت آن، باطن خود را اصلاح نمایند.

یقین، نه تنها می تواند شعور و ضمیر خودآگاه شما را از تأثیر وسوسه های شیطان در امان نگه دارد، بلکه اگر در

سریره و باطن شما فسادی وجود داشته باشد، آن را اصلاح نموده و زشتیها و بدیهای آن را می زداید.

به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن خطبه ای می فرمایند:

خَيْرُ ما اُلْقِىَ فِى الْقَلْبِ اَلْيَقينُ.(۲۱۴)

بهترین چیزی که در قلب مؤمن القاء می شود، یقین است.

زیرا همان طور که گفتیم: یقین نه تنها شعور خودآگاه، بلکه باطن را نیز از اشتباهات اعتقادی و اخلاقی پاک می کند.

اموری که یقین را متزلزل می کنند:

۱ - شکّ و تردید

انسانی که گرفتار شکّ و تردید شده است، نه تنها ارزش معنوی خود را متزلزل می سازد، بلکه تا آن هنگام که در دست شکّ و وسواس اسیر است، دارای حالت رکود و توقّف می باشد و گامی برای پیشرفت معنوی بر نمی دارد. او برای نجات خود باید شکّ و تردیدها را از صفحه دل پاک نماید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

... اُنْفُوا عَنْ نُفُوسِكُمُ الشُّكُوكَ.(۲۱۵)

شکّها را از نفسهای خود برطرف کنید.

بنابراین برای حفظ ارزشهای روحی و معنوی باید وسوسه و شکّ را از صفحه دل پاک کنید و با ایجاد ایمان و یقین کامل، بر استحکام عقاید خود بکوشید وگرنه، نه تنها در اعتقادات شما رخنه و تزلزل ایجاد خواهد شد، بلکه در وقوع آشوبهای آخرالزمان شریک خواهید بود؛ زیرا شکّ و تردید از یک سو زمینه ساز فتنه ها، آشوبها و آزمایشات الهی است و از سوئی دیگر مبتلایان به شکّ و تردید را در این گونه امتحانات مردود می نماید.

در دستورات خاندان وحی که امر به زدودن شکّ و تردید فرموده اند، نه تنها از جهت قبول در آزمایشات الهی است، بلکه به خاطر از میان بردن زمینه فتنه ها، آشوبها و امتحانات خدائی نیز امر به برطرف ساختن شکّ و تردید نموده اند؛ زیرا همان

گونه که گفتیم شکّ و تردید و گمانهای بی مورد، زمینه ساز آشوبها و فتنه ها است. در مناجات مطیعین به خداوند عرض می کنیم:

وَاَثْبِتِ الْحَقَّ فی سَرائِرِنا فَاِنَّ الشُکُوکَ وَالظُّنُونَ لَواقِحُ الْفِتَنِ.(۲۱۶)

خداوندا، حقّ را در باطن ما ثابت بگردان؛ زیرا به درستی که شکّها و ظنّها، فتنه ها را بارور می کنند.

با نگاه به صفحات تاریخ، می توانید این حقیقت را مشاهده نمائید. از صدر اسلام تاکنون فتنه های گمراه کننده ای که جامعه مسلمان را به گمراهی کشیده، همواره به افرادی اصابت نموده است که یقین خود را نسبت به راه مستقیم از دست داده و گرفتار شکّ و ظنّ شده اند.

در حقیقت شکّ وتردید وسیله ای است برای گرفتارشدن درفتنه ها و آشوبهای گمراه کننده؛ و نه تنها به خاطر شکّ و تردید، فتنه ها و آشوبها دامنگیر انسانها می شود، بلکه وجود افراد متزلزل و شکّاک زمینه ساز فتنه ها و آشوبها است.

۲ - گناه

ارتکاب گناه و مخالفت با دستورات اهل بیت علیهم السلام، آن چنان شرم آور و تباه کننده می باشد که ممکن است بهترین حالات مردان خدا را از بین ببرد. بنابراین انجام گناه، نه تنها مانع ایجاد حالات معنوی است، بلکه دارای آن چنان قدرتی است که می تواند حالات ایجاد شده را درهم شکسته و نابود سازد.

داود رقّی این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

قالَ سَمِعْتُ اَباعَبْدِاللَّهِ علیه السلام: یَقُولُ اِتَّقُوااللَّهَ، وَلایَحْسُدْ بَعْضُكُمْ بَعْضا، اِنَّ عیسَی بْنَ مَرْیَمَ کانَ مِنْ شَرایِعِهِ السَّیْحُ فِی الْبِلادِ، فَخَرَجَ فی بَعْضِ سَیْحِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ الصَّحابَهِ قَصیرٌ، وَکانَ کَثیرُ اللُّزُوم لِعیسَی بْنَ مَرْیَمَ، فَلَمَّا اِنْتَهی عیسی اِلَی الْبَحْرِ قالَ: بِسْمِ اللَّه، بِصِحَّهِ یَقینٍ مِنْهُ، فَمَشی عَلی ظَهْرِ الْماءِ، فَقالَ الرَّجُلُ الْقَصیرُ حینَ نَظَرَ اِلی عیسی جازَهُ: بِسْمِ اللَّه،

بِصِحَّهِ یَقینٍ مِنْهُ فَمَشی عَلَی الْماءِ وَلَحِقَ بِعیسی، فَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِنَفْسِهِ.

فَقالَ: هذا عیسی رُوحُ اللَّهِ یَمْشی عَلَی الْماءِ وَاَنَا اَمْشی عَلَی الْماءِ، فَما فَضْلُهُ عَلَیَّ؟ قالَ: فَرُمِسَ فِی الْماءِ فَاسْتَغاثَ بِعیسی فَتَناوَلَهُ مِنَ الْماءِ فَاَخْرَجَهُ، ثُمَّ قالَ لَهُ: ما قُلْتَ یا قَصیرُ؟ قالَ: قُلْتُ: هذا رُوحُ اللَّه یَمْشی عَلَی الْماءِ وَاَنَا اَمْشی، فَدَخَلَنی مِنْ ذلِکَ عُجْبٌ.

فَقالَ لَهُ عیسی: لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَکَ فی غَیْرِ الْمَوْضِعِ الَّذی وَضَعَکَ اللَّه فیهِ، فَمَقَّتَکَ اللَّهُ علی ما قُلْتَ، فَتُبْ اِلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِمَّا قُلْتَ. قالَ: فَتابَ الرَّجُلُ وَ عادَ اِلَی الْمَرْتَبَهِ الَّتی وَضَعَهُ اللَّهُ فیها، فَاتَّقُواللَّهَ وَلایَحْسُدَنَّ بَعْضُکُمْ بَعْضا.(۲۱۷)

داود رقّی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از خداوند بپرهیزید و بعضی بر بعض دیگر حسد نورزید. از شریعت حضرت عیسی بن مریم سیاحت در بلاد بود؛ در یکی از این سیاحتها مردی کوتاه قد که زیاد ملازم آن حضرت می شد، همراه او بود؛ آنها رفتند تا به دریا رسیدند.

حضرت عیسی گفت: بسم اللَّه با یقینِ صحیحی که داشت، آن گاه روی آب به راه افتاد. وقتی که آن مرد این جریان را دید، او نیز با یقین درست گفت: بسم اللَّه و به روی آب به راه افتاد و خود را به حضرت عیسی رساند.

آن گاه حالت عجب او را فرا گرفت؛ با خود گفت: این عیسای روح اللَّه است که روی آب راه می رود، من نیز به روی آب راه می روم، بنابراین برتری او بر من چیست؟! پس در آب فرو رفت.

آن گاه از حضرت عیسی کمک خواست. حضرت عیسی او را از آب گرفته و خارج نمود. سپس به او فرمود: با خود چه گفتی؟ او آنچه

را با خود گفته بود، به حضرت عیسی عرض کرد و گفت: از این جهت مرا عجب فرا گرفت.

حضـرت عیسـی به او فرمود: خودت را در غیر جائی که خدا تو را در آن نهاده است قرار دادی. پس خداوند به سبب آنچه که گفتی با تو دشمنی ورزید، بنابراین بازگرد بسوی خداوند و توبه کن از آنچه که گفتی. آن گاه آن مرد توبه کرد و به رتبه ای که خداوند او را در آن قرار داده بود برگشت.

پس از خداوند بپرهیزید و بعضی از شما به بعضی دیگر حسادت نورزند.

این روایت دلیل روشن و گویایی است بر این واقعیّت که گناه می توانـد بهترین حالات اولیاء خـدا را از دست آنان برباید و از اوج معنویّت آنان را سقوط دهد.

یقین های از دست رفته

با رجوع به تاریـخ و نگاه به صـفحات آن، با افرادی روبرو می شویم که در مـدّتی از زنـدگی خویش، از یقین و اعتقاد والائی برخوردار بوده اند؛ ولی دارای استقامت و ثبات قدم نبوده اند و بر اثر گناه، ایمان و یقین خود را از دست داده اند.

یکی از این گونه افراد »زبیر« است که پس از رحلت پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم، در دفـاع از حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام و اهل بیت وحی علیهم السـلام بیشتر از همه فعّال بود و در میان یاران خاصّ آن بزرگوار مظلوم، شـجاعت بیشتری از خود ظـاهر سـاخت؛ ولی بـا بزرگ شـدن فرزنـدانش بوسـیله وسوسه های شـیطانی آنان، ایمان و اعتقادش تبـدیل به شکّ و تردید و سرانجام به انکار و جنگ و ستیز با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد.

آن بزرگوار درباره او می فرمایند:

ما زالَ کانَ الزُّبَیْرُ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ حَتَّی نَشَأَ بَنُوهُ فَصَرَفُوهُ

عَنَّا.(۲۱۸)

همیشه زبیر از ما اهل بیت بود تا آن گاه که فرزندانش بزرگ شدند و او را از ما رویگردان نمودند.

به این جهت باید در دعاها از خداوند بخواهیم به ما یقینی عنایت کند که پس از آن شکّ و انکار ایجاد نشود.

در دعای روز جمعه که از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانید:

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ ایماناً صادِقاً وَیَقیناً لَیْسَ بَعْدَهُ کُفْرٌ.(۲۱۹)

خداوندا، از تو مسئلت می نمایم یقینی را که پس از آن کفر و انکار نباشد.

این گونه تعبیرات، خود دلیلی است واضح که بر اثر گناه امکان از دست دادن حالت یقین و ایجاد حالت شکّ و تردید و یا نفی و انکار وجود دارد.

آنان که به مرز یقین وارد شده اند، باید توجّه داشته باشند که نفس امّاره قوی است، و در صورت غفلت و کم توجّهی ممکن است یقین خود را از دست داده و به کفر و انکار مبتلا شوند. از این رو باید از خداوند خواستار یقینی باشیم که پس از آن، تزلزل وجود نداشته باشد.

بنابراین قلبی که انوار تابناک یقین او را روشن ساخته و در اعماق او جا گرفته، ممکن است بر اثر گناه، نورانیّت خود را از دست داده و حالتی دیگر به خود بگیرد.

به این جهت هیچ گاه نباید صاحبان صفات و خصلتهای معنوی را، خودبینی فرا گیرد؛ زیرا خدائی که یقین را در قلب آنها القاء کرده است، قدرت دارد به خاطر خودبینی آن را باز گیرد.

راه های تحصیل یقین

۱ – کسب معارف

با ارزش فراوانی که در فرمایشات گهربار اهل بیت علیهم السلام برای مقام یقین ذکر شده است، این سئوال در اذهان خطور می کند که چگونه می توان به مقام یقین دست یافت؟

پاسخ این سئوال نیز در گفتار آن بزرگواران موجود است.

از راههای بسیار مؤثّر برای بدست آوردن یقین، معرفت است. در صورتی که انسان از آگاهی به معارف الهی بهره مند شود، از اعتقاد راسخ و مقام یقین برخوردار خواهد شد.

این حقیقتی است که در روایات به آن تصریح شده است. در مواعظ خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج آمده است:

وَالْمَعْرِفَهُ تُورِثُ الْیَقینَ، فَاِذا اسْتَیْقَنَ الْعَبْدُ لایُبالی کَیْفَ اَصْبَحَ، بِعُسْرٍ اَمْ بِیُسْرٍ ...(۲۲۰)

معرفت موجب یقین می شود، پس هرگاه بنده دارای یقین شد، باکی ندارد که شب را چگونه به روز آورد؛ به سختی باشد یا راحتی.

بنابراین، تردیدها و اضطرابها نوعاً از کمبود یقین ایجاد می شود. باید برای رفع آنها حالت یقین را در خود ایجاد کنید و برای ایجاد حالت یقین، باید کسبِ معرفت کنید؛ زیرا با فراگرفتن معارف اهل بیت علیهم السلام می توان به مقام والای یقین راه یافت.

۲ – دعا و نیایش

از وظائف ما دعا و نیایش به درگاه خداوند برای ایجاد و افزایش یقین است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود به نام خطبه »معروفه« می فرمایند:

عِبادَ اللَّهِ سَلُوا اللَّهَ الْیَقینَ.(۲۲۱)

بندگان خدا، از خداوند بخواهید به شما یقین عنایت کند.

بنابراین یکی از راههایی که برای ایجاد و افزایش یقین به ما ارشاد فرموده اند، خواستن از خدا است. در فرمایشات خاندان وحی درباره کیفیّت و چگونگی یقین نیز راهنماییهائی فرموده اند.

از آنجا که انسان هر لحظه در خطر سقوط و هلاکت قرار دارد، ممکن است یقین خود را از دست داده و دچار ضعف و سستی در ایمان و عقیده شود. لذا ما را به دعا برای به دست آوردن یقینِ صادقانه، ارشاد فرموده اند. صلحا

و ابرار بر اثر دعا برای به دست آوردن یقین صادقانه از آن برخوردار شده اند.

انسانی که از شکّ و وسوسه رهایی یافته و به مقام یقین صادقانه راه یافته، همچون انسانی است که پس از کفر دوباره تجدید حیات نموده و از ظلمت و تاریکی کفر نجات یافته و به عالم نور وارد شده باشد.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

»اَوَ مَنْ كانَ مَيِّتاً فَاَحْيَيْناهُ وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشى بِهِ فِى النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِى الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها «.(۲۲۲)

آیا کسی که مرده بوده)کافر بود(، پس ما او را حیات بخشیدیم)هدایت کردیم(و نوری برای او قرار دادیم که بوسیله آن در میان مردم راه رود، مثل کسیست که در ظلمات)کفر(است و از آن رهائی ندارد؟!

این آیه همچون مثالی است برای آنان که از ظلمت شکّ و تردید که برای قلب همچون مرگ است، نجات یافته و به عالم یقین که حیاتبخش دل می باشد، راه یافته باشند. آیا این گونه افراد همانند کسانی هستند که هنوز گرفتار تاریکیهای شکّ و تردید و وسوسه می باشند.

همان گونه که شکّ و تردید، دل را سیاه می کند، یقین قلب را نورانی می سازد؛ بلکه نورانی ترین قلبها از آنِ کسانی است که به مقام یقین رسیده اند.

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

لا نُورَ كَنُورِ الْيَقينِ.(۲۲۳)

نوری همانند نور یقین نیست.

آیا افرادی که صاعقه مرگبار تردید و وسوسه آنان را فرا گرفته است، همانند شخصیّتهائی هستند که قلبشان را نور یقین احاطه کرده است؟!

آیا فردی که بر اثر شکّ و تردید، ارزشهای موجود خود را به نیستی کشیده، همانند انسانی است که با تلألؤ انوار یقین قلبش صفا یافته و از حیات

و قدرت و نیروئی تازه برخوردار است؟

پس برای آن که قلب ما از انوار تابناک یقین نورانی باشد، باید از خداوند بخواهیم به ما یقین صادقانه عنایت فرماید؛ زیرا یقین اگر صادقانه باشد، بزرگترین امتحانات نه تنها آن را سست نمی کند، بلکه بر استحکام و قوّت آن می افزاید.

پس در صورتی یقین صادقانه است که تزلزل ناپذیر باشد و در امتحانات، ضعف و سستی نداشته باشد. در دعایی که از حضرت امام صادق علیه السلام در تعقیب نماز ظهر وارد شده، از خداوند این گونه مسئلت می شود:

اَسْأَلُکَ حَقایِقَ الْاِیمانِ وَصِدْقَ الْیَقینِ فِی الْمَواطِنِ کُلِّها.(۲۲۴)

خداوندا، از تو مسئلت می نمایم حقیقتهای ایمان و صدق یقین را در تمام مواطن.

تعبیری که امام صادق علیه السلام در تعقیب نماز ظهر ذکر نموده اند، بیانگر این نکته است که در همه موارد حتّی در سخت ترین آنها، باید یقین محکم و صادقانه و خلل ناپذیر باشد، به حدّی که در سخت ترین حالات و دشوارترین امتحانات پای برجا بوده و ضعف و تزلزل در آن پدیدار نشود.

بدست آوردن این گونه یقین آسان نیست و باید برای ایجاد شدن آن دست به دعا برداشت؛ زیرا یقین صادقانه از صفات اولیاء خداست و همگان را بر آن دسترسی نیست.

۳ – تهذیب نفس

با اصلاح نفس و تهذیب آن از خطرات و خطورات نفسانی و شیطانی، می توان به عالم یقین راه یافت و از سرچشمه آب حیات سیراب شد و دل و جان را از طراوت آن صفا بخشید.

زیرا یقین می تواند انسان را به مقصود نهایی رهنمون شود و در صورت ازدیاد، او را به مقصد اصلی برساند.

بنابراین می توانید با تهذیب و اصلاح نفس، یقین خود را افزایش دهید. این حقیقتی است

که حضرت امام موسی بن جعفرعلیهما السلام به آن تصریح فرموده اند:

... بِاِصْلاحِکُمْ اَنْفُسَکُمْ تَزْدادُوا یَقیناً وَتَرْبَحُوا نَفیساً ثَميناً، رَحِمَ اللَّهُ امْرَءً هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ اَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ، ثُمَّ قالَ: نَحْنُ نُؤَيِّدُ الرُّوحَ بِالطَّاعِهِ للَّهِ وَالْعَمَلِ لَهُ.(۲۲۵)

آن حضرت فرمودند: بوسیله اصلاح نمودن نفس خود، یقین خود را افزایش می دهید و شی ء پر قیمتی را سود می برید. خداوند رحمت کند مردی را که به کار خوب همّت گمارد و آن را انجام دهد یا به کار زشتی تصمیم داشته باشد، ولی خود را از انجام آن باز دارد. آن گاه حضرت فرمودند: ما اهل بیت روح را به وسیله طاعت برای خداوند و عمل برای او تأیید می کنیم.

پس با اصلاح نفس بر یقین انسان افزوده می شود؛ زیرا شکّ که مخالف یقین است یا بر اثر وسوسه شیطان ایجاد می شود و یا با حدیث نفس؛ و در صورت تهذیب و اصلاح نفس، حدیث نفس و وسوسه شیطان مغلوب می شوند.

از مجموع فرمایشات اهل بیت علیهم السلام چنین استفاده می کنیم:

میان حالت یقین و اصلاح نفس تلازم است؛ یعنی لازمه اصلاح نفس، افزایش حالت یقین و لازمه وجود یقین محکم، اصلاح نفس است.

بنابراین با تهذیب نفس، می توانید یقین خود را افزایش دهید و همچنین با تقویت یقین، می توانید باطن و نفس خود را پاکسازی کنید، و با پاکسازی نفس و ایجاد یقین از قدرتهای بزرگ روحی استفاده کنید.

وجود یقین در افرادی که کرامات و امور خارق العاده از آنان ظاهر شده است، کاملاً مشهود است. جریانی که می آوریم گواه بر این حقیقت است.

از مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی نقل شده است که ایشان فرمودند: در سفر حجّ، وقتی وارد حجاز

شـدیم، چون پول همراه نـداشتیم و شـریفِ مکّه نیز مبلغی پول به عنوان »خاوه« از هر مسافر دریافت می کرد، ناچار با عـدّه ای که مایل به پرداخت وجهی از این بابت نبودند، از راه فرعی از جدّه عازم مکّه شدیم.

در بین راه با مأمورین حکومتی برخوردیم؛ آنها مانع حرکت ما شدنـد و گفتنـد: در این محلّ بمانیـد تا مأمورین وصول »خاوه« بیاینـد و پس از پرداخت پـول به راه خـود ادامه دهیـد، در غیر این صـورت حـق ورود به مکّه را ندارـیـد. همگی در سـایه چند درخت خرما به انتظار مأمورین وصول نشستیم.

تمام همراهان پولهای خود را حاضـر کردنـد و به من گفتنـد: شـما نیز پول خود را حاضـر کنیـد. گفتم: من پولی همراه نـدارم. گفتنـد: اگر طمـع داری که مـا به تـو پـول دهیم، پولی به تو نخواهیم داد؛ اگر پولی هم نـدهی، نمی توانی به سوی خـانه خـدا بروی. گفتم: من به شـما طمـع نـدارم، بلکه به خداونـد طمـع دارم که مرا یـاری خواهـد کرد. گفتنـد: در این بیابـان عربسـتان، خداوند چگونه تو را یاری خواهد کرد؟

گفتم: حدیثی از رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم روایت شده: کسی که به مردم خدمت کند و مزدی نخواهد، خداوند در بیابان در حال گرفتاری، همچون سیلی که از کوه جاری می شود و موانع را برطرف می سازد، موانع کار او را رفع می نماید و او را یاری می کند.

پس از سـاعتی، آنهـا سؤال خود را تکرار کردنـد و من نیز همـان پاسـخ را به آنها دادم. آنها با تمسـخر گفتنـد: گویا این شـیخ حشیش کشیده که این حرفها را می زند، والّا در بیابان غیر از ما کسی نیست که

به او کمک کند؛ ما نیز به هیچ وجه به او کمک نخواهیم کرد.

ساعتی نگذشت که از دور گردی ظاهر شد، به همراهان گفتم: این خیری است که به سوی من می آید و آنها استهزاء کردند. پس از لحظاتی از میان گرد و خاک دو نفر سوار ظاهر شدند که اسبی را یدک می کشیدند، به ما نزدیک شدند. یکی از آن دو گفت: آقا شیخ حسنعلی اصفهانی در بین شما کیست؟

همراهان مرا نشان دادند. او گفت: دعوت شریف را اجابت کن. سوار بر اسب شدم و به اتّفاق مأمورین به سوی جایگاه شریفِ مکّه راه افتادیم.

وقتی وارد چادر »شریف« مکّه شدیم، دیدم مرحوم شیخ فضل اللّه نوری و مرحوم حاج شیخ محمّد جواد بیدآبادی - که مرا با آنها سابقه مودّت بود - نیز در آنجا حضور دارند. شریف مکّه حاجتی داشت که من بخواست خداوند آن را برآورده ساختم.

بعد از آن معلوم شد که شریف ابتدا حاجت خود را خدمت مرحوم شیخ فضل اللّه نوری عرض کرده و مرحوم شیخ فضل اللّه به او فرموده بودند: انجام حاجت شما به دست شخصی است به این نام؛ دستور دهید ایشان را پیدا کنند و اینجا بیاورند و حتماً ایشان جزء پیاده ها هستند. از این رو شریف دستور می دهد که مأمورین به تمام راههای فرعی بروند و هر جا مرا یافتند نزد او ببرند.

آری یقین در ظهور کرامات و امور خارق العاده از اولیاء خدا، دارای نقش اساسی است.

نتیجه بحث

افکار و اندیشه های ما در صورتی اثری بسزا دارد که از صفت یقین نسبت به آنها برخوردار باشیم. آنان که در جستجوی مقامات عالی معنوی و جویای رسیدن به معارف

الهی هستند، باید زمینه ایجاد یقین را در خود به وجود آورند.

کسانی که با عالم غیب در ارتباط هستند نیروی یقین را در خود ایجاد نموده و به تقویت و پرورش آن پرداخته اند؛ زیرا یقین شرط اساسی برای رسیدن به عالم معنی و دست یافتن به مقامات معنوی است.

با ایجاد یقین، می توانید دلهای پژمرده و قلبهای زنگار گرفته را حیات تازه بخشیده و مرضهای روح و آلودگیهای فکری را از آن بزدائید. در این صورت هم باطن شما اصلاح می شود و هم ارزش اعمال روزانه شما در پیشگاه خداوند افزایش می یابد.

کسب معارف، تهذیب نفس، مجالست با بزرگان دین و اولیاء خدا، بهترین راههای کسب یقین است.

ترک گناه از شرایط مهمّ و اساسی حفظ یقین است؛ زیرا گناه و معصیت می تواند ایمان و یقین را که در طول سالها به دست آمده نابود کند.

گر عزم تو محکم و متین آمده است

در پرتو انوار یقین آمده است

تا نور یقین به دل نتابید، کجا؟

سرپنجه عزم، از آستین آمده است؟

پی نوشتها

۱) نهج البلاغه: کلمات قصار ۳۳۵.

۲) بحار الأنوار: ۳۲۹/۱۴، از تنبیه الخواطر: ۲۲۹/۲.

۳) بحار الأنوار: ۴۰۹/۶۹، نهج البلاغه: کلمات قصار ۱۰۹.

۴) بحار الأنوار: ۳۱۰/۶۷.

۵) تحف العقول: ۹۳.

۶) بحار الأنوار: ۳۲۲/۷۱، از اصول کافی: ۵۵/۲.

۷) شرح غرر الحکم: ۳۲۱/۵.

۸) همان کتاب: ۳۲۲.

۹) بحار الأنوار: ۴۳۱/۱۳.

۱۰) سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱.

۱۱) شرح غررالحکم: ۱۶۲/۳.

۱۲) شرح غررالحکم: ۴۰۱/۶.

۱۳) شرح غررالحکم: ۱۹/۴.

۱۴) شرح غررالحکم: ۳۲۴/۵.

۱۵) شرح غررالحکم: ۲۷۲/۵.

۱۶) امالی الطوسی: ۱۱۴/۱، بحار الأنوار: ۴۰۳/۷۷.

۱۷) شرح غررالحکم: ۲۱۴/۴.

۱۸) بحار الأنوار: ۱۶۳/۹۵.

۱۹) شرح غررالحکم: ۳۷۲/۵.

۲۰) شرح غررالحکم: ۲۸۰/۵.

۲۱) نیروهای شگرف مغز: ۱۱۹.

۲۲) تقویت و تمرکز فکر: ۱۳۲.

۲۳) بحار الأنوار: ۴۰۸/۲۱.

۲۴) بحار الأنوار: ۱۰۴/۷۵.

۲۵) بحار

الأنوار: ۱۰۱/۷۵.

۲۶) بحار الأنوار: ۱۰۳/۷۵.

۲۷) بحار الأنوار: ۱۰۲/۷۵.

۲۸) بحار الأنوار: ۱۰۳/۷۵.

۲۹) نهج البلاغه: خطبه ۳۵.

۳۰) اگر مسلمانان صدر اسلام به این فرمایش گهربار اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گوش فرا داده و به آن عمل می نمودند، حکومت جابرانه جبت و طاغوت و وارثان آنها بر سر مردم ستمدیده سایه نمی افکند. ولی آن همه نصیحتهائی که مردم آثار مخالفت با آنها را تجربه کرده بودند، در قلوب زنگار گرفته جای نگرفت و متأسّفانه تاریخ سیاه انسانها، همچنان تکرار شد.

۳۱) نهج البلاغه، قصار الحکم: ۲۰۲.

۳۲) نهج البلاغه، قصار الحکم: ۱۵۲.

۳۳) بیندیشید و ثروتمند شوید: ۱۹.

۳۴) شرح غرر الحکم: ۳۳۰/۵.

۳۵) شرح غرر الحکم: ۶۰۶/۲ .

۳۶) بحار الأنوار: ۳۴۲/۷۲.

۳۷) سوره الذّاریات، آیه ۵۶.

۳۸) تفسیر نورالثقلین: ۱۲۲/۵.

۳۹) بحار الأنوار: ۱۴۸/۵۱.

۴۰) بحار الأنوار: ۳۳۹/۹۰.

۴۱) نهج البلاغه: نامه ۵۳.

۴۲) شرح غرر الحکم: ۳۰۵/۵.

۴۳) بحار الأنوار: ۲۴/۴۷.

۴۴) شرح غرر الحکم: ۳۹۴/۵.

۴۵) بحار الأنوار: ۳۳۲/۱۰۰.

۴۶) بحار الأنوار: ۱۲۴/۹۹.

۴۷) بحار الأنوار: ۳۸۰/۱۸.

۴۸) شرح غرر الحکم: ۵۰۰/۴، بحار الأنوار: ۱۴/۷۸.

۴۹) شرح غرر الحکم: ۲۱۰/۵.

۵۰) بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۱، از مجالس شیخ مفیدرحمه الله: ۱۲۸.

۵۱) بحار الأنوار: ۲۲۲/۷۱، از اصول کافی: ۱۴۲/۲.

۵۲) بیندیشید و ثروتمند شوید: ۱۴۰.

۵۳) شرح غررالحکم: ۲۸۸/۵.

۵۴) بحار الأنوار: ۲۵۷/۷۸.

۵۵) إکمال الدین: ۲۲۷، به نقل بحار الأنوار: ۱۹۲/۱۲.

۵۶) فوائد الرضویّه محدّث قمی رحمه الله : ۵۴۴.

۵۷) تذکره القبور: ۷۱.

۵۸) بحار الأنوار: ۵۸۸/۳۳.

۵۹) بحار الأنوار: ۲۱۱/۷۰.

۶۰) امالی صدوق: ۱۹۸، به نقل بحار الأنوار: ۲۰۵/۷.

۶۱) سوره نساء ، آیه ۲۷.

۶۲) بحار الأنوار: ۲۴/۷۰.

۶۳) بحار الأنوار: ۱۵۵/۹۴.

۶۴) نهج البلاغه: نامه ۴۷، بحار الأنوار: ۲۴/۷۵.

۶۵) رك: مغز متفكّر جهان شيعه: ۴۳۹.

۶۶) بحار الأنوار: ۶۳/۳ .

۶۷) بحار الأنوار: ۳۱۷/۶۲.

۶۸) شرح غرر الحكم: ۲۶۲/۳.

۶۹) رك: زندگى و شخصيّت شيخ انصارى: ۵۸.

۷۰)

رک: همان کتاب: ۸۰.

۷۱) رک: همان کتاب: ۸۵ .

۷۲) رک: همان کتاب: ۹۰.

۷۳) شرح غرر الحکم: ۲۸۲/۲.

۷۴) نهج البلاغه: نامه ۳۱.

۷۵) شرح غرر الحکم: ۱۲۰/۲.

۷۶) زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری: ۴۲.

۷۷) شرح غرر الحکم: ۱۱۲/۵.

۷۸) شرح غرر الحکم: ۹۲/۱.

۷۹) نهج البلاغه، کلمات قصار: ۳۲۵.

۸۰) شرح غرر الحکم: ۱۱۵/۵.

۸۱) نهج البلاغه، کلمات قصار: ۲۶۱.

۸۲) شرح غرر الحکم: ۴۹/۱.

۸۳) شرح غرر الحکم: ۴۹۹/۲.

۸۴) سوره رعد ، آیه ۱۴.

۸۵) سوره ابراهیم ، آیه ۲۴.

۸۶) نوشته خطّی استاد اعظم مرحوم آیه اللّه العظمی آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان اللّه علیه.

۸۷) در دعای مأثور چنین وارد شده است: «اَللّٰهُمَّ اَوْصِلْنی اِلَیْکَ مِنْ اَقْرَبِ الطُّرُقِ اِلَیْکَ وَاَسْهَلِها عَلَّیَ ...». بحارالأنوار: ۴۰۶/۹۵ .

۸۸) شرح غررالحکم: ۸۷/۵.

۸۹) اصول کافی: ۲۰/۱.

۹۰) بحار الأنوار: ۱۷۳/۱۰۲ و ۱۸۳.

۹۱) بحار الأنوار: ۲۰۵/۱.

۹۲) سوره زخرف ، آیه ۶۷.

۹۳) بحار الأنوار: ۱۰۲/۷۷.

۹۴) بحار الأنوار: ۷۶/۷۷.

۹۵) بحار الأنوار: ۸۱/۱۹.

۹۶) بحار الأنوار: ۳۴۰/۷۱.

۹۷) اصول کافی: ۳۰/۱.

۹۸) نهج البلاغه: نامه ۶۹ .

۹۹) معجزات و کرامات ائمّه اطهارعلیهم السلام : ۱۱۰.

۱۰۰) اصول کافی: ۳۷۵/۲.

۱ (۱۰۱ و ۲ . نهج البلاغه: خطبه ۸۶ .

(۱۰۲

۱۰۳) بحار الأنوار: ۱۹۷/۷۴.

۱۰۴) شرح غرر الحکم: ۲۸۹/۲.

۱۰۵) سوره نجم ، آیه ۲۹.

۱۰۶) سوره قصص ، آیه ۷۹.

۱۰۷) بحار الأنوار: ۳۶۴/۷۸.

۱۰۸) شرح غرر الحکم: ۸۶/۵.

۱۰۹) بحار الأنوار: ۱۲/۷۸.

۱۱۰) بحار الأنوار: ۳۰۷/۷۰.

۱۱۱) بحار الأنوار: ۱۹۷/۷۴.

۱۱۲) بحار الأنوار: ۶/۷۸.

۱۱۳) نهج البلاغه: نامه ۵۳.

۱۱۴) کتاب السبعین، منتخبات کراوس: ۴۶۴، به نقل تحلیلی از آرای جابر بن حیّان.

۱۱۵) بحار الأنوار: ۶/۷۸.

۱۱۶) بحار الأنوار: ۱۲۸/۷۸.

۱۱۷) بحار الأنوار: ۴۲۲/۷۷.

۱۱۸) بحار الأنوار: ۲۹۴/۱۲.

۱۱۹) نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵.

۱۲۰) بحار الأنوار: ۲۴۲/۵۱.

۱۲۱) نهج البلاغه: نامه ۷۸.

۱۲۲) بحار الأنوار: ۱۶۰/۱، نهج البلاغه: نامه ۳۱.

۱۲۳) بحار الأنوار: ۴۱۰/۶۹.

۱۲۴) بحار الأنوار: ۳۹۱/۷۰،

مصباح الشريعه: ۶۱.

۱۲۵) سوره مائده ، آیه ۳۰.

۱۲۶) نهج البلاغه: کلمات قصار ۲۰۲.

۲ (۱۲۷) اصول کافی: ۳۳۶/۲.

(۱۲۸

۱۲۹) سوره رعد ، آیه ۱۱.

۱۳۰) بحار الأنوار: ۱۹۳/۹۰، البلد الأمین: ۱۲۷، المصباح: ۱۲۳، مصباح المتهجّد: ۳۲۹.

۱۳۱) بحار الأنوار: ۴۶ ص ۲۴۴، الخرائج: ۲۲۹.

۱۳۲) سوره صفّ ، آیه ۱۴.

۱۳۳) رک: العبقریّ الحسان: ۱۰۶/۲.

۱۳۴) شرح غرر الحکم : ۱۶۰/۵.

۱۳۵) شرح غرر الحکم: ۲۵۴/۵.

۱۳۶) بحار الأنوار: ۵۰/۴۴.

۱۳۷) سوره لقمان ، آیه ۱۷.

۱۳۸) سوره انبیاء ، آیه ۸۳.

۱۳۹) رک: معراج السعاده مرحوم نراقی.

۱۴۰) نهج البلاغه: نامه ۳۱.

۱۴۱) بحار الأنوار: ۶۱/۳۴.

۱۴۲) بحار الأنوار: ۲۲۷/۱.

۱۴۳) سوره فیل ، آیه ۱.

۱۴۴) معجزات و کرامات ائمّه اطهارعلیهم السلام : ۲۰۰.

۱۴۵) زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری: ۴۲۷.

۱۴۶) سوره بقره، آیه ۴۵.

۱۴۷) سوره آل عمران ، آیه ۲۰۰.

۱۴۸) رک: تفسیر عیّاشی: ۲۱۲/۱.

۱۴۹) سوره انفال ، آیه ۶۵ .

۱۵۰) سوره مریم، آیه ۵۱.

۱۵۱) سوره یوسف، آیه ۲۴.

۱۵۲) بحار الأنوار: ۲۸۳/۵۲.

۱۵۳) بحار الأنوار: ۲۴۵/۷۰، مصباح الشریعه: ۵۲.

۱۵۴) رک: فوائد الرضویّه محدّث قمی رحمه الله: ۴۵۲.

۱۵۵) بحار الأنوار: ۲۲۹/۷۰ و ۲۶۱/۸۴، اصول کافی: ۱۶/۲.

۱۵۶) سوره غافر، آیه ۱۴.

۱۵۷) بحار الأنوار: ۲۱۶/۷۱.

۱۵۸) سوره یونس، آیه ۲۲.

۱۵۹) سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۱۶۰) بحار الأنوار: ۲۹۰/۷۷.

۱۶۱) بحار الأنوار: ۲۳۰/۷۰، اصول کافی: ۱۶/۲.

۱۶۲) بحار الأنوار: ۱۱۵/۵۲.

۱۶۳) بحار الأنوار: ۲۴۹/۷۰.

۱۶۴) بحار الأنوار: ۲۵/۷۰.

۱۶۵) بحار الأنوار: ۲۱۵/۷۷.

۱۶۶) بحار الأنوار: ۲۸۰/۸۷.

۱۶۷) اصول کافی: ۴۶۸/۲.

۱۶۸) سوره مجادله، آیه ۱۱.

۱۶۹) سوره زمر، آیه ۹.

۱۷۰) بحار الأنوار: ۲۰۴/۱.

۱۷۱) سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۱۷۲) بحار الأنوار: ۱۸۵/۱.

۱۷۳) بحار الأنوار: ۳۲/۲.

۱۷۴) نهج البلاغه: کلمات قصار ۲۸۰.

۱۷۵) بحار الأنوار: ۳۲/۲.

۱۷۶) بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۷.

۱۷۷) علم و نابخردی: ۷۶.

۱۷۸) نهج البلاغه: خطبه ۲۷.

۱۷۹) روانشناسی ضمیر ناخودآگاه: ۷۸.

۱۸۰) بحار الأنوار: ۳۴۴/۷۰.

۱۸۱) فوائد الرضویه مرحوم محدّث قمی: ۴۴۰.

۱۸۲) بحار الأنوار: ۲/۲.

۱۸۳)

فوائد الرضویه مرحوم محدّث قمی: ۴۰۶.

۱۸۴) بحار الأنوار: ۲۳۳/۷۸.

۱۸۵) تحف العقول مرحوم حرّانی: ۴۵۷.

۱۸۶) بحار الأنوار: ۱۶۲/۱۰۲.

۱۸۷) سوره هود، آیه ۸۸.

۱۸۸) کنز الفوائد کراجکی به نقل بحار الأنوار: ۲۱۰/۵.

۱۸۹) بحار الأنوار: ۹۴/۱.

۱۹۰) فوائد الرضویّه محدّث قمی رحمه الله: ۴۰۱.

۱۹۱) فوائد الرضویّه محدّث قمی رحمه الله: ۴۰۲.

۱۹۲) فوائد الرضویّه محدّث قمّی رحمه الله: ۴۰۱.

۱۹۳) بحار الأنوار: ۱۹۸/۹۱.

۱۹۴) بحار الأنوار: ۱۰/۲۴، تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۷، معانی الأخبار: ۱۵.

۱۹۵) بحار الأنوار: ۳۷/۹۸.

۱۹۶) بحار الأنوار: ۵۳/۹۸.

۱۹۷) بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۰۰.

۱۹۸) فوائد الرضویّه محدّث قمی رحمه الله: ۴۱۱.

۱۹۹) بحار الأنوار: ۳۵۶/۷۸.

۲۰۰) شرح غرر الحکم: ۳۰۸/۵.

۲۰۱) شرح غرر الحکم: ۱۴۴/۱.

۲۰۲) سوره انعام، آیه ۷۵.

۲۰۳) سوره بقره آیه ۲۶۰.

۲۰۴) بحار الأنوار: ۱۷۶/۷۰.

۲۰۵) بحار الأنوار: ۲۱۹/۷۷.

۲۰۶) شرح غرر الحکم: ۲۳۰/۵.

۲۰۷) بحار الأنوار: ۱۸۵/۷۸.

۲۰۸) فوائد الرضویّه محدّث قمی رحمه الله : ۳۸۸.

۲۰۹) جامع الدرر: ۳۷۰/۲.

۲۱۰) تذکره القبور: ۶۰.

۲۱۱) اصول کافی: ۵۷/۲.

۲۱۲) با محرمان راز: ۵۴.

۲۱۳) بحار الأنوار: ۲۸۶/۹۰.

۲۱۴) بحار الأنوار: ۲۱۱/۲۱.

۲۱۵) بحار الأنوار: ۱۴۷/۵۱.

۲۱۶) بحار الأنوار: ۱۴۷/۹۴.

۲۱۷) بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۳، اصول کافی: ۳۰۶/۲.

۲۱۸) بحار الأنوار: ۳۴۷/۲۸.

۲۱۹) بحار الأنوار: ۴۲/۹۰.

۲۲۰) بحار الأنوار: ۲۷/۷۷.

۲۲۱) بحار الأنوار: ۲۹۳/۷۷.

۲۲۲) سوره انعام، آیه ۱۲۲.

۲۲۳) بحار الأنوار: ۱۶۵/۷۸.

۲۲۴) بحار الأنوار: ۷۱/۸۶.

۲۲۵) اصول کافی: ۲۶۸/۲، بحار الأنوار: ۱۹۴/۶۹.

این اسرار موفقیت ج ۱ می باشد

۲۲ / ۵ / ۱۴۳۱ جمادی الثانی

اسرارموفقیت جلد دوم

مشخصات کتاب

اسرار موفقیت

جلددوم

تألیف

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

پیش گفتار

برای تکامل روحی، نیاز شدیدی به خودشناسی دارید تا از قدرتهای عظیمِ روح و روان خود آگاه شوید و با شناخت خویش زمینه آشنایی با معارف که روشن کننده قلب و جانست، برای شما فراهم شده و معارف عالی و عقاید صحیح را به دست آورید. در این هنگام با علم و آگاهی و معرفت کامل به عبادت و بندگی خداوند بپردازید و با خدای خود مناجات کنید تا حلاوت و شیرینیِ بندگی را دریابید و جاذبه الهی، شما را از جذبه های نفسانی رهایی بخشد.

توجّه داشته باشید در صورتی به این مقام دست می یابید که عبادت و بندگی شما همراه با تقوا و پرهیزکاری باشد و گرنه عبادت، بدون رعایت تقوا، جز رنج و ملال اثری ندارد. برای رسیدن به مقام تقوا باید کار و کوشش کنید و به سعی و تلاش بپردازید؛ زیرا برای دست یافتن به حالت روحی و معنوی، باید زحمت بکشید و از ضعف و سستی بپرهیزید.

اگر کار و کوششِ خود را بی اثر می بینید و یا معتقد هستید تأثیر چندانی ندارد، از عالم غیب استمداد کنید و با توسّل به اهل بیت علیهم السلام وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به مقام قرب الهی راه یابید.

اگر خود را در دریـای بلاـ گرفتار می بینیـد، کشتیِ نجات، در دریاست، او به سوی شـما می آیـد، شـما نیز به سوی او حرکت کنید؛ تا در این صورت عظمت ولایت اهل بیت علیهم السلام را دریابید و محبّت اهل بیت علیهم السلام سراسر وجودتان را فرا گیرد.

در این هنگام درک می کنید راه

نجات، اعتقاد به ولایت و داشتن محبّت اهل بیت علیهم السلام است؛ چون دوستی خاندان وحی، اکسیر شفابخشی است که هر چه افزونتر شود، روح و روان را پـاکتر می کنـد؛ به گونه ای که آمادگی باطنی برای حکومت الهی در شـما ایجاد می گردد و در انتظار فرا رسیدن تحوّل عظیم جهانی به دست پرقدرت حضرت بقیّهاللّه الأعظم ارواحنا فداه روزشماری می کنید و در پرتو این حالت، راز کامیابی و رمز موفقیّت را در خود می یابید.

انتظار به معنای کامل و واقعیِ آن، اسرار ناشناخته ای را آشکار می کند که باید با رازداری از آنها نگهداری کنید. اگر بتوانید زبان خود را کنترل کنید، توفیقات شما روزافزون می شود و از اسرار موفقیّت، آگاهی بیشتری پیدا می کنید.

سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی

اخودشناسی یا راه تکامل

کسـی می تواند از قدرتهای عجیب و شـگفت انگیز روحیِ خود اسـتفاده کند که از وجود آنها آگاهی داشـته باشد و در صدد بیـدار ساختن و بهره مند شدن از این قدرتها باشد، و گرنه چگونه می تواند از آنها اسـتفاده کند؟ بنابر این انسان برای دستیابی به مقامات عالی روحی و معنوی، باید به خودشناسـی رو آورد و به وجود این قدرتها و راه پرورش و تکامل آنها آشنا باشد، تا راه ترقّی و پیشرفت برای او روشن شود.

بسـیاری از جوانان برای آشنایی با زیباییهای طبیعت، به کوهنوردی و یا مسافرت به کشورهای دوردست می پردازند و به خاطر آن زحمتهای فراوانی را متحمّل می شونـد؛ این گونه کارها اگر با برنامه صـحیح باشد و بر اثر نشـست و برخاست با دیگران از آنان رنگ نگیرند، نشاط تازه ای به آنان می دهد. ولی مهم تر از گردش به اطراف جهان این است که به »سفر خودیابی«

بپردازند و بدانند پی بردن به اسرار وجود خودشان، اهمیّت بسیار بیشتری از شناخت رازهای سرزمینهای دوردست دارد.

اگر ما بدانیم خودشناسی و آشنایی با قدرتها و نیروهای نهفته در درون ما در خودسازی و تکامل ما دارای نقش مهمّ و اساسی است، بیشتر به آن اهمیّت می دهیم.

خود شناسی، نه تنها برای تکامل و پیشرفت بسیار لازم است؛ بلکه می توان گفت: برای دست یافتن به حالات روحی و معنوی، ثمربخش ترین و پرسودترین نوعِ معرفت از انواع معارف است.

به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَعْرِفَهُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعارِفِ.(۱)

شناخت نفس، نافع ترینِ همه معارف است.

زیرا با معرفت نفس، انسان با عواملی که در وجودش هست و در زمینه پیشرفت و تکامل او مؤثرند، آشنائی پیدا می کند و موانعی که در وجود او در مورد کسب انواع معارف و ترقی و نجات هست، برای او روشن می شود. در این صورت با مقتضیات و موانعِ راهی که در پیش دارد، آشنائی پیدا می کند. و شناخت اموری که مقتضی پیشرفت و همچنین اموری که مانع راه هستند، از شرایط حتمی تکامل روحی است.

انسان با شناخت آنها، دریچه های نور و روشنایی را برای خود می گشاید و با انجام مقتضیات و رفع موانع، بزرگترین راه نجات را به دست می آورد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

نالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَهِ النَّفْسِ.(۲)

کسی که به معرفت نفس ظفر یابد، به بزرگترین راه نجات و کامیابی نائل شده است.

با این بیان، روشن شد که شناخت نفس و آگاهی از قدرتهای عظیمی که در او نهفته است، از شرایط ضروری و حتمی برای تکامل است و آگاهی از قدرتهای نفس، اعم از نیروهای سازنده و نیروهای ویرانگر، کاملاً ضرورت دارد.

انسان

باید بداند چه چیزهائی نفس او را دربند نموده و چگونه می تواند از آنها رهایی یابد؛ تا خود را از قید آنها آزاد ساخته و قدرتهای نهفته خود را بیدار و فعّال نماید.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام این گونه انسان را که آشنا با نفس و حالات نفسانی است، »عارف« معرّفی می کنند و می فرمایند:

اَلْعارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاَعْتَقَها وَنَزَّهَها عَنْ كُلِّ مايُبْعِدُها وَيُوبِقُها.(۳)

عارف کسی است که نفس خود را بشناسد؛ آن گاه او را)از قید وبند(آزاد نماید و او را از هر چه آن را دور می سازد، پاک نماید.

آنچه در علم بیش می باید

دانش ذات خویش می باید

این بدان کایت شرف این است

نسخه سرّ مَنْ عَرَف این است

فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همّت، ایمان و یقین از قدرتهای پرتوانِ نفس شما هستند. آنها را از ضعف و سستی پاکسازی نموده و از قید و بندها آزاد نمائید، و از آنها همچون بال برای پرواز به سوی خوبیها و نیکیها استفاده کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اِنَّ النَّفْسَ جَوْهَرَةٌ ثَمینَةٌ مَنْ صانَهْا رَفَعَها وَمَنْ اِبْتَذَلَها وَضَعَها.(۴)

براستی که نفس گوهری گرانبها است. هر کس او را محافظت کند، او را بلند می نماید و هر کس او را به ابتذال بکشاند، او را پست می کند.

بنابراین گوهر پر قیمت نفس خود را ارج نهید و آن را از آلودگیها پاک نمائید، تابه مقامات عالی معنوی و روحی راه یابید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ.(۵)

کسی که نفس خود را بشناسد، مجرّد می شود.

در این حال نه تنها نفس، انسان را به کارهای زشت تحریک نمی کند؛ بلکه وی را راهنمایی و ارشاد می کند. آن حضرت

علیه السلام می فرمایند:

لاتَعْصِ نَفْسَکَ إِذا هِیَ أَرْشَدَتْکَ.(۶)

هرگاه نفست تو را راهنمائی

نمود، با آن مخالفت مکن.

پاکسازی نفس

برای پاکسازی فکر و اندیشه، همت و اراده و قدرتهای دیگر نفس، باید به کوشش و جدّیت بپردازید و از اهمال و سستی دوری کنید، زیرا برای اصلاح نفس و آزاد ساختن قدرتهای فراوانی که در آن نهفته است، سعی و تلاش لازم است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لاتَتْرُكِ الاِجْتِهادَ فی اِصْلاحِ نَفْسِكَ، فَإِنَّهُ لايُعينُكَ إلاّ الْجِدُّ.(۷)

تلاش در اصلاح نفس خود را ترک مکن، زیرا که در این راه تو را کمک نمی کند مگر کوشش.

با کمال تأسّف، با همه اهمیّتی که این مسئله دارد، به آن کمتر توجّه می کنیم. باید ببینیم مردان خدا چگونه خود را شناختند؟ و چگونه توانستند به مقامات ارزنده راه یابند؟ و چگونه به مقام شرافت نفس رسیدند؟ و ما چگونه می توانیم در راه آنان گام برداریم و به سرنوشتی که آنان رسیدند، دست یابیم؟

پاسخ این سئوال را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی گویا چنین بیان فرموده اند:

عَوِّدْ نَفْسَكَ فِعْلَ الْمَكارِمِ وَتَحَمُّلَ أَعْباءِ الْمَغارِمِ، تَشْرُفَ نَفْسَكَ.(۸)

نفس خود را به انجام کارهای پسندیده و به تحمّل رنج غرامتها عادت ده، تا نفس خود را بلند مرتبه گردانی.

بزرگان ما به این گفتار پر معنی، لباس عمل پوشاندند و به مقام شرافت نفس که خودسازی و خودشناسی است، رسیدند. ما نیز اگر اعمال پسندیده را انجام دهیم و زحمت انجام کارهای مشکل را تحمّل کنیم، با مرور زمان به خود شناسی و مقام والای انسانیّت - که شرافت نفس است - دست می یابیم.

خودشناسی و مکاشفه

از بزرگترین رازهای خود شناسی این است که بدانیم:

نفس مجمع اضداد است و همچون کانونی که افراد نیک و بد را در خود جای می دهد، نفس نیز خوبیها وبدیها را در خود جای

می دهد. نفس می تواند دوستی و دشمنی با یک فرد یا یک موضوع را در خود قرار دهد. می تواند افکار، اندیشه ها و عقاید صحیح و اشتباه را در خود جمع کند.

بنابر این با آگاهی از این حقیقت، تا نفس به مراحل عالی نرسیده و تکامل نیافته باشد، نمی توانیم همه آثار و دریافتهای او را صحیح و سالم بدانیم. برای توضیح مطلب می گوئیم: دریافتهای نفس و مکاشفات، به طور کلّی به سه دسته تقسیم می شوند:

۱ - مکاشفات رحمانی

۲ - مکاشفات شیطانی

۳ - مکاشفات نفسانی

۱ - مکاشفات رحمانی، از الهام ملائکه سرچشمه می گیرند. اگر چه اندک و کمیابند، ولی دارای حقیقت بوده و صحیح هستند.

۲ - دسته دیگر از مکاشفات را، عوامل شیطانی ایجاد می کنند و بر فرض در موردی یا در مواردی خبر صحیح و درستی را ارائه دهند، نباید به آنها اعتنائی کرد و گرنه کم کم در انسان نفوذ نموده و بر او مسلّط می شوند و با مرور زمان، انسان به این گونه مکاشفات خو می گیرد و شیطان نیز به القاء این گونه مکاشفات بر او عادت می نماید.

چه بسیار انسانهایی که بر اثر عدم علم و آگاهی و دور بودن از راهنماییهای حیاتبخش خاندان وحی، خود را به این گونه مکاشفات و خیالات آلوده ساختند و عمر خود را به گمان آن که دارای بزرگترین حالات روحی و معنوی هستند، از دست دادند.

۳ - دسته سوّم، مکاشفات نفسانی هستند. صحّت این گونه مکاشفات و بطلان آنها بستگی به صفای نفس و نورانیّت آن دارد. اگر کسی همچون سلمان و ابوذر به درجه کمال رسیده باشد، همه مکاشفات او صحیح است. ولی اگر به تکامل نرسیده باشد،

چون افکار، اندیشه ها و اعتقاداتی که در اعماقِ نفس او وجود دارد، در مکاشفات و دریافتهای نفسانیِ او مؤثّر هستند صحّت مکاشفات او بستگی به ارزش افکار و عقاید او دارد.

بنابر این انسان نمی تواند صحّت مکاشفات خود را در صورتی که اعماق وجودش را از اعتقادات و افکار و خیالات اشتباهی که در او انباشته شده پاک نساخته، تضمین کند.

زیرا مکاشفات نفسانی در بسیاری از موارد، از آنچه در نفس انباشته و نگه داشته شده است، سرچشمه می گیرد و چون نفسهایی که به تکامل راه نیافته اند، مجمع حق و غیر حق و کانون امور صحیح و باطل هستند؛ نباید به هر گونه مکاشفه ای اعتماد و اعتقاد پیدا نمود. و همان بهتر که به جای توجه به این گونه مکاشفات و الهامات، به سوی تکامل و خود سازی بر مبنای راهنماییهای اهل بیت علیهم السلام که آشنا با تمامی اسرار وجود هستند، روی آوریم.

بنابراین هر که جویای به دست آوردن مکاشفات و تشنه دارا بودن این حالات است، لازم است اوّل به »خود سازی« بر مبنای موازین مکتب وحی بپردازد؛ تا نفس و هواهای آن در مکاشفات او نقشی نداشته باشند.

نمونه ای از خودشناسی در غرب

در بعضی از کشورهای غرب، برای ورود به مراکز آموزشی، دانشگاه ها و... دانشجویان را تست می کنند و از پاسخِ آنها به سؤالات گوناگونی که از آنان می کنند، بدست می آورند که از نظر استعداد روحی، در چه زمینه ای بیشتر آمادگی دارند و پیشرفت آنان در کدام قسمت از علوم و حرفه ها بهتر و بیشتر است، و پس از آن که روشن شد برای کدام رشته از علوم یا کدام یک از حرفه ها بیشتر آمادگی دارند، آن رشته

را برای آنان برمی گزینند.

این نوع خود شناسی گر چه فوائدی را در بر دارد و مانع از هدر رفتن بسیاری از انرژیهائی که باید در راه صحیح مصرف شود، می گردد؛ ولی اکتفا نمودن به آن تا آخر زندگی و ادامه دادن راهی که در جوانی آمادگی بیشتری برای آن داشته اند، همانند این است که شخصی در جوانی برای آگاهی از سلامت جسمی خویش، خود را چک کند و تا کهنسالی نیز به آن اکتفاء نماید!

این گونه شناخت، فقط برای محدوده ای از زمان – نه تمام عمر – کافی است. چون همان گونه که می دانیم قدرتهای درونی و روحی انسان، گاهی از کودکی یا جوانی در انسان هویدا است و گاهی مرور زمان و افزایش عقل و تجربه، قدرتهای بزرگی را در بزرگسالی و کهولت در برخی از افراد آشکار می کند.

بنابر این، انسان باید همیشه در تلاش باشد که از قدرتهای نهان و نهفته خود، آگاهی داشته باشد و آنها را آشکار کند. مگر نه این است که بعضی از نوابغ در کهنسالی به نبوغ رسیده اند.

بنابر این کسی که در تست هوش در حدّ یک معلّم و آموزگار از نظر قدرت استعداد برخوردار بوده است، نباید تا آخر عمر خود را یک آموزگار بداند؛ بلکه باید با الهام از مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم السلام توجّه داشته باشد خداوند مهربان خصلتها و ویژگیهایی در او آفریده است که با استفاده از آنها می تواند درهای جدیدی از استعداد و شکوفایی را به سوی خود باز کند.

تلقین، همّت عالی، توبه و .... از این گونه ویژگیها است.

به عنوان نمونه، انسان می تواند بر اثر توبه، به قدرت نیروی عظیم

– تبـدیل – که در او نهفته است، راه یابد و به انسانی جدید، با قدرتهایی تازه و بزرگ تبدیل شود. مسئله تلقین، اراده و همّت عـالی که در کلمـات انسـان سازِ خانـدان وحی، درسـهای سازنـده ای در پیرامون آنهـا به انسانهـا آموخته انـد، نیز همین گونه هستند.

بنـابر این بـا وجود این گونه ویژگیها، اگر به آنها توجّهی نداشـته باشـیم و به خاطر شـناخت قـدرتهای خود در محـدوده ای از زمـان، اگر در تمـام عمر خویش به آن اکتفا کنیم، در اشـتباه خواهیم بود. ما بایـد همیشه به بررسـی نفس و تحوّلات آن توجّه داشته باشیم، تا بینشی دور اندیشانه از نفس خود داشته باشیم.

پس خودشناسـی در برهـه ای از زمـان، دلیـل بر خودشناسـی و خودسـازی در تمـام عمر نیست؛ بلکه بایـد برای خودشناسـی و خودسازی، با دور اندیشی همیشه در فکر نفس و مالکیّت بر آن باشیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ الْحازِمَ مَنْ قَیَّدَ نَفْسَهُ بِالْمُحاسَبَهِ وَمَلِکَها بِالمُغاضَبَهِ وَقَتَلَهابِالْمُجاهَدَهِ .(۹)

به راستی که دور اندیش کسـی است که نفس خود رابه وسـیله محاسبه دربند کشد و با غضب نمودن بر نفس، مالک آن شود و با مجاهده آن را بکشد.

بر اثر دور اندیشـی، محاسـبه و مغاضـبه نفس، تحوّلاتی در نفس انسان پدیدمی آید که تسـتهای زمانِ گذشته ارزش خود را از دست می دهند.

پس با دگرگونی هایی که در نفس پدید می آید و با تجدید شخصیّتها بر اثر کارهایی که بر نفس شده، باید به تستهای جدید دست زد؛ همان گونه که باید چک نمودن بدن را با گذشت زمان، تکرار نمود.

به این جهت، روانشـناسان، راه هـای گونـاگون دیگری را برای فرار از آشـفتگیهای روحی، و سامان دادن به زنـدگی ارائه می دهند: قدرت تصویر

و تصوّر، تجسّم، تلقین و اراده از راه های مهمّی است که آنان به آنها تکیه می کنند.

همه حقایقی که تازه به آن راه یافته انـد، پیشوایان ما از دیر زمان به ما آموخته انـد. بنابراین ما نیازی به تازه یافته های آنان که بـا بافته های خود همراه ساخته انـد، نـداریم. ما هیـچ گونه نیازی به آنچه »دون خوان« و »کاسـتاندا« تجربه کرده و نوشـته انـد، نداریم. همان بهتر که آنان جادوگرانِ سرخپوست آمریکا را به دام بیندازند.

همان گونه که احتیاجی به راهنماییهای »ماهاریشـی« نداریم. او بهتر است که سیـک ها و هندوهای هندوستان را تعلیم دهد. ما نیازی به »ذن بودیسم« و چماقهای »پیران« نداریم. همان بهتر که آنان طریقت »ذن« و »گوان« را به گاوپرستان بیاموزند. ما نه به »بصـیرتِ« »کریشـنامورتی« نیـاز داریم و نه به »دنـدان ببر« او. بهتر این است که آنـان از جوانـانِ آگاه ما دنـدانِ طمع خویش را بکنند.

عوامل خودشناسی

۱ـ نقش اراده در خودشناسی

اشاره

اگر هوای نفس خود را قوی و بـا صـلابت می دانیـد، برای آن است که تصـمیم و اراده شـما درباره خود سازی ضـعیف است. شما مردانه تصـمیم بگیریـد و با اراده قوی در صـراط مسـتقیم گام بردارید، در این صورت یقین خواهید نمود که نفس شـما و هوا و هوس آن مغلوب و مقهور شما هستند.

یقین داشته باشید، با قدرت اراده این حقیقت را در می یابید که نفس شما در برابر تصمیم شما قدرتی ندارد. این حقیقتی است که حضرت امام صادق علیه السلام آن را این گونه بیان فرموده اند:

صاحِبُ النِّیَّهِ الْخالِصَهِ نَفْسُهُ وَهَواهُ مَقْهُورَتانِ تَحْتَ سُلْطانِ تَعْظیمِ اللَّهِ وَالْحَیاءِ مِنْهُ.(۱۰)

کسی که دارای تصمیم و نیّت خالصانه است، نفس او و هوای او در پیشگاه سلطنت و بزرگداشت مقام الهی و

حیاء از او مقهور هستند.

یعنی کسی که دارای تصمیم خالصانه است، خود را در حال حضور در پیشگاه باعظمت خداوند می بیند و شرم و حیاء مانع او برای انجام کارهای ناپسند می شود. به این جهت نفس او و هواهای نفسانی او مقهور او شده و در اختیار او قرار می گیرند.

بنابراین از قوی بودن نفس خود گله نداشته باشید؛ بلکه از بی تصمیم بودن و از ضعف اراده خود ناراحت باشید و در پی اصلاح آن برآئید.

این گونه نفس را تضعیف کنید

شما تصمیم بگیرید هر گاه گناه و یا کار اشتباهی را انجام دادید در برابر آن، کار خوب و پسندیده ای را انجام دهید. اگر به این برنامه عمل نمایید، پس از چند روز ضعفِ هواهای نفسانی را در خود مشاهده خواهید کرد.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

إِذا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوها .(۱۱)

هر گاه کار زشتی را انجام دادی، کار نیکی انجام ده تا آن را نابود کند.

کار پسندیده ای که برای جبران کار خطا و اشتباه خود انجام می دهید، آثار ناپسند کار زشت را از میان می برد. یکی از آن آثار، قدرت هواهای نفسانی است. بنابراین با استفاده از گفتار انسان ساز خاندان وحی، هم اکنون تصمیم بگیرید: هر گاه کار خطایی را انجام دادید، در برابر آن، عمل نیک و پسندیده ای را انجام دهید تا اثر کار زشت را نابود کند. این یک کلید مهمّ موفّقیّت است که هیچگاه نباید آن را از دست بدهید .

یقین داشته باشید با پیروی از فرمایشات اهل بیت علیهم السلام راه تاریک برای شما روشن می شود، پیچیدگی ها برایتان گشوده می شود و نفسِ غالب، مغلوب شما می گردد، در این هنگام باور خواهید نمود بسیاری

از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

اینک داستانی از مرحوم میرزای قمی که از چهره های درخشان دین است، می آوریم تا باور کنید که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

پس از فوت مرحوم میرزای قمی رحمه اللّه علیه ، شخصی از اهل شیروان همیشه در مرقد مرحوم میرزای قمی حاضر می شد و مانند خدّام در آن بقعه خدمت می کرد، بدون آن که کسی به او مزد دهد، یا آن که او را بر این کار گماشته باشند. و چون این عمل خلاف مرسوم بود، علّت خدمتگزاری او را جویا شدند.

او گفت: من مردی از اهل شیروان هستم و از ثروتمندان آن شهر بودم. خود را مستطیع حجّ دیدم و به اراده حجّ بیت اللّه الحرام، لباس سفر پوشیده و از شهر خارج شدم.

پس از رسیدن به مکّه معظّمه و انجام اعمال حجّ، از راه دریا برمی گشتم. روزی در کشتی برای قضای حاجت لب کشتی رفته بودم. چون نشستم، بند کیسه پول پاره شد و به دریا افتاد. آه پر درد از دل کشیدم و از آن قطع امید نمودم. حیران به منزلگاه خود برگشتم و مقداری از وسائلی که داشتم، سرمایه احتیاجات خویش نمودم تا وارد نجف اشرف شدم و به پناه بی پناهان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شدم.

در یکی از شبها آن حضرت را در خواب دیدم فرمودند: غم مخور، به قم برو و کیسه پول خود را از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه که آن را به تو می رساند.

از خواب بیدار شدم و آن را از عجائب روزگار دانستم. با خود گفتم که کیسه پول من در دریای عمّان افتاده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به

شهر قم راهنمایی می فرماید!

بـا خود گفتم: زیارتگـاه هـای مطهّر عراق را زیارت می کنم و به قصـد زیارت حضـرت معصومه علیها السـلام به قم می روم و مطلب خود را به میرزای قمی می گویم، شاید فکری بکنند.

به این جهت به قم آمـدم و بعـد از زیـارت حضـرت معصومه علیها السـلام به خانه مرحوم میرزای قمی رفتم. اتفاقاً وقت خواب قیلوله بود، و ایشان در منزل بیرونی تشریف نداشتند. به یکی از ملازمین ایشان گفتم: من مردی غریب هستم و از راه دور آمده ام؛ به جنـاب میرزا حـاجتی دارم. در جـواب گفت: ایشـان اکنـون خـواب هسـتند برو عصـر بیـا. گفتم: عرضم مختصـر است. با ناراحتی گفت: برو درب اندرون را بزن.

من جسارت کرده، رفتم و حلقه درب را زدم آوازی بلند شد که فلانی صبر کن تا من بیایم و مرا به اسم، نام برد. من از این که نـامم را برد، تعجّب کردم. آن گـاه زود به نزدم آمـد و همـان کیسه پول را که در دریـای عمّـان افتـاده بود، از زیر لبـاس خود درآورد و به من داد و فرمود: راضی نیستم تا زنده هستم کسی از این جریان باخبر شود؛ آن را بردار و به وطن خود باز گرد.

من دست آن جناب را بوسـیدم و با ایشان وداع نمودم وفردای آن روز روانه وطن شدم. چون به آنجا رسـیدم، رفت و آمدها و کسب و کار، این خاطره را تا مـدّتی از یادم برد؛ تا آن که پس از مـدّتی که آسوده خاطر شدم، اتفاقاً روزی با همسـرم نشسـته بودم و از جریانهای گذشته و گزارشات سفر برای او صحبت می کردم؛ این جریان به یادم آمد و تفصیلِ

آن را برای همسرم گفتم.

چون او از این ماجرا آگاه شد، بسیار تعجّب کرد و گفت: تو که با چنین شخصی آشنا گشته ای و به همین مقدار اکتفا نموده ای و از ملازمت و همنشینی او دست کشیده ای؟! گفتم: پس باید چکنم؟ گفت: انسان باید در خدمت این بزرگان باشد تا وقتی که جان به جان آفرین تسلیم نماید، آن گاه در کنار او دفن شود.

گفتم: حالت اشتیاقی که برای دیدن نزدیکانم داشتم، مرا از انجام این کار باز داشت. حال هم که گذشت و از این نعمت بزرگ محروم شدیم.

گفت: نه واللّه وقت نگذشته و به آسانی می توان آن را جبران کرد. زیرا شهر قم از شهرستانهای آباد و معنوی است و درکِ خدمت چنین بزرگانی سرآمد همه کارهای خوب است. برخیز هر چه داریم نقد کن؛ آن را با خود به قم می بریم و سرمایه زندگی قرار می دهیم و دوره عمر را در مجاورت قبر مطهّر حضرت معصومه علیها السلام و در خدمت این مرد بزرگ صرف می کنیم.

من رأی او را پذیرفتم و خانه و زمین و اموال خود را فروختم و نقد نمودم و با همسرم به سوی قم حرکت کردیم. وقتی وارد شهر شدیم، آگاه شدیم که میرزای قمی مرحوم شده اند. از آن زمان تا به حال من ملازمت قبر او را اختیار نموده ام و تا جان در بدن دارم از این مکان دست بر نمی دارم، بلکه آن را مایه افتخار خود می دانم.(۱۲)

این جریان، روشنگر این حقیقت است که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است؛ ولی ما در پی انجام آنها نرفته ایم و راه آن را نیافته ایم. از این جهت آنها را

غیر ممکن می نامیم، در حالی که در واقع آنها ممکن هستند و در خارج واقع شده و می شوند. مانند کیسه پول که در دریای عمّان افتاده و مرحوم میرزای قمی در قم آن را از زیر پیراهن خود در می آورد و به صاحبش می دهد.

نکته جالب توجّه این است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را به مرد شیروانی معرّفی می نمایند، می فرمایند: از میرزا ابوالقاسم عالمِ قمی بخواه. یعنی آن حضرت این گونه افراد را عالم می دانند ؛ زیرا می توانستند از او به گونه ای دیگر تعبیر فرمایند و طبق شهرت وی او را میرزای قمی معرّفی فرمایند .

پس بخواهید و به خواستن خود ادامه دهید تا با مرور زمان، به خود شناسی راه یابید و بعضی از امور غیر ممکن برای شما ممکن شود، همان گونه که قدرت هواهای نفسانی، خواسته ناآگاهانه و یا خودآگاه انسانها است؛ کنترل نفس نیز همین گونه است. یعنی اگر انسان بخواهد، می تواند نفس خود را مهار کند؛ همان گونه که می تواند آن را رها کرده و از حیوانات پست تر شود.

آدمی زاده طرفه معجونی است

از ملایک سرشته و زحیوان

گر کند میل این، شود پس از آن

ور کند میل آن، شود به از آن

۲– نقش خوف از خدا، در خود شناسی

ترس و خوف از مخالفت با خداوند متعال، انسان را به ترک هواهای نفسانی وا می دارد و در نتیجه به خودشناسی راه می یابد و وسیله هدایت و رستگاری را فراهم می کند. خداوند متعال می فرماید:

»وأمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی «(۱۳)

کسی که از مقام خداوندِ خویش بترسد و نفس خود را از هواها باز دارد، براستی که بهشت جایگاه او خواهد بود.

ترس

و خوف از مخالفت با فرمانهای خداوند از نیروهای عقل و قدرت خرد ایجاد می شود. هر چه انسان از خردمندی بهره مند باشد و بر عقل تجربی خود بیفزاید، ترس او از مخالفت با قوانین خداوند بیشتر می شود و با هواهای نفسانی بیشتر به مخالفت برمی خیزد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قاتِلْ هَواکَ بِعَقْلِکَ .(۱۴)

هوای خود را به وسیله عقل خود نابود کن.

بنابراین هر چه عقل انسان بیشتر و کاملتر باشد، قدرت او بر مخالفت با نفس و قتل هواهای نفسانی بیشتر می شود و بهتر به خود شناسی دست می یابد.

برای استفاده از نیروی عقل و افزودن به عقل تجربی می توانید به فکر و اندیشه در پیرامون کارها و برنامه های خود بپردازید و آنها را با مرام و مکتب اهل بیت علیهم السلام تطبیق دهید. با کار انداختن فکر، قدرت عقلی شما تقویت می شود و برای خودسازی و خودشناسی آمادگی پیدا می کنید. و ترس و خوف از مخالفت با فرمان های الهی در شما بیشتر می شود و با قدرت بیشتری به مخالفت با نفس می پردازید .

۳ – خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه

ما در زمینه »خود سازی« نه تنها باید ضمیر خودآگاهِ خود را با معارف اهل بیت علیهم السلام روشن کنیم، بلکه باید اعماق وجود خویش را از علاقه و تمایل به دشمنان دین پاک نمائیم و ضمیر ناخودآگاه خود را نیز با انوار تابناك ولایت آل اللّه روشن سازیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به کسانی که خداوند را تشبیه به مخلوق می کنند، می فرمایند:

لَمْ یَعْقَدْ غَیْبُ ضَمیرِهِ عَلی مَعْرِفَتِکَ.(۱۵)

ضمیر پنهان خود را بر معرفت تو پیوند نزده است.

بنابراین انسان نه تنها دارای شعور ظاهر و ضمیر آگاه، بلکه دارای ضمیر غائب و ناخودآگاه نیز می باشد و برای خودسازی و

خودشناسی باید انسان هر دو مرحله ضمیر و شعور را پاکسازی کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که خودشناسی در صورتی واقعیّت پیدا می کند که انسان اعماق وجود خویش را پاکسازی کند . بنابراین پاکسازی ضمیر ناخودآگاه از شرایط و عوامل مهمّ خودشناسی است .

موانع خود شناسی

۱- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می کند

آیا حیف نیست با بی توجهی به ثروتهای روحی که در وجود ما قرار دارد، از آنها استفاده نکنیم و همچنان آنها را در قید و بند عادتهای بی ارزش نگه داریم؟!

از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام برترین عبادت، غلبه بر عادتهای سوء و ناپسند است؛ زیرا اعتیاد به هر کاری و معتاد شدن به انجام هر برنامه ای، همچون طبیعت دوّم، بر انسان حکومت می کند.

به همین دلیل، حضرت امیرالمومنین علیه السلام عادت را طبیعت دوّم می نامند و می فرمایند:

اَلْعادَهُ طَبْعٌ ثانٍ.(۱۶)

عادت، طبیعت دوّم است.

به این جهت، آنچه را که انسان به آن معتاد شده همانند اموری که طبیعت او بر آن امور قرار دارد، بر انسان حکومت می کند و به همین دلیل، فردی که به اعمال زشت و ناپسند گرفتار و معتاد شده است، اگر خود را از اعتیادهای زشت رهایی بخشد، با فضلیت ترین عبادات را انجام داده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی کوتاه چنین می فرمایند:

اَفْضَلُ الْعِبادَهِ غَلَبَهُ الْعادَهِ.(۱۷)

با فضلیت ترین عبادت، غلبه یافتن بر عادت است.

زیرا بر اثر غلبه بر رفتار زشت و ناپسند، راه برای رسیدن به کمالات روحی باز می شود و وسیله رسیدن به عالی ترین مقامات معنوی فراهم می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بِغَلَبِهِ العاداتِ أَلْوُصُولُ إِلی أَشْرَفِ الْمَقاماتِ.(۱۸)

غلبه بر عادتها، وصول و دستیابی به شریفترین مقامات است.

نه تنها معتاد بودن به گناهان، بلکه اعتیاد به هر گونه کار ناپسند و بیهوده مانع پیشرفت

در کارهـای مهمّ و رسـیدن به مسائـل حیاتی است. انسان بایـد برای دست یافتن به ارزشـهای روحی از پیروی عادتهای ناپسـند دوری نماید، تا بتواند به مراحل عالی کمال راه یابد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

غَیْرُ مُدْرِکِ الدَّرَجاتِ مَنْ أَطاعَ الْعاداتِ.(۱۹)

کسی که از عادتها اطاعت کند، به درجات عالی راه نمی یابد.

زیرا اعتیاد، همچون زنجیر، انسان را به قید و بند می کشد و راهی برای پیشـرفت و ترقی باقی نمی گذارد، از این رو، راه یافتن به درجات عالی معنوی مشکل، بلکه غیر مقدور می شود.

بنابراین برای راه یافتن به مراحل کمال، دست برداشـتن از هر گونه عادت به امور ناپسند و یا بی ارزش لازم و ضروری است تا انسان بتواند به راحتی به تکامل روحی راه یابد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

غَیِّرُوا الْعاداتِ تَسْهُلَ عَلَیْکُمُ الطّاعاتِ.(۲۰)

عادتها را تغییر دهید تا طاعتها)ی خداوند(برای شما آسان شود.

از این فرمایش اسـتفاده می کنیم، حربه شـیطان و نفس برای مشـکل نمودن پیروی از دسـتورات خداوند، معتاد نمودن انسان به امور بی ارزش است. انسـان بایـد برای آسـان شـدن پیروی از فرمانهـای الهی، حربه اعتیـاد را از شـیطان و نفس بـاز گیرد، تا به راحتی بتوانـد به پیروی از دسـتورات خداونـد بپردازد و با اسـتفاده از راهنمائیهای مکتب خاندان وحی به مراحل عالی انسانیت راه یابد.

گلی که تربیت ز دست باغبان نگرفت

اگر به چشمه خورشید سرکشد خود روست

هر انسانی دارای سرمایه های فراوان و هنگفتی است که باید از آنها استفاده کند، ولی عادتهای ناپسند و بی ارزش این سرمایه ها را مصادره می کنند و قدرت و توانایی انسان را، از بهره مند شدن از قدرتها و توانائیهای پر ارج از او باز می گیرند.

انسانی که به عادات ناپسند معتاد شده، همچون شخص

سرمایه داری است که اموال او را مصادره کرده باشند. این چنین انسانی تا ثروت خود را آزاد نسازد، جز حسرت بهره ای از آن ندارد. همان گونه که افراد برای خارج نمودن اموال خود از حالت مصادره فعالیّت و کوشش می کنند، باید برای رها سازی قدرتهایی که عادتهای گوناگون آنها را به قید و بند کشیده و مصادره نموده اند، تلاش نمود.

. . .

متأسفانه با این که اکنون جامعه بشریت با دست خود توانائیهای عظیم روحی خود را مصادره نموده است، گروهی فقط در تکاپوی رها سازی قدرتهای مادّی جامعه می باشند و گروهی دیگر در مصادره اموال کشورهای ضعیف هستند و با این همه خود را حامیان بشر و مدافعان حقوق بشر می دانند!

۲- خود فراموشی

اشاره

علم و آگاهی انسان اگر از منبع وحی باشد، هر چه بر دانش او افزوده شود، توجه او به تهذیب و پاکسازی نفس بیشتر می شود؛ زیرا علم و دانش اگر بر مبنای صحیح قرار داشته باشد و برای خدا تحصیل شود، با آلودگی نفس سازگار نیست. از این رو هر عالم ربّانی به مخالفت نفس و تهذیب آن می پردازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

کُلَّما اَزْدادَ عِلْمُ الرِّجالِ زادَتْ عِنایَتُهُ بِنَفْسِهِ وَبَذَلَ فی رِیاضَتِها.(۲۱)

هر چه علم مرد بیشتر شود، عنایت و توجّه او به نفسش بیشتر می شود و در ریاضت دادن آن بیشتر توجّه می کند.

بنابراین علم و آگاهی، انسان را به سوی خودسازی و خودشناسی فرا می خواند و از غفلت و فراموشی از مسائل مربوط به نفس باز می دارد.

جهل و ترکِ یاد خدا، دو عامل خود فراموشی

در برابر افراد خود شناخته، کسانی هستند که از شگفتیهای نفس و آثار آن بی خبرند و هیچ گونه علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی ندارند، از این رو نفس خود را به خود وا می گذارند و به تهذیب و تکمیل آن نمی کوشند، و به این جهت از نعمت خودشناسی محروم می مانند.

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست

زان آدمی به، که در او منفعتی نیست

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَها.(۲۲)

کسی که جاهل به نفس خود باشد، او را به حال خود وامی گذارد .

بنابراین یکی از علل خود فراموشی، جهل و نداشتن علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی نفس است، و هر چه دانش انسان در پرتو مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام زیادتر شود، بیشتر به این مسائل می پردازد.

مسئله دیگری که در خود فراموشی و رها ساختن نفس، دارای نقش بسیار مهمّ است، گناه

و ترک یاد خدا و آل اللّه است.

همان گونه که می دانیم یاد اهل بیت یاد خدا، و فراموشی آنان فراموشی خدا است؛ زیرا همان طور که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

إِذا ذُکِرْنا ذُکِرَاللَّهِ.(۲۳)

هر گاه از ما خاندان یاد شود، از خداوند یاد شده است.

ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام و فراموش نمودن آنان ، انسان را از مسائل مهم و حیاتی باز می دارد و از حقائق بزرگ معنوی بی بهره می سازد و به »خود فراموشی« گرفتار می نماید.

خداوند در این باره می فرماید:

»وَلا تَکوُنُوا کَالَّذینَ نَسُوااللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ «(۲۴)

همچون کسانی که خدا را فراموش کرده اند پس خدا نفس آنان را از یادشان برده، نباشید.

پس گناه و فراموش نمودن خدا و دستورات او، انسان را به خود فراموشی گرفتار می سازد.

بنابراین باید برای »خودشناسی« به »خودسازی« بپردازیم و برای »خودسازی« از »خود فراموشی« دست برداریم و برای ترک »خود فراموشی« جهل و نادانی و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام را کنار بگذاریم. پس علم و دانش و یاد خدا و آل اللّه، انسان را از »خود فراموشی« باز می دارد و با ترک »خود فراموشی« به »خود سازی« می رسیم و با »خود سازی« به »خود شناسی« که راه رستگاری و نجات است، می رسیم. ولی اگر نفس خود را نشناسیم، از راه نجات دور می شویم.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ یَعْرِفْ نَفْسَهُ، بَعُدَ عَنْ سَبیلِ النَّجاهِ وَخَبَطَ فی الضَّلالِ وَالْجَهالات.(۲۵)

هر کس نفس خود را نشناسد، از راه نجات دور می گردد و در گمراهی و نادانیها سیر می کند.

از این جهت درباره عظمت خود شناسی و معرفت نفس، حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

لا مَعْرِفَهَ کَمَعْرِفَتِکَ بِنَفْسِکَ.(۲۶)

هیچ معرفتی همچون معرفت تو، به نفست نیست.

نتیجه بحث

برای پیشرفت و تکامل در مسائل روحی به »خودشناسی« نیاز شدید دارید. آن گونه که از راهنماییهای خاندان وحی می آموزیم: کسی که به مقام »معرفه النفس« و خودشناسی دست یابد، به مقامی بس بلند راه یافته و از نافع ترین نوعِ معارف آگاه شده است.

نفس خود را بشناسید و از قدرتها و تواناییهای آن آگاه شوید. کوشش کنید، نیروهای حیاتی خود را از تسلّط شیاطین رها ساخته و ثروتهای انبوهِ روحی خود را از مصادره بیگانگان نجات دهید!

دشمنان واقعیِ ارزشهای روحی خود را شناسایی کنید و با پیکار با آنان به درجات عالی کمال راه یابید. هویها و هوسها و اعتیاد به زندگانی بی ثمر، خطرناکترین دشمنان روح هستند و نیروهای روحی شما را اسیر خود می سازند.

فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همّت، ایمان و یقین و دیگر قدرتهای مهمّ روح خود را، از اسارت این گونه دشمنان آزاد نمائید و با تقویت این نیروها به »خودشناسی« دست یابید و به سوی درجات کمال و تعالی روح، بپرواز درآئید.

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری؟

کز آسمان برتر و از خاک کمتری!

۲علیهم السلام

۲معرفت اهل بیت علیهم السلام

یکی از مباحث مهمّ در بحثهای اعتقادی و معارف، معرفت به مقام امام علیه السلام است. بر همگان لازم و واجب است تا آنجا که می توانند و در حدّ ظرفیّت خویش به مقام ائمّه علیهم السلام پی ببرند و درس امام شناسی بیاموزند. این یک وظیفه عمومی و همگانی است و لزوم آن مسلّم و ثابت است.

امام صادق علیه السلام به شخصی بنام زید می فرمایند:

اَتَدْری بِما اُمِرُوا؟ اُمِرُوا بِمَعْرِفَتِنا، وَالرَّدِّ اِلَیْنا وَالتَّسْلیمِ لَنا.(۲۷)

آیا می دانی مردم به چه چیزی امر شده اند؟ به آنان دستور داده شده، ما را

بشناسند و عقاید را به سوی ما ارجاع دهند و تسلیم ما باشند.

بنابراین یکی از مسائل مهمّی که در باب معارف باید به آن توجّه کامل بنمائیم، معرفت مقام امامان و تسلیم در برابر فرمایشات هدایتگر آنان می باشد. در کلمات معصومین علیهم السلام دقت کنید تا عظمت گفتار آنان را دریابید.

برای افزایش یافتن معرفت به مقام ائمه علیهم السلام روایت بسیار مهمّ و جالبی را که ابوبصیر از امام باقرعلیه السلام نقل کرده است می آوریم:

قالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبی جَعْفَرٍعلیه السلام وَالنَّاسُ یَدْخُلُونَ وَیَخْرُجُونَ فَقالَ لی: سَلِ النَّاسَ هَلْ یَرَوْنَنی؟ فَکُلُّ مَنْ لَقَیْتُهُ قُلْتُ لَهُ: أرَأَیْتَ أَباجَعْفَرٍعلیه السلام؟ فَیَقُولُ: لا وَهُوَ واقِفٌ حَتَّی دَخَلَ أَبُو هارُونِ الْمَکْفوُفُ، قالَ: سَلْ هذا، فَقُلْتُ: هَلْ رَأَیْتَ أَباجَعْفَرٍ؟ فَقالَ: أَلَیْسَ هُوَ قائِماً، قالَ: وَما عِلْمُکَ؟ قالَ: وَکَیْفَ لاأَعْلَمُ وَهُوَ نوُرٌ ساطِعٌ.

قالَ: وَسَمِعْتُهُ یَقوُلُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْاِفْریقیَّهِ: ما حالُ راشِدٍ؟ قالَ: خَلَّفْتُهُ حَیّاً صالِحاً یُقْرِؤُکَ السَّلامُ قالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ قالَ: ماتَ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: وَمَتی؟ قالَ: بَعْدَ خُروُجِکَ بِیَوْمَیْنِ، قالَ: وَاللَّهِ ما مَرَضَ وَلا کانَ بِهِ عِلَّهٌ قالَ: وَإِنَّما یَموُتُ مَنْ یَموُتُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ عِلَّهٍ.

قُلْتُ: مَنِ الرَّجُلُ؟ قالَ: رَجُلٌ کانَ لَنا مُوالِیاً وَلَنا مُحِبّاً.

ثُمَّ قالَ: لَئِنْ تَرَوْنَ اَنَّهُ لَیسَ لَنا مَعَکُمْ اَعْیُنٌ ناظِرَهٌ، اَو اَسْماعٌ سامِعَهٌ، لَبِئْسَ ما رَأَیْتُمْ، وَاللَّهِ لایَخْفی عَلَیْنا شَیْی ءٌ مِنْ أَعْمالِکُمْ، فَاحْضِروُنا جَمیعاً وَعَوِدُّوا اَنْفُسَکُمْ الْخَیْرَ، وَکوُنوُا مِنْ اَهْلِهِ تُعْرَفوُا فَاِنّی بِهذا امُرُ وُلْدی وَشیعَتی.(۲۸)

ابوبصیر می گوید: با امام باقرعلیه السلام وارد مسجد شدم، و مردم در حال رفت و آمد بودند.

امام علیه السلام به من فرمودند: از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟! من با هر کس ملاقات کردم و از او سئوال نمودم که آیا امام باقرعلیه

السلام را دیدی؟ می گفت: نه؛ تا آن که فردی نابینا به نام ابوهارون وارد شد.

امام علیه السلام فرمودند: از این مرد سئوال کن. به او گفتم: آیا امام باقرعلیه السلام را دیدی؟

ابوهارون: مگر ایشان اینجا نایستاده اند؟

ابوبصیر: تو از کجا به این حقیقت آگاه شدی؟!

ابوهارون: چگونه به آن علم و آگاهی پیدا نکنم و حال آن که امام علیه السلام نوری است آشکار.

)یار پیشت حاضر و تو از خودی، غایب از او

با خودا، آخر که گم کردی چه می جوئی بگو؟!(

آن گاه ابوبصیر می گوید: شنیدم که امام باقرعلیه السلام به مردی از اهل آفریقا فرمود: حال راشد چگونه است؟ او گفت: از آفریقا که آمدم او زنده و سالم بود و به شما سلام می رساند.

امام باقرعلیه السلام فرمودند: خداوند او را رحمت کند. مرد آفریقایی گفت: او مرد؟!

امام علیه السلام فرمودند: آری.او پرسید: در چه زمانی؟

امام علیه السلام فرمودند: دو روز بعد از آن که تو از آفریقا خارج شدی.

مرد آفریقایی گفت: به خدا قسم راشد نه مریض بود و نه هیچ گونه دردی داشت!

امام علیه السلام به او فرمودند: مگر هر کس که می میرد به خاطر مرض یا درد می میرد؟

ابوبصیر می گوید: از امام علیه السلام سئوال کردم: این مرد آفریقایی کیست؟

امام علیه السلام فرمودند: او فردی از موالیان ما و محبّ ما خاندان است.

آن گاه امام علیه السلام فرمودند: آیا عقیده دارید برای ما با شما چشمانی نظاره گر و گوشهایی شنوا وجود ندارد. چقدر بد است آنچه به آن عقیده دارید! به خدا قسم بر ما هیچ چیزی از اعمال شما مخفی نیست.

پس همه، ما را حاضر در نزد خود بدانید و نفس های خود را به کارهای خیر عادت دهید و اهل کارهای نیک

شوید تا این حقیقت را بشناسید)آن گاه امام علیه السلام فرمودند :(من به آنچه گفتم، فرزندان و شیعیان خود را امر می کنم.

این روایت از روایات بسیار جالبی است که از آن انوار علوم و معارف می تابد.

کسی که خود را در محضر خداوند و در حضور امام خویش می داند و به اعمال نیک خو گرفته، چگونه می تواند به اعمال ناشایست دست زند؟

نکته جالب توجّهی که در این روایت مورد نظر می باشد، این است که امام علیه السلام می فرمایند: ما را حاضر بدانید و نفس خود را به کارهای نیک عادت دهید و نیکوکار شوید؛ زیرا این لازمه حضور در محضر خداوند و امام علیه السلام است.

آنچه را که امام باقرعلیه السلام برای اعتقاد به حضور، مهم می دانند؛ خو گرفتن نفس، به آداب و اعمال نیک است. انسان در این هنگام به مقام معرفت و درک امور غیبی و نامرئی نائل می شود، گرچه از بعضی از حواسّ پنجگانه - مانند ابوهارون - محروم باشد.

بنابراین خو گرفتن نفس به امور نیک و پسندیده، انسان را برای حالت حضور آماده می کند و دیدگان باطنی او را همانند ابوهارون، برای معرفت به حضور امام علیه السلام می گشاید. اینجا مقامی است که گاه نابینایان بینا می شوند؛ همان گونه که ابوهارون نابینا، بینا بود.

گوشه ای از معارف

دریاهای بیکران معانی، و اقیانوسهای ژرف معارفِ الهی در کلمات کوتاه و پر محتوای خاندان وحی یافت می شود. با رجوع به این گونه گفتارهای بی نظیر، می توانید در بحار معارف غوطه ور شده و با تابش انوار تابناکی که از سرچشمه وحی می تابد، قلب خود را روشن و منوّر سازید و با توشه گیری از گلستان معارف اهل بیت علیهم السلام، خوشه چین

گلهای رنگارنگ معانی قرآن و علوم و حِکَمِ خاندان وحی شوید.

اینک نمونه ای از این گونه کلمات را می آوریم؛ تا با تدبّر در آن، قلب خود را صفا بخشیده و شور و نشاطِ معنوی را در اعماق جان خود قرار دهید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

کُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ.(۲۹)

هر چه شناخته شده، بنفسه ساخته شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گفتار را در باب خداشناسی فرموده اند، یک کلام کلّی است که از آن نتیجه های فراوان می توان گرفت.

برای توضیح آن می گوئیم: هر چه را که انسان می شناسد، در سطح فکر، اندیشه و برداشتهایی است که در حدود تشخیص و میزان درک خود بدست می آورد و همانند عکسی است که از انسان یا منظره و طبیعت گرفته می شود؛ هر چه دوربین انسان بهتر و قویتر باشد، بهتر می تواند از آن موجود عکس بگیرد و عکسی که می گیرد خصوصیات آن را بهتر نشان می دهد. ولی هر چه باشد، عکس آن شی ء است نه خود آن شی ء، و نمی توان عکس آن شی ء را حقیقت و ذات آن شی ء دانست؛ زیرا عکس، هر چه زیبا و گویا باشد، عکسِ آن شی ء است نه حقیقت آن.

در باب معارف و شناخت خدا و اهل بیت علیهم السلام نیز این مسئله جریان دارد؛ زیرا هر چه ما به عظمت و قدرت خداوند پی ببریم و هر چه اهل بیت علیهم السلام را بهتر بشناسیم، باز به وسیله فکر و اندیشه و عقل محدود خود به عظمت آنان پی برده ایم پس باورهای اعتقادی ما در حدّ ظرفیّت ماست و در واقع عظمت آنان را در محدوده فهم خود درک می کنیم.(۳۰)

برای آن که معرفت ما بهتر و کاملتر باشد و آنچه

را که در ذهن و فکر خود آن را می سازیم و پرورش می دهیم، بیشتر به حقیقت و واقعیت نزدیک باشد، باید عقاید و معارف خود را از مکتب وحی بیاموزیم و با بهره گیری از گفتار حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام در جستجوی حقائق باشیم و تسلیم فرمایشات آنان باشیم، گرچه در سطح فهم ما نباشد؛ تا آئینه دل را با کلمات هدایتگر آنان صیقل دهیم و گرنه تیرگیِ نفس، کار خود را می کند و انسان را به تباهی و گمراهی می کشاند.

آشنایی با عقاید و معارف اهل بیت علیهم السلام و تسلیم بودن در برابر آنان، نفس را صفا می دهد و اعماق ضمیر ناخودآگاه را با انوار تابناک آنان روشن می سازد و اگر تکامل یابد، از اندیشه ها و باورهای اشتباهی که از کودکی در اعماقِ حافظه او قرار دارد، - بلکه از تمامی اعتقادات غیر صحیحی که طبق قانون وراثت به وسیله ژنها از نسلهای گذشته در نفس قرار گرفته - پاک سازی می کند.

معارف را از چه راهی بیاموزیم

آشنایی با معارف راه سعادت و نیکبختی است؛ ما باید آنها را از سرچشمه وحی بیاموزیم تا قلب خود را با انوار تابناک آنها روشن کنیم؛ و از کسانی که عقاید خود را از مکتب وحی نیاموخته اند، بپرهیزیم. اگر ما به گفتار آنان گوش فرا داده و در جستجوی عقاید آنان باشیم، از صراط مستقیم دور خواهیم شد و بر اثر پیروی کردن آنان، در بیابان خشک و بی آب گرفتار سراب خواهیم شد و در دریای بیکران الفاظِ تهی از معنی، گرفتار گردابِ مرگبار کلمات آنان شده و به تباهی کشیده می شویم.

پس همین بهتر که از اوّل برای شناخت معارف و عقاید صحیح،

به سـفیران الهی – که گفتـار آنان از سرچشـمه وحی گرفته شـده – روی آوریم و از راهنمائیهای آنان سود جوئیم و فرمایشات آنان را بر دیده نهاده و در سویدای قلبِ خود جای دهیم؛ زیرا که آنان، راهِ هدایت به سوی معارف الهی هستند.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

بِنا اِهْتَدُوا السَّبیلَ اِلی مَعْرِفَهِاللّهِ.(۳۱)

)ملائکه مقرّب(به وسیله ما به راهِ شناخت خداوند هدایت شده اند.

از گذشـته تـاکنون که روزگار تیره غیبت ادامه دارد، انسانها از یک میلیاردم نیروهای مغزی خود اسـتفاده می کننـد! و بقیّه آن بدون استفاده باقی می ماند.(۳۲)

در اینجا این سـئوال به ذهن می آید: انسانی که نمی تواند از تمامی نیروهای مغزی خود اسـتفاده کند و قدرت شـناسائی آن را نـدارد، چگـونه می توانـد بـا یـک میلیـاردم نیروی مغزی خود، بـدون بهره گیری و اسـتفاده از راهنمائیهـای صاحبـان وحی، به معارف عالی راه یابد و خدای جهان آفرین را بشناسد؟!

پس همـان بهـتر کـه خـود را تسـلیم فرمایشـات شاهـدان خلقت قرار دهیم و بـا غرور و خودفریـبی، دیگران را نفریـبیم و فریب دیگران را نخوریم.

مگر خداوند در قرآن مجید نفرموده است:

»یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوْاللّهَ وَکوُنوُا مَعَ الصّادِقینَ «(۳۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بپرهیزید و با صادقین باشید.

چگونه امکان دارد انسان دارای ایمان و تقوا باشد و بنا به فرمان این آیه شـریفه با معصومین علیهم السلام باشد، ولی اعتقادات خود را از مکاتب بیگانه بیاموزد؟!

آیا این معنای معیّت و هماهنگی است؟ آیا این معنای پذیرش مقام ولایت و پیروی از مکتب خاندان وحی است؟!

خداوند می فرماید:

»مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقوُا ما عاهَدوُااللّهَ عَلَیْهِ «(۳۴)

بعضی از مؤمنین مردانی هستند که راست گفته اند بر آنچه

را که خداوند از آنان پیمان گرفته است.

آری همان گونه که قرآن مجید فرموده است؛ تنها بعضی از افرادی که پذیرای ایمان شده اند، بر عهدی که از روز ازل بسته اند باقی می مانند؛ ولی عدّه ای دیگر آگاهانه یا ناخودآگاه از صراط مستقیم دور می شوند و به سوی دامهای شیطان راه یافته و گرفتار بافته های او می شوند و اندک اندک احترامی که باید نسبت به خاندان وحی و فرمایشات آنان داشته باشند کم می شود.

آیا این معنای پیروی از راهنمائیهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام است؟ آیا اینان نیز همچون دیگران، حدیث مشهور ثقلین را نادیده گرفته و آن را از یاد برده اند؟!

بنابراین ما باید عقاید و معارف را از قرآن مجید و از طریق اهل بیت علیهم السلام بیاموزیم و حقائق را از راهی که آنان راهنمایی نموده اند فرا گیریم؛ زیرا با قیاس و رأی شخصی نه تنها نمی توانیم به معارف و حقایق دست یابیم؛ بلکه به بیراهه نیز کشیده می شویم و در گمراهی و ضلالت سرگردان خواهیم ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

مَنِ اعْتَمَدَ عَلَی الرَّأْیِ وَالْقِیاسِ فی مَعْرِفَهِ اللَّهِ ضَلَّ وَتَشَعَّبَتْ عَلَیْهِ الْاُمُورُ.(۳۵)

کسی که در معرفتِ خداوند به رأی و قیاس اعتماد کند، گمراه می شود و امور بر او پراکنده)و مشتبه(می شود.

بنابر این با رأی و قیاس و احتمال، نمی توان به معرفت خدا رسید؛ زیرا معرفتی که از راه رأی و قیاس بدست آید، به گمراهی پایان می یابد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رُبَّ مَعْرِفَهٍ اَدَّتْ اِلَی التَّضْلیلِ.(۳۶)

چه بسا معرفتی که)انسان را(به گمراهی می کشاند.

ممکن است در مکاتبی ، معارف و حقایقی نیز وجود داشته باشد ولی اگر سرانجام آن ، گمراهی باشد چه سودی دارد

؟

بنابراین آنان که به خودبینی گرفتارنـد و خود را واصل به ذات می دانند و از عبادت و دعا خود را بی نیاز می بینند، از معرفت بهره ای نبرده اند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

لایَقْبَلُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ عَمَلًا اِلاَّ بِمَعْرِفَهٍ وَلامَعْرِفَهَ اِلاَّ بِعَمَلٍ، فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَی الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ یَعْمَلْ فَلا مَعْرِفَهَ لَهْ، اِنَّ الْاِیمانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ.(۳۷)

خداوند عملی را نمی پذیرد، مگر این که با معرفت انجام شده باشد و معرفتی وجود ندارد، مگر با عمل توأم باشد. پس کسی که دارای شناخت هست؛ معرفت او، او را به سوی عمل، راهنمایی می کند و کسی که عمل نکند، معرفتی برای او نیست. زیرا که ایمان بعضی از بعض دیگر بدست می آید.

بنابراین دست کشیدن از عبادت و ترکِ فعالیّت، گواه بر داشتن معرفت نیست، بلکه نشانه معرفت، عمل و رفتار بر طبق معارف صحیحی که انسان آموخته است، می باشد.

آنـان که به مقـام عـالی معـارف راه می یابنـد و قلب خود را بـا کسب معارف نورانی می سازنـد، هر چه مراحل عالیتری را می پیماینـد و عظمت خداونـد را بیشـتر می یابنـد، خود را در برابر خداونـد و آل اللّه علیهم السـلام کوچکتر می بیننـد و تقصـیر و کوتاهی خودشان بیشتر در نظرشان جلوه گر می شود.

حضرت امام سجّادعلیه السلام می فرمایند:

جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَقْصیرِ شُکْراً.(۳۸)

)خداوند(معرفت)عارفین(را به تقصیرشان، شکر قرار داده است.

آنـان هر چه در مقـام عرفـان عروج می کننـد، بیشتر به عظمت خـدا و تقصـیر و کوتـاهی خود پی می برنـد. افرادی که خود را واصل به ذات می دانند، بهتر است با معرفتِ نفس از عجب و خودبینی دست بردارند.

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

سُدَّ سَبیلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَهِ النَّفْسِ.(۳۹)

راه خودبینی را با معرفتِ نفس مسدود کن.

مایه

تعجّب است! کسی که روح و نفس خود را نشناخته و حتّی از جسم خود اطلاعی ندارد، و از مغز و خون و سایر موادّ بدن خود آگاهی درستی ندارد؛ چگونه می تواند به معارف عالی الهی راه یابد و ذات خدای جهان آفرین را بشناسد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَجْهَلُ نَفْسَهُ کَیْفَ یَعْرِفُ رَبَّهُ؟(۴۰)

درشگفتم! کسی که نفس خود را نمی شناسد چگونه خدای خود را می شناسد؟!

این گونه افراد، عجب و تکبر یا خودبینی و خودفروشی را با خودسازی و خودشناسی اشتباه گرفته اند! با این همه، به ارشاد و دستگیری خلق نیز می پردازند!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَتَصَّدی لِإِصْلاحِ النّاسِ وَنَفْسُهُ أَشَدُّ شَیْ ءٍ فِساداً.(۴۱)

در شگفتم از کسی که عهده دار اصلاح مردم می شود، ولی نفس خودش از نظر فساد، از هر چیزی سخت تر است!

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

»أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ «(۴۲)

آیا مردمان را امر به نیکی می کنید، ولی نفسهای خود را فراموش می کنید؟!

پس همان بهتر که این گونه افراد از دلسوزی برای دیگران دست بردارند و به خودسازی خودشان بپردازند. خداوند بزرگ می فرماید:

»عَلَیْکُمْ اَنفُسُکُمْ لایَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ «(۴۳)

بر شما باد به نفس های خودتان، هرگاه هدایت شدید آن کس که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَیُّهَا النَّاسُ عَلَیْکُمْ بِالطَّاعِهِ وَالْمَعْرِفَه بِمَنْ لاتَعْذِرُونَ بِجَهالَتِهِ.(۴۴)

ای انسانها، بر شما باد به اطاعت)خداوند(و شناخت، نسبت به کسی که اگر آن را نشناختید، عذری از شما پذیرفته نیست.

شناخت عارف نماها

از شرایط مهمّ و ضروری برای کسب معارف و رسیدن به مقام معرفت، آگاهی از حال افرادی است که از معارف و حقائق

بوئی نبرده و خود را در مقام ارشاد و هدایت خلق قرار

می دهند.

چگونه ممکن است انسان به معارف عالیه راه یافته باشد؛ در حالی که نسبت به گمراهی و ضلالت دشمنان دین، تشکیک می کند؟!

برای رسیدن به معارف، باید گمراهی مدّعیان دروغین روشن باشد تا انسان فریفته ادّعاهای آنان نشود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذى تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِميثاقِ الْكِتابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذى نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكوُا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذى نَبَذَهُ.(۴۵)

بدانید که شما راه هدایت را نمی شناسید، تا بشناسید کسی که آن را ترک کرده است، و به پیمان قرآن عمل نمی کنید تا وقتی که پیمان شکن را بشناسید، و تمسّک به آن نمی جوئید تا وقتی که بشناسید کسی که آن را رها کرده است.

شمس درخشنده چو پنهان شود

شب پره بازیگر میدان شود

بسیاری از کسانی که در پی عرفان و معرفت می گردند، به یافتن اندیشه های عرفانی اکتفا می نمایند و با پرشدن اذهانشان از مسائل روحی، به گمانشان در عالم ملکوت سیر می کنند! در حالی که جایگاه معرفت، ذهن و اندیشه نیست و افکار عرفانی در صورتی که از قلب و باطن برنخیزد؛ به جز غرور و منیّت حاصلی ندارد.

باطن این گونه افراد، از سیاهی شب تاریکتر است؛ زیرا که معرفت در دلِ آنان جای نگرفته و قلبشان را روشن نساخته است و نور پر فروغ معرفت در باطن آنان تجلّی نکرده است.

دمی با حق نبودی چون زنی لاف شناسایی

تمام عمر با خود بودی و نشناختی خود را

شناخت عارفان

کسی از عرفان و معارف الهی بهره مند است که پس از درک مسائل عرفانی، تحوّلی نشاط آفرین و روشنی بخش در باطن خود بیابد، مگر نه اینست که حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اِذا تَجَلّی

ضِیاءُ الْمَعْرِفَهِ فی الْفُؤادِ هاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ، وَاِذا هاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ اِسْتَأْنَسَ ظِلالَ الْمَحْبوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبَ عَلی ما سَواهُ.(۴۶)

آن گاه که نور معرفت در قلب کسی تابناک گردد، نسیم محبّت وزیدن می گیرد. و آن گاه که نسیم دوستی بوزد، به سایه محبوب انس می گیرد و او را بر غیر او برمی گزینند.

بنابر این، اکتفا نمودن به افکار و اندیشه های عرفانی و پر ساختن ذهن از مسائل روحی کار ساز نیست؛ زیرا از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام، کسی از معارف و مسائل عرفانی برخوردار است که بر مبنای کتاب و سنّت، معارف را در قلب خود جای داده باشد؛ نه در ذهن و اندیشه خود. بدیهی است در صورتی که معارف در قلب انسان جای گرفته باشد - نه در ذهن و زبان او - تحوّلاتی مهم در روحیه و رفتار و گفتار او ایجاد می کند.

از نشانه های مهم معرفتِ صحیح، تهذیب نفس و رها شدن از هواهای ناشایست است. انسانی که به معارف صحیح پی برده و با حکمت و معارف اهل بیت علیهم السلام آشنایی پیدا کرده، از جهان فانی و تمایلات نفسانی دور می شود و اراده اش به سوی عالم معنی کشیده می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ اِنْصَرَفَتْ عَنِ الْعالَمِ الْفانی نَفْسُهُ وَهِمَّتُهُ.(۴۷)

کسی که معرفت او صحیح است، نفس او و همّت او از جهان فانی روی گردان است.

بنابراین کسانی که همّت آنان در جمع ثروت و اندوختن اموال می باشد - که سرانجام وبال آنان است - چگونه می توانند از معرفت صحیح برخوردار باشند؟!

مگر نه این است که معرفت از امور قلبی است نه ذهنی؟! در این صورت اگر کسی امواج انوار

معارف، قلب او را فرا گرفته باشد؛ چگونه می تواند غرق در امیال دنیوی و شهوات نفسانی باشد و همّت و اراده اش در خدمت هوای نفس باشد؟!

مگر نه این است که حضرت امام سجّادعلیه السلام می فرمایند:

... اِنَّما اَهْلُ الدُّنْیا یَعْشِقُونَ الْاَمْوالَ.(۴۸)

همانا اهل دنیا، به مالها عشق می ورزند!

کسی که قلبش را عشق به مال و بهره های مادّی مانند شهرت و ریاست دنیا فراگرفته است، چگونه می تواند آن را سرشار از انوار علوم خاندان وحی، و تابناک از معارف عالی اهل بیت علیهم السلام بنماید؟

از صفات عارفان

بر اثر معرفت و تابش انوار معارف در قلوب عارفان، فکر و اندیشه آنان به سوی خداوند جذب می شود و توجّه آنان به سوی خداوند مهربان جلب می گردد. از این جهت اگر چه آنان در میان مردم و با مردم زندگی می کنند؛ ولی همیشه خود را در محضر خداوند می بینند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

اَلْعارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ.(۴۹)

عارف، به ظاهر با مردم است؛ ولی قلب او متوجه به خداوند می باشد.

ببینید! عرفان و عارفی را که اهل بیت علیهم السلام معرّفی می کنند، با عرفان بافی کسانی که می خواهند توجّه همه مردم را به سوی خود جلب کنند، چه قدر تفاوت می کند.

از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام، صاحبان معرفت نه تنها با تمامی وجود متوجّه به خداوند هستند؛ بلکه خدا، روح و روان آنان را به معرفت خویش مأنوس می سازد.

در مناجات انجیلیه حضرت امام سجّادعلیه السلام آمده است:

وَاَنَسْتَ نُفُوسَهُمْ بِمَعْرِفَتِکَ.(۵۰)

نفوس آنان - سالکین الی اللَّه - را به معرفت خود مأنوس نموده ای.

بر اثر انس به معارف، معرفت آنان کم کم افزایش می یابد و این افزایش همچنان ادامه می یابد تا بر اثر آن به مقامات

عالی معرفت، راه می یابند. این گونه عارفان را »علوی« می نامند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَلْمُؤْمِنُ عَلَوِیٌّ لِأَنَّهُ عَلا فِی الْمَعْرِفهِ.(۵۱)

مؤمن علوی است؛ زیرا که او در معرفت به مقام عالی راه یافته است.

در این هنگام انوار تابناک معارف تمامی وجود او را فرا می گیرد و از درخشش معارف الهی روح و روانش صفا و آرامش می یابد و در دریای علوم به گنجینه های پر بهاء و ارزنده دست می یابد و در دریای معارف شناور می گردد.

به این گونه، همیشه بر گوهرهای گرانبهای معارفِ خویش می افزاید، تا گنجینه اسرار الهی می شود و آنها را چون امانتی پرارزش در قلب خود نگهداری می کند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَلْعارِفُ اَمینُ وَدائِعِ اللَّهِ وَكَنْزُ اَسْرارِهِ.(۵۲)

عارف، امانت دار ودیعه های الهی و گنجینه اسرار خداوند است.

بنابراین آنان که به مقام والای عرفان حقیقی راه یافته اند و در راه عرفانِ واقعی سلوک نموده اند، چگونه می توانند هر رازی را به ارزانی بفروشند و هر گنجی را در اختیار افراد رنج ندیده بگذارند؟!

همنشینی با صاحبان معرفت

برای آشنایی با معارف، و به دست آوردن شناختِ صحیح عقاید مکتب اهل بیت علیهم السلام، همنشینی و سخن گفتن با افرادی که در معارفِ دین زحمت کشیده و رنج برده اند، اثری فراوان دارد. به همین جهت در فرمایشات ائمّه اطهارعلیهم السلام ما را سفارش به مجالست با این گونه افراد نموده اند.

حضرت امام سجّادعلیه السلام می فرمایند:

جالِسُوا اَهْلَ الدّینِ وَالْمَعْرِفَهِ.(۵۳)

با اهل دین و معرفت مجالست کنید.

بر اثر همنشینی با صاحبانِ معرفت، آگاهی و شناخت واقعی انسان نسبت به حقایق دین افزوده می شود و سخنانی که از اعماق جان آنان بر می خیزد، در وجود انسان اثر می نماید.

بنابراین یکی از راه های مهم و بسیار مؤثّر برای آشنایی با

معارف، همنشینی با بزرگان دین و معرفت است. به این وسیله می توانید روح خود را با شنیدن سخنان آنان صفا دهید و با عقاید و معارف خاندان وحی آشنا شوید. زیرا اینان شیعیان واقعی و پیروان راستین اهل بیت علیهم السلام هستند و کسی که پیرو واقعی این خاندان باشد، مردم را – نه به سوی خود – بلکه به سوی علوم و معارف و حقوق اهل بیت علیهم السلام فرا می خواند.

پس با اهل دین و معرفت همنشینی و مصاحبت کنید تا از معارف الهی این خاندان آگاه شوید.

حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی

آنان که به مسائل عرفانی روی می آورند، برای نجات از گرفتار شدن به حالات استثنائی و غیر متعارف باید در حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی بکوشند.

به این جهت بزرگان، نفرت را که یک حالت منفی است و نسبت به مسائل منفی باید وجود داشته باشد، با شور و شوق که حالت مثبت است و در مسائل مثبت باید وجود داشته باشد، هماهنگ می کنند. زیرا لازمه پیشرفت در امور معنوی تعادل و هماهنگی است.

همان گونه که برای روشن شدن لامپ باید سیم منفی و مثبت، هر دو وجود داشته باشد؛ برای روشنائیهای معنوی نیز باید حالات مثبت و منفی با هم هماهنگ باشند و از هر یک در مورد خود استفاده شود.

پس همان گونه که ولایت اهل بیت علیهم السلام در قلب ما باید وجود داشته باشد، برائت و بیزاری از دشمنان ولایت نیز باید در قلب ما وجود داشته باشد.

همان گونه که نسبت به اشرار و ظالمین باید دارای حالت نفرت باشیم؛ نسبت به نیکان و ابرار باید دارای حالت شوق و اشتیاق باشیم، به همین خاطر

عارفـان واقعی دل زدگیهـا و حـالت تنفّری را که از وضع جـامعه و جهان دارنـد، با شوق و نشاط در مسائل معنوی هماهنگ و متعادل می کنند تا موجودی خشک و بی نشاط نسبت به همه چیز بار نیایند.

به این دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شوق را از حالات شخصی عارف معرّفی می نمایند و می فرمایند:

الشَّوْقُ خُلْصانُ الْعارِفینَ.(۵۴)

شوق، بر گزیده عارفان است.

گر چه آنان به خاطر برخورد با مسائل نفرت انگیزی که روح لطیف آنان را می آزارد، دچار کسالت و گرفتگیهای روحی می شوند؛ ولی آنها را بوسیله شوق و نشاط از خود دور می کنند و به این وسیله در خود حالت تعادل و هماهنگی ایجاد می کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف انسان مؤمن به »همّام« فرمودند:

تَراهُ بَعیداً کَسِلُهُ، دائِماً نَشاطُهُ.(۵۵)

کسالت را از او دور و نشاط را همیشه با او می بینی.

به این جهت در مکتب اهل بیت علیهم السـلام به ما آموخته انـد: ناامیدیهایی که به خاطر گناهان در ما ایجاد شده؛ با نشاط، به وسیله توجّه به عفو خداوند جبران کنیم. در دعائی که بعد از دو رکعت نمازی که در روز جمعه وارد شده آمده است:

اِنْ اَقْنَطَتْنی ذُنُوبی نَشَّطَنی عَفْوُکَ.(۵۶)

اگر گناهان من، مرا به ناامیدی بکشاند، عفو تو مرا به نشاط وا می دارد.

شناخت مسئله بسط و قبض نفس، از مسائل بسیار مهم در حالات روحی و عرفانی است که توجه به آن لازم و ضروری است.

انسـان بر اثر گنـاه قبض و گرفتگی به او دست می دهـد و بر اثر توجه به عفو و گـذشت خداونـد، - چون عفو خداونـد سـرور آفرین و نشاط آور است - حالت »بسط« به او دست می دهد.

بنابراین به هنگام گناه باید به توبه و عفو خداوند

روی آورد تا تعادل و هماهنگی میان حالت قبض و بسط ایجاد شود. توجه به عفو خداوند، حالت قبض را از بین می برد و چون سرور آفرین است، حالت بسطِ نفس ایجاد می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلسُّرُورَ یَبْسِطُ النَّفْسَ وَیَثیرُ النَّشاطَ.(۵۷)

سرور، به نفس حالت بسط و گشایش می دهد و نشاط را بر می انگیزاند.

پس اگر از کسی گناهی سر زد، باید حالت گرفتگی و قبض آن را به وسیله سروری که با توجه به عفو خداوند به دست می آید، متعادل نماید تا مایه »قنوط« و ناامیدی و تکرار گناه نشود.

بنابراین، لزوم حفظ تعادل حالات روحی روشن شد. افرادی که مایل به پرواز روح هستند، باید توجّه داشته باشند که پرواز با دو بال صورت می گیرد و گرنه سقوط حتمی است. پس برای آن که از دو بال استفاده کنید، تعادل و هماهنگی میان دو حالت متقابل را در خود ایجاد کنید.

نتیجه بحث

معارف را از مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام بیاموزید و اعتقادات خود را بر مبنای تعالیم وحی قرار دهید و از پندارها و آراء و أوهام بشری بپرهیزید. این است راه صحیح برای شناخت معارف و درک عقاید آسمانی.

بنابراین سعی کنید اندیشه های عرفانی و اعتقادات دینی خود را از سرچشمه وحی فرا گیرید و از مکتب خاندان رسالت، درس حکمت بیاموزید.

از عارف نمایانی که ادّعای وصول می کنند و ترک آداب و رسوم می نمایند، پرهیز کنید. نشانه ها و آثار معارفِ بلند را بیاموزید و با صفات و خصال عارفان حقیقی که انوارِ معرفت در اعماق وجودشان تابیده است، آشنا شوید.

در حالات عرفانی، تعادل و هماهنگی را کاملاً رعایت کنید و به حالت قبض، بسط، حزن و نشاطِ

روحی توجّه داشته باشید تا از زندگی متعادل برخوردار باشید.

روایت ابوبصیر را مورد مطالعه و دقّتِ بیشتر قرار دهید و با معارف و اسرار آن، جان خود را صفا دهید.

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

۳عبادت چیست؟

عبادت چیست و چه برنامه هائی را می توان برنامه عبادی نامید؟ این سئوال مهمّی است که گاهی ذهن بعضی از افراد را به خود مشغول می کند. گر چه ممکن است عده ای عبادت را به معنای نماز و روزه و منحصر به اموری امثال اینها بدانند، ولی با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام و استفاده از راهنمائیهای آنان متوجّه می شویم، عبادت منحصر به انجام دادن نماز و روزه نیست؛ زیرا عبادت به معنای بندگی خداوند است و بندگی خدا در صورتی محقّق می شود که انسان آنچه را که خداوند از او می خواهد، انجام دهد و خواسته خداوند فقط این نیست که به نماز و روزه بپردازیم و در کثرت انجام آنها بکوشیم.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این باره می فرمایند:

لَیْسَتِ الْعِبادَهُ کَثْرَهَ الصَّلاهِ وَالصِّیامِ، وَإِنَّمَا الْعِبادَهُ کَثْرَهُ التَفَکُّرِ فی أَمْرِاللَّه.(۵۸)

عبادت، زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن نیست. همانا عبادت، تفکّر بسیار در امر خداوند است.

عبادت، انجام خواسته های خداوند است و از این راه انسان می تواند به مقام عبودیّت برسد و چیزی که ملاکِ رسیدن به مقام بندگی است، ارزش عبادت است و اعمال و عبادات زیاد، از شرایط ضروری و حتمی برای نیل به درجات عالی معنوی نیست. زیرا اهمیت اعمال و عبادات به زیادی آنها نیست، بلکه به ارزش آنهاست. و عبادات در صورتی دارای ارزش فراوان هستند که دارای تأثیر فراوان باشند،

و بتوانند در باطن و سریره انسان تحوّل ایجاد کنند. بنابر این اهمّیت عبادات به تحوّلی است که در نفس عبادت کنندگان ایجاد می نمایند.

با این بیان، روشن می شود که اولیاء خداوند که در نفس خود تحوّل ایجاد نموده و از قدرتهای معنوی بهره مند شده اند، ملاکِ موفّقیت آنان، تأثیر زیاد عبادتهای آنها بوده است نه کثرت عبادت آنان؛ اگر چه در موارد بسیاری، تأثیر فراوان عبادات بستگی به کثرت آنها دارد، ولی این یک قانون کلّی نیست.

دلیل ما بر این حقیقت، روایتی است که جناب مفضّل که از خواصّ اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، نقل کرده است. او می فرماید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام فَذَكَرْنَا الْأَعْمالَ، فَقُلْتُ اَنَا ما أَضْعَفَ عَمَلی؟! فَقالَ: مَهْ اِسْتَغْفِرِاللَّهَ، ثُمَّ قالَ لی: اِنَّ قَلیلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوی خَیْرٌ مِنْ كَثیرٍ بِلاـ تَقْوی. قُلْتُ: كَیْفَ یَكوُنُ كَثیرٌ بِلا تَقْوی؟ قالَ: نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ یُطْعِمُ طَعامَهُ، وَیُرفِقُ جیرانَهُ وَیَوَطِّئُ رَحْلَهُ، فَاِذا ارْتَفَعَ لَهُ الْبابُ مِنَ الْحَرامِ دَخَلَ فیهِ، فَهـذَا الْعَمَلُ بِلا تَقْوی، وَیَكُونُ الْآخَرُ لَیْسَ عِنْدَهُ فَإِذا ارْتَفَعَ لَهُ الْبابُ مِنَ الْحَرامِ لَمْ یَدْخُلْ فیهِ.(۵۹)

من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم از اعمال، سخن به میان آمد. من گفتم: چقدر اعمال من اندک است؟! در این هنگام امام صادق علیه السلام فرمودند: ساکت باش و استغفار کن. آن گاه به من فرمودند: عمل اندکی که همراه با تقوا باشد، از عمل بسیاری که تقوا در آن نباشد، بهتر است. گفتم: مگر می شود شخصی اعمال زیاد را بدون تقوا انجام دهد؟

حضرت فرمودند: آری مانند این که شخصی غذای خود را به دیگران اطعام کند، و با همسایگانش به نیکی رفتار کند و وسائل مسافرت آنان را

فراهم نماید، ولی هر گاه راه حرامی برای او گشوده شود در آن داخل شود. این عملی است که در آن تقوا نیست و فرد دیگری این گونه اعمال زیاد را ندارد، ولی آن گاه که راه حرامی برایش گشوده شود، در آن وارد نمی شود.

این گونه عمل همراه با تقوا است و این گونه انسان دارای صداقت در عبادت است.

عبادت باید صادقانه باشد

بنابراین کثرت عبادت، ملاک اهمیّت آن نیست؛ بلکه ملاک، ارزش عبادت و تأثیر آنست اگرچه عبادت اندک باشد. اگر عبادت صادقانه باشد، اثرات فراوانی در بردارد؛ به این جهت ما باید در همه کارها بالأخص امور معنوی، با صداقت گام برداریم و از غرض ورزی و حسابهای شخصی دست بکشیم و با صفا و صداقت بی آنکه غلّ و غشّی وجود داشته باشد، به کار خود بپردازیم.

پاکسازیِ دل از هر گونه غلّ و غشّ و بدست آوردن صداقت، از ویژگی های شیعیان است. حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ شيعَتَنا مَنْ سَلُمَتْ قُلوُبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَدَغَلٍ.(۶۰)

براستی که شیعیان ما، کسانی هستند که دلهایشان از هر گونه غلّ و غشّی پاک باشد.

وجود غلّ و غشّ در نیّتها، رفتار انسان را سبک و بی ارزش می کند. از این جهت باید سعی کنیم هر گونه عبادت را صادقانه انجام دهیم و با اراده و تصمیم جدّی هر گونه غرض ورزی و غلّ و غشّ را از قلب خود دور کنیم.

یکی از راه های پاکسازی دل از غلّ و غشّ، فرستادن صلوات بر محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین است(۶۱) و یکی از علل تأکید بر فرستادن صلوات قبل از دعاها، زدودن غلّ و غشّها و بدست آوردن صداقت و درستی است.

برنامه ای که

کوشش و تلاش در آن بر مبنای صداقت نباشد و بر اساس تظاهر و خود نمایی باشد، نه تنها دارای هیچ گونه قیمتی نیست؛ بلکه گناهی است بزرگ، ولی عبادتی که صادقانه باشد راهی بسیار مؤثّر برای تقرّب به خداوند است. زیرا تلاش و کوشش در انجام عبادات اگر صادقانه باشد؛ بدی هائی را که در نفس انسان ریشه دوانده است ویران ساخته و نابود می نماید، و از این راه انسان را به خدا نزدیک می کند.

عبادت و رسیدن به مقام بندگی و عبودیّت، صراط مستقیم است. ما باید بوسیله عبادت خداوند، در صراط مستقیم گام برداریم. خداوند می فرماید:

»إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبّی وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدوُهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیم «(۶۲)

بدرستی که اللَّه، اوست پروردگار من و پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، این است صراط مستقیم.

بنابر این انسان می تواند با عبادت و بندگی خداوند در صراط مستقیم او قرار گیرد و از تسلّط شیاطین رهایی یابد.

گام برداشتن در این راه و مداومت بر آن، خود دلیل بر سعادت انسان و نجات اوست. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را این گونه بیان فرموده اند:

دَوامُ الْعِبادَهِ بُرْهانُ الظَّفَرِ بِالسَّعادَهِ.(۶۳)

مداومت بر عبادت، دلیل بر ظفر یافتن انسان به سعادت است.

زیرا انسان به وسیله عبادت و حفظ شرایط آن، در زمره اولیاء خدا قرار می گیرد و از بندگان ممتاز او می شود و از اوصاف و ویژگی هایی که مخصوص اولیاء خداست، بهره مند می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم یَقُولُ: أَنَا وَعَلِیٌّ أَبَوا هذِهِ الْاُمَّهِ، وَلَحَقُّنا عَلَیْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبَوَیْ وِلادَتِهِمْ، فَإِنَّنا نَنْقُذُهُمْ إِنْ اَطاعوُنا مِنَ النَّارِ اِلی دارِالْقَرارِ، وَنُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِیَّهِ بِخِیارِ الْأَحْرار.(۶۴)

من از رسول اللَّه صلی

الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: من و علی دو پدر این امّت هستیم و واقعاً حق ما با عظمت تر از حقّی است که پدر و مادری که آنان از آن دو متولد شده اند، دارند. زیرا ما آنان را – اگر از ما پیروی کنند – از جهنم نجات داده و به بهشت وارد می کنیم و آنان را از بندگیِ دیگران به بهترین افراد آزاده، ملحق می کنیم.

پس با پیروی از فرمایشات خاندان وحی، انسان به خاطر عبادت صادقانه، به مقام عبودیّت می رسد و به درجه اخیار و نیکان نائل می شود. در این هنگام یکی از ارکان مهم گمراهی، که تسلّط شیطان است از هم می پاشد و شیطان پلید از انسان دور می شود. این حقیقتی است که خداوند در قرآن کریم به آن تصریح نموده و فرموده است:

»إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطان وَکَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً «(۶۵)

براستی که بندگان مرا تسلّطی برای تو)شیطان(بر آنان نیست و خداوند برای وکیل بودن کفایت می کند.

بسیاری از بزرگان شیعه برای راه یافتن به مقام قرب الهی و رسیدن به مقام عبودیّت تلاش فراوانی نموده اند.

کوشش مرحوم کرباسی برای دست یافتن به مقامات ارزنده معنوی نمونه ای از این گونه تلاشها می باشد. آن بزرگوار از علمای بزرگ شیعه و از شاگردان سیّد بحرالعلوم بود. در حالات او نوشته اند:

آن بزرگوار برای آن که شب قدر را درک کرده باشد، یک سال هر شب تا به صبح به عبادت می پرداخت تا از فیوضات تهجّد در آن شب بهره مند گردد. آن مرحوم در عبادت دارای خضوع و خشوع و حضور قلب بود. دعای وی بسیار تأثیر داشت. هنگامی که یکی از حکّام اصفهان

نسبت به ایشان، وظیفه احترام و ارادت را رعایت نکرد، آن مرحوم علیه او دعا کرد. در زمانی کوتاه حاکم عزل و سرافکنده شد. آن گاه مرحوم کرباسی برای او نوشت:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

او ازهد زهّاد زمان خود بوده و مرحوم میرزای قمی از ایشان خواست رساله بنویسد. او در جواب گفت: استخوان بدنم طاقت آتش جهنّم را ندارد، ولی پس از اصرار مرحوم میرزای قمی، رساله نوشت.

اگر فقیری از او چیزی می خواست، شاهد می طلبید و شاهد را قسم می داد و فقیر را هم قسم می داد که در مصرف آن اسراف نکند؛ آن گاه خرج یک ماه را به او می داد.

گویند، روزی شخصی برای جریانی نزد وی شهادت داد، آن مرحوم از او پرسید: شغل تو چیست؟ گفت: من غسّال هستم. ایشان شرائط غسل را از او سئوال کرد. آن مرد جواب داد و سپس گفت: هنگام دفن چیزی در گوش میّت می گوئیم. مرحوم کرباسی فرمود: چه می گوئید؟ گفت: می گوئیم خوشا به سعادتت که مرُدی و برای ادای شهادت نزد حاجی کرباسی نرفتی! (۶۶)

اقسام عبادات

با انواع و اقسام عبادات آشنایی پیدا کنید و به انجام یک نوع عبادت اکتفا نکنید. همان گونه که رزق مادّی شما انواع گوناگون است و خوراکیهای خود را از مواد گوناگون تهیه می کنید، و اگر غذای شما بدون نمک یا بدون مواد ضروری دیگر باشد کامل نیست؛ در اعمال معنوی نیز اگر به یک نوع عبادت بپردازید، باطن شما اقناع نمی شود، هر چند آن عبادت زیاد باشد. مثل آن که در سفره خود گوشت فراوانی تهیه کرده باشید، ولی نان و

نمک فراهم نباشد در این هنگام چگونه می توانید از آن استفاده کنید؟

همـان طور که نماز و روزه عبادت است، فکر و انـدیشه عبادت است و همان گونه که فکر و انـدیشه عبادت است، خـدمت به خلق نیز عبـادت است و همچنـان که خـدمت به خلق عبـادت است، انتظـار فرج و آشـنایی بـا وظائف زمان غیبت عبادت است، همـان گونه که انتظـار و شـناخت وظائف زمان غیبت عبادت است، آشـنایی با معارف و عقایـد مکتب اهل بیت علیهم السـلام عبادت است، .... سعی کنید تمام این عبادتها را انجام داده و خود را به تکامل برسانید.

خدمت به برادران دینی

یکی از انـواع عبـادات که دلیـل بر شـرافت و عظمت روح آدمی است، این است که انسـان کمر همّت برای خـدمت نمودن به برادران دینی خود ببندد، و آنان را در گرفتاریها و مشکلات یاری کند.

دسـتگیری از افتادگان و خـدمتگزاری برادران مؤمن، اگر برای خـدا باشد از عبادتهای مهمّی است که در فرمایشات اهل البیت علیهم السلام نه تنها به آن سفارش شده است، بلکه آن را با شرافت ترین نوع عبادت دانسته اند.

حضرت امام سجّادعلیه السلام در این باره می فرمایند:

إِنَّ أَشْرَفَ الْعِبادَهِ خِدْمَتُکَ اِخْوانَکَ الْمُؤْمِنینَ.(۶۷)

باشرافت ترین عبادت، خدمت نمودن تو به برادران مؤمن تو است.

کم توجّهی نسبت به این نکته اساسی که تـأثیر حیـاتی در زنـدگی همفکران انسـان دارد، زیانهای جبران ناپـذیری را به دنبال دارد.

حضرت امام صادق علیه السلام در ضمن شمردن گناهان کبیره می فرمایند:

... تَرْکُ مُعاوَنَهِ الْمَظْلُومینَ.(۶۸)

از گناهان کبیره، ترک کمک رسانی به ستمدیدگان است.

به این نکته نیز باید توجه داشـته باشـیم: تعاون به برادران دینی نه تنها از نظر مادّی است، بلکه افزایش درک و فهم و راهنمایی آنان نیز از وظائف

کسانی است که توانائی آن را دارند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَعِنْ أَخاكَ عَلى هِدايَتِهِ.(۶۹)

برادر خود را بر هدایت شدن او کمک کن.

با این بیان روشن شد یکی از انواع عبادات که از شرافت و عظمت خاصی برخوردار است، کمک نمودن و خدمتگزاری به برادران دینی است.

شما می توانید با استفاده از این راه به مقامات عالی معنوی دست یابید و محبّت خدا و اهل بیت علیهم السلام را به خود جلب کنید.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمنينَ إِلَى اللَّهِ مَنْ أَعانَ الْمُؤْمِنَ الفَقيرَ مِنَ الفَقْرِ فى دُنْياهُ وَمَعاشِهِ، وَمَنْ أَعانَ وَنَفَعَ وَدَفَعَ المَكْرُوهَ عَنِ الْمُؤْمِنينَ.(۷۰)

محبوبترینِ مؤمنین نزد خداوند، کسی است که فرد مؤمن فقیر را در امور مادّی و امرار معاش او کمک کند و محبوبترین افراد نزد خداوند، کسی است که کمک کند و نفع برساند و ناراحتی را از مردم مؤمن برطرف کند.

عبادات روحی

یکی دیگر از اقسام عبادات، عبادتهای روحی است که انسان با فکر و اندیشه و به کار انداختن قلب خود به خداوند نزدیک شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرِ خطبه ای که در عجائب خلقت طاووس بیان نموده اند، می فرمایند:

جَعَلَنَا اللَّهُ وإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعى بِقَلْبِهِ إِلى مَنازِلِ الْأَبْرارِ بِرَحْمَتِهِ.(۷۱)

خداوند به رحمت خود ما و شما را از کسانی قرار دهد که به وسیله قلب خود برای رسیدن به منازل ابرار سعی و کوشش می کنند.

این کلام امام علیه السلام دلیل بر آن است که انسان به وسیله عبادتهای روحی مانند تفکّر در آیات و نشانه های خداوند، می تواند به سر منزل مقصود برسد و در زمره ابرار و نیکان جای گیرد. به همین جهت در بعضی از روایات عبادت را به تفکّر و اندیشیدن در امر خداوند

بیان نموده اند.

حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

لَیْسَتِ العِبادَهُ کِثْرَهَ الصَّلاهِ وَالصَّوْمِ، إِنَّما الْعِبادَهُ اَلتَّفَکُّرُ فی أَمْرِاللَّهِ عَزَّوَجلَّ.(۷۲)

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست. همانا عبادت و بندگی، اندیشیدن در امر خداوند است.

به همین جهت جناب ابی ذر اکثر عبادت خود را تفکّر قرار داده بود و به این طریق با آن که نسبت به جناب سلمان عمر کمی داشت و مدتی از آن را در زمان جاهلیت بسر برده بود، ولی توانست بر اثر تفکّر، خود را تالی تلوِ سلمان و در ردیف او قرار دهد.

پس عبادت و بندگی منحصر در برنامه های عبادیِ جسمی نیست؛ بلکه عبادات روحی، روح عبادات هستند؛ همان گونه که توجّه، خلوص و... در نماز و سایر برنامه های عبادی، روح اعمالِ جسمی این عبادات بشمار می آیند.

این نکته، بسیار مهم است که انسان باید در همه عبادات، جنبه های روحی آن را نیز رعایت کند و آنها را به دست فراموشی نسپارد. متأسفانه افرادی هستند که نه تنها به حالات روحی عبادت بی توجّه هستند، بلکه به اعمالِ بدنی عبادات نیز بی اعتناء هستند و آنها را کامل انجام نمی دهند.

یکی از راویان حدیث می گوید:

سَأَلَ أَبُوبَصیر الصّادِقَ علیه السلام وَأَنَا جالِسٌ عِنْدَهُ عَنِ الْحُورِالْعَیْنِ، فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فَداکَ اَخَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الدُّنْیا اَوْ)خَلْقٌ مِنْ(خَلْقِ الْجَنَّهِ؟

فَقالَ لَهُ: ما أَنْتَ وَذاکَ؟ عَلَیْکَ بِالصَّلاهِ، فَإِنَّ آخِرَ ما اَوْصی بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم وَحَثَّ عَلَیْهِ، الصَّلاهُ. إِیّاکُمْ أَنْ یَسْتَخِفَّ اَحَدُکُمْ بِصَلاتِهِ فَلا هُوَ اِذا کانَ شابّاً أَتَمَّها، وَلا هُوَ اِذا کانَ شَیْخاً قَوِیَ عَلَیْها، وَما اَشَدَّ مِنْ سِرْقَهِ الصَّلاه...(۷۳)

من در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ابوبصیر از آن بزرگوار درباره حورالعین سئوال کرد و گفت: جانم به فدای

شما آیا آنها از مخلوقات این دنیا هستند یا از مخلوقات بهشتی هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: تو چه کار به این امور داری؟ بر تو باد به نماز، زیرا آخرین چیزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به آن وصیّت نموده و مردم را به آن تحریک نمودند، نماز است.

بر حذر باشید از این که، نماز خود را سبک بشمارید که نه در زمان جوانی آن را کامل کنید و نه در زمان پیری قدرت بر انجام نماز کامل، داشته باشید. چه چیزی سخت تر از این است که انسان از نماز خود بدزدد.

بنابر این ما باید هم ارکان ظاهری و اعمال بدنی عبادات را رعایت کنیم و هم به باطن عبادات توجّه کنیم؛ زیرا آنچه مهم است، روح عبادت می باشد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

رَكْعَتانِ خَفيفَتانِ فى تَفَكُّرٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيامِ لَيْلَهٍ.(۷۴)

دو رکعت نماز خفیف که همراه با تفکّر باشد، بهتر است از قیام به عبادت در یک شب.

بنابر این فرمایشات، اصل در عبادات همان تفکّر و توجّهی است که در آنها انجام می شود که به منزله روح و جان عبادات می باشد. به عنوان نمونه شما می توانید با تدبّر، تفکّر و توجّه در سوره حمد اساس ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برائت از دشمنان آن حضرت را به صورت واضح دریابید و اصول اعتقادی خود را هر روز لااقل ده بار از اعماق وجود بر صفحه ذهن آشکار ساخته و به زبان آورید.

این نتیجه عبادت همراه با تفکّر و تدبّر است؛ زیرا تفکّر، نشان دهنده ارزش و اهمیت عبادت است. به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

لا عِبادَةَ كَالتَّفَكُّرِ.(۷۵)

عبادتی

همچون تفکّر نیست.

کراهت در عبادت

راهنماییهای خاندان وحی علیهم السلام درباره کیفیت عبادت و توجّه به جهات قلبی و باطنی آن، برای اینست که مردم از عبادتهای خود بهره مند شوند و آثار آن را بالوجدان درک نمایند و بوسیله انجام آنها، دگرگونی و تحوّل در آنان ایجاد شود؛ و گرنه صِرف عبادت که دارای هیچ گونه اثری نباشد و از طریق اهل بیت علیهم السلام دور باشد، چه نتیجه ای دارد؟ آیا جز زحمت و رنج و غرور، اثر دیگری در آن وجود دارد؟!

به خاطر همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِيَّاكُمْ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْمُتَعَبِّدينَ وَالْفُجَّارِ مِنَ الْعُلَماءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونْ.(۷۶)

از افراد جاهلی که اهل تعبّد هستند، پرهیز کنید و از علماء فاجر بپرهیزید که آنان وسیله نیرنگ هر فرد دلباخته می باشند.

گاهی این گونه افراد اصل عبادت آنان صحیح نیست و غیر عبادت را به جای عبادت پذیرفته و انجام می دهند، و گاهی عمل آنان در شرع وارد شده، ولی در هنگام انجام آن به جای آن که حالت عبادت و بندگی داشته باشند؛ با اکراه و ناراحتی آن را انجام می دهند؛ و با این همه خود را کامل و راه یافته می پندارند.

این گونه عبادتها، سبب دل زدگی این افراد می شود، علاوه بر آن که گاهی باعث بدبینی دیگران نیز می شود؛ در حالی که عبادت باید، حالتِ اقبال و توجّه و نشاط را در قلب انسان برانگیزاند، نه حالت اکراه و نفرت را، ولی این گونه عبادات دارای اثر منفی است.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لاتُكْرِهُوا إِلى أَنْفُسِكُمْ اَلْعِبادَةَ.(۷۷)

نفسهای خود را با اکراه به عبادت وادار نکنید.

بلکه با میل و رغبت باید به انجام عبادات بپردازید، تا آثار

گرانبهای آن در وجود شما آشکار شود.

خواهیـد گفت: پس بسـیاری از عبـادت کننـدگان بایـد عبادات خود را ترک کننـد، زیرا در هنگام عبادت نه تنها دارای حالت توجّه و اقبال نیستند؛ بلکه آن را با اکراه انجام می دهند، زیرا نفس آنان مایل به عبادت نیست.

می گوئیم: این گونه طرز تفکّر بر اثر عدم آشـنایيِ صـحیح با مکتب حیاتبخش خاندان وحی است. با توجه به فرمایشات انسان ساز اهل بیت علیهم السلام متوجّه می شویم که هر گونه صفت و حالت منفی که خداوند زمینه آن را در انسان قرار داده است مثل حسد، کینه، نیرنگ و اکراه و امثال اینها؛ باید در موارد خود، در برابر دشمنانِ خدا از آن استفاده شود. به این ترتیب انسان نبایـد به فریب دادن مردم - که یـک صـفت منفی است - بپردازد، بلکه بایـد نفس را فریب دهـد و بـا تلقین و زبـان نرم حالت اکراه او را برباید و او را به انجام عبادت متمایل سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

خادِعْ نَفْسَکَ فی الْعِبادَهِ وَارْفِقْ بِها وَلاتَقْهَرْها.(۷۸)

در عبادت نفس خود را فریب ده و با او رفاقت کن و او را مجبور)به عبادت(مکن.

بنـابر این هر کس در حـال عبـادت دارای حالت اکراه است، به جای آن که اصل عبادت را ترک کنـد، بایـد حالت اکراه را از نفس خود برطرف نمایـد، نه آن که عبـادت خود را رهـا کنـد؛ زیرا عبادت را با حالت شور و نشاط و شوق و عشقِ به عبادت، باید انجام داد نه در حال دل زدگی و اکراه.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرموده اند:

لاتُبَغِّضْ إِلی نَفْسِکَ عِبادَهَ رَبِّکَ.(۷۹)

نفس خود را

دشمن عبادت پروردگارت قرار مده.

نشاط در عبادت

اگر می خواهید جذبه عبادت را درک کنید، حالت اکراه را از خود دور کنید و با حالت اشتیاق و نشاط باطنی به عبادت بپردازید، تا آثار گرانبهای آن را بیابید و خود را از تسلّط شیطان برهانید. حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

اَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبادَهَ فَعانَقَها وَاَحَبَّها بِقَلْبِهِ، وَباشَرَها بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَها، فَهُوَ لایُبالی عَلی ما اَصْبَحَ مِنَ الدُّنْیا، عَلی عُسْرٍ اَمْ عَلی یُسْرٍ.(۸۰)

با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی باشد و آن را در آغوش بگیرد واز جان و دل دوست بدارد، از نظر جسمی به آن عبادت مشغول شود و از نظر فکری، با فکر فارغ و راحت به عبادات بپردازد، آن گاه باکی نداشته باشد که در دنیا چگونه شب را به روز آورده است؛ به سختی یا به آسانی.

بنابر این از شرایط مهم تأثیر عبادت، علاوه بر آن که باید خالصانه باشد و شیطان و نفس انسان عامل و محرّک عبادت نباشند؛ و گرنه عبادت به صورت ریا، تظاهر، غرور و امثال آن انجام می شود؛ باید طوری انسان خود را ساخته باشد که نفس او نیز تابع عقلش شده باشد و آن گاه که مخلصانه برای عبادت قیام می کند، نفس تابع عقل باشد و بر اثر تهذیب نفس، نفس نیز همچون عقل، میل و رغبت به عبادت خالصانه داشته باشد.

بنابر این تهذیب و آماده سازی نفس، از شرایط مهمی است که در عبادت نقش مهمّی را داراست؛ زیرا اگر انسان بر اثر فرمان عقل به عبادت بپردازد، ولی نفس خود را مطیع عقل خود نساخته باشد، نفس در اعماق وجود

انسـان به فعـالیّت می پردازد تـا آنجـا که یـا او را بالکلّ از انجام عبادتی که دارد، باز می دارد و عبادت را بی نتیجه به او جلوه داده و مـانع انجـام آن می شود؛ و یـا بر اثر مقـاومت انسـان، او را بـا موانع دیگر که جان انسان را به سـتوه می آورد، – همانند وسواس – مبتلا می کنـد و در نتیجه انسان به جای آن که از عبادتی که انجام می دهـد، لذّت روحی ببرد، بغض و دشـمنی آن را به وسیله وسواس و ناراحتیهای روحی در دل خود جای می دهد.

طبق آیات قرآن کریم عبادت، صـراط مسـتقیم خداونـد است و انسان از این راه به مقام عبودیّت می رسـد و کسـی که به مقام عبودیّت برسد، شـیطان بر او تسـلّط ندارد، ولی کسـی که با بغض و دشـمنی نفس با عبادت، به آن می پردازد؛ نه تنها از دست شیطـان رهـائی نیـافته، بلکه خود را در دست تحریکـات و جولاـن نفس که از شـیطان مهلـک تر است، قرار می دهـد و به این گونه، راه را برای نفوذ شیطان هموار می کند.

لاـزمه این گونه عبادات که انسان نفس خود را قانع و مطیع عقل خود نکرده و با تهـذیب و خودسازی به عبادت نپرداخته، این است که از نتیجه عبادت که رهایی از تسلّط شیطان است، باز بماند.

بنـابر این، برای انجـام هر گونه عبادت بایـد خود را آماده بسازیم و با صـلاحیت آن را انجام دهیم و روشن است کسانی که به عبادات سـخت و به اصـطلاح ریاضـتهای شـرعی، می پردازنـد ولی آمادگی آن را ندارند، صـلاحیت انجام این گونه اعمال را ندارند. آنان برای ایجاد آمادگی، باید محبّتِ عبادت را در دل خود جای

دهند.

پس برای انجام عبادات سخت و یا به تعبیر بعضی، برای انجام ریاضات شرعیّه، آمادگی نفسانی و صلاحیت آن از شرایط حتمی است.

چقدر نیک و پسندیده، بلکه لازم است که انسان برای انجام همه کارها بالأخص اعمال عبادی، آشنایی با مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته باشد و با الهام و آموختن از آن بزرگواران، به عبادت خداوند مهربان بپردازد؛ تا از خطر سقوط و دیدن ضربات مهلک در امان باشد.

گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا برِ دوست

رفتن آسان بود، ار واقف منزل باشی

برای آن که در انجام عبادات از مکتب آن بزرگواران پیروی کنید، باید شرایط عبادت را بدانید و از موانع قبولی عبادات مانند حرام خواری، آگاهی داشته باشید.

اثر نشاط در عبادت

شور و نشاط بر قدرتِ اراده و تصمیم گیری انسان می افزاید و استقامت و پایداری او را افزایش می دهد. نشاط، کارهای بزرگ و برنامه های سنگین را برای انسان، آسان و سبک می کند و رنج و زحمت آنها را کم می کند.

به این جهت افرادی که برای انجام برنامه های سنگین عبادی شوق و نشاط دارند، نه تنها از انجام آنها خسته نمی شوند، بلکه سنگینی آنها را احساس نمی کنند و لذّتهای روحیِ عبادت را درک می کنند. به این جهت آنان از خداوند می خواهند نشاطشان را در عبادت و بندگی قرار دهد. در دعای امام سجّادعلیه السلام می خوانید:

إِجْعَلْ ... نَشاطی فی عِبادَتِکَ.(۸۱)

خداوندا، نشاط مرا در بندگی خودت قرار ده.

در مناجات امام سجّادعلیه السلام می خوانید:

رَبَّنا ... وَامْنُنْ عَلَیْنا بِالنَّشاطِ.(۸۲)

پروردگارا، با عنایت نمودن نشاط، بر ما منّت گذار.

و در یکی از زیارات جامعه می خوانید:

تَحَبَّبْ إِلَیَّ عِبادَتَک ... وَتُنْشِطُنی لَها.(۸۳)

خداوندا، به من محبّت عبادتت را عنایت کن ... و

مرا برای انجام آن با نشاط فرما.

سرّ خواستن نشاط در عبادت، در دعاهایی که وارد شده این است که، نشاط بهترین یاور و پشتیبان انسان برای انجام عبادتهای سخت و سنگین است، همان گونه که کارهای مشکل و طاقت فرسا در صورتی که به صورت گروهی و دسته جمعی انجام شوند، سهل و آسان می شوند. برخی از حالات روحی نیز مانند کار دسته جمعی بر قدرت انسان می افزاید. یعنی اگر انسان دارای بعضی از نیروهای روحی باشد، به تنهایی می تواند کار چند نفر را انجام دهد.

یکی از این نیروهای روحی، شور و نشاط است. اگر قدرت نشاط را در خود تقویت کنید، عبادتهای سنگین برای شما سهل و آسان می شود؛ گوئی که آن را با کمک و دستیاری چند نفر انجام داده اید. از این جهت در دعای فرا رسیدن ماه رمضان می خوانید:

... اَحْسِنْ مَعُونَتی فِی الْجِدِّ وَالْإِجْتِهادِ وَالمُسارَعَهِ إِلی ما تُحِبُّ وَتَرْضی وَالنَّشاطِ وَالْفَرَحِ وَالصِّحَهِ حَتّی اَبْلُغَ فی عِبادَتِکَ وَ طاعَتِکَ الَّتی یَحِقُّ لَکَ عَلَیَّ رِضاکَ.(۸۴)

نیکو کمک کن به من در جدّیت و کوشش و سرعت گرفتن به سوی آنچه مورد محبّت و رضایت توست، و به سوی نشاط و فرح و سلامتی، تا در بندگی و طاعت تو، که حقّ تو بر من است، به رضای تو نائل شوم.

همان گونه که می بینید نشاط و صحت در این دعا، معونه و کمک برای عبادت معرفی شده اند.

با بهره گیری از فرمایشات خاندان وحی، متوجّه می شویم که نشاط، از رازهای بزرگ موفقیت در کارهای بزرگ و سنگین است، ما باید این راز را در راه های حیاتبخش به کار بریم و از آن استفاده کنیم. اگر در این گونه

امور دارای نشاط نیستیم، باید با قدرت تمام آن را به نفس خود القاء کنیم و نفس خود را آماده و مهیّا برای قبولِ شور و نشاط نمائیم.

به همین جهت یاوران اهل بیت علیهم السلام گر چه بر اثر کهنسالی، بدنهایشان فرسوده می شد، ولی به هنگام عمل دارای قلبهایی پر از نشاط و دلهایی جوان وپرشور بودند.

علیهم السلام . . .

محبّت اهل بیت علیهم السلام یا راز نشاط در عبادت

بنابر این نشاط، راز قدرت بر انجام برنامه های سنگین است. علاوه بر آن، نشاط در عبادت، دلیل بر وجود محبّت و دلبستگی به اهل بیت علیهم السلام نیز می باشد. زیرا یکی از آثار و نشانه های محبّت اهل بیت علیهم السلام نشاط در عبادت و بندگی است. دوستی آن بزرگواران، ایجاد میل و رغبت برای عبادت می کند و درس بندگی را به همه دوستان و شیفتگان خاندان وحی می آموزد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

فی حُبِّ أَهْلِ بَیْتی ... اَلرَّغْبَهُ إِلیَ الْعِبادَهِ.(۸۵)

در محبّت اهل بیت من، میل و رغبت به سوی عبادت نهاده شده است.

بنابر این هر چه محبّت شما به اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود، رغبت، شوق و شور و نشاط شما به عبادت و بندگی خداوند بیشتر می شود و آمادگی شما برای عبادت افزون می گردد.

نتیجه بحث

عبادت و بندگی راه رسیدن به مقام »عبودیّت« و گواه بر ظفر یافتن به سعادت است. توجّه داشته باشید، عبادتی انسان را به مقام عبودیت می رساند که دارای تأثیر فراوان باشد و در اعماق وجود آدمی تحوّل ایجاد کند. بنابر این ارزش عبادت به قدر نتیجه ای است که از آن بدست می آید، نه به کثرت و زیادی عبادت.

با انواع و اقسام عبادات آشنا شوید

و بـا تنوّعِ آنهـا از یکنواخت بودن برنامه عبادی، که مایه رنـج و کسالت است پرهیز کنیـد. شور و نشاط و شوق به عبادت را با تنوّع در آن، بـدست آورید و اثرات شـگفت آن را درک کنید. محبّت و علاقه شـما به خاندان وحی هر چه بیشتر شود، شور و نشاط شـما نیز به عبادت افزایش می یابـد. نشاط در عبادت، از خسـتگی در عبادت می کاهـد و بر اخلاص و صداقت شـما که لازمه تأثیر عبادت است، می افزایـد. در صورت تـداومِ این راه به مقام »عبودیّت« که راز خلقت انسانهاست، دست می یابیـد و حاکم بر نفس خویشتن و غالب بر شیطان رجیم می شوید.

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست

۴تقوا و پرهیزکاری

قلب انسان رابط انسان میان جهان ماده و عالم معنی است. قلب اگر سالم باشد، می تواند با استفاده از نیروی معنوی و پرقدرتی که دارد، الهام دهنده و الهام پذیر باشد.

سلامـت قلب در صورتی است که از زنگار و آلودگیها پاک، و از ناپاکیها و زشتیهای روحی دور باشـد. در صورتی که انسان مبتلا به فساد و گناه شود، دل تیره می شود و توانایی استفاده از قدرتهای معنوی را از دست می دهد و از فیوضات رحمانی بی بهره می ماند.

تقوا داروی مرضهای قلبی و روحی است. بوسیله تقوا باید قلب را شستشو داد و زنگار و تیرگیها را از دل زدود.

در صحیفه بیست و نهم حضرت ادریس نبی علیه السلام آمده است:

وَاغْسِلْ قَلْبَکَ بِالتَّقْوی کَما تَغْسِلُ ثَوْبَکَ بِالْماءِ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ

روُحَکَ فَاجْتَهِدْ فِی الْعَمَلِ لَها.(۸۶)

همان گونه که لباس خود را با آب شستشو می دهی، قلب خود را بوسیله تقوا تطهیر کن. واگر

روح خود را دوست داری، در عمل برای آن تلاش کن.

تقوا قلب را حیات می بخشد

حیات قلب و روشنایی دل، به تقوا و ورع انسان بستگی دارد، آن کس که تقوا دارد، از حیات قلب، بصیرت و نورانیّت دل برخوردار است و آن کس که آلوده به گناهان است و تقوا ندارد، دلش زنگار گرفته و خالی از معنویّت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُه.(۸۷)

آن کس که ورع او کم باشد، قلبش مرده است.

کسی که خواهان بصیرت و حیات معنوی است، باید دارای تقوا و ورع باشد؛ تا نه تنها در دنیا از زندگی معنوی برخوردار شود، بلکه در جهان دیگر نیز رستگار بوده و از نعمتهای بی پایان خداوند بهره مند باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ فَوْزَ الْآخِرَهِ فَعَلَیْهِ بِالتَّقْوی.(۸۸)

هر کس دوست دارد رستگاری در آخرت را، بر او باد به تقوا و پرهیزکاری.

تقوا، بهترین پشتوانه و محافظ همه کسانی است که آن را کسب می کنند.

تقوا در فتنه ها، گمراهیها و بدعتها همچون حصاری قوی، شخص متقی را از گمراه شدن حفظ می کند، و واقعیت فتنه ها را اگر چه به ظاهر جلوه ای زیبا داشته باشند، آشکار می نماید.

تقوا همچون دژی محکم، پناهگاه انسانِ با تقوا است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتاری دیگر چنین فرموده اند:

اَلتَّقْوی حِصْنٌ حَصینٍ لِمَنْ لَجَأَ إِلَیْه.(۸۹)

تقوا حصاری است محکم، برای آن کس که به او پناه برد.

رابطه تقوا و قلب

قلب دستگاه گیرنده و فرستنده بسیار قوی است که خداوند متعال آن را در وجود انسان قرار داده است، تا در صورت سالم بودن و قوی بودن آن، انسان بتواند با استفاده از آن، تا حدود توانایی خویش با گذشته و آینده ارتباط برقرار ساخته و گاهی با

توّجه قلبی - که خالی از خیالات و خطورات نفسانی باشد - با اولیاء

خدا مرتبط باشد.

متأسفانه در دوران غیبت امام عصر عجل اللّه تعالی فرجه که قلب عالم هستی و قطب دائره وجودند، قلوب ما از صحت و سلامتی بی بهره و به مرضهای روحی دچار هستیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتارهای تابناک خود به صحّت و سلامتی قلبها و همچنین به امراض قلبی تصریح فرموده و راه نجات انسانها را از مرضهای گوناگونی که قلبهای ما به آن مبتلا می شوند، نشان داده اند.

آن حضرت در یکی از فرمایشات خود که در پیرامون تقوا و آثار آن در وجود انسان بیان کرده اند، فرموده اند:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَواءُ داءِ قُلُوبِکُم.(۹۰)

تقوای الهی درمان بیماری قلبهای شما است.

اگر خداوند به انسان تقوا و پرهیزکاری را عنایت کند، همچون داروئی شفابخش، بیماری دلهای ناتوان و مبتلا را شفا می بخشد. تقوا همچون کشتی نجات بخشی که مسافران را از دام بلاها و طوفانها نجات می بخشد، انسان را از فتنه ها، آشوبها، گرفتاریهای هلاک کننده نجات می بخشد.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در ضمن گفتاری از لقمان نقل می فرمایند:

... فَلْتَکُنْ سَفینَتُکَ فیها تَقْوَى اللَّه.(۹۱)

باید کشتی)نجات(تو در این موارد تقوای الهی باشد.

تقوا همچون کشتی پرقدرت، امواج بلاها را می شکافد و انسان را از فتنه ها نجات می دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً مِنَ الْفِتَنْ.(۹۲)

آگاه باشید کسی که به خاطر خدا تقوا داشته باشد، خداوند برای او راه فرار از فتنه ها را باز می نماید.

...

تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است

افکار رحمانی و شیطانی را چگونه از یکدیگر تشخیص دهیم؟

در بسیاری از موارد میان افکار رحمانی و شیطانی فرقی نمی گذاریم و نمی دانیم کدام یک از افکار ما رحمانی است و دارای

منشاء معنوی می باشد و کدام یک از آنها شیطانی و

یا نفسانی است و بوسیله شیطان و یا نفس در ذهن ما القاء شده است؟

عدم تشخیص افکار و اندیشه ها، ایجاد تحیّر و سرگردانی می کند و نمی دانیم در برابر این گونه افکار که معلوم نیست رحمانی است یا شیطانی، چه وظیفه ای داریم؟

مشکلتر از آن، مسئله تجسّم افکار و مکاشفه است؛ که حقیقت آن برای نوع مردم حتّی افراد تحصیل کرده، ناشناخته مانده است.

اینک برای آن که بدانیم چه کسانی می توانند افکار و اندیشه های رحمانی خود را تشخیص دهند، می گوئیم: قرآن مجید پاسخ این سئوال را بیان کرده و صریحاً فرموده است:

»إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا.... «(۹۳)

بدرستی آنان که تقوا را پیشه خود نموده اند، هر گاه از شیاطینی که در حال گردیدن هستند به آنان برسند، متوجّه)آمدن و وسوسه شیاطین(می شوند و به یاد خدا می پردازند.

یعنی تقوا آن چنان به انسان نیرو و آگاهی می دهد که هر گاه شیطان بر انسان فکر و اندیشه ای را القاء کند، متوجّه آن شده و می فهمد که این اندیشه بوسیله شیطان در ذهن او جای گرفته است.

بنابر این برای آن که بتوانیم افکار و اندیشه های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهیم و بدانیم برای کدام یک از آنها ارزش قائل شویم و کدام یک را بی اعتنایی نموده و طرد کنیم، باید تقوا را پیشه خود سازیم، تا بوسیله آن، نیروی تشخیص و قدرت تمییز افکار رحمانی از اندیشه های شیطانی، در ما ایجاد شود.

پس با دارا شدن تقوا و پرهیزکاری، نه تنها دچار فریب شیطان نمی شویم؛ بلکه دارای بصیرت و آگاهی بیشتر در شناخت دشمن و راه های نفوذ آن نیز می شویم و آمادگی بیشتری برای

رسیدن به مراحل عالی پیدا می نمائیم.

زیرا راه پیشرفت و تکامل و رسیدن به هر گونه هدف، شناخت موانع ومعرفت دزدانِ طریق است. و گرنه انسان نمی تواند راه های پرخطر و مشکل را به راحتی و بدون برخورد با موانع طیّ کند. در مسیر معنوی و سیر و سلوک روحی نیز باید انسان با موانع راه و حیله های نفس و شیطان آشنایی داشته باشد، تا به فریب و نیرنگ آنها گرفتار نشود. انسان باید بداند شیطان از چه راهی او را به گمراهی می کشد و چگونه او را از راه راست منحرف می کند.

تقوا، وسیله شناخت وسوسه های فکری شیطان و راه معرفت و درک هجوم افکار و اوهام شیطانی است. کسانی که دارای تقوا هستند، می توانند افکار رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهند.

متأسفانه عده ای از افراد به خاطر بی بهره بودن از تقوا، از مرضهای فکری، آلودگیهای نفسانی، تیرگی قلب و عدم بینش و بصیرت رنج می برند و راهی برای درمان این بیماریها نشان ندارند و نمی دانند چگونه می توانند به درمان نفس خویشتن بپردازند و با چه داروئی به درمانِ مرضهای معنوی خود اقدام نمایند و بر اثر عدم آشنایی با مکتب شفابخش اهل بیت علیهم السلام، گرفتارِ کجرویهای افرادی چون »دون خوان« جادوگر سرخپوست آمریکائی و یا اسیر گفتار »ماهاریشی« و دیگر ریاضت کشان شیطانی می شوند و به گمراهی و سرگردانی خود می افزایند.

چه کسی تاکنون با حقیقت مکتب وحی آشنایی یافته و باز هم محتاج بافته های این گونه افراد ناشایسته است؟

ما می پذیریم که برخی از این گونه افراد بر اثر ریاضتهای خلاف عقل و شرع به قدرتها ومهارتهایی دست یافته اند، ولی بر اثر ریاضت و تمرینهای روحی

به پاره ای از قـدرتهای نفسانی و شـیطانی – نه رحمانی – دست می یابنـد و چون دارای تقوا نیسـتند، تواناییهای خود را در راه فساد و لجام گسیختگی، قدرتهای سلطه جوی جهان قرار می دهند.

همچون بعضـی از مرتاضهای هندی و گاوپرستانی که سر و روی خود را با فضولات گاوهای مقدس آلوده می کنند و ریاست جمهوری آمریکا و... با آنان به مشورت و راه جویی می نشینند. حتماً این آلودگان به آنان درس معنویّت، خداشناسی و انسان دوستی می آموزند!! و آنان را از انجام حیله های خانمان سوز و ویرانگر مردم ستمدیده باز می دارند!!

آیا می خواهند به وسیله نیروهای نامرئیِ شیطانی به جنگ با قدرتهای غیبی والهی بپردازند(۹۴).

مگر نه این است که اینـان وارثـان فرعون هسـتند و هماننـد او می اندیشـند و به این دلیـل به سـاحران و جـادوگران متوسّل می شوند!

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند!

برای نجات از دردهای ناشناخته روحی، باید به راهنماییهای کسانی گوش فرا داد که با روح و جان همه آشنایی دارند و شاهد خلقت و چگونگی آفرینش انسانها و همه مخلوقات بوده اند.

از این رو به مکتب حیات بخش اهل بیت علیهم السـلام روی می آوریم و با توجه به کلمات گهربار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دل و جان خود را آرامش می دهیم. آن بزرگوار می فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنّی اوُصیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ الَّذی اِبْتَدَءَ خَلْقَکُمْ وَإِلَیْهِ یَکوُنُ مَعادُکُم، وَبِهِ نَجاحُ طَلِبَتِکُم، وَإِلَیْهِ مُنْتَهی رَغْبَتِکُمْ، وَنَحْوُهُ قَصْدُ سَبیلِکُمْ، وَإِلَیْهِ مَرامی مَفْزَعِکُمْ، فَاِنَّ تَقْوَی اللَّهِ دَواءُ داءِ قُلوُبِکُمْ، وَبَصَرُ عَمی أَفْئِدَتِکُمْ، وَشَفاءُ مَرَضِ اَجْسادِکُمْ، وَصَلاحُ فَسادِ صُدوُرِکُمْ، وَطَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِکُمْ، وَجَلاءُ غِشاءِ اَبْصارِکُمْ، وَاَمْنُ فَزَعِ جَأْشِکُمْ، وَضِیاءُ سَوادِ ظُلْمَتِکُمْ...(۹۵)

امّا بعد: من با تأکید به شما سفارش می کنم به دارا بودن تقوای خداوندی که آفرینش

شما را شـروع نمود و بازگشت شـما به سوی اوست. و بوسـیله عنایت او به مقاصـد خود ظفر می یابید و به سوی اوست منتهای میل و رغبت شما و به سوی اوست نشان گاه خوب برای فزع و ترس شما.

براستی که تقوای الهی دواء درد قلبهای شـما است و بصـیرت برای کوردلیهای شـما و شفای مرض اجساد شما و اصلاح کننده فساد سینه های شما و پاکیزه کننده کثیفی نفسهای شما و جلا دهنده پرده های چشم شما است و باعث ایمنی ترس قلب شما و روشنایی سیاهی ظلمتهای شما است.(۹۶)

همان گونه که دیدید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تقوا را، راه درمان تیرگی قلب، آلودگیهای فکری، عدم بینش و دیگر مرضـهای روحی معرفی می فرماینـد. و همه انسانهـائی را که در جسـتجوی انسـانیّت و یافتن راه معنویّت هسـتند، به داشـتن آن سفارش می کنند.

ارتباط و دوستی خود را بر اساس تقوا قرار دهید

به جهت عظمت و ارزشـی که تقوا دارد، باید علاقه و دوستی ما به برادران دینی و دوستانمان بر اساس تقوا و پرهیزکاری آنان باشد، نه به خاطر ثروت و ریاست و بهره های مادّی!

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند: حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

اَحْبِبِ الْإِخْوانَ عَلی قَدْرِ التَّقْوی.(۹۷)

برادران)دینی(خود را به قدر پرهیزکاری آنان دوست داشته باش.

دوستی بـا افراد نبایـد به خـاطر ارزشـهای ظـاهری و جهات مادّی آنان باشـد. اگر ملاک دوستی و برخوردهای اجتماعی انسان تقوا و پرهیزکاری باشـد؛ از گزنـد و نیرنگ افراد شـریر جامعه محفوظ می مانـد و از فریب و حیله های آنان در امان می مانـد. ولی بعضی از افراد به جای آن که تقوا و پرهیزکاری را اساس دوستی قرار دهند، به قول خود »دفع افسد

به فاسد« می کنند و سرانجام »افسد« را نیز مرتکب می شوند و در دام بازیگران جامعه گرفتار می گردند!

پرهیز از مال حرام

شریك بن عبداللّه یکی از این گونه افراد است. او در زمان مهدی عبّاسی قاضی کوفه بود. روزی قبل از قبول مقام قضاوت بر مهدی عباسی وارد شد. مهدی عباسی به او گفت: باید یکی از سه دستوری را که می دهم انتخاب کرده و انجام دهی: یا مقام قضاوت کوفه را بپذیری، یا فرزندان مرا تعلیم دهی، یا یک دفعه از طعام من بخوری. »شریک« به هیچ یك از سه دستوری که شنیده بود راضی نبود، ولی چون چاره نداشت فکری کرد و گفت: خوردن طعام برای من آسانتر از دو دستور دیگر است.

مهدی عباسی فرمان داد غذائی بسیار لذیذ برای او تهیّه کنند. چون طعام را آوردند و »شریک« از خوردن غذا فارغ شد، طبّاخ به مهدی عباسی گفت:

لیس یفلح الشیخ بعد هذه الأَکله ابداً.

»شریک« بعد از این طعام، دیگر رستگار نخواهد شد.

»شریک« پس از خوردن آن غذا همنشینی با بنی العباس را پذیرفت و نه تنها به آموزش کودکان آنان پرداخت؛ بلکه منصب قضاوت را نیز پذیرفت.(۹۸)

آری آن گاه که سفره های رنگین گسترده می شود و یا کرسی ریاست نهاده می شود، پرهیزکاران در بوته آزمایش قرار می گیرند و حقیقت و واقعیّت معنوی آنان روشن می شود.

تقوا انسان را به مقامات عالیه می رساند

اینک توجه شما را به روایتی بسیار مهم و جالب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم جلب می کنیم تا از ارزشها و آثار عظیم تقوا و پرهیزکاری، علم و آگاهی بیشتری داشته باشید.

قالَ رَسوُلُ اللّه صلی الله علیه وآله وسلم: ... قَدْ أَجْمَعَ اللّهُ تَعالی ما یَتَواصی بِهِ الْمُتَواصوُنَ مِنَ الْأَوَّلینَ وَالْآخِرینَ فی خَصْلَهٍ واحِدَهٍ وَ هِیَ التَّقْوی، قالَ اللّهُ جَلَّ وَعَزَّ: »وَلَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذینَ اوُتوُا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَإِیَّاکُمْ

أَنِ اتَّقوُا اللّه «(۹۹) وَفیهِ جِماعُ کُلِّ عِبادَةٍ صالِحَةٍ، بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَی الدَّرَجاتِ الْعُلی، وَالرُّتْبَهِ الْقُصْوی، وَبِهِ عاشَ مَنْ عاشَ مَعَ اللّهِ بِالْحَیاهِ الطَّیِّبَهِ وَالْاُنْسِ الدّائِمِ، قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: »إِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَنَهَرٍ × فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِر (۱۰۱). (۱۰۰)

خداوند بزرگ همه آنچه را که وصیّت کنندگان از اوّلین و آخرین به آن وصیّت وسفارش نموده اند، در یک خصلت جمع نموده است و آن تقوا است.

خداوند می فرماید: ما وصیّت کردیم آنانی را که قبل از شما به آنها کتاب نازل کردیم و شما را، که دارای تقوای الهی باشید.

تقوا کانون هر عبادت صالح است و هر کس به درجات عالی رسیده و به مراتب نهایی دست یافته، به وسیله تقوا بوده است. و به سبب آن زندگی کرد هر کس که با خداوند دارای حیات پاک و انس دائم بود. خداوند می فرماید: به راستی که پرهیزکاران در جنات و نهرها در جایگاه صداقت در نزد مالک مقتدر هستند.

بنابر این آنان که در جستجوی رسیدن به مقامات ارزنده معنوی و مراتب بلند و نهایی هستند، آنان که می خواهند از زندگی و حیات پاک الهی و انس دائم با خداوند و اولیاء او بهره مند باشند، باید دارای تقوا و پرهیزکاری باشند که گنجی بهتر از آن وجود ندارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ التَّقْوی أَفْضَلُ کَنْزٍ.(۱۰۲)

براستی که تقوا برترین گنج است.

برای دستیابی به ارزشهای معنوی این گنج را همیشه با خود داشته باشید و در پیدا و پنهان آن را محافظت کنید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَلَیْکُمْ بِتَقْوَی اللّهِ فِی الْغَیْبِ وَالشَّهادَهِ.(۱۰۳)

بر شما باد به تقوای الهی در نهان و آشکار.

برخلاف »شریک« عده ای دیگر

از لقمه حرام پرهیز نموده و تقوا را در نهان و آشکار پیشه خود ساخته و در اثر آن به مقامات عالی معنوی راه یافته اند.

جریانی که می آوریم، نمونه ای از آنهاست.

یکی از تجّار ثروتمند تبریز دارای فرزند نمی شد. هر چه نزد پزشکان به معالجه پرداخت، نتیجه نگرفت. تا آن که به نجف اشرف رفت و مدتی در آنجا برای تشرّف خدمت امام عصر ارواحنا له الفداء به عمل استجاره مشغول شد.

از گذشته تاکنون رسم بوده و هست که مردان پاک از اهل نجف و یا مسافرین، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله می روند و در آنجا نماز و اعمال مسجد را انجام می دهند و بعد به مسجد کوفه رفته و شب را تا صبح در آنجا می مانند؛ تا در طول این مدت و یا در آخرین شب خدمت امام زمان علیه السلام مشرّف شوند. گرچه بسیاری از آنان، آن بزرگوار را در آن هنگام نمی شناسند و بعد متوجّه می شوند.

تا به حال افراد زیادی این برنامه را انجام داده و به مقصود خود نائل شده اند.

تاجر تبریزی این عمل را چهل شب چهارشنبه انجام داد و در شب آخر در بین خواب و بیداری شخصی را مشاهده نمود که به او می فرماید: نزد محمّد علی جولاىِ دزفولی روانه شو، به حاجت خود خواهی رسید و دیگر کسی را ندید.

او می گوید: نام دزفول را تا آن زمان نشنیده بودم. به نجف آمدم و از دزفول پرسش نمودم، به من آنجا را معرفی کردند. با نوکری که همراه داشتم به سوی آن شهر رفتم. چون وارد شهر شدم، به نوکرم گفتم: تو با وسائلی که داریم برو و من تو را

بعد خواهم یافت.

او رفت. من از محمّد علی جولا جویا شدم، مردم او را نمی شناختند تا سرانجام به شخصی رسیدم که جولا را می شناخت. گفت: او بافنده است و از فقراء است و با وضع شما تناسبی ندارد. من آدرس او را گرفتم و به سوی مغازه او رفتم تا او را یافتم.

دیدم پیراهن و شلواری از کرباس پوشیده و در محلّی که تقریباً یک متر در دو متر بود، به بافندگی مشغول است. تا مرا دید گفت: حاج محمّد حسین حاجت شما روا شد. بر حیرتم افزوده شد. از او اجازه گرفتم و به مغازه او داخل شدم. هنگام غروب بود اذان گفت و به نماز مشغول شد. پس از اداء نماز به او گفتم: من غریبم و امشب میهمان شما هستم. او قبول نمود.

چون مقداری از شب گذشت، کاسه ای چوبی در برابرم گذاشت. من با آن که به خوردن خوراکهای لذید عادت داشتم، با او مشغول خوردن شدم. بعد قطعه پوستی که داشت به من داد و گفت: تو میهمان ما هستی بر روی آن بخواب و خودش روی زمین خوابید.

نزدیک صبح از خواب برخاست و پس از وضو اذان گفت و به نماز صبح مشغول شد و پس از آن، تعقیب مختصری انجام داد. سپس به او گفتم: من که اینجا آمدم، دو مقصد داشتم یکی را بیان کردی و دیگری این است که می خواهم بدانم به خاطر چه عملی به این مقام رسیدی که امام علیه السلام کار مرا به تو محوّل فرموده و از نام و ضمیرم اطلاع داری؟

گفت: این چه سئوالی است؟ حاجتی داشتی روا شد برو. به او گفتم:

تا نفهمم نمی روم و چون مهمان شما هستم، به پاس احترام مهمان باید مرا خبر دهی. او آغاز به سخن کرد و گفت:

من در این مکان به کار مشغول بودم. در مقابل مغازه من فرد ستمکاری خانه داشت و سربازی از آنجا محافظت می کرد. روزی سرباز نزد من آمد و گفت: برای خود از کجا خوراک تهیه می کنی؟ به او گفتم: سالی یک خروار گندم می خرم و آرد می کنم و می پزم و زن و فرزندی هم ندارم.

او گفت: من در اینجا نگهبان هستم و دوست ندارم از اموال این ظالم استفاده کنم، قبول زحمت نموده، برای من نیز یک خروار جو خریداری کن و هر روز دو عدد نان به من بده. من حرف او را پذیرفتم و هر روز می آمد و دو عدد نان می برد. تا آن که روزی نیامد از احوال او جویا شدم. گفتند: مریض است و در این مسجد خوابیده است. من به سراغ او رفتم، دیدم افتاده است. از حالش جویا شدم و خواستم برایش طبیب و دوا ببرم. گفت: احتیاجی نیست من امشب از دنیا می روم. چون نصف شب شد، افرادی در مغازه آمده و تو را آگاه می کنند، تو بیا و هر چه دستور دادند انجام بده و بقیه آردها هم مال خودت باشد.

خواستم شب را نزد او بمانم، اجازه نداد گفت: برو من نیز اطاعت کردم. نیمه های شب درب مغازه را زدند و فرمودند: محمد علی بیرون بیا. من از مغازه بیرون آمده و همراه آنها به مسجد رفتم. دیدم سرباز جان به جان آفرین تسلیم نموده. دو نفر نزدیک او بودند به من فرمودند: پیکر او

را به سوی رودخانه ببر. او را کنار رودخانه بردم، آن دو نفر او را غسل دادند و کفن نمودند و نماز بر او خواندند. سپس او را آورده و در درب مسجد دفن کردند.

من به مغازه بازگشتم. پس از چند شب باز درب مغازه مرا کوبیدند. کسی گفت: بیرون بیا. من از مغازه بیرون رفتم. شخصی را حاضر دیدم. به من گفت: آقا تو را طلب نموده با من بیا. من اطاعت کردم و با او رفتم. با آن که شبهای آخر ماه بود، ولی صحرا مانند شبهای مهتاب روشن و زمینها سبز و خرّم بود، ولی ماه پیدا نبود. در فکر فرو رفتم و تعجّب می کردم؛ ناگاه به صحرای نور – نور: شهری بوده در شمال دزفول – رسیدم.

از دور شخصیتهای بزرگواری را دیدم که دور هم نشسته اند و یک نفر مقابل آنان ایستاده است و در میان آن جمع یک نفر از همه بالاتر و با جلالت تر بود، دیدن آنها هول و هراس عجیبی در من ایجاد کرد.

مردی که همراه من بود، گفت: قدری جلوتر بیا. جلوتر رفتم و توقف نمودم. آن نفری که ایستاده بود، فرمود: جلو بیا، قدری پیش تر رفتم. آن شخص که در میان آن جمعیّت از همه با جلالت تر بود، به یکی از آنان فرمود: منصب سرباز را به او بده و به من فرمود: به خاطر خدمتی که به شیعه ما نمودی، می خواهیم منصب سرباز را به تو بدهیم.

من گمان کردم می خواهند مرا به جای سرباز، نگهبان قرار دهند و من که مایل نبودم نگهبان باشم، گفتم: من کاسب و بافنده هستم مرا به سربازی و سرهنگی

چکار؟!

آن بزرگوار تبسّمی نموده و فرمود: ما منصب او را می خواهیم به تو بـدهیم. من باز حرف خود را تکرار کردم و گفتم: مرا به سربازی چکار؟

در این هنگام یکی از آنان گفت: منصب سرباز را به تو می دهیم و نمی خواهیم سرباز باشی. منصب او را به تو دادیم برو.

من برگشتم و در بازگشت، هوا را تاریک دیدم و از آن روشنی و سبزی و خرّمی در صحرا خبری نبود.

از آن شب به بعد دستورات آقـا - یعنی حضرت صـاحب الزمان ارواحناله الفـداء - به من می رسـد و از جمله دستورات آن حضرت، انجام گرفتن مقصد و حاجت تو بود.(۱۰۴)

اینک سرانجامِ سرباز خود ساخته و پرهیزکاری را که از خوردن مال حرام پرهیز کرد، با سرانجام »شریک« قاضی دربار خلیفه عبّاسی که خود را به خوردن مال حرام آلوده ساخت، مقایسه کنیـد. آیا راه کدام یک از این دو بهتر است. حضور در خدمت امام زمان علیه السلام یا خدمت به خلیفه عبّاسی!

این برنامه زندگی بزرگان دین است. مردان بزرگ تاریخ شیعه، همواره تقوا را در نظر داشته و با توجه به آن، زندگی خود را طبق وظیفه مذهبی برنامه ریزی نموده و نظم و سامان بخشیده اند و به همین جهت به مقامات عالیه دست یافته اند.

اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می گمارند

بایـد توجّه داشته باشیم که اولیاء خدا نه تنها خود در حدّ اعلای تقوا و پرهیزکاری می باشـند، بلکه علاوه بر آن که در صدد حفظ حالات روحی خود هستند، همّت و هدف آنان، ایجاد تقوا در جامعه و در میان اطرافیان خود نیز می باشد.

آنان با عمل و رفتار خود، به همنشینان و سایر افراد جامعه، درس تقوا و پرهیزکاری می آموزند

و آرزوی قلبی آنان، وجود اجتماعی خود ساخته و پرهیزکار و دور از گناه و معصیت می باشد.

زیرا که ظهور انوار تابناک خانـدان ولایت در میان جامعه ای این گونه، تحقّق پذیر است. از این رو بر همه افراد لازم است که برای بدست آوردن تقوا و پرهیزکاری تلاش کنند و از هواها و خطورات نفسانی و شیطانی خود را رها سازند.

مردان بزرگ، مقام و سایر ارزشـهای دنیوی را هدف خود قرار نمی دهند و مقصد خود را والاتر و ارزشمندتر از آن می دانند. بلکه اگر جاه و مقام و یا سایر منصبهای دنیوی به آنان روی آورد، از آنها به نفع هدف عالی خود که تقوا و پرهیزکاری است، استفاده می کنند. نه آن که پرهیزکاری خود را به خاطر جاه ومقام از دست بدهند.

از امام صادق علیه السلام از معنای تقوا سئوال نمودند، آن حضرت فرمودند:

... أَنْ لايَفْقِدُکَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَکَ وَلايَراکَ حَيْثُ نَهاکَ.(۱۰۵)

تقوا این است که خداوند تو را در هر موردی که امر به آن نموده است، مفقود نبیند و در هر موردی که تو را از آن باز داشـته است، حاضر نبیند.

با این بیان، پذیرفتن منصـبهایی که انسان آمادگی پذیرا شدن و سازماندهی آنها را ندارد، با تقوا و پرهیزکاری چگونه سازگار است؟!

استبدال بر اثر ترک تقوا

گاهی حالات روحی به خاطر پیش آمدِ برخی از مسائل، نابود شده و بالکلّ ریشه کن می شوند و گاهی نابود نمی شوند، ولی تبدیل به حالتی دیگر می گردند.

به عنوان توضـیح می گوئیم: گاهی خداونـد گناهان را می بخشـد و اثر آنها از بین می رود و گاهی خداونـد آنها را تبـدیل به حسنه می کند. لذا به خداوند خطاب کرده و عرض می کنیم: »یا مُبَدِّلَ السَّيِّئاتِ بِالْحَسَناتِ« در

صورت اوّل گناهـان بالکـلّ نابود می شونـد، نه این که تبـدیل به حالت دیگر شـده باشـند و در صورت دوم گناهان تبـدیل به حسنه می شوند.

تقوا نیز حالتی این چنین دارد. زیرا گاهی تقوا بر اثر گناه از بین می رود و گاهی به خاطر غلبه شـهوت یا معصـیت دیگر فاسـد می شود نه آن که نابود شود، بلکه تبدیل به حالتی شیطانی می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لایُفْسِدُ التَّقْوی إِلّا غَلَبَهُ الشَّهْوَهِ.(۱۰۶)

تقوا را فاسد نمی کند، مگر غلبه یافتن شهوت.

جالب توجه این است که حضـرت نفرموده انـد تقوا را از بین نمی برد، مگر غلبه شـهوت؛ بلکه فرموده انـد فاسد نمی کند تقوا را، مگر غلبه شـهوت که منافاتی با تبدیل و تغییر ندارد. نکته قابل توجّه این است که تقوا یک نوع حالتی است که دارای جنبه روحی و معنوی است و در صورتی فاسد می شود که معنویّتی که در آن هست از بین برود.

در این هنگـام شـخص، حـالت رحمـانی خود را از دست داده و به یک نوع حالت روحیِ شـیطانی تبـدیل می شود! بنابر این با غلبه یافتن خوی شهوت رانی در فرد باتقوا، به خاطر فسادِ تقوا، در او یک حالت روحی شیطانی ایجاد می شود.

بنـابراین، فرد بـاتقوایی که شـهوت ریـاست مثلاًـ بر او غلبه کرده است خطرنـاک تر است از یک شـخص عادّی که به ریاسـت رسیده است.

تبدیل حالات رحمانی به حالات شـیطانی و تبدیل حالات شیطانی به حالات رحمانی، از مسائل مسلّمی است که در گفتارهای آگاه کننده اهل بیت علیهم السلام وجود دارد.

انسان بر اثر تلاشها، کوششها و اعمالی که انجام می دهد از نیروهایی روحی و معنوی برخوردار می شود. حالات روحی در او نفوذ می کند و در قلب و جان او

رسوخ می نمایـد، به گونه ای که حالات مـادّی و کیفیّتهـای طبیعی، در او تقلیـل یافته و حالات روحی و معنوی بر او غلبه می یابند.

انسـانی که دارای حالات روحی و معنوی شـده، بر فرضـی که برای او اسـتبدال پیش آیـد، دیگر یـک انسان معمولی و طبیعی نیست. بلکه در بسیاری از موارد حالات روحی او که رحمانی بوده است، به حالات روحیِ عکس آن، که شیطانی است تبدیل می شود.

همان گونه که بسـیاری از گناهکاران که بر اثر انجام سالها معصیت و نافرمانی خدا، حالات شیطانی در آنان رسوخ نموده و با شیـاطین و ارواح خبیثه دمسـاز شـده انـد، بر اثر توبه و بازگشت بسوی خداونـد، نه تنها تمام حالات شـیطانی در آنان نابود می شود؛ بلکه حالات آنها تبدیل به حالات رحمانی می شود.

زیرا خداونـد گـاهی گناه گناهکارانی را که توبه کرده انـد، می بخشایـد و گاهی نه تنها گناه آنان را می بخشـد، بلکه گناهان آنان را تبدیل به حسنات می نماید.

یکی از اسـماء خداونـد که برق امیـد را در دلهـای گناهکـار و عقب مانـدگان از قـافله معنویّت، روشن می سازد این است: »یا مُبَـدِّلَ السَّیِّئاتِ بِالْحَسَـنات« ای تبدیل کننده بدیها به خوبیها. و تبدیل سـیّئات به حسـنات در صورتی به کمال می رسد که آثار آن نیز تبدیل شود.

ثبات قدم در پرهیزکاری

انسان چگونه تقوا را از دست می دهد و چگونه می توان به داشتن تقوای واقعی پی برد؟ آیا به صِرف خودداری از گناهان می توان خود را متقی دانست؟ و یـا تقوای واقعی را، در صورت قبولی در امتحانات سـخت و سـنگین بایـد پـذیرفت؟ این سـئوالی است که در بعضی از اذهان وجود دارد.

پاسخ این سئوال را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بیان فرموده اند:

عِنْدَ حُضُورِ الشَّهَواتِ وَاللَّذّاتِ

يَتَبَيَّنُ وَرَعُ الْأَتْقِياءِ.(۱۰۷)

هنگامی که صحنه های شهوت انگیز و لذّت بخش پیش آید، ورع مردمان متّقی روشن می شود.

در آن هنگام آنان که تقوا را به راستی پیشه خود ساخته انـد و به تظاهر و خودنمائی نپرداخته اند، قدرت و توانایی کنترل خود را دارنـد و می تواننـد خواهش نفس را، با نیروی معنوی ویران و نابود سازند، و در صورتی که کنترل خود را از دست بدهند، روشن می شود که آنان در تقوا و پرهیزکاری ثبات و استقرار نداشته اند.

نتیجه بحث

قلب، دستگاه بسیار اسرار آمیز و مهمّی است که خداوند آن را در وجود شما قرار داده است، تا به وسیله تقوا و پرهیزکاری، آن را اصلاح نموده و با گرفتن زنگار و تیرگیها، آن را بازسازی نموده و به راه اندازید.

تقوا، وسیله ای بسیار پرقـدرت و نیرومند برای حمله و جنگ با دشمنان نامرئی است، آن را در خود پرتوان کنید و در ازدیاد آن بکوشید.

تقوا، همچون دژی محکم و استوار از نفوذ شیاطین که دشمنان دیرین و کینه توز شما هستند، جلوگیری نموده و شما را از خطر هجوم و حمله آنها آگاه نموده و محافظت می نماید.

به وسیله تقوا و پرهیزکاری، افکار و انـدیشه های رحمانی و شیطانی را از یکـدیگر تشخیص دهید. با داشتن تقوا، خود را به دست سرابِ زندگی گرفتار نکنید، تا از آب حیاتبخش سیراب شوید.

سعی کنید هوس رانیها و شهوتها بر شما غلبه نکنند و گرنه تقوا و پرهیزکاریِ خود را به تباهی می کشانید و بهاء و ارزش خود را از دست می دهید.

پیرایه فقر و پادشاهی تقوا است

سرمایه طاعت الهی تقوا است

از سختی روز محشر و زدوزخ

فرموده خدا، نجات خواهی تقوا است

۵تلاش و کوشش

برای آن که از گوهر وجودِ خویش استفاده کنید و به اهداف بزرگ و ارزشمند نائل شوید، باید به کار و کوشش بپردازید و از فعالیّت و تلاش، کوتاهی نکنید.

مردان بزرگ و شخصیتهای ارزنده ای که نام آنان صفحات تاریخ را روشن ساخته است، در راه هدفهای بلندِ خود، هیچ گاه از پای ننشسته اند و همواره برای رسیدن به مقاصد عالی خود تلاش و کوشش نموده اند و در راه آن گام برداشته اند.

شما نیز برای اهداف الهی و ارزشمند خود

تلاش کنید؛ زیرا کار و کوشش برای رسیدن به اهداف مقدّس، بسیار لازم و پسندیده است و در آیات و روایات، دستورات مؤکّد و فراوان درباره آن وجود دارد.

در چه راهی تلاش کنیم؟

تلاش و کوشش عده ای از مردم در راه منافع دنیوی و اعتبارات خیالی است و از توجه به حقائق عالم هستی، کاملاً غافل هستند. آنان از کسب فضائل روحی و معنوی که همیشه جاودان خواهد ماند و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، غفلت می ورزند. هدف آنان کسب و تجارتی پر درآمدتر و بدست آوردن سود بیشتر می باشد. و مقصد جدّی آنان در زندگی بدست آوردن ثروت بیشتر و یافتن بهره فراوانتر است.

بسیاری از مردم در برنامه های خود در ارتباط با هدفی که دارند، همه مسائل مربوطه را دقت و بررسی می نمایند، و پس از یقین به موفقیّت - اگر چه نسبی باشد - به انجام آن می پردازند. ولی در مسائل عبادی توجّهی به مسأله ارزش آن در نزد خداوند، ندارند و حال آن که پذیرفته شدن عمل در نزد پروردگار، عمل را باثمر می سازد. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

کُونُوا عَلی قَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ عِنایَهً مِنْکُمْ عَلَی الْعَمَلِ.(۱۰۸)

برای پذیرفته شدن عمل، بیشتر عنایت و توجه داشته باشید تا به خود عمل.

در درگاه خداوند پذیرفته شدن عمل، ملاک ارزش و قیمت است نه اصل عمل. اگر کاری را خداوند نپذیرفت، هیچ گونه ارزشی ندارد.

بنابر این باید در راهی تلاش کنیم که مورد رضایت خداوند است، و در فکر پذیرفته شدن آن هم باشیم!

نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید

کار و کوشش همیشه باید با میل واقعی انجام شود. زیرا اگر با اکراه نفسانی همراه باشد، گاهی اثرات منفی به بار می آورد و زیان آن از سودش بیشتر می شود.

. . .

بنابر این تلاش و کوشش در برنامه های سنگین، برای آن دسته از مردم مفید است که از نظر

نفسانی میل و آمادگی برای انجام آن را دارنـد و افرادی که این گونه نیسـتند، باید تلاش نمایند تا آمادگی نفسانی را در خود ایجاد نمایند.

پس نبایـد از تلاـش و کوشـش در کارهـای نیک، به دلیل آن که مطابق میل ما نیست، دست برداریم. بلکه بایـد به مخالفت با هواها و امیال نفسانی پرداخته، تا حدّی که نفس را همراه با عقل و وجدان نموده و او را مایل به انجام امور خیر بنمائیم.

آنان که در تلاش و کوششـهایی که انجام می دهند، نفس را تابعِ عقل و وجدانِ خود می نمایند، و با کمال میل و علاقه دست به برنامه های سنگین می زنند، نتایج بسیار ارزنده ای را بدست می آورند.

از این رو، بزرگان و شخصـیتهای نامی دین، برای رسـیدن به اهداف عالیه، ومقاصد بزرگ به تلاش و کوششهای فراوان دست زده ونفسِ خود را تابعِ عقل خود نموده و بر همین اساس توانسته اند به درجات عالی علم و عمل نائل شوند.

آنان با الهام از فرمایشات و راهنمائیهای اهل بیت علیهم السلام دست به مجاهدتهای پیگیر زده و با زحمتهای طاقت فرسائی که متحمّل شده اند، به مقامات عالی علمی و معنوی دست یافته اند.

آنان همچون کوه، در برابر طوفانهای ویرانگر ایستاده و هیچ گاه از پای ننشسته اند و همچنان به کوشش و تلاش پرداخته اند.

مرحوم ملّا مهدی نراقی چگونه خود رابرای فعالیّت آماده ساخت؟

زندگی مرحوم ملّا مهدی نراقی را که از بزرگان علمای شیعه است، مورد دقت قرار دهید.

آن بزرگـوار آن چنـان بـه درس و بحث علاـقه داشت که نـامه هـایی که از وطنش برای او می آمـد، مطـالعه نمی کرد. از این جهت که شاید در نامه چیزی باشد که حواس او را پریشان کند و به درس و بحث او لطمه

وارد سازد. تا آن که پدر وی را کشتند، خبر قتل او را در نامه ای نوشتند و برای او فرستادند. نامه به دست او رسید، ولی نامه را نخواند و از مضمون آن آگاه نشد و همچنان به درس و بحث خود مشغول بود.

چون بستگان وی از آمدن او ناامید شدند، به استاد او نامه ای نوشتند که قتل پدر نراقی را به او خبر دهد، و او را به قریه »نراق« بفرستد. ملّا مهدی نراقی چون به درس رفت، استاد را غمگین یافت. پرسید: چرا امروز ناراحت هستید؟ و چرا درس را شروع نمی فرمائید؟ استاد گفت: باید به »نراق« بروی؛ زیرا پدرت مریض و مجروح شده است.

مرحوم نراقی گفت: خداوند او را حفظ فرماید، شما درس را شروع فرمائید. آن گاه استادِ وی به قتل پدرش تصریح کرد و به او امر کرد باید به »نراق« بروی.

مرحوم ملّا مهدی نراقی به »نراق« رفت و فقط سه روز در آنجا ماند و سپس به نجف بازگشت. او به این گونه نفس خود را برای تحصیل آماده نمود تا به مقامات بلند علم و عمل نائل گشت.(۱۰۹)

کن وهم و هراس برون از دل خویش

یاور چه کنی؟ تو خویش شو یاور خویش

مرغان که به شاخه ها نلغزند از باد

ز آنست که تکیه شان بود بر پر خویش

برای درک حقیقت باید کوشش کنید

برای رسیدن به حقیقت و یافتن حقّ، باید کوشش و فعالیّت نموده و سختیهای راه را تحمّل کنیم؛ زیرا بدون سعی و تلاش و تحمّل و صبر در برابر موانع و مشکلات، نمی توانیم حقیقت را درك نمائیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لایُدْرَکُ الْحَقُّ إِلّا بِالْجِدِّ وَالصَّبْرِ.(۱۱۰)

حقیقت درك نمی شود، مگر با جدّیّت و صبر.

بنابر این برای

درک حقیقت، نیاز به کوشش و جدّیت داریم؛ تا کار و فعالیّت ما اگر بر اساس موازینی که از طریق خاندان وحی علیهم السلام صادر گردیده باشد، به آن پی ببریم.

بنابر این، اگر می خواهید از گوهر وجودِ خویش استفاده کنید و آنچه را که همگان قدرت درک آن را ندارند بیابید، باید در راه آن کوشش کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود چنین می فرمایند:

اَلْعَمَلُ، اَلْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهایَهُ، النَّهایَهُ.(۱۱۱)

کار! کار! آن گاه نهایت! نهایت!

آن کس که گامی برنداشته یا قدم را در غیر راه گذارده، چگونه می تواند حقیقت را دریابد و به پایان راه و انتهای مقصد برسد؟!

هر که چون سایه گشت خانه نشین

تابش ماه و خور کجا یابد؟

وآن که پهلو تهی کند از کار

سره سیم و زر کجا یابد؟

گر هنرمند گوشه گیر بود

کام دل از هنر کجا یابد؟

وآنکه در بحر، غوطه می نخورد

سلک درّ و گهر کجا یابد؟

بنابر این کوشش کنید و دل به دریا بزنید. زیرا که کشتی نجات در دریا است. یقین داشته باشید آن کس که در دریای محبّتِ ناخدایِ کشتیِ نجات شناور است، در گرداب بلا، غرق نخواهد شد.

جریانی که می آوریم یکی از این موارد است.

مرحوم میرزا ابوالحسن طالقانی که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی است، نقل کرده است: من با تنی چند از دوستان از زیارت کربلا به سوی سامراء بر می گشتیم؛ در قریه »دجیل« هنگام ظهر توقّف کردیم تا نهار خورده و قدری استراحت کنیم و

عصر حرکت نمائیم.

در آنجـا به یکی از طلاب سامراء که همراه طلبه دیگری بود، برخورد کردیم. آنها در پی خریـد خوراک برای نهار بودنـد. در این هنگام دیدم فردی که با طلبه سامرائی همراه است،

چیزی می خواند. خوب گوش دادم متوجه شدم توراه است که او به زبان عبری می خواند. تعجب کردم. از طلبه ای که ساکن سامراء بود پرسیدم: این شیخ کیست؟ و زبان عبری را چگونه آموخته است؟

او گفت: این شخص تازه مسلمان شده و قبلاً یهودی بوده است. گفتم: بسیار خوب؛ حتماً جریانی دارد، آن را باید بگوئید.

طلبه تازه مسلمان گفت: قضیّه من طولانی است وقتی که به سوی سامراء حرکت کردیم، در بین راه آن را بطور تفصیل می گویم.

هنگام عصر فرا رسید و ما به سوی سامراء حرکت کردیم. من به او گفتم: اینک جریان خود را برایم تعریف کن. او گفت:

من از یهودیان »خیبر« که نزدیک مدینه است، بودم. در اطراف خیبر چند ده و قریه وجود دارد که از زمان پیغمبر اکرم تاکنون یهودیان در آنها زندگی می کنند. در یکی از این قریه ها مکانی برای کتابخانه وجود دارد که در آن یک اطاق قدیمی هست. در میان آن اطاق، یک کتاب توراه بسیار قدیمی وجود دارد که روی پوست نوشته شده است. همیشه درب آن اطاق بسته و قفل است و از پیشینیان سفارش شده است که کسی حق گشودن اطاق و مطالعه توراه را ندارد. و مشهور است که هر کس به این توراه نگاه کند، مغزش عیب کرده و دیوانه می شود! خصوصاً جوانها نباید این کتاب را ببینند!

او سپس گفت: ما دو برادر بودیم که به این فکر افتادیم آن توراه قدیمی را زیارت کنیم. نزد کلیددار آن حجره مخصوص رفتیم و خواهش کردیم درب اطاق را باز نماید، ولی او به شدّت امتناع ورزید. به مقتضای »الإنسان حریص علی ما منع« اشتیاق

بیشتری به مطالعه آن در ما ایجاد شد؛ ما پول قابل توجّهی به او دادیم تا مخفیانه ما را به اطاق قدیمی راه دهد.

در ساعتی که تعیین کرده بودیم، وارد اطاق شدیم و با کمال آرامی توراه قدیمی را که روی پوست نوشته شده، زیارت و مطالعه نمودیم، در میان آن، یک صفحه به طور مخصوص نوشته شده بود که جلب نظر می کرد. چون دقت نمودیم، دیدیم نوشته است: »پیغمبری در آخرالزمان در میان اعراب مبعوث می شود« و تمام خصوصیات و اوصاف او را با ذکر نام و نشان و نسب و حسب بیان نموده بود و نیز اوصیاء آن پیغمبر را دوازده نفر به اسم و رسم نوشته بود. من به برادرم گفتم: خوب است این یک صفحه را رونوشت کنیم و به جستجوی این پیغمبر بپردازیم. آن صفحه را نوشتیم و فریفته آن پیغمبر شدیم.

یگانه فکر ما و خیال ما، پیدا کردن این فرستاده خدا بود، ولی چون سرزمین ما از راه عبور و مرور مردم دور و با خارج تماس نداشتیم؛ مدتی گذشت و ما چیزی بدست نیاوردیم. تا آن که چند نفر از تجّار مسلمان از مدینه برای خرید و فروش به شهر ما وارد شدند. از نزدیک با یکی دو نفر آنها محرمانه پرسشهائی نمودیم. آنچه از احوالات و نشانیهای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بیان کردند، همه را مطابق با نوشته توراه دیدیم. کم کم به حقّانیت دین اسلام یقین نمودیم، ولی جرأت به اظهار آن نداشتیم، فقط یگانه راه امید ما، فرار از آن دیار بود.

من و برادرم در پیرامون فرار گفتگو کردیم. گفتیم: مدینه نزدیک

است و ممکن است یهودیان ما را گرفتار کنند، بهتر است برای پیروی از اسلام به یکی دیگر از شهرهای مسلمان نشین فرار کنیم.

اسم موصل و بغداد را شنیده بودیم. پدرمان تازه مرده بود و برای اولاد خود وصی و وکیل تعیین کرده بود، نزد وکیل او رفتیم و دو مادیان با مقداری پول نقد از او گرفتیم. سوار شده و با سرعت به سوی عراق طی مسافت می کردیم. از موصل سراغ گرفتیم، راه را نشان دادند وارد شهر شدیم و شب را در کاروانسرا ماندیم.

چون صبح شد، چند نفر از اهل شهر نزد ما آمدند و گفتند: مادیانها را می فروشید؟ گفتیم: نه، هنوز وضع ما در این شهر معلوم نیست. چون مادیانها تحفه بودند، اصرار کردند که به آنها بفروشیم، و ما خواهش آنها را رد کردیم. سرانجام گفتند: اگر آنها را نفروشید به زور از شما می گیریم. ما مجبور شدیم مادیانها را فروختیم و گفتیم: این شهر جای ماندن نیست، برویم بغداد.

ولی از رفتن به بغداد هراسی در دل داشتیم؛ زیرا دائی ما که یهودی و از تجّار مهم بود، در بغداد بود؛ می ترسیدیم خبر فرار ما به او رسیده باشد و ما را پیدا کند.

به هر حال وارد بغداد شدیم و در کاروانسرایی منزل کردیم، تا صبح فرا رسید. پیرمردی که صاحب کاروانسرا بود، وارد اطاق ما شد و از جریان ما سئوال کرد. جریان خود را به اختصار برایش تعریف کردیم، و گفتیم: از یهودیان خیبر هستیم و به آئین اسلام علاقه مند شدیم، ما را پیش عالم مسلمانان ببر؛ تا به آئین اسلام هدایت شویم.

تبسّم بر لبهای پیرمرد نقش بست و

با شوق و شعف دست بر دیدگان خود گذاشت و گفت: چشم، برویم منزل قاضی بغداد. با او به دیدار قاضی بغداد رفتیم، و پس از تعارف معمولی جریان خود را برای او بیان کردیم و از او خواستیم ما را با احکام اسلام آشنا نماید.

او گفت: بسیار خوب، آن گاه شمّه ای از توحید و گوشه ای از ادلّه اثبات صانع را بیان نمود، سپس از رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و شرح حال خلفاء و اصحاب آن حضرت سخن به میان آورد.

او گفت: بعد از پیغمبر، عبداللّٰه بن ابی قحافه خلیفه آن حضرت است. من گفتم: عبداللّٰه کیست؟ این نام، مطابق با آنچه من در توراه خوانده ام و از روی آن نوشته ام نیست!

قاضی بغداد گفت: او کسی است که دخترش همسر پیغمبر است، گفتیم: چنین نیست؛ زیرا در توراه خوانده ایم که جانشین پیغمبر کسی است که دختر پیغمبر همسر اوست. تا این سخن را گفتم؛ رنگ رخسار قاضی بغداد تغییر کرد، و با خشم و غضب برخواست و گفت: این رافضی را بیرون کنید. من و برادرم را زدند و از منزل او بیرون کردند. ما به کاروانسرا برگشتیم. صاحب منزل هم از این جریان دلگیر شد و به ما کم اعتنائی کرد.

از این ملاقات و گفتگوی با قاضی، و رفتار اخیر او حیران و سرگردان شدیم. به علاوه نمی دانستیم کلمه رافضی چیست؟ و به چه کسی خطاب می کنند و چرا قاضی ما را به این نام نامید و از مجلس بیرون راند؟

این گفتگوها بین من و برادرم تا نیمه های شب طول کشید. چند ساعتی با حالتی مهموم خوابیدیم. بامداد صاحب کاروانسرا را

صدا کردیم، گفتیم: ما را از این واقعه و ابهام نجات بده، شاید ما درست مطلب را نفهمیدیم و یا قاضی سخن ما را نفهمید. او گفت: اگر شما واقعاً و از روی حقیقت طالب و خواستار دین اسلام هستید؛ هر چه قاضی می گوید قبول کنید.

گفتم: این چه سئوالی است؟ ما برای اسلام از خویشان و مال و خانه دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم. گفت: بیائید برای مرتبه دوم شما را نزد قاضی ببرم، ولی مبادا خلاف رأی او حرفی بزنید. باز به منزل قاضی رفتیم. رفیقمان گفت: آنچه را شما بگوئید، اینها قبول می کنند.

قاضی شروع به صحبت کرد و به نصیحت و موعظه پرداخت. من گفتم: ما دو برادر از همان دهکده خودمان مسلمان شدیم و از دیارِ دور خود به اینجا آمدیم؛ تا به احکام اسلام آشنا شویم و هیچ گونه غرضی نداریم و اگر اذن دهید ما چند سئوالی داریم؟ قاضی گفت: بفرمائید، هر چه می خواهید بپرسید.

گفتم: ما توراه صحیح قدیمی را خواندیم و این مطلب را که می خواهیم بگوئیم از آن رونوشت کردیم. تمام صفات و نام و نشان پیغمبر آخرالزمان و خلفاء و جانشینان آن حضرت را یادداشت کرده ایم و همراه داریم، ولی نام عبداللّٰه بن ابی قحافه در آنها نیست. قاضی گفت: پس نام چه اشخاصی در آن توراه نوشته است؟

گفتم: خلیفه اوّل داماد پیغمبر و نیز پسر عموی اوست. هنوز حرفم تمام نشده بود که طبل بدبختی ما را زدند، و قاضی از شنیدن این کلام از جای خود برجست و تا توانست با کفش خود بر سر و صورت من کوبید. من به زحمت

از دست او فرار کردم. برادرم در همان دقیقه اوّل فرار کرده بود.

در کوچه هـای بغـداد راه را گم کردم. با سـر و صورت خونین نمی دانسـتم کجا می روم. ساعتی راه رفتم تا به کنار نهر دجله رسـیدم. اندکی ایسـتادم، دیدم پاهایم قوّت ایستادن ندارد نشستم و بر گرفتاری و غربت و گرسنگی از طرفی، و ترس و تنهائی از طرف دیگر، گریه می کردم و تأسف می خوردم.

ناگهان جوانی که عمامه سفید بر سر و دو کوزه خالی در دست داشت و می خواست از نهر، آب بردارد؛ نزدیک من، لب آب نشسـت. چون وضع مرا دید، پرسـید: تو را چه می شود؟ گفتم: غریب هسـتم و مبتلا گشـتم. فرمود: قصه خود را بگو. گفتم: از یهود خیبر بودم اسـلام آوردم و با برادرم با هزار زحمت و مشقت به اینجا آمدم؛ می خواستم احکام اسلام را بیاموزم مرا چنین جزائی داده اند. سپس اشاره به خونهای سر و صورتم نمودم.

فرمود: از تو می پرسم: یهود چنـد فرقه هسـتند؟ گفتم: فرقه های بسـیار. فرمود: هفتاد ویک فرقه شدند، آیا همه برحق هسـتند؟ گفتم: نه. فرمود: نصاری چند فرقه شدند؟ گفتم: فرقه های گوناگون می باشند. فرمود: هفتاد و دو فرقه اند، آیا همه بر حق می باشـند؟ گفتم: نه. فرمود: ملت اسـلام نیز گروه هـای مختلف هسـتند. هفتاد و سه فرقه شـده انـد، ولی فقط یک فرقه بر حق می باشند. گفتم: من در جستجوی همین فرقه هستم، چکار باید بکنم؟

فرمود: از این طرف برو کاظمین و اشاره فرمود به جانب غربی، سـپس فرمود: برو خدمت شـیخ محمّد حسن آل یاسین، حاجت تو بر آورده خواهد شد. حرکت کردم و در همان میان جوان هم از نظرم غائب شد. هر چه

این طرف و آن طرف نگاه کردم، ابداً اثری از او ندیدم. تعجّب من زیادتر شد. با خود گفتم: این جوان کی بود و چه شد؟ زیرا در ضمن صحبت و حکایت حال خویش و این که در توراه اوصاف پیغمبر و خلفاء آن سرور را دیدم و نوشتم، می فرمود: می خواهی من برای تو بخوانم؟ عرض کردم: بفرمائید. شروع به خواندن فرمود به طوری که در دل خویشتن گمان کردم آن توراه خطی را که در خیبر دیدم، گویا همین بزرگوار نوشته است. چون از نظرم غائب شد، دانستم این شخص الهی بوده و از مردم عادی نبوده، لذا یقین به هدایت کردم.

سپس قوّتی در خودم یافتم و به جستجوی برادرم کوشش کردم تا او را پیدا نمودم، و برای این که نام کاظمین و شیخ محمّد حسن آل یاسین را فراموش نکنم، مکرر بر زبان می راندم. برادرم پرسید: این چه دعائیست که می خوانی؟ گفتم: دعا نیست و جریان را برای او گفتم. او هم خوشحال شد.

پس از سئوال و پرسش به کاظمین رسیدیم و به منزل شیخ وارد شدیم. قصه را از اول تا پایان برای او بیان نمودم. شیخ برخاست ایستاد و به شدّت گریه کرد و چشم مرا بوسید و گفت: با این چشم نظر به جمال حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نمودی؟...(۱۱۲)

آنها مدتی میهمان مرحوم شیخ محمّد حسن آل یاسین بودند و با عقاید حیاتبخش شیعه آگاه شدند.

آری، آنان به خاطر میل و علاقه ای که سراسر وجودشان را فرا گرفته بود، با تلاش و کوشش پیگیر و جستجوی حق و دست کشیدن از اقوام و وطن خویش، توانستند سعادت و خوشبختی

را در آغوش گیرند و از عنایت پدرانه امام عصر ارواحنا فداه بهره مند شوند.

اکنون نیز بسیاری از افراد به حقیقت تشیع پی برده، و از حقّانیت آن آگاهی یافته اند، ولی بر اساس ترس و یا توجه به امور خیالی دیگر، نمی توانند صادقانه در لوای پرچم تشیع قرار گرفته و به سوی مذهب فطری خویش باز گردند. جریانی را که آوردیم سرمشقی است برای این گونه افراد، آنان باید بدانند:

نابرده رنج گنج میّسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

اگر جویای واقعیت هستند، باید پذیرای هر گونه زحمت شده و مشکلات را تحمّل کنند. وبه امید فردا و آرزوی آینده ننشینند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

اِیّاکُمْ وَالْایکالُ بِالْمُنی فَإِنَّها مِنْ بَضائِعِ الْعَجْزَهِ.(۱۱۳)

بپرهیزید از این که کار خود را بدست آرزو بسپارید؛ زیرا به آرزو نشستن و دست از کار کشیدن، سرمایه عجز و ناتوانی است.

هر که دانه نفشاند به زمستان در خاک

نا امیدی بود از دخل به تابستانش

بنابر این شیفتگان مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام باید در راه رسیدن به مقاصد خویش، گذشته از امید و آرزو، در مقام دست یافتن به آن باشند، و از تلاش و کوشش در راه رسیدن به آن دریغ نورزند. زیرا سعی و کوشش شعار عملی مردان بزرگ و نشانه اسلام راستین است.

با کار و کوشش اراده خود را ثابت و محکم کنید. سعی و تلاش شما نشان دهنده اراده و شخصیت شما است. کار کنید، کوشش کنید، تا بر اثر بیکاری دچار توهّمات و نفوذ شیاطین نشوید.

. . .

کار را آگاهانه شروع کنید

اوّلین مقام امامت و رهبری، حضرت علی علیه السلام شرط «کار و فعالیّت» را علم و آگاهی در پیرامون آن می دانند و

در گفتـار خود که هـدایتگر امّتهـا است، می فرماینـد: انسانِ با بصـیرت و دل آگاه، از ابتـداء کار می دانـد که نتیجه آن به نفع اوست یا به زیان او تمام می شود. آن بزرگوار این حقیقت را این گونه بیان فرموده اند:

فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ اَلْعامِلُ بِالْبَصَرِ، یَکُونُ مُبْتَدَءُ عَمَلِهِ أَنْ یَعْلَمَ اَعَمَلُهُ عَلَیْهِ اَمْ لَهُ.(۱۱۴)

آنکس که با دل نگاه می کند و با بصیرت عمل می نماید! از ابتداء کارش می داند که این کار به زیان او یا به نفع اوست.

چه نیکو متاعی است کار آگهی

کزین نقد عالم مبادا تهی

ز عالم کسی سر برآرد بلند

که در کار عالم بود هوشمند

شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم

بایـد برای رسـیدن به نتیجه نهائی فعالیّت خود، اسـباب و شـرائط کار را آماده نموده و زمینه سازی لازم را انجام دهیم. آن گاه در راه رسیدن به هدف و نتیجه فعالیّتِ خود پافشاری کنیم. زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه گفتاری که آوردیم می فرمایند:

وَمَنْ لابَدَ الْاُمُورَ عَطِبَ.(۱۱۵)

هر کس سختیها را تحمّل کند، بدون آن که اسباب کارها را فراهم کرده باشد، هلاك می شود.

گذشـته از آن که برای انجام هر برنامه مفید، باید اسـباب و شرائط آن را آماده کنیم؛ باید از موانع آن نیز آگاهی داشته باشیم، تا با برخورد به موانع از رسیدن به هدف باز نمانیم.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از فعالیت و کار و کوشش، باید اموری را که اثر تلاش شما را نابود می کند و نتیجه فعالیّت شما را ویران می کند، از سـر راه خود بردارید. و گرنه ممکن است یک اشـتباه، همه کارها را نقش بر آب کند. بسیاری از افراد برای رسیدن به مقصود خود، دست به کارهای طاقت فرسا می زنند و ریاضتهای مهمّی

را انجام می دهند؛ ولی از کار خود جز رنج و تعب نتیجه دیگری نمی گیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رُبَّ ساعٍ فیما یَضُرُّهُ.(۱۱۶)

چه بسا کسی در راهی تلاش می کند که به او ضرر می رساند.

برای آن که کاری که انجام می دهیم با نتیجه و پر ثمر باشد و برای آن که سختیهایی که در انجام برنامه های مشکل تحمل می کنیم بی نتیجه نباشد؛ باید از آفاتِ کار، آگاهی داشته باشیم و موانع راه را بشناسیم.

اینک به ذکر دو نمونه از مواردی که برای عموم کارها و برنامه های ارزنده، مانع مهمّی به شمار می آیند می پردازیم:

موانع کار و کوشش

۱- اعتیاد و خوگرفتن به کارهای بی ارزش

یکی از اموری که در برابر نتیجه گیری کارها و مؤثّر بودن فعالیّتها آفتِ بسیار مهمّی به شمار می آید و نقش تخریبی بسیار عظیمی را داراست، غلبه عادت به کارهای گذشته است، به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را آفت ریاضتها و نابود کننده فعالیّتها می دانند و می فرمایند:

آفَهُ الرِّیاضَهِ غَلَبَهُ الْعادَهِ.(۱۱۷)

آفتِ ریاضت، غلبه نمودن عادت است.

عادت به کارهای زشت یا بی ارزش یک توطئه ننگین و مؤثر برای از بین بردن اثر کارها و کوششها است. همان گونه که میکربهای کشنده، سلامتی وصحت را از بدن انسان می گیرند، غلبه عادتهای زشت و ناپسند، اثر کارهای طولانی و برنامه های مهم را نابود می کند.

ما برای رسیدن به نتیجه و با ثمر بودن کار و کوشش، نه تنها باید فعالیّت کنیم، بلکه باید بر عادتهایی که نتیجه تلاش ما را خنثی می کند، غلبه کنیم.

به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْفَضیلَهُ غَلَبَهُ الْعادَه.(۱۱۸)

فضیلت، غلبه نمودن بر عادت است.

بنابر این برای بدست آوردن فضـیلتهای انسانی، نه تنها باید کار و کوشـش کنیم؛ بلکه باید بر عادتهای زشت یا بی ارزش غلبه کنیم. اگر به

حوضـی که آب آن آلوده و کثیف است، آب تمیز بریزیـد؛ به مجرّد وصل شـدن آب تمیز، آب حوض عوض نمی شود؛ مگر آن که آن قدر ادامه یابد که بر آبهای آلوده غلبه نموده و آبهای آلوده از حوض خارج شوند؛ در این صورت آب حوض تمیز و زلال خواهد شد.

عادتهای زشت، همانند آبهای آلوده هستند که اعماق جان انسان را آلوده می سازند، در صورتی انسان به رستگاری و فضیلت می رسـد که اعماق جان خود را از عادتهای زشت و ناپسـند پاکسازی نماید و بر آنها غلبه نماید. امّا اگر عادتهای ناپسـند غلبه داشـته باشـند، کارهای نیک همچون آبهای زلال است که در حوضـی که سـرشار از آبهای آلوده است ریخته شونـد، سـرشار بودن حوض از آبهای آلوده و اندک بودن آب زلال نه تنها آلودگی آب را برطرف نمی کند، بلکه آبهای زلال نیز آلوده می شونـد. برای برطرف شـدن آلودگی آب، آن قـدر باید جریان آبِ زلال ادامه داشـته باشد تا با مرور زمان، آبهای آلوده خارج شوند.

برای برطرف نمودن عـادت ناپسـند و یـا بی ارزش نیز، بایـد آن قـدر کارهـای پسـندیده و خوب را انجـام داده و ادامه دهیم تا عادتهای ناپسند را در خود ریشه کن سازیم، و گرنه از کارها و برنامه های پسندیده خود چندان نتیجه ای نخواهیم گرفت.

بنابر این برای آن که از کار و فعّالیت خود نتیجه مثبت و عالی بگیریم، باید موانع آن را که معتاد بودن به کردارهای بی ارزش و اشتباه یکی از مهمترین آنها است، برطرف سازیم. جوانان خیبری که جریان آنها را خواندید، از اعتیاد به وضع گذشته دست کشیدند و به این جهت در راه فضیلت گام

نهادند و سعادتمند شدند.

۲- خستگی و بیحالی

مانع دیگر برای انجام کارها، خستگی و کسالت است. ما نباید به خاطر کسالت دست از کار برداریم؛ زیرا کسالت در بسیاری از موارد، کسالتِ کاذب است نه واقعی. در این گونه موارد باید با زیرکی آن را از میان برداریم، نه آن که از کار دست بکشیم و در صورتی که واقعاً بی حال و کسل هستیم، می توانیم با تحوّل در کارها بیکار ننشینیم.

حضرت امیرالمؤمنین در وصیت خود به حضرت امام حسین علیهما السلام می فرمایند:

بُنَيَّ اُوصيكَ... بِالْعَمَلِ فِي النّشاطِ وَالْكَسِلِ.(۱۱۹)

ای فرزندم تو را وصیّت می نمایم ... به عمل در حال نشاط و بیحالی.

از این سفارش استفاده می کنیم؛ حتّی در صورتی که انسان از کاری خسته شد، نباید به دلیل خستگی و ملالت بیکار بنشیند؛ بلکه در آن حال باید به کاری دیگر بپردازد. چه بسا که با تحوّل در کارها و یکنواخت نبودن آنها، انسان از گرفتگی و ملالت رها شده و دوباره نشاط خود را در انجام کار و برنامه دیگر به دست آورد.

بنابر این به جای آن که به دلیل خستگی دست از کار بکشیم، می توانیم با تنوّع و تحوّل در کار و یکسان و یکنواخت نبودن برنامه، هم به کار و فعالیّت خود ادامه دهیم و هم خستگی و ملالت را از خود دور کنیم.

پس با استفاده از فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نباید به بهانه خستگی، از کار و فعالیّت دست برداریم.

به رنج اندرست ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابرده رنج

چو کاهل بود مردِ بُرنا به کار

از او سیر گردد دل روزگار

نکته جالب دیگری که از کلام آن حضرت استفاده می کنیم، این است که خستگی و ملالت از هر

نوعی که باشد؛ چه از جهت ادامه یا سختی برنامه و چه از جهت عدم استقبال مردم، نباید بهانه برای ترک برنامه قرار گیرد. زیرا راه و برنامه ای را که انتخاب کرده ایم؛ اگر از نظر دین صحیح و پسندیده است، به خاطر حرف مردم نباید آن را رها کنیم و نا امید بنشینیم، بلکه باید رنگ آن را تغییر دهیم، وبه صورتی دیگر، برنامه ای را که ارزنده و لازم تشخیص داده ایم، دنبال کنیم.

ببینید مرحوم محدّث نوری چگونه حرف مردم را نادیده گرفت و برای یافتن دو کتاب خطّی به تلاش ادامه داد.

تلاش و توسّل برای یافتن دو کتاب خطّی

عالم ربّانی مرحوم سید اسداللَّه اصفهانی می گوید: روزی با محدّث نوری به کربلا مشرّف می شدم، در میان راه محدّث نوری دو کتاب را نام برد و فرمود: من به این دو کتاب بسیار علاقه مندم و تاکنون هر چه جستجو کرده ام، آن دو را بدست نیاورده ام؛ امّا در این سفر از حضرت سیدالشهداءعلیه السلام خواهم گرفت.

چند بار این گفته را تکرار کرد، تا وارد کربلا شدیم. به حرم مطهّر حضرت امام حسین علیه السلام مشرّف شدیم، پس از زیارت از حرم بیرون آمدیم. نزدیک کفشداری زنی را دیدیم دو کتاب در دست گرفته است. محدّث نوری پرسید: این کتابها چیست؟ زن گفت: فروشی است. کتابها را نگاه کردیم، دیدیم همان دو کتابی است که محدّث نوری در جستجوی آن بود. محدّث نوری پرسید: چند می فروشی؟ زن گفت: بیست و دو قران. محدّث نوری به من فرمود: هر چه پول داری بده. آنچه من و ایشان داشتیم، شش قران بیشتر نبود، به زن دادیم.

با خود گفتم: ما اکنون وارد شده ایم، خوراک نخورده ایم همه پولمان همین بود

آن را هم برای خرید کتاب صرف کرد. حال باقی پول کتاب را از کجا می آورد؟

پس به زن فرمود: با ما بیا. به بازار رفتیم. عبا و عمامه و قبای خود را فروخت! باز پول کم بود. کفشهای خود را هم فروخت! تا بیست و دو قران تکمیل شد آنها را به زن داد.

بر تن آن بزرگوار چیزی جز عرقچین و پیراهن و زیر جامه باقی نماند! گفتم: مولانا این چه حال است که بر خود آوردی؟ فرمود: سهل است ما درویش هستیم! به همان وضع آمدیم، وارد صحن شدیم. بعضی از دوستان را دیدار کردیم، رفتند لباس آوردند و ایشان پوشیدند.

مرحوم محدث نوری از بزرگان علماء شیعه و دارای جلالت فوق العاده بوده است. او با توسّل و تلاش در راه بدست آوردن دو کتاب نایاب، حاضر است در کوچه و بازار بدون عبا و عمامه راه رود و آن را منافی با جاه و جلال و علم خود نبیند.(۱۲۰)

پُرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی

تلاش، فعالیّت و پرکار بودن، از خصال مردان خودساخته و مؤمن است. آنان بر اثر ایمان و اعتقاد کاملی که به راه خود دارند، هیچ گاه از پای نمی نشینند و همواره به کار و فعالیّت برای رسیدن به مقصود می پردازند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی که بیانگر این حقیقت است، می فرمایند:

اَلْمُؤْمِنُ قَليلُ الزَّلَلِ كَثيرُ الْعَمَلِ.(۱۲۱)

مؤمن لغزشی اندک دارد و دارای عمل فراوان می باشد.

با این که انسانِ با ایمان پرکار است، اشتباهات کمی را مرتکب می شود و لغزشهای اندک دامنگیر او می شود. این خود گواه بر این حقیقت است که شخصِ مؤمن از قدرت تدبیر و کاردانی برخوردار است.

در کلامی شیوا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلتَّدْبيرُ قَبْلَ الْفِعْلِ

يُؤْمِنُ الْعِثارَ.(۱۲۲)

تدبیر نمودن قبل از انجام کار، انسان را از لغزش، ایمن می کند.

و در روایت دیگر به انسانها هشدار می دهند و می فرمایند:

إيَّاكَ وَأَنْ تَعْمَلْ عَمَلًا بِغَيْرِ تَدْبيرٍ وَعِلْم.(۱۲۳)

پرهیز کن از آن که کاری را بدون تدبیر و آگاهی انجام دهی.

و برای کارها و فعالیّتهای گروهی چنین می فرمایند:

اِجْعَلْ لِكُلِّ اِنْسانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ اَحْرى اَلّا يَتواكَلُوا فى خِدْمَتِك.(۱۲۴)

برای هر یک از خدمتگزاران خود کاری را تعیین کن و آن را از او بازخواست نما، زیرا که این گونه رفتار مناسبتر است برای این که آنان در خدمتگزاری تو، بر یکدیگر تکیه و توکّل ننمایند.

با توجّه به این فرمان روشن می شود که برای سازماندهی و تدبیر در کارهای گروهی، باید برای هر یک از افراد، وظیفه ای را تعیین نمود و آن را از او بازخواست کنیم، تا هر یک به بهانه اعتماد بر دیگری از انجام کارها شانه خالی نکنند.

ولی انسان باید توجّه داشته باشد که در صورت توفیق به آن، نباید در او خودبینی ایجاد شده و کارهائی را که انجام می دهد، از قدرت و نیروی خود و به خاطر اراده و تصمیم شخص خود بداند. زیرا اراده و تصمیم در انسان به توفیق خداوند ایجاد می شود.

امام صادق علیه السلام در ضمن فرمایشاتی می فرمایند:

فَاجْتَهِدُوا فى طاعهِاللَّهِ اِنْ سَرَّكُمْ اَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنينَ حَقًّا حَقّاً وَلا قُوَّهَ إلاَّ بِاللَّه.(۱۲۵)

اگر دوست دارید که حقیقتاً از مؤمنان حقیقی باشید، در اطاعت خداوند کوشش کنید و قوّتی بر این کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

انسان بر فرض که توفیق فراوان یافته و موفّق شود اعمال بسیار و کارهای سنگینی را انجام دهد، هیچ گاه نباید او را غرور و منیّت

فرا گیرد و عباداتی را که انجام داده است، به خاطر نیرو و قوّت خود بداند. زیرا همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمودند: »لا قوّه إلاّ باللّه« یعنی نیروئی برای انجام کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

پس این لطف خداست که شامل حال مؤمنان حقیقی و اولیاء خدا می شود، و آنان توفیق انجام برنامه های پرزحمت عبادی را به آسانی انجام می دهند. نه آن که نیروی شخصی آنان، سبب قدرت آنها بر انجام عبادت شود.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِک.(۱۲۶)

آنچه از خوبیها به تو می رسد، از خداوند است و آنچه از گناه و بدی به تو اصابت می کند، از نفس تو است.

زیرا همان گونه که منشاء اصلی همه خوبیها خداوند است، انگیزه انجام همه بدیها نفس آدمی است که بوسیله حدیث نفس، و یا بر اثر وسوسه های شیطانی، انسان را به گمراهی می کشاند.

نتیجه بحث

تلاش و کوشش ، کانال وسیعی برای رسیدن به آرزوهای بلند و اهداف بزرگ و ارزنده است. برای به دست آوردن موفّقیت، نفس خود را همگام و تابع عقل و خرد خویش نموده و به تلاش و کوشش در انجام برنامه هایی که شما را به سعادت می رسانند، بنمائید. کار خود را آگاهانه شروع کنید و با تدبیر و برنامه و سازمان دهی، آینده آن را ارزیابی نمائید.

زمینه های لازم و مقدّمات کار را فراهم کنید و موانع آن را از سر راه خود بردارید.

اگر تصمیم گرفته اید همچون مردان بزرگ دارای آینده ای درخشان باشید، مطمئن باشید خو گرفتن و اعتیاد به زندگی گذشته، بزرگترین مانع برای پیشبرد اهداف شماست. باید عادتهای بیهوده گذشته را

ریشه کن کنید، تا بتوانید اراده خود را هر چه بهتر به کار گیرید. کار کنید تا با خواست خداوند به آرزوهای نهایی خود نائل شوید.

چه کوشش نباشد تن زورمند

نیارد سر از آرزوها بلند

که اندر جهان سود بی رنج نیست

کسی را که کاهل بود گنج نیست

۶علیهم السلام

۶یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام

یاد خداوند دلهای افسرده را نشاط و آرامش می بخشد و آنها را جلا داده و از قساوت نجات می دهد؛ ولی غفلت و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام، قلب را تیره و تار می سازد و دل را در تحیّر و سردرگمی های دائمی گرفتار می نماید.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود:

یا مُوسی لاتَفْرَحْ بِكَثْرَهِ الْمالِ وَلاتَدَعْ ذِكْری عَلی كُلِّ حالٍ فَإِنَّ كَثْرَهَ الْمالِ تُنْسِی الذُّنوُبَ وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْری یُقسِی الْقُلوُبَ.(۱۲۷)

ای موسی به زیادی ثروت خشنود مشو و یاد مرا در هر حال رها مکن؛ زیرا که کثرت مال، گناهان را از یاد می برد و ترک یاد من، قلبها را با قساوت می کند.

زیرا بر اثر ترک یاد خدا، شیطان بر انسان مسلّط می شود و آرامش خاطر و اطمینان را از او سلب می کند.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

»وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ «(۱۲۸)

هر کس از یاد خداوند رخ بتابد، شیطانی را به سوی او بر می انگیزانیم که همنشین او باشد.

فراموش کردن گناهان، قساوت قلب و تسلّط شیطان و... از آثار ترکِ یاد خدا است. یاد خدا، انسان را از این گرفتاریهای روحی نجات می دهد و اطمینان و آرامش خاطر را برای او به ارمغان می آورد. به این نکته باید توجه داشته باشیم که یاد اهل بیت علیهم السلام نیز یاد خداست و آثاری که ذکر خداوند دارد، با

یاد اهل بیت علیهم السلام نیز ایجاد می شود.

امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

إِنَّ ذِكْرَنا مِنْ ذِكْرِاللَّه.(۱۲۹)

بدرستی که یاد ما خاندان، از یاد خداوند به شمار می آید.

ما نه تنها باید به یاد آن بزرگواران باشیم، بلکه در گرفتاریها و شدائد به آنان پناه ببریم؛ زیرا اهل بیت رسالت، کشتی نجات امت و پناهگاه مردم بی پناه و ستمدیده هستند. خاندان وحی فریاد رس بیچارگانی هستند که دستخوش امواج خروشان دریای بیکرانِ بلا شده اند. آنان نجاتبخش افرادی هستند که در گرداب وحشتناک گمراهی گرفتار شده اند. ما باید آنان را نجات امت در گرفتاریها ونابسامانیها بدانیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین می فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْواجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجاهِ.(۱۳۰)

ای مردم امواج فتنه ها را به کمک کشتیهای نجات، بشکافید)و از آنها رهایی یابید(.

آن بزرگوار در روایتی دیگر می فرمایند:

مَنْ رَكِبَ غَيْرَ سَفينَتِنا غَرِقَ.(۱۳۱)

کسی که بر غیر سفینه ما سوار شود، غرق خواهد شد.

بنابراین انسان باید در همه گرفتاریها حتی در مسائل و مشکلات اعتقادی نیز از هدایتگران و هادیان راه، هدایت و راهنمایی بخواهد. در غیر این صورت گرفتار و گمراه خواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ يَطْلُبِ الْهِدايَهَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِها يَضِلُّ.(۱۳۲)

هر کس هدایت را از غیر اهلش بجوید، گمراه می شود.

سرانجام کار آنان که پیروی از فرومایگان، قبرکنان و الاغ فروشان اجتماع را پذیرفتند، چه خواهد بود؟...

در مشکلات و فتنه ها، در طوفانهای ویرانگر و در هنگامی که امواج خطرناک بلا، هستی افراد را تهدید می کند؛ پناه بردن به غیر خدا وآل اللّه، شما را به نیستی می کشاند. ولی تمسّک به اهل بیت رسالت علیهم السلام و یاری خواستن از آن

بزرگواران، شما را از گمراهی و هلاکت نجات داده و به ساحل می رساند.

اگر جذر

ومدّ دریا همه قایقها را یکسان پائین و بالا می برد؛ ولی تلاطم دریا نمی تواند همه کشتیها را به کام خود فرو برد. فتنه ها و گرفتاریها نیز هر چه سهمگین و خطرناک باشند، نمی توانند همه انسانها را به نابودی کشانند، زیرا کشتی نجات عدّه ای را به ساحل می رساند.

ره ملک سعادت را تواند بی خطر رفتن

به دست خود زآئین ادب هر کس عصا دارد

در میان انسانها کسانی وجود دارند که نه تنها در برابر گرفتاریها وفتنه های آخرالزمان مقاومت می کنند، بلکه بر قدر و منزلت خویش می افزایند.

اگر دوست دارید از این گونه افراد باشید، در طوفانهای بلا و تلاطم امواج خروشان، به کشتی نجاتِ اهل بیت علیهم السلام متمسّک شوید و با توسّل به مقام والای صاحبان ولایت الهیّه از گمراهی و تحیّر نجات یابید.

توسّل از نظر قرآن

بنابراین در گرفتاریها و مشکلات خود، باید به اهل بیت علیهم السلام متوسّل شویم و از عنایات کریمانه این خاندان استفاده کنیم. حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

إِذا نَزَلَتْ بِکُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعینوُا بِنا عَلَیَ اللَّهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَلِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعوُهُ بِها »(۱۳۳) قالَ: قالَ أَبوُعَبْدِاللَّهِ علیه السلام: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی اَلَّذی لایُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ اِلاَّ بِمَعْرِفَتِنا قالَ: فَادْعوُهُ بِها.(۱۳۴)

هر گاه گرفتاری شدیدی بر شما وارد شد، به وسیله ما از خداوند کمک طلب کنید. این است معنای قول خداوند که می فرماید: برای خدا اسماء نیکوئی است، او را به آنها بخوانید.

آن گاه امام رضاعلیه السلام فرمودند که امام صادق علیه السلام چنین فرمودند: به خدا سوگند ما نامهای نیکوی خداوند هستیم که از احدی عملی پذیرفته نمی شود مگر به وسیله معرفت ما، آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند را بوسیله آنها بخوانید.

بنابراین اهل بیت علیهم السلام نامهای

نیکوی خداوندند که در این روزگار حضرت بقیّهاللَّه ارواحنا فداه نمونه کامل آنان و مظهر عنایات خداوند به ما می باشند. ما باید تقوا و پرهیزکاری را پیشه سازیم و با توسّل به عنایات این بزرگواران تقرّب به خداوند را به دست آوریم.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

»یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنوُا اِتَّقُوااللَّهَ وَابْتَغوُا إِلَیْهِ الْوَسیلَهَ وَجاهِدوُا فی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحوُنَ «(۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی را پیشه سازید و برای رسیدن به مقام قرب او، وسیله آماده کنید و در راه او کوشش نمائید، شاید شما رستگار شوید.

ما با توسّل به اهل بیت علیهم السلام از عالم غیب استمداد می طلبیم و عنایات آن بزرگواران را به سوی خود جلب می کنیم.

توسّل در میان ادعیه و زیارات

نتائج بسیاری که مردم از توسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام دیده اند، به حدّی است که قابل تردید نیست. همه دوستان خاندان وحی، یا مشکلات خود را بر اثر توسّل به آن بزرگواران حلّ کرده اند، یا شاهد و آگاه از برآورده شدن حاجت دیگران بوده اند. آن هم مشکلاتی که از نظر عقلِ محدود ما، امکان برطرف شدن آنها نبوده است.

به خاطر اهمیّتی که توسل به اهل بیت علیهم السلام دارد؛ نه تنها در قرآن کریم و روایات گهربار خاندان وحی به آن امر فرموده اند؛ بلکه در ضمن دعاها و زیارات، ما را به سوی توسل فرا خوانده و راهنمایی فرموده اند. اکنون به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم:

۱- در زیارت امام حسین علیه السلام عرض می کنیم:

اَتَوَسَّلُ إِلی اللَّهِ بِکَ فی جَمیعِ حَوائِجی مِنْ أَمْرِ آخِرَتی وَدُنْیایَ وَبِکَ یَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلوُنَ إِلَی اللَّهِ فی حَوائِجِهِمْ.(۱۳۶)

من در جمیع حاجتهایم، چه نیازهای اخروی و چه دنیوی، به وسیله شما متوسل به درگاه خداوند

می شوم و همه آنانی که متوسل به دربار خداوند در حوائج خود هستند، بوسیله شما توسل می جویند.

توسل به امام حسین علیه السلام، گریه و عزاداری برای آن حضرت بابی است مفتوح برای همه مردم؛ حتی آلودگان و گنهکاران. هر کس از رفتار و کردار خود شرمسار است، می تواند به سوی امام حسین علیه السلام روی آورد که آن حضرت بخشنده همه گنهکارانند. یقین داشته باشید آن بزرگوار مظلوم از همه بیچارگان دستگیری می کنند.

۲- در دعای روز عرفه می خوانید:

... اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ صلی الله علیه وآله وسلم وَ آلِهِ الطَّاهِرینَ وَاَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِالْأَئِمَّهِ الَّذینَ اِخْتَرْتَهُمْ لِسِرِّکَ وَاَطْلَعْتَهُمْ عَلی وَحْیِکَ.(۱۳۷)

خداوندا به حقّ پیغمبرت حضرت محمّدصلی الله علیه وآله وسلم و آل پاک او سئوال می کنم از تو، و متوسّل به تو می شوم بوسیله امامانی که آنان را برای سرّ خود انتخاب کردی و آنان را به وحی خود آگاه ساختی ...

شیفتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام نه تنها وجود آن بزرگواران را وسیله و شفیع خود به درگاه خداوند متعال قرار می دهند و در توسّلات از توجّهات و عنایات اهل بیت علیهم السلام بهره می برند، بلکه به اسم آن بزرگواران نیز متوسل شده و نام شریف آنان را نیز وسیله تقرّب به خداوند می دانند.

در زیارت امام رضاعلیه السلام می خوانیم:

اَلسَّلامُ عَلی مَنْ أَسْمائُهُمْ وَسیلَهُالسَّائِلینَ وَهَیاکِلُهُمْ أَمانُ الْمَخْلوُقینَ وَحُجَجُهُمْ اِبْطالُ شُبَهِ الْمُلْحِدین...(۱۳۸)

سلام بر آنان که اسمائشان وسیله سئوال کنندگان است و پیکره آنان برای مخلوقین امان است و استدلال آنان باطل کننده شبهه های ملحدین است.

بنابر این نام آن بزرگواران منشأ تقرّب و وسیله قبولی و پذیرفته شدن در دربار پروردگار متعال می باشد. به این جهت دوستان این خاندان در مجالس خود که

به یاد اهل بیت علیهم السلام تشکیل می دهند، به ذکر نام آنان پرداخته و با تکرار آن، قلب خود را جلا می بخشند.

بزرگان ما نه تنها از نام آن بزرگواران بهره منـد می شوند، بلکه به تربتِ درگاه آنان نیز تبرّک جسـته و دردهای خود را مداوا می کنند.

مرحوم محدّث قمی می نویسد: مرحوم سـید نعمهاللّه جزائری در اوایل تحصـیل بر اثر فقر و احتیاج قادر نبود برای مطالعه چراغ روشن کند؛ از این جهت از نور ماه اسـتفاده می کرد. بر اثر کثرت مطالعه در مهتاب، چشمانش ضعیف شد. به خاطر نور چشم خود، تربت مقدسه امام حسین علیه السلام وخاک حرمهای امامان عراق را به چشم خود می مالید و از برکت آنها نور چشمش زیاد می شد.

آن گاه می نویسد: من نیز هر گاه چشـمم به خاطر زیاد نوشـتن ضـعف پیدا می کند، از خاک حرمهای ائمه اطهارعلیهم السلام اسـتفاده می کنم و گاهی احادیث و اخبار اهل بیت علیهم السـلام را به چشـمانم می مالم. بحمداللّه چشـمانم در نهایت روشنی است وامیدوارم انشاءاللّه در دنیا و آخرت چشمم به برکات ایشان روشن باشد.(۱۳۹)

توسّل مایه قرب انسان به خداوند است

توسـل بـه اهـل بیـت عصـمت علیهم السـلام انسـان را در درگـاه خداونـدِ بزرگ، آبرومنـد می سـازد و منشـاء تقرب او در نزد پروردگار متعال می شود. به همین جهت در بعضـی از ادعیه و مناجات، از خداونـد درخواست می کنیم به خاطر توسّل به اهل بیت علیهم السلام ما را در درگاه خود آبرومند نموده و از مقام قربِ خود بهره مند فرماید.

در مناجات انجیلیّه امام سجادعلیه السلام آمده است:

اَللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ الطَّاهِرینَ وَاجْعَلْنی بِحُبِّهِمْ یَوْمَ الْعَرْضِ عَلَیْکَ نَبیهاً وَمِنَ الْأَنْجاسِ وَالْأَرَجاسِ نَزیهاً وَبِالتَّوَسُّلِ بِهِمْ إِلَیْکَ مُقَرَّباً وَجیهاً.(۱۴۰)

خداوندا، درود و رحمت خود را بر محمّد وأهل

بیت پـاک او نـازل فرمـا و مرا به خـاطر محبّت آنـان، در روز ورود بر تو، گرامی دار و از نجاسـتها و پلیـدیها پـاک گردان و با توسّل به آنان، در نزد خود مقرّب و آبرومند قرار ده.

توسّل باعث مستجاب شدن دعاست

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

یاعَلیُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَی اللَّهِ بِحُبِّکُمْ فَحَقٌّ عَلَی اللَّهِ أَنْ لایَرُدَّهُ، یا عَلیُّ مَنْ أَحَبَّکُمْ وَتَمَسَّکَ بِکُمْ، فَقَدْ تَمَسَّکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی.(۱۴۱)

یا علی هر کس به خداونـد بوسـیله محبّت شـما خانـدان توسل جوید، پس حقّ است بر خدا که او را ردّ نکند. یا علی هر کس شما را دوست داشته باشد و به شما خاندان متمسّک شود، به ریسمان محکم چنگ زده است.

مسائل اعتقادی در توسّل

کسـی که متوسّـل به خانـدان وحی می شود، در حقیقت ناخودآگـاه ایمـان خود را به یـک سـری مسائل اعتقادی مهمّ اظهار و تقویت می نماید.

۱- عقیده به حیات اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت و درگذشت آنان از جهان فانی. خداوند کریم می فرماید:

»وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوُا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقوُنَ «(۱۴۲)

آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید، بلکه آنان زنده هستند، در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

۲- عقیده به علم و آگاهی معصومین علیهم السلام و اعتقاد به این نکته که انسان در هر گوشه جهان که باشد، می تواند به این بزرگواران متوسّـل شود و آنـان از حـاجت و خواسـته همه بـا اطّلاـع و آگـاه هسـتند؛ زیرا توسّـل به اهل بیت علیهم السـلام در صورتی متین است که معتقد باشیم از هر کجا که به آنان روی آوریم و آنان را بخوانیم، علم و آگاهی کامل نسبت به حاجت ما دارند.

۳- عقیده به قدرت و ولایت معصومین علیهم السـلام از طرف خداوند. این حقیقت دیگری است که در ضـمن توسّل، ایمان و اعتقاد باطنی خود را نسبت به آن ظاهر می کنیم؛ زیرا از نظر عقلی از کسی باید استمداد نمود که

قدرت کمک و دستگیری داشته باشد و معنای توسّل ما به این بزرگواران، علم و اعتقاد ما به این حقیقت است و به آن افتخار می کنیم، همان گونه که موجودات آسمانی به آن افتخار می کنند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

یا عَلیُّ یَتَفاخَروُنَ أَهْلُ السَّماءِ بِمَعْرِفَتِکَ وَیَتَوَسَّلوُنَ إِلی اللَّهِ بِمَعْرِفَتِکَ وَانْتِظارِ أَمْرِکَ.(۱۴۳)

یا علی، موجودات آسمانی به معرفت تو افتخار می نمایند و به وسیله شناخت تو و انتظار امر تو، متوسّل به خداوند می شوند.

بنابراین، معرفت اهل آسمانها مایه افتخار و شناخت و انتظار ساکنین آسمانها، سبب توسّل آنان می باشد.

آری، حتی موجودات آسمانی در انتظار فرا رسیدن روزی هستند که ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سراسر جهان هستی را فرا می گیرد و با دست قدرتمند حضرت بقیهاللّه ارواحنا فداه، نشانه ای از جبت و طاغوت و قدرتهای شیطانی باقی نمی ماند. در آن روز، غم به خانه ای راه نخواهد یافت و انوار معارف اهل بیت علیهم السلام بساط سرور و شادمانی را در سراسر جهان می گستراند.

چند نکته اساسی درباره توسّل

اشاره

آنان که دوست دارند با توسّل به أهل بیت علیهم السلام، قدرتها و نیروهای غیبی را به سوی خود جذب کنند و توسّلاتشان همیشه مؤثّر و پرثمر باشد، باید به نکات بسیار مهم و ارزنده ای که درباره توسّل و شرائط تأثیر آن وجود دارد، کاملاً توجّه داشته باشند و آن گاه که به توسّل می پردازند، آنها را رعایت کنند؛ تا علاوه بر آن که از ثواب و بهره های معنوی در جهان آخرت برخوردار می شوند، در دنیا نیز به نتیجه برسند و حاجتی را که به خاطر آن متوسّل شده اند، به دست آورند. و گرنه بدون توجّه به نکات و شرایطی که یادآوری

می نمائیم؛ اگر چه به ثواب و اجر معنوی نائل می شوند، ولی ممکن است - جز بعضـی از موارد - حاجتی را که در نظر گرفته اند، روا نشود و آن گونه که دوست دارند به مقصود خود نرسند.

اینک به شرائطی که زمینه ساز تأثیر توسّل می باشند، توجّه کنید:

۱- تطهیر قلب

پاکسازی درون و تطهیر قلب، از شـرائط بسـیار مهم برای توجّه به امور معنوی است. نه تنها در توسّل؛ بلکه در دعاها و مناجات نیز پاک بودن دل از آلودگیهای روحی، دارای نقش بسیار مهمّی است.

به همین دلیل دعا و توسّل اولیاء خدا و شخصـیتهایی که در دربار خداوند دارای تقرّب هسـتند، دارای آثار شگفت می باشد و از آن نتیجه هـای عـالی گرفته می شود. ولی توسّـل افرادی که دارای کردار صـحیح نیسـتند، این گونه نیست. از این جهت در مواردی که تعداد آنها کم نیست، می بینیم توسّل آنها، آن گونه تأثیری که باید داشته باشد، ندارد.

یکی از رازهـای مهمّی که بـاعث می شود دعای افرادِ مسـتجاب الـدعوه، مسـتجاب شود؛ پاکی درون و باطن آنها از آلودگیها است. پاک بودن نفس آنان، باعث می شود که هیچ گونه غرضهای شخصی در دعاها و توسّلات آنان وجود نداشته باشد.

اخلاـق ناپسـند و آلودگیهـای روحی، روح و روان انسـان را در بنـد می کشـد و نمی گـذارد روح انسان به پرواز درآیـد. ولی مردان خـدا که سوخته اند و خود را ساخته اند، این زنجیرهای گران را از روح و روان خود دور نموده اند. به همین خاطر هیچ گـاه دعـا و توسّـل آنـان بر اساس تظاهر، خودنمایی و سایر گناهانی که همچون زنجیری گران، تأثیر نَفَس انسان را می ربایـد، نیست. به این جهت آنان در توسّلاتی که دارند، موفّق

هستند.

اگر شما نیز دوست دارید با توسّل به اهل بیت علیهم السلام از قدرتهای نامرئی و نیروهای غیبی خداوند بهره مند شوید و توسّلات شما پرثمر باشد، حتماً به این نکته بسیار مهمّ »تطهیر باطن« توجّه داشته باشید. با پاک ساختن باطن خویش از آلودگیها، موانع را از سر راه خویش بردارید. آن گاه به حبل اللّه المتین چنگ زنید و در صراط مستقیم معنوی گامهای پرنتیجه بردارید. بنابر این از این نکته حیاتی وحسّاس غفلت نورزید و عمر گرانبهای خود را با آغشته بودن باطن به پایان نرسانید! اگر باطن خود را پاک کنید، کلید موفقیت در دست شماست و می توانید در دعاها وتوسّلات از آن استفاده کنید.

۲- توجّه و تمرکز فکر در توسّل

تمرکز فکر، توجّه و دقّت کامل در انجام هر گونه عبادت، بر تأثیر آن می افزاید و آن را پرثمر می نماید. جریانی که ذکر می کنیم دلیل بر اهمیّت توجّه در دعا و توسّلات است:

شخصی از بزرگان با یکی از اولیاء خدا در ارتباط بود و گاه گاه مطالب نهان را از گذشته و آینده از او جویا می شد و صدق و راستی و درستی او برای ایشان ثابت و حتمی بود.

از او پرسیدم: ایشان چگونه به این مقام رسیده است و اسراری را که بیان کردید، چگونه متوجّه می شود؟

ایشان فرمود: این شخص قبلاً از شاگردان خودم بود و گاهی اذکاری را از من می گرفت و آنها را انجام می داد. اگرچه او ساعات زیادی را به انجام این اذکار نمی پرداخت، زیرا آنها اذکار و یا دعاهای طولانی نبودند؛ ولی خصیصه ای در این شخص وجود داشت که به خاطر آن، این همه پیشرفت نمود و اینک او استاد من است . بطوری

که گاهی من مجهولاتم را از او سئوال می کنم و او پاسخ صحیح آنها را برایم می آورد. حتّی در موارد متعددی بدون آن که من به او ابراز نمایم، پاسخ مطالبی را که لازم داشتم، برایم بیان نموده است.

سپس ایشان فرمودند: خصوصیتی که در ایشان وجود دارد، این است که هر دعا یا ذکری را که به او می گویم و او می خواند با توجّه کامل انجام می دهد. حالت توجّه و حالت حضور و دقّت او، او را به این مقامات عالیه رسانده است.

اینک به این کلام کوتاه؛ ولی باعظمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توجّه کنید و اهمیّت دقّت و توجه را دریابید. آن بزرگوار می فرمایند:

الدِّقَّةُ اِسْتِكانَةٌ.(۱۴۴)

دقّت، فروتنی و تواضع است.

کسی که در برابر خداوند و اهل بیت علیهم السلام فروتنی کند، خدا او را سربلند می سازد و اموری که به ظاهر غیر ممکن است، به دست او جاری می شود.

آری دقّت و توجّه، غیر ممکن را برای شما ممکن می سازد و شما را به مقامات ارزنده ای که شاید آن را محال بدانید، می رساند. همان گونه که یک شخص عادی که به جریان او اشاره کردیم بر اثر توجّه در حال دعا و توسّل، به مقام ارتباط با عالم غیب رسیده بود.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فَإِذا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِکَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجابَهِ.(۱۴۵)

هر گاه دعا نمودی با حالت توجّه و اقبالِ قلبی دعا کن، آن گاه یقین به اجابت داشته باش.

توجّه و اقبال قلب در دعا و توسّل، آن چنان مؤثّر و پرثمر است که امام صادق علیه السلام می فرمایند: پس از دارا بودن حالت توجّه، به اجابت آن یقین پیدا کن!

بنابر این پس از تطهیر باطن

و پاکسازی درون، مسئله تمرکز فکر و توجّه حواسّ در دعاها، مناجات و توسّلات نقش بسیار مهمّی را داراست.

همان گونه که عبادتهای بدون توجّه، اثرات مهمّی ندارد؛ توسّلاتی که در آن توجّهی وجود ندارد نیز دارای اثر کلّی نیست و آن گونه که باید آدمی را به مقصد و حاجتی که دارد، نمی رساند.

توسّلی پرثمر و دارای اثرات کلّی است که در آن توجّه وجود داشته باشد؛ زیرا توسّل در صورتی که با توجّه باشد و از درون دلی پاک بجوشد، رمز ارتباط با خداوند و خاندان وحی است. بر اثر این گونه توسّل، راه های بسته شده گشوده می شوند و دربهای قفل شده، باز می شوند. و آن گاه که ارتباط با خدا و اهل بیت علیهم السلام برقرار شد، هیچ گونه دعا و توسّلی بی پاسخ نمی ماند.

بنابر این اگر می خواهید توسّل شما اثر فوری داشته باشد و دارای نتیجه عالی باشد، علاوه بر خودسازی سعی کنید در هنگام توسّل، توجّه شما به این سو و آن سو جلب نشود و با تمرکز و توجّه کامل دست به دامان خاندان وحی شوید و آنان را وسیله برآوردن حاجات خود بدانید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

نَحْنُ الْوَسیلَةُ إِلَی اللَّهِ.(۱۴۶)

ما، وسیله به سوی خداوند هستیم.

آری اعتقاد هر انسانِ آگاه و روشن دل، این است که خاندان وحی پشتیبان و وسیله او به سوی خداوند هستند. در یکی از زیارات امام حسین علیه السلام وارد شده:

بِکُمْ یا آلَ مُحَمَّدٍ أَتَوَسَلُ، اَ لْاخِرُ مِنْکُمْ وَالْأَوَّلُ.(۱۴۷)

ای آل محمّد، بوسیله شما من متوسّل می شوم؛ به اوّلین شما تا آخرینتان.

نه گاه گاه، بلکه برای رسیدن به همه حاجتها و مشکلات باید به این بزرگواران متوسل شویم.

در

زیارت جامعه کبیره که حضرت امام هادی علیه السلام دریاهایی از نور را با بیانی کوتاه آورده اند، می خوانیم:

وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ.(۱۴۸)

کسی که خداوند را قصد نماید، به سوی شما متوجّه می شود.

با بیانات گذشته، روشن شد برای گرفتن حاجتها و برآورده شدن نیازها علاوه بر پاکی دل، توجّه و تمرکز اندیشه لازم است. بنابراین از راه های مهمّ تأثیر توسّل، «تطهیر باطن» و «توجّه فکر» است. با این بیان بنگرید که توسّل از چه عظمت والائی برخوردار است، وکسی که به توسّل دست می زند، باید دارای چه حالاتِ مهمّ روحی باشد؟

اگر افرادی مغرض همچون وهّابیان بی بها، ارزش و بهائی برای توسّل نمی بینند، پندار باطل آنان از کوتاهی فکر و عدم آگاهی خودشان سرچشمه می گیرد و گرنه کسی که می داند توسّل یعنی چه و توسّل بر چه اساسی بنیان گذاری شده است، چگونه می تواند به انکار بزرگترین و بهترین حالات روحی انسان بپردازد، و ناآگاهانه گنجینه های عظیم روحی را بی بها جلوه دهد؟

انسان متفکّر چگونه می تواند جذّاب ترین حالات روحی را به دلیل آن که خود آن را نیافته است، ردّ نماید؟!

نقش یقین در توسّلات

زدودن شک و ایجاد حالت یقین، از مسائلی است که بحث تطهیر قلب، شامل آن می شود؛ ولی به خاطر اهمیّتی که دارد، به توضیح آن می پردازیم و راه ازدیاد آن را بیان می کنیم:

اعتقاد و یقین به لطف و عنایت أهل بیت علیهم السلام در توسّلات نقش بسیار عمده ای را داراست. اگر در توسّلات یقین به عنایت آن بزرگواران وجود داشته باشد، و قطع به عنایت و لطف آن بزرگواران داشته باشیم، نوعاً به مقصود می رسیم و حاجت خود را می گیریم.

اثر اعتقاد و یقین به لطف آن بزرگواران آن قدر

زیاد است که در موارد زیادی افرادی که به حاجت خود دست می یابند، دارای تطهیر قلب - که قبلاً ـ اهمیّت آن را ذکر کردیم - نیستند. ولی قطع و یقین آنان کمبود آن را جبران می کند و با آن که دارای قلبی پاک از گناه نیستند، قطع و یقین آنان به عنایات اهل بیت علیهم السلام، باعث می شود به زودی به نتیجه توسّلات خود دست یابند.

در سال ۱۳۴۸ شمسی که چند ماه توفیق زیارت عتبات عالیات را داشتم، مکرّر در حرم حضرت ابالفضل علیه السلام شاهد شفاگرفتن بیماران و روا شدن حاجت گرفتاران بودم.

گاهی از اوقات افرادی که مریض خود را به ضریح مقدّس آن حضرت دخیل می بستند؛ در کمتر از یک ساعت، حاجت خود را می گرفتند. و زنان عرب طبق رسم خودشان پس از گرفتن حاجت خود به هلهله می پرداختند و به سوی ضریح مطهّر و زوّار نقل می پاشیدند و شور و شعف فضای حرم مطهّر را فرا می گرفت. گاهی از اوقات برای آن که بیشتر اظهار تشکر نمایند، همراهِ نقل، »فلس« که پول رائج عراق است، می ریختند.

اعتقاد و یقین آنان در آن حدّ بود که گاهی همراه با مریض، نقل و فلس را نیز با خود می آوردند و در لحظه ای که مریضشان شفا می یافت، فوری به هلهله می پرداختند و به پاشیدن نقل و فلس مشغول می شدند و به شادی و اظهار تشکّر می پرداختند و می گفتند: »ابوفاضل نشکرک«.

روزی جوان دیوانه ای را به حرم مطهّر آوردند و تا سه روز به ضریح، دخیل بسته و بستگانش اطراف او را گرفته بودند. این باعث تعجّب بود که چگونه در این مدّت طولانی آنها نتوانسته اند حاجت خود را بگیرند!

شفا

نیافتن یک مریض به مدت سه روز مایه تعجّب بود، چون خلاف معمول بود؛ زیرا طبق متعارف کسانی که به آن حضرت متوسل می شدند، اعتقاد عجیبی داشتند و احتیاج به زمان طولانی و وقت زیاد نداشتند. آنان با یقین کامل اظهار می داشتند: »ابوفاضل باب الحوائج« و حضرت اباالفضل علیه السلام حاجت آنان را می دادند؛ چون با یقین به لطف حضرت اباالفضل علیه السلام به آن بزرگوار متوسّل می شدند.

مقصود از بیان این مطالب این است که در بسیاری از توسّلات، جهاتی دیگری وجود دارد که جایگزین تطهیر قلب می شود. در مواردی لطف اهل بیت علیهم السلام و در مواردی دیگر، یقین و اعتقاد مردم، باعث عنایت آن بزرگواران می گردد.

معرفت بر یقین انسان می افزاید

راهِ یقین پیدا نمودن به قدرت اهل بیت علیهم السلام، معرفت نسبت به مقام آن بزرگواران است. برای آن که یقین و اعتقاد به انجام گرفتن حاجت توسط آن بزرگواران داشته باشیم، باید بر معرفت خود نسبت به مقام آن بزرگواران بیفزاییم و آگاهی های لازم و واجب را که داشتن آنها بر ما ضروری است، کسب کنیم.

مرحوم محدّث قمی که دارای معرفت به دربار اهل بیت علیهم السلام بود، نمونه ای از توسّلات خود را پس از بیان جریان جالبی از مرحوم علاّمه سیّد عبداللّه شبّر ذکر می کند. اینک به گفتار ایشان توجّه کنید:

مرحوم سیّد عبداللّه شبّر از علمای بزرگی است که بر اثر کثرت تألیفات در زمان خویش به مجلسیِ ثانی شهرت یافت. روزی علامه محقق، مرحوم شیخ اسداللّه، صاحب کتاب مقابس الانوار به دیدار مرحوم سید عبداللّه شبّر رفت و از کثرت تصنیفات مرحوم شبّر شگفت زده شد. زیرا نوشته های خودش با فهم و دقت علمی زیادی که داشت، اندک بود.

سرّ

کثرت تصـنیفات مرحوم شبّر را از او پرسـید. سیّد گفت: علّت آن که من توفیق به نگاشتن کتابهای زیاد پیدا نموده ام، توجه و عنـایت حضـرت موسـی بن جعفرعلیهمـا السـلام است. زیرا آن حضـرت را در خـواب دیـدم که قلمی به من عنـایت نمودنـد و فرمودند: بنویس. از آن وقت من موفّق به تألیف و نگارش شدم. پس هر چه را که من نوشته ام، از برکت آن قلم شریف است.

مرحوم محدث قمی پس از نقل جریان فوق، گفته است:

مطلب چنین است که سیّد فرموده؛ زیرا من نیز هر گـاه متوسّـِل به اهـل بیت عصـمت علیهم السـلام می شوم، توفیق عظیمی در خود می یابم و قلم به نوشـتن جاری می شود و گاهی که توفیق توسّل ندارم، ماه ها بر من می گذرد و حال آن که نتوانسـته ام جزوه ای بنویسم. پس تمام آنچه نگاشته ام از برکات اهل بیت اطهار صلوات اللَّه علیهم اجمعین است.(۱۴۹)

معرفت و شناخت آن بزرگوار، باعث شده است که ایشان با جزم و یقین به حقیقتی که آن را بیان نموده است، معتقد باشد.

نقش اضطرار در توسّلات

انقطـاع، بریـدن دل، شـدّت اضـطرار و اضـطراب و فشارهـای شدیـد، گاهی آن چنان مهمّ و کارساز است که می توانـد با همه آلودگیهـای روحی، زنجیرهـای گران باطنی را پاره نموده تا روح و روان انسان در فضای نورانی معنویّت با اولیاء و انبیاء پیوند معنوی برقرار نماید.

برای آن که بدانید چگونه گاهی افراد آلوده حاجت های خود را با توسّل به اهل بیت علیهم السلام می گیرند و آلودگی های آنـان مـانع گرفتن حاجتشـان نمی شود و بـا گریه و نـاله خود، توجه ائمّه اطهارعلیهم السـلام و یا امام زادگان بزرگواری را که متوسّل به آنان شده اند، به سوی خود جلب

می کنند. مثالی می آوریم تا راز تحقق معجزه به خاطر توسّل افرادی که دارای روح پاک نیستند روشن شود.

اگر بخواهند یک سفینه فضایی را بر فراز کره زمین به پرواز درآورند، باید وسیله قدرتمندی داشته باشند تا توسّط آن بر اثر فشار، سفینه را از جوّ خارج کنند. چون هنگامی که سفینه از جوّ خارج می گردد، از قدرت جاذبه زمین رها می شود و به راحتی می تواند در فضا به گردش در آید؛ زیرا تا وقتی که از جاذبه زمین رها نشده است، قدرت جاذبه، او را به سوی خود می کشد و قدرت سیر و پرواز او را کم می نماید. برای فرار از قدرت جاذبه، باید آن قدر بر سفینه فشار وارد شود تا از قید جاذبه زمین خارج شده و آزاد گردد.

نظیر این مطلب در مسائل معنوی و روحی نیز وجود دارد؛ زیرا با آن که آلودگیها و گناهان، انسان را از سیر روحی و گرفتن نتیجه معنوی باز می دارد و همچون جاذبه زمین که سفینه را به سوی خود می کشاند، گناه انسان گناه کار را از پرواز باز می دارد و جاذبه گناهان او را به سوی خود جذب می کند، ولی گاهی گرفتاریها و شداید آن چنان زیاد و پرتوان است که فشارِ ناراحتیها می تواندانسان را از جاذبه گناهان رهائی بخشیده و با آن که باطن به آلودگیها گرفتار است، او را از قدرت جاذبه گناهان رهائی بخشد و به گرفتن نتیجه، موفّق نماید.

بنابر این برای موفقیّتِ سریع در توسّلات یا باید انسان باطن خود را تطهیر کند و روح و روان خود را پاک نماید تا قدرت جاذبه گناهانِ گذشته، درهم شکسته شود و نتواند او

را از پرواز باز دارد و یا باید آنچنان در تحت فشار ناراحتی های شدید قرار گیرد که همچون دستگاهی که سفینه های فضائی را بر اثر فشار، از جاذبه زمین رها می کند؛ شدّت گرفتاری ها و ناراحتی ها، انسان را از قید و بند گناهان و جاذبه آنها رها کند. در این هنگام می تواند توجّه اهل بیت علیهم السلام را به خود جلب نماید و عنایت و مرحمت آن بزرگواران را به سوی خود جذب کند و شاهد رخ دادن معجزه باشد.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از توسّل، اگر انسان مردانه همّت نماید و باطن خود را پاک نماید، به مقصود خود دست می یابد و همچنین اگر شدّت گرفتاری ها به گونه ای باشد که بتواند در انسان حالت انقطاع ایجاد کند و همچون سفینه ای که بر اثر فشار از جاذبه زمین دور می شود، او را از جاذبه گناهان و آلودگی ها رها نماید، در این هنگام نیز توسل او به نتیجه می رسد.

دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام

در مواردی که بر اثر اضطرار، حالت انقطاع پیش می آید، توسّل به آن خاندان، اثربخش بوده و دارای اثر فوری است.

از این رو دوستان مکتب اهل بیت علیهم السلام در شدائد و گرفتاری ها به آن بزرگواران پناه برده و اضطرار خود را با توسّل به آنان برطرف می نمایند. نمونه جالبی از این گونه توسّلات را برای شما می آوریم.

یکی از بزرگان قم می گوید: روزی در حرم مطهّر حضرت اباالفضل علیه السلام مشرف بودم، ناگهان دیدم جمعیّت زیادی از اعراب همراه با دختری سراسیمه وارد حرم شدند و حرم مطهّر از انبوه جمعیّت پر شد.

آن دختر شبکه های ضریح را گرفت و با صدای بلند کلماتی جسورانه گفت که توجه زائرین را به خود

جلب کرد. ناگهان متوجه شدم آن دختر و سایر مردم چنان ساکت شدند که گویا نفَس همه قطع شده است.

یک مرتبه صدائی بلند شد و کلامی به این مضمون به گوش همه رسید:

«پدر من، شوهر مادر من است» این صدا از کودکی برخاست که در شکم دختر بود. یک مرتبه صدای هلهله در حرم بلند شد. زنها بسوی دختر هجوم بردند و عده ای با کوشش فراوان او را از دست زنها رها کرده و در بقعه ای که مرکز کلیددار آستان مقدّس حضرت اباالفضل علیه السلام بود، بردند.

پس از آن که دختر را بردند و خلوت شد، چون که من با کلیددار حرم آشنا بودم، نزد او رفتم و جریان را از او سئوال کردم. کلیددار حرم گفت:

اینها طائفه ای از عربهای صحرانشین اطراف کربلا هستند، این دختر را به عقد پسر عمویش در آورده اند و چون در زمان عقد، ارتباط عروس و داماد نزد آنها بسیار زشت و ننگین است، جوان مراقب بوده مخفیانه همسرش را ملاقات کند. او پس از آن که با همسرش ملاقات و ارتباط پیدا می کند، دختر باردار می شود. جوان از ترس فرار می کند و مدتی مخفی می شود تا حمل دختر آشکار می شود. نزدیکان دختر از او سئوال می کنند، او می گوید: از شوهرم حامله شده ام. آنها جوان را پیدا کرده و از او سئوال می کنند. او از ترس، جریان را انکار می کند.

بستگانِ دختر تصمیم می گیرند دختر را بکشند. او هر چه التماس می کند و خود را بی گناه معرفی می کند، فایده ای نمی بخشد تا سرانجام می گوید: حضرت اباالفضل العبّاس علیه السلام را حاکم قرار دهیم هر چه آن بزرگوار حکم کردند انجام دهید. از این رو

به حرم مشرّف شده و به معجزه حضرت عبّاس علیه السلام کودک در رحم مادر اقرار به پاکی او نمود.(۱۵۰)

این نمونه ای از هزاران معجزه است که بر اثر عنایات کریمانه خاندان رسالت جلوه گر شده است.

نکته دیگر

نکته دیگری که توجّه به آن لازم است، این است که: در برخی از توسّلات، فردی که متوسّل شده است، نه دارای روح پاک است و نه بر اثر اضطرار و فشارهای شدید از جاذبه گناهان و آلودگیها خود را رها ساخته است؛ بلکه به خاطر جهات دیگری که در آینده و یا گذشته او وجود دارد و ائمّه اطهارعلیهم السلام با آگاهی و علم احاطه ای خود، آنها را در نظر دارند و از دید ما نامعلوم است؛ به این گونه افراد با چشم مرحمت نگاه می کنند و در لحظه ای کوه های غم و غصه را به چمن زار سبزِ شادی تبدیل می کنند. زیرا آنان می توانند با یک نظر، ذرّه ای را همچون خورشید تابان، تابناک کنند.

به ذرّه گر نظر لطف بوتراب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

با توجّه به این نکته درمی یابیم: کسی می تواند ولایت و امامت انسان ها را به عهده گیرد که تمامی جهات و همه جوانب کار را در نظر داشته باشد و کاملاً محیط بر آنها باشد؛ در این صورت می تواند هر گونه خاک تیره را به گوهری تابناک مبدّل سازد و گرنه ادّعا به تنهایی کارساز نیست.

استمداد از عالم غیب

در بسیاری از موارد برای رفع مسائل اضطراری جز استمداد از عالم غیب و کمک گیری از قدرتهای نهانِ جهان، راه حلّی وجود ندارد. وقتی که کارد به استخوان رسید و همه امکانات مادّی عجز خود را بیان داشتند، چگونه می توان با قدرت مادّی که عدم توانایی خود را نشان داده، راه حلّی پیدا نمود؟ برای رفع گرفتاری در این گونه موارد حتماً باید به جستجوی کمک از عالم غیب شتافت و با استمداد

از قدرتهای عظیم غیبیِ الهی، بیچارگی های طاقت فرسا را برطرف نمود.

در این گونه موارد، توسّل و وسیله یابی از طریق خاندان وحی که جانشینان خدا بر خلق می باشند؛ بهترین، مؤثّرترین و کاملترین نمونه استمداد از عالم غیب است.

در این گونه موارد بعضی از افراد بر اثر اضطرار و اضطراب و حالت انقطاع، با گفتن »یا علی«، »یا حسین« و یا با گفتن یک »یا صاحب الزمان« از اعماق دل و از ژرفای قلب، به وسیله نام این بزرگواران با خداوند بزرگ ارتباط برقرار می کنند و بوسیله آنان حاجت خود را می گیرند.

تا دلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید

حال ما خواهی بیا از گفته ما جستجو کن

بنابر این توسّل، به معنای جستجوی یافتن وسیله برای ارتباط با خداوند و چاره جویی در مشکلات و یافتن راه حلّ در گرفتاریهای مادّی و معنوی، توسّط خاندان وحی که سردمداران قدرتهای الهی هستند، می باشد. و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ از انبیاء و پیامبران گرفته تا انسانهای معمولی و از ابتداء خلقت تا روز قیامت، برای تقرّب به خداوند و یا چاره جویی برای مشکلات خویش، دست نیاز به دامنِ لطف این بزرگواران زده و خواهند زد.

توسل برای حلّ مشکلات علمی

مردان بزرگ حتّی برای کشف مجهولات و پی بردن به مسائل مشکل علمی دست به توسل می زنند تا در اثر کسب فیوضات معنوی از خاندان وحی، گره از مشکلات علمی خود بگشایند.

به عنوان نمونه داستانی را از مرحوم سید علی صاحب شرح کبیر، که بسیاری از علمای عرب و عجم از شاگردان وی بوده اند، ذکر می کنیم.

آن مرحوم با مهارت فراوانی که در علم فقه و اصول داشت، از علم هیئت بی خبر بود. به

این جهت در هنگـام نوشـتن کتاب »شـرح کبیر« در بحث »قبله« که در ارتباط با علم هیئت است، دچار اشـکال شـد. از یکی از شـاگردان خود که در علم هیئت دارای اطلاعات بود، خواست تا مسائل ضـروری مسـئله قبله را از علم هیئت به وی بیاموزد؛ تا بحث قبله را به صورت کامل در کتاب »شرح کبیر« بیاورد.

ولی شـاگرد احترام اسـتاد را نگه نـداشت و در برابر درخواست اسـتاد چنین گفت: همچنـان که مـا کتـاب به زیر بغل گرفته به خدمت شـما می رسـیم و تلّمذ می کنیم، شـما نیز کتاب به زیر بغل گرفته در بنده منزل تشـریف بیاورید، تا مسائل هیئت را فرا گیرید!

پاسخ تندِ شاگرد، که اسـتاد انتظار آن را نداشت، سـبب شد که او برای حلّ مشـکلات علمی خود به حضـرت امام حسـین علیه السـلام متوسل شود. از این جهت همان شب به حرم مطهّر آن حضـرت مشـرّف شد و تا صـبح به عبادت خداوند پرداخت و از حضـرت سیدالشـهداءعلیه السلام رفع مشکلات علمی خود را درخواست کرد. بر اثر توسّل او، صبح همان روز، همه مشکلات علمی مورد نیاز، برایش روشن شد و بحث قبله را در کتاب »شرح کبیر« به رشته تحریر کشید.(۱۵۱)

ترک توسّل یا رمز گناه

ارزش و اهمیّت توسّل و تمسّک جسـتن به اهل بیت عصـمت علیهم السـلام آن قـدر زیاد است که در برخی از روایات فرموده اند: وسیله اطاعت خداوند فراهم نمی شود مگر در صورتی که انسان به دامان ولاء آن بزرگواران چنگ زند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَلایَقْبَلُ تَوْحیدَهُ إِلاَّ بِالْإِعْتِرافِ لِنَبِیِّهِ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِنُبُوَّتِهِ، وَلایَقْبَلُ دیناً إِلّا بِوِلایَهِ مَنْ أَمَرَ بِوِلایَتِهِ، وَلایَنْتَظِمُ اَسْـبابَ طاعَتِهِ إِلاَّ بِالتَّمَسُّکِ بِعِصَمِهِ وَعِصَمِ أَهْلِ وِلایَتِهِ.(۱۵۲)

خداوند، یگانه پرستی

کسی را قبول نمی کند، مگر همراه با اعتراف به نبوّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم باشد. و دینی را نمی پذیرد، مگر با ولایت کسی که امر به داشتن ولایت او نموده، باشد. و اسباب اطاعت خداوند سامان نمی پذیرد، مگر با تمسّک جستن به عصمت خدا و صاحبان ولایت او.

در این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فراهم شدن اسباب اطاعت خداوند را در صورتی امکان پذیر می دانند که انسان متوسّل و متمسّک به عصمت خداوند و آل اللّه شود و در صورت عدم توجّه به آن بزرگواران که واسطه فیض میان خالق و مخلوق هستند، وسیله اطاعت از دستورات خداوند فراهم نمی شود.

بنابر این روایت، علّت مهمّ گناهِ گناهکاران، ترک توسّل و تمسّک آنان به اهل بیت علیهم السلام می باشد. پس اگر توسّل را ترک کنیم، در دام شیطان گرفتار شده و مرتکب معصیت می شویم. این است رمز گناهان.

نتیجه بحث

توسّل، دلهای زنگار گرفته را صفا می بخشد و یاد خدا را در قلبهای غفلت زده ایجاد می کند. آن گاه که فتنه ها و آشوبهای گوناگون، انسان ها را در گرداب بلا گرفتار می کنند، توسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام همچون کشتی نجات، آنها را به ساحل می رساند.

اگر می خواهید به مقام قرب الهی راه یابید و در نزد پروردگار آبرومند باشید، توسّل، شما را به این هدف می رساند.

مهمترین مسائل اعتقادی ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام همچون ایمان و یقین به علم و آگاهی آنان و قدرت و ولایت آن بزرگواران در مسئله توسّل گنجانده شده است.

عالی ترین مسائل اخلاقی را همانند تطهیر و پاک سازی قلب، توجّه و تمرکز فکر، در مسئله توسّل می یابید.

مشکل ترین مسائل شخصی را می توانید با »توسّل« و توجّه

به خاندان پاک رسالت که جانشینان خدا و صاحبان ولایت مطلقه هستند، حل کنید.

با توسّل به خاندان وحی، وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به این طریق از قدرتهای بزرگ خداوند استمداد نموده و نیرو طلب کنید

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

۷جاذبه محبّت

محبّت، به خاطر جاذبه ای که دارد، محبّ را به سوی محبوب جذب می کند و افکار و عقاید او را در قلب محبّ زنده می سازد. به این جهت هر چه محبّت شدیدتر باشد، سنخیّت روحی بین محبّ و محبوب بیشتر می شود.

بر این اساس اگر محبّت شدید باشد، دارای چنان کششی است که محبّ و محبوب را بسوی یکدیگر جذب می کند؛ بصورتی که حالات هر یک از آنان در دیگری تأثیر می گذارد. در میان افراد دوقلو که از محبّت و هماهنگی بیشتری برخوردار هستند و روحیه ای نزدیک به یکدیگر دارند، تأثیرپذیری حالات آنان در یکدیگر، بیشتر جلوه گر می شود.

چندی قبل دختری که در لندن زندگی می کرد، ناگهان احساس ناراحتی کرد. او چنان درد می کشید و حالاتش چنان بود که پزشکان تشخیص دادند درد او علامت زایمان است. او را در بیمارستان بستری کردند و پس از تحقیق معلوم شد که او شوهر ندارد! معاینات هم نشان داد که باردار نیست؛ امّا او همچنان در تخت بیمارستان بخود می پیچید و ناله می کرد و سراپای وجودش را عرق سردی پوشانده بود.

چند ساعتی وقت پزشکان را گرفت؛ تا سرانجام آرام شد. لبخندی زد و گفت: راحت شدم. نوزاد پسر است! پزشکان ابتدا گمان گردند که با یک دیوانه سر و کار دارند؛ ولی پس

از تحقیق متوجه شدند که آثار دیوانگی در او دیده نمی شود.

کشف بعدی آن بود که درست در همان زمانی که او در لندن دچار درد شده بود و به بیمارستان رفت، خواهر دوقلویش که در اتریش و شهر »وین« ساکن بود، دچار درد زایمان گردیده و به بیمارستان مراجعه کرده و بستری شده بود و پس از چند ساعت پسری از او متولّد شده بود.(۱۵۳)

این گونه حالات بر اثر سنخیّت و محبّت شدید در میان دو نفر است. گاهی بر اثر محبّت شدید، محبّ از تقیّدات مادّی رها می شود و خود را به محبوب که فرسنگها راه از او دور است، می رساند؛ زیرا همان گونه که گاهی حرارت تب، وسیله خروج روح از جسم و علّت درک مسائل نامرئی می شود، همین گونه گاهی حرارتِ محبّت، محبّ را از عالم ظاهر خارج می کند و بسوی محبوب می کشاند.

رسیدن به محبوب و دیدار آن، بر اثر جذبه و کششی است که در صورت شدّت محبّت ایجاد می شود.

گاهی محبّت باعث کشفهای علمی می شود؛ زیرا علاقه، میل شدید، و خواسته قویِ دانشمندان در کشف مجهولات، یکی از مؤثرترین وسیله های نیل آنان به مقاصدشان، می باشد.

به عبارت گویاتر: محبّت و میل شدید، آنان را در یافتن مسائل علمی و گشودن مشکلات لاینحل کمک می کند، و وسیله گشایش روزنه ای برای آنان به سوی مشکلات علمی می شود و در نتیجه در کشف آنچه در جستجوی آن بوده اند، کامیاب می شوند.

محبّت خاندان وحی

به خاطر این گونه آثار حیاتی و ارزنده که در محبّت و دوستی وجود دارد، انسان باید به محبّت خود جهت داده و آن را به سوی شایسته ترین مقصد راهنمایی کند. به این جهت پیغمبر

اکرم صلی الله علیه وآله وسلم محبّت و دوستیِ انسان را به سوی اهل بیت و خاندان وحی علیهم السلام متوجّه نموده اند؛ تا به این وسیله آلودگی های افراد، پاک شود و خوبی ها و خصلت های ارزنده در آنان ایجاد گردد و آنان را در نزد خداوند مقرّب نماید.

زیرا محبّت پیغمبر اکرم و خاندان رسالت علیهم السلام، تأثیری شگفت و خارق العاده در تقرّب به خداوند متعال دارد به طوری که در روایات، محبّت اهل بیت علیهم السلام بهترین وسیله قرب به خداوند، شمرده شده است.

در روایتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

لِكُلِّ أَمْرٍ سَيِّدٌ وَحُبّى وَحُبُّ عَلىّ علیه السلام سَيِّدُ ما تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرِّبُونَ مِنْ طاعَهِ رَبِّهِمْ.(۱۵۴)

برای هر چیزی سروری است و محبّت من و محبّت علی علیه السلام سرآمد آن چیزهایی است که جویندگان تقرّب، به وسیله آنها مقرّب می شوند، که عبارتند از اطاعت پروردگارشان.

این روایت دلیل واضحی است بر این که، محبت خاندان وحی وسیله تقرّب و اطاعت از دستور خداوند است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی دیگر می فرمایند:

حُبُّ عَلىِّ بْنِ أَبى طالِبٍ يُحْرِقُ الذُّنُوبَ كَما تُحْرِقُ النّارُ، اَلْحَطَبَ.(۱۵۵)

محبّت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گناهان را می سوزاند؛ همان گونه که آتش، هیزم را می سوزاند.

بنابراین محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، هستی گناه را به آتش می کشد و دوستی آن بزرگوار، کوه گناه را به کاهی تبدیل می نماید و آن را از اعماق جان بیرون آورده و نابود می سازد.

محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها آثار گناهان گذشته را نابود می کند؛ بلکه همچون سدّی محکم و استوار، مانع انسان از انجام گناهان بعدی می شود. با محبّت شدید به محمّد وآل محمّدعلیهم السلام، می توانید خود را از انجام گناه باز داشته

و بیمه شوید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

أَلا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِیّاً لایَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیا حَتّی یَشْرِبَ مِنَ الْکَوْثَرِ وَیَأْکُلَ مِنْ طُوبی وَیَری مَکانَهُ فِی الْجَنَّهِ.(۱۵۶)

آگاه باشید کسی که علی علیه السلام را دوست دارد از دنیا نمی رود تا از آب کوثر بیاشامد و از طوبی بخورد و مکان خود را در بهشت ببیند.

باید از خداوند بخواهیم که محبّت اهل بیت علیهم السلام را تا آخرین لحظه زندگی ما ثابت نگهدارد، تا در آخرین لحظات، شاهد الطافی که وعده فرموده اند باشیم.

در یکی از زیارات امام حسین علیه السلام آمده است:

اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنی عَلی مَحَبَّهِ أَوْلِیائِکَ.(۱۵۷)

خداوندا، مرا بر محبّت اولیاء خودت، ثابت قدم نگه دار.

در صورتی که با محبّت و اشتیاق اهل بیت علیهم السلام جان به جانان بسپاریم، اوّلین لحظه مرگ، اوّلین لحظه ای است که آثار محبّت و عظمت و شکوه آن را که نشانه ایمان و تقوا است، بخوبی می یابیم ان شاءاللّٰه.

در چند روایت، محبّت به اهل بیت علیهم السلام را، اصل تقوا و ایمان شمرده اند؛ همان گونه که بغض و دشمنی آن بزرگواران را، کفر و نفاق دانسته اند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

یا عَلِیُّ حُبُّکَ تَقْوی وَإیمانٌ وَبُغْضُکَ کُفْرٌ وَنِفاقٌ.(۱۵۸)

یا علی دوستی تو، تقوا و ایمان و دشمنی تو، کفر و نفاق است.

کسی که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی ورزد، از دیدگاه مکتب ما کافر و در ردیف منکران خداست.

آن را که دوستی علی نیست، کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

همچنین آنان که محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اعماق جانشان ریشه دوانده است، از تقوا و ایمان برخوردارند.

آری حبّ و بغض، دارای این گونه اثرات بنیادی است.

خواهی که زدوزخ برهانی دل

و تن

اثنی عشری شو و گزین مذهب من

ایشان سه محمّدند و چهارست علی

با موسی جعفر و حسین و دو حسن

در حدیثی امام رضاعلیه السلام از آباء گرامی خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرمودند:

حُبُّنا أَهْلُ الْبَیْتِ یُکَفِّرُ الذُّنُوبَ وَیُضاعِفُ الْحَسَناتَ.(۱۵۹)

محبت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می کند.

زیرا محبّت اکسیر است، دارای قوّه کاسره و شکننده است و آثار گناهان را درهم می شکند و آنها را تبدیل به حسنه می سازد، همان گونه که شنجرفِ ثابت، مس را تبدیل به طلا می کند. از این رو محبّت را «اکسیر روح» می دانند؛ زیرا روح های آلوده و روان هائی که بر اثر گناه از خداوند دور شده اند، با محبّت اهل بیت علیهم السلام که شفابخش دل ها و حیاتبخش قلب های مرده است، تقرّب خود را باز می یابند، و با ترک گناه مقرّب درگاه او می شوند.

زیرا در قلبی که سرشار از محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خاندان پاک وحی است، جایی برای گناه باقی نمی ماند؛ بلکه محبّت اگر افزایش یابد، می تواند هر گونه گناهی را که محبّ آن را در گذشته انجام داده نابود نماید و مانع انجام گناه در آینده شود. زیرا مانع بودن برای انجام گناه، آسانتر از برطرف نمودن آثار گناهان گذشته است.

راز این مسئله این است، کسی که کاملاً محبّ و دوستدار و شیفته اهل بیت عصمت علیهم السلام باشد، محبوب خدا و مقرّب عنداللّه است و وقتی که انسان محبوب و مقرّب نزد خداوند شود، در حصن حول و قوّه او قرار می گیرد. یعنی خداوند میان او و گناه، حائل ایجاد می کند و همچنین کاری را که خدا انجام آن را بخواهد،

در وی نیرو و قوّه انجام آن را ایجاد می نماید و او را موفّق به انجام آن عمل می سازد. این است معنای «لاحول و لاقوّه إلّا باللّه». به این جهت برخی، محبّت و دوستی با خاندان وحی را مؤثّرترین راه سیر و سلوک شمرده اند.

بنابر روایت مفصّلی که مرحوم علّامه مجلسی - در بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۲۵ - از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، محبّ - اگر به مقام عالی محبّت راه یابد - اگر چه راه علماء و سیره حکماء و طریقه صدیقین را طی نکرده و روش خود را روش آنان قرار نداده باشد؛ ولی در عین حال همه نتایجی را که علماء و حکماء و صدّیقین بدست آورده اند، دارا می شود.

این گونه آثار در صورتی است که محبّت، بسیار شدید باشد نه همچون محبّت هائی که دوستان اهل بیت علیهم السلام نوعاً دارای آن هستند. این گونه محبّت دارای چنان اهمیّتی است که در آن روایت، امام صادق علیه السلام تصریح فرموده اند که دارا بودن آن، نه تنها پرثمرترین طریقه سیر و سلوک می باشد؛ بلکه تنها راهی است که در آن خطر وجود ندارد و حال آن که روش حکماء و علماء و صدّیقین طبق آن روایت، چنین نیست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إنَّ الْحُكَماءَ وَرَثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ، وَإنَّ الْعُلَماءَ وَرَثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ وإنَّ الصِّدّيقينَ وَرَثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَطُولِ الْعِبادَةِ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهذِهِ الْمَسيرَهِ إمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَإمَّا أَنْ يَرْفَعَ وَأَكْثَرُهُمُ الَّذی يَسْفَلُ وَلايَرْفَعُ، إذا لَمْ يَرْعَ حَقّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِما أَمَرَ بِهِ، فَهذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبُّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ، فَلايَغُرَّنَّکَ صَلاتُهُمْ وَصيامُهُمْ وَرَواياتُهُمْ وَعُلُومُهُمْ، فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ.(۱۶۰)

حکماء، حکمت را

به وسـیله سـکوت و علماء، علم را به وسـیله طلب نمودن و صـدّیقین، صداقت را به خشوع و عبادت طولانی بدست می آورند. پس هر کسـی این مسـیر را بپیماید؛ یا تنزّل می کند و یا بلند مرتبه می گردد و اکثر آنان اگر حقّ خداوند را رعایت نکنند و به آنچه امر شـده انـد عمل ننماینـد، تنزّل می کننـد و این خصـلت کسـی است که خدا را حقیقتاً نشـناخته باشد و او را به حقیقتِ محبّت دوست نداشته باشد. پس نمازها و روزه ها و روایات و علوم آنها، تو را فریب ندهد که آنان حماران وحشی هستند!

همـانگونه که در این روایت تصـریح شـده است علمـاء، حکمـاء و صـدّیقین مورد انتقـاد قرار گرفته انـد که خداونـد را حقیقتاً نشناخته اند و به حقیقت دوستی خداوند را در دل قرار نداده اند.

اگر محبّ در مقـام محبّـت بـه مراحـل عـالی راه یـافت و قلب خـود را که حرم اللّه است، مملوّ از محبّت خداونـد و اهـل بیت عصمت علیهم السلام نمود؛ تا وقتی که محبّت شدید آنان را در دل دارد، امکان تنزّل در او وجود ندارد.

تنهـا موردی که برای محبّین امکـان اسـتبدال وجود دارد، موردی است که آنان اصل محبّت را از دست بدهنـد و گرنه تا وقتی که محبّت در قلب محبّ ریشه دوانده است، او در مسیر ترقّی و تکامل قرار دارد نه تنزّل و سقوط.

راز این نکته آن است که، همـان گونه که گفـتیم محبّت و شوق شدیـد، ماننـد مغنـاطیس است و تـا وقـتی محبّت وجود دارد، محبّ را به سوی محبوب جـذب می کنـد و آن گاه که او مجذوبِ محبوب شد، سـنخیّت در او پیدا می شود و آثار و صـفات محبوب در

محبّ پیـدا می شود. از این جهت در این روایت، محبّت خـدا و اولیاء خـدا را، بهترین راه و بی خطرترین سـیر برای افرادی که مایل به سیر و سلوک هستند، معرّفی نموده اند.

در بعضـی از روایات دیگر نیز محبّین مقدم بر همه افراد دیگر ذکر شده اند، همان طور که در اخبار حضـرت داود آمده اسـت که خداوند می فرماید:

ما أَحَبَّنی أَحَدٌ أَعْلَمُ ذلِکَ یَقیناً مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ قَبِلْتُهُ لِنَفْسی وَأَحْبَبْتُهُ حُبّاً لایَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقی، مَنْ طَلَبَنی بِالْحَقِّ وَجَدَنی وَمَنْ طَلَبَ غَیْری لَمْ یَجِدْنی...(۱۶۱)

دوسـت نـدارد مرا احـدی کـه بـدانم واقعـاً این محبّت از قلب او سرچشـمه می گیرد، مگر آن که او را برای خـود می پـذیرم و دوست دار او می شوم؛ بطوری که احـدی از خلقِ من، بر او مقـدّم نمی شود. کسـی که حقیقتاً مرا طلب کنـد، می جویـد مرا و کسی که غیر مرا طلب کند، مرا نمی یابد.

از این حـدیث قدسـی متوجه می شویم، کسانی را که امام زمان عجّل اللّه تعالی له الفرج – که جانشـین و نماینـده خداوند می باشـند – به عنوان خـدمتگزار خود قبول فرموده اند و آنان را از میان مردم به نعمت مصاحبت خود مشـرّف ساخته و بر دیگران مقدّم نموده اند، کسانی هستند که در راه محبّت از همه مردم پیشقدم تر و به عالی ترین مراحل محبّت نائل شده اند.

موجودات آسمانی و محبّت خاندان وحی

نه تنها عظمت این بزرگواران، بلکه عزّت و شـرافت همه شـرافتمندان جهان هستی، به خاطر محبّت و علاقه ای است که به اهل بیت عصـمت علیهم السـلام دارنـد. حتّی ملائکه مقرّب درگاه خداونـد، شـرافت خود را بوسـیله محبّت آن بزرگواران بدسـت آورده اند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید:

هَلْ شَرَفَتِ الْمَلائِکَهُ إِلاَّ بِحُبِّها لِمُحَمَّدٍ وَعَلیٍّ وَقَبُولِها لِولایَتِهِما؟...(۱۶۲)

آیا شرافت ملائکه، جز به خاطر محبّتی

است که آنها به محمّد و علی صلوات اللَّه علیهما و پذیرش ولایت آن دو دارند؟

این فرمایش صراحت دارد بر این که شرافت ملائکه به خاطر علاقه ای است که به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما دارند.

آئینه مهر روشن از یاد علی است

اوراد ملک بر آسمان ناد علی است

گر چه این روایت در مورد ملائکه است ولی روایات دیگری گواه بر این حقیقت است که همه اهل آسمانها اعمّ از ملائکه و غیر آنها، از دوستداران خاندان وحی هستند و به وسیله محبّتِ آنان، به تقرّب خود نزد خداوند می افزایند. زیرا همان گونه که گفتیم، محبّت صفات محبوب را در محبّ جلوه گر می سازد. ویکی از صفات اهل بیت عصمت علیهم السلام، قرب آنان به خداوند متعال است. از این رو موجودات آسمانی محبّت آن بزرگواران را مایه تقرّب خود می دانند.

در یکی از زیارات جامعه که از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت شده، می خوانید:

یَتَقَرَّبُ أَهْلُ السَّماءِ بِحُبِّكُمْ وَبِالْبَرائَهِ مِنْ أَعْدائِكُمْ.(۱۶۳)

اهل آسمان، به وسیله محبّت شما و دوری جستن از دشمنان شما)به خدا(تقرّب می جویند.

اوصاف علی است که انتهایش نبود

مدّاح علی به جز خدایش نبود

تا حشر »ادیب« اگر ز وصفش خوانی

یک حرف ز دفتر ثنایش نبود

تقرّب به خداوند چه آثاری دارد؟

اکنون برخی از آثار مهمّ و شگفت انگیزی را که بر اثر تقرّب به خداوند ایجاد می شود بیان می کنیم.

از نشانه های تقرّب به خداوند و اهل بیت اطهارعلیهم السلام، به کار افتادن چشم و گوش باطنی و بدست آوردن قدرت های روحی و معنوی است؛ زیرا آن گاه که انسان از جهت تقرّب معنوی به خداوند، پیشرفت نمود، مورد محبّت خدا قرار می گیرد و محبوب خدا می شود و آن گاه که

انسان محبوب خدا شود، از قدرتهای معنوی برخوردار می گردد.

امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرمودند که خداوند فرموده است:

مَنْ أَهانِ لی وَلِیّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحارِبَتی، وَما تَقَرَّبَ إِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیءٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ، وَإِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَهِ حَتَّی اُحِبَّهُ فَإِذا أَحْبَبْتُهُ، کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذی یَبْصُرُ بِهِ وَلِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ بِهِ وَیَدَهُ الَّتی یَبْطُشُ بِها، إِنْ دَعانی أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنی أَعْطَیْتُهُ.(۱۶۴)

هر کس به یکی از اولیاء من توهین کند، برای جنگیدن با من در کمین نشسته است، و هیچ بنده ای مقرّب به من نمی شود، بوسیله چیزی که محبوبتر باشد از واجباتی که بر او واجب نموده ام. و او بوسیله نافله بسوی من مقرّب می شود تا محبوب من می گردد و آن گاه که او را دوست بدارم، گوش او می شوم که بوسیله آن می شنود و چشم او می شوم که بوسیله آن می بیند و زبان او می شوم که با آن نطق می کند و دست او می شوم که با آن اِعمال قدرت می کند، اگر مرا بخواند او را جواب می دهم و اگر از من چیزی درخواست کند، به او عطا می کنم.

همه این اموری که در این حدیث آمده است، بر اثر تقرّب به خدا ایجاد می شود. بنابراین شنیدن اصوات آسمانی، دیدن چهره های ملکوتی، پی بردن به رازها و حکمتهای الهی، انجام امور مشکل با دست قدرت حق و استجابت دعا، از عنایاتی است که سرانجام، شامل حال مقرّبین درگاه خداوند و اهل بیت اطهارعلیهم السلام و افرادی که مورد محبّت خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند، می شود.

دوستی اهل بیت علیهم السلام با دوستان خود

با دوستی و محبّتی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام

در دل خود جای می دهیم، محبّت و دوستی خود را نیز در قلب آن بزرگواران قرار می دهیم؛ زیرا آنان که محبّ و شیفته خاندان وحی هستند، محبوب آن بزرگواران نیز هستند.

حبیش بن معتمر می گوید: خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و عرض کردم:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَرَحْمَهُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، کَیْفَ أَمْسَیْتَ؟ قالَ: أَمْسَیْتُ مُحِبّاً لِمُحِبّینا وَمُبْغِضاً لِمُبْغِضینا...(۱۶۵)

سلام بر شما ای امیر مؤمنان و رحمت خدا و برکات او بر شما باد، شب را چگونه صبح نمودید؟

حضرت فرمودند: شب را به پایان رساندم در حالی که دوست دارِ دوستانمان و دشمنِ دشمنانمان بودم.

آن گاه که محبّت انسان، در قلب اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد، محبوب خداوند نیز می شود و محبّت خداوند در قلب او جای می گیرد و هر گاه محبّت خداوند در او به حدّی شدید شود که محبّت مخلوق جایگزین محبّت خداوند نشود، دیدگان باطنی او باز می شود و با اولیاءاللَّه آشنا می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: درشب معراج خداوند به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِرِضایَ اُلْزِمُهُ ثَلاثَ خِصالٍ: اُعَرِّفُهُ شُکْراً لایُخالِطُهُ الْجَهْلُ، وَذِکْراً لایُخالِطُهُ النِّسْیانُ، وَمَحَبَّهً لایُؤْثِرُ عَلی مَحَبَّتی مَحَبَّهَ الْمَخْلُوقینَ، فَإِذا أَحَبَّنی أَحْبَبْتُهُ، وَأَفْتَحُ عَیْنَ قَلْبِهِ إِلی جَلالی وَلااُخفی عَلَیْهِ خاصَّهَ خَلْقی...(۱۶۶)

کسی که به رضای من عمل نماید، او را به داشتن سه خصلت ملزم می نمایم:

۱- او را آگاه و آشنا می کنم به داشتن حالت شکر که با ناآگاهی همراه نباشد.

۲- و به یادی که فراموشی در آن نباشد.

۳- و به دارا بودن محبّت من که دوستی مخلوقین در آن تأثیر نگذارد.

پس هر گاه که مرا دوست داشته باشد، من نیز او را دوست می دارم و دیده دل او را به سوی جلال خودم

می گشایم و خوّاص خلق خود را از او مخفی نمی کنم.

بنابراین یکی از نشانه های محبّت خدا، این است که انسان با اولیاءاللّه و خوّاص خلق خداوند آشنا می شود و آنان را می بیند.

عدّه ای از مردم که جویای زیارت و دیدن امام عصر ارواحنا فداه - در خواب یا بیداری - هستند، به خاطر محبّت شدید آنان است. زیرا محبّت، اشتیاق ملاقات با محبوب را در انسان زیاد می کند.

حضرت ابراهیم از مردن کراهت داشت، خداوند به عزرائیل فرمود به حضرت ابراهیم بگو:

هَلْ رَأَیْتَ حَبیباً یُکْرِهُ لِقاءَ حَبیبِهِ؟ إِنَّ الْحَبیبَ یُحِبُّ لِقاءَ حَبیبِهِ.(۱۶۷)

آیا دیده ای دوستی از دیدن دوست خود کراهت داشته باشد؟ براستی که دوست، به ملاقات حبیب خود علاقه دارد.

برخی از آنان که در زمان حضور اهل بیت عصمت علیهم السلام زندگی می کردند و از شهر و دیار آن بزرگواران دور بودند، دلهایشان در یاد آنان و عشق دیدارشان پر می زد، همان گونه که اویس شوق دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در قلب و جانش جای گرفته و پیاپی سیمای تابناک آن حضرت را در صفحه خیال خود ترسیم می نمود.

و در این روزگار که تنها بازمانده معصومین، حضرت بقیهاللّه الأعظم ارواحنا فداه که سرّ خداوند در جهان هستی می باشند، در پرده استتار به سر می برند شیفتگان آل اللّه در آرزوی دیدار سیمای آن حضرت می باشند، این امید و آرزو بر اساس همان محبّت و علاقه ای است که اینان به آن بزرگوار دارند، زیرا بنا به گفتار خداوند »إِنَّ الْحَبیبَ یُحِبُّ لِقاءَ حَبیبِهِ« هر محبّی دوست دارد، سیمای حبیب خود را ببیند.

گرچه یوسف به کلافی نفروشند به ما

بس همین فخر که ما هم ز خریدارانیم

وظیفه دوستان خاندان وحی

۱- ایجاد مودّت

محبّت و دوستی با

اهل بیت علیهم السلام باید چنان عمیق باشد که در اعماق جانتان ریشه دوانده و سراسر وجود شما را فرا گیرد؛ بصورتی که وسیله تقرّب و نزدیک شدن شما به آن بزرگواران شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْمَوَدَّةُ قَرابَةٌ مُسْتَفادَةٌ.(۱۶۸)

مودّت، آن گونه محبّتی است که از آن قرابت و نزدیک بودن بدست آید.

یعنی محبّت باید آن قدر افزایش یابد که شما را به محبوب نزدیک نماید. اگر محبّت تا این حدّ فزونی یافت، آن را «مودّت» می گویند. بنابراین مودّت، همان محبّتِ افزایش یافته است که باعث قرب روحی می شود.

این گونه محبّت نسبت به اهل بیت علیهم السلام وظیفه همه مردم است. ما باید آن قدر به محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین محبّت داشته باشیم که وسیله قرب ما به اهل بیت علیهم السلام شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«قُلْ لاأَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی »(۱۶۹)

بگو به مردم برای انجام رسالت از شما پاداشی نمی خواهم، جز داشتن مودّت به ذوی القربی.

طبق این آیه، بر همه مردم واجب است که آن گونه به اهل بیت عصمت علیهم السلام محبّت و علاقه داشته باشند که باعث قرب روحی و معنوی به آن بزرگواران شود. این یک وظیفه عمومی برای همه انسانها است.

۲- دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام

دوستی با اهل بیت علیهم السلام به دوست داشتن آنان پایان نمی پذیرد، بلکه پس از دوستی آنان باید دوستان آن بزرگواران را نیز دوست بدارید و به آنان علاقه مند باشید.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

أَحِبُّوا مَوالینا مَعَ حُبِّکُمْ لِآلِنا.(۱۷۰)

دوست بدارید دوستان ما را با محبتی که به خاندان ما دارید.

زیرا دوستی دوستان آنان، ملازم با دوستی خود آنان است.

۳- برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام

اگر در قلب انسان محبّت آن بزرگواران - که هستی همه مخلوقات به برکت وجود آنان است - جای گرفت؛ دیگر امکان

ندارد، دوستی دشـمنان آنان را پذیرا شود. زیرا محبّت اهل بیت علیهم السـلام با دوستی دشـمنان آنان سازگار نیست؛ چون در شعور ظاهری و خودآگاه انسان ممکن است محبّت دو شی ء مخالف وجود داشته باشد.

بنابراین در شعور ظاهری و یا ذهنی ممکن است کسی هم دوستی اهل بیت رسالت علیهم السـلام را داشته باشد و هم دوستی گمراهان را؛ ولی از نظر قلبی و باطنی این گونه نیست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لايَجْتَمِعُ حُبُّنا وَحُبُّ عَدُوِّنا فی جَوْفِ إِنْسانٍ، اَللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقوُلُ: »ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فی جَوْفِهِ(۱۷۲)(۱۷۱)

محبّت ما خانـدان، با محبّت دشـمنان ما در قلب انسان جمع نمی شود. خداونـد می فرمایـد: قرار نـداده است خدا برای مرد، دو قلب در یک بدن.

زیرا دوستی اهل بیت عصمت علیهم السلام و محبّت دشمنان آنان، همانند آب و آتش هستند و در یک جا جمع نمی شوند.

نظیر این روایت را ابی جارود از امام باقرعلیه السلام نقل کرده است.

أَبِی الْجارُودِ عَنْ أَبی جَعْفرعلیه السلام فی قَوْلِهِ: »ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فی جَوْفِهِ « فَيُحِبُّ بِهذا وَيُبْغِضُ بِهذا، فَأَمَّا مُحِبُّنا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنا كَما يُخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لا

کَدِرَ فیهِ.

مَنْ أَرادَ أَنْ یَعْلَمَ حُبَّنـا، فَلْیَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شارَکَهُ فی حُبِّنا حُبُّ عَـدُوِّنا، فَلَیْسَ مِنَّا وَلَسْـنا مِنْهُ وَاللَّهُ عَـدُوُّهُمْ وَجِبْرِئیلُ وَمیکائیلُ وَاللَّهُ عَدُوٌّ لِلْکافِرینَ.(۱۷۳)

ابی جـارود از امـام بـاقرعلیه السـلام نقل می کنـد که آن حضـرت در پیرامون فرمایش خداونـد که می فرمایـد: در جوف هیچ مردی خـدا دو قلب قرار نـداده است، فرمودنـد: انسان دارای دو قلب نیست تا با یکی دوست بدارد و به وسیله دیگری دشـمن داشـته باشد. دوستدار ما دوستی ما خاندان را از همراه بودن با محبّت دشمنان ما، خالص می کند؛ همان گونه که آتش طلا را خالص می کند بطوری که در او کدورت نباشد.

هر کس می خواهـد بدانـد که دارای محبت ما خانـدان هست یا نه؟ قلب خود را آزمایش نمایـد؛ پس اگر با دوستی ما محبّت دشـمنان مـا را داشت، او از مـا نیست و مـا از او نیستیم. خداونـد و جبرئیـل و میکائیل دشـمن این گونه افراد هسـتند و خـداوند دشمن برای کافران است.

بنابراین از نشانه های محبّتی که همراه با پیروی و اطاعت اهل بیت علیهم السلام است، جذب شدن انسان بسوی آن بزرگواران و انزجـار از دشـمنان آنـان می باشـد. انسـان به وسـیله این گونه محبّت، مجـذوب و شـیفته اهل بیت علیهم السـلام می شود؛ به طوری که به جز محبوب و آنچه او دوست دارد، نمی اندیشد. این گونه حالات بر اثر جذب محبّ به سوی محبوب است.

جناب خدیجه علیها السلام هنگام مسافرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گفت:

قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَی الْأَحْبابِ مَجْذوُبٌ

وَجِسْمُهُ بِیَدِ الْأَسْقامِ مَنْهوُبٌ(۱۷۴)

قلب محبّ مجذوب احباب می شود، در حالی که جسم او به دست بیماری ها گرفتار است.

وقتی که شما بر اثر پیشرفت در محبّت و ازدیاد دوستی آل اللَّه، مجذوب

آن بزرگواران شدید؛ از غیر آنان بیزار می شوید. به این جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّ أَصْلَ الْحُبِّ، اَلتَّبَرّی عَنْ سِوَی الْمَحْبُوبِ.(۱۷۵)

اصل محبّت، دوری جستن از غیر محبوب است.

و وقتی که شما از غیر محبوب دوری نمودید، محبوب را بر غیرش مقدم می دارید. حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

دَلیلُ الْحُبِّ ایثارُ الْمَحْبُوبِ عَلی ما سَواهُ.(۱۷۶)

دلیل دارا بودن محبّت، ترجیح دادن محبوب بر غیر اوست.

این گونه محبّت ها، شما را در اوج معنویّت و نورانیّت قرار می دهد؛ بطوری که بر اثر آن عنایات اهل بیت علیهم السلام به سویتان متوجّه می شود و شما را موجودی معنوی و ملکوتی می سازد و به این جهت نفرت و برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام در قلب شما افزوده می شود.

۴- پیروی از خاندان وحی

خاندان وحی از دوستداران خود بیش از دیگران، انتظار خودسازی و رفتار خدا پسندانه دارند. از نظر اهل بیت علیهم السلام کسانی که محبّت و دوستی آن خاندان را در اعماق وجود خویش پرورانده اند، باید رفتار اهل بیت علیهم السلام را سرمشق زندگی خود قرار داده و بر تقوا و پرهیزکاری خود بیفزایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّنا فَلْیَعْمَلْ بِعَمَلِنا وَلْیَتَجَلْبَبِ الْوَرَع.(۱۷۷)

کسی که ما را دوست دارد، باید به رفتار ما عمل کند و لباس پرهیزکاری را بپوشد.

آن گاه که محبت خاندان وحی از ظاهر گذشته و در اعماق وجود و هستی انسان ریشه دوانده باشد، منشأ تقوا و عمل صالح می شود.

محبّت کامل نسبت به اهل بیت علیهم السلام همیشه با عمل صالح، همراه است. کسانی که محبّتشان بیشتر است، معمولاً برای انجام کارهای پسندیده و صالح نیز بیشتر زحمت می کشند. به همین جهت حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

لاتَدْعُوا الْعَمَلَ الصّالِحَ وَالْعِبادَةَ اِتِّکالاً

عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام وَالتَّسْلیمَ لِأَمْرِهِمْ اِتّکالاً عَلَی الْعِبادَهِ، فَإِنَّهُ لایُقْبَلُ أَحَدُهُما دُونَ الآخِرِ.(۱۷۸)

عمل صالح و کوشش در عبادت را، به خاطر تکیه بر دوستی آل محمّدعلیهم السلام ترک نکنید و محبّت آنان و تسلیم بودن نسبت به آنان را به خاطر اعتماد بر عبادت رها نکنید که یکی از آن ها، بدون دیگری قبول نمی شود.

چگونه می شود انسان، شوق و محبّت شدید نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد؛ ولی مشغول کاری باشد که آنان نمی پسندند و یا اعمالی را که آنان می پسندند، رها کند و اعتنائی به آن ننماید.

دوست واقعی و محبّ حقیقی، کسی است که پیرو محبوب و مطیع او باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَوْ کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَأَطَعْتَهُ

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطیعٌ(۱۷۹)

اگر محبّت تو صادقانه باشد، او را اطاعت می کنی؛ زیرا که محبّ مطیع کسی است که او را دوست دارد.

این گونه محبّتها که همراه و همگام با اطاعت و پیروی اهل بیت علیهم السلام است، مایه خوشنودی آن بزرگواران می باشد. به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

فَأَصْبَحْنا نَفْرَحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ لَنا.(۱۸۰)

صبح کردیم در حالی که خوشحال هستیم به خاطر محبّتی که دوستان به ما دارند.

آری آنان که در پی رسیدن به مقامات عالی هستند و اهداف بزرگ را در سر می پرورانند، باید بدانند هر کس که گنج می خواهد رنج باید ببیند. آن کس که در اندیشه بدست آوردن مقامات بزرگ است، باید در پی بارور شدن افکارش بپا خیزد و آنچه را که در راه رسیدن به مقصود لازم است، انجام دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ الْمَکارِمَ، اِجتَنَبَ الْمَحارِمَ.(۱۸۱)

آن کس که خواهان مکرمت ها است، از کارهای حرام دوری می گزیند.

در اخبار حضرت داود

آمده است که خداوند می فرمایند:

ما لِأَوْلِیائی وَالْهَمُّ بِالدُّنْیا، إِنَّ الْهَمَّ یُذْهِبُ حَلاوَهَ مُناجاتی مِنْ قُلُوبِهِمْ، یا داوُدُ إِنَّ مَحَبَّتی مِنْ أَوْلِیائی أَنْ یَکوُنوُا روُحانِیّینَ لایَغْتَمُّونَ.(۱۸۲)

دوستان مرا با همّ و غم دنیا چکار؟ زیرا که همّ دنیا، شیرینی مناجات مرا از قلب آنان می برد. آنچه را که من از اولیائم دوست دارم؛ این است که افرادی روحانی باشند و به غم دنیا نپردازند.

بنابراین دوستان خدا و اهل بیت علیهم السلام، نباید با سرگرم شدن در مسائل دنیوی، زندگی خود را سپری نمایند؛ زیرا دنیا پرستی و علاقه های مادّی، بزرگترین وسیله ای است که انسان را از درگاه خداوند دور می کند. تقرّب را از او می گیرد و محبّت خدا و اهل بیت علیهم السلام را نسبت به او کاهش می دهد. ولی علاقه مند بودن به مسائل معنوی و در پی حقائق عالم معنی بودن، انسان را محبوب خدا و ائمّه هدی علیهم السلام می نماید.

۵ – محبّت اهل بیت علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید

یکی دیگر از نشانه های مهمّ دوستداران اهل بیت علیهم السلام این است که محبّت و دوستی آن بزرگواران را با رفتار و گفتار خود، در دل مردم جای دهند. و به صورتی در میان اجتماع زندگی کنند که مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام جذب کنند، نه آن که – خدای نکرده – باعث انزجار و بغض آنان در قلب مردم شوند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَءاً حَبَّبَنا إِلَی النَّاسِ وَلَمْ یُبْغِضْنا إِلَیْهِمْ.(۱۸۳)

خدا رحمت کند شخصی را که محبّت ما را در قلب مردم ایجاد کند و دشمنی ما را در آنان بوجود نیاورد.

با بحثی که در مورد آثار محبّت کردیم، روشن شد که با ایجاد محبّت شدید در قلب مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام بزرگترین زمینه

ایجاد تقوا و ایمان و ترک گناه در آنان فراهم می شود. بنابراین شیفتگان محمّد وآل محمّدعلیهم السلام باید به هر طریقی که می توانند، دوستی و محبّت آن بزرگواران مظلوم را در قلب مردم جای دهند.

محبّت صادقانه

محبّت و دوستی را نشانه هایی است که با آنها می توان دوستان را شناخت و میان افرادی که محبّت آنان صادقانه است، با دیگران فرق گذاشت. از آنجا که محبّت اکسیر است؛ آثاری را در محبّ ایجاد می کند که نشان دهنده ارزش محبوب است. آنان که از نیروی »فراست« برخوردارند، درک می کنند که محبّ، دوستی و محبّت چه فردی را در دل خود جای داده است و علاقه چه کسی را در قلب خود نهفته است؟ زیرا آنان از رفتار، گفتار، کردار و حرکات وی، محبوبِ او را می شناسند.

هر چه محبّت و دوستی بیشتر باشد، نشانه های محبوب در محبّ بیشتر جلوه گر می شود. گاهی محبّت چنان شدید می شود که محبّ محبوب را بر خویشتن با همه وجود و هستی اش مقدم می دارد. این گونه محبّت، نشانه اعتقاد و ایمان محبّ نسبت به محبوب است.

دوستی شما با خاندان وحی، اگر در این حدّ باشد، نشانه ایمان کامل شما به خداوند است. این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است:

لا یُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّی اَکوُنَ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَیَکوُنَ عِتْرَتی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ عِتْرَتِهِ، وَیَکوُنَ أَهْلی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَیَکوُنَ ذاتی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ ذاتِهِ.(۱۸۴)

بنده ایمان نمی آورد تا آن که من محبوبتر باشم به او از خودش و عترت من محبوبتر باشد نزد او، از عترت خودش و اهل من محبوبتر باشند نزد او از اهل او، و ذات من محبوبتر باشد

نزد او از ذات او.

کسی که محبّتش در این حدّ باشد، یقیناً دارای محبّت صادقانه است.

مرد کوفی که اکنون جریان جالب او را می آوریم از کسانی است که صادقانه پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام و فرزندانشان را بر خود و خانواده اش مقدم می داشت:

در کوفه مردی می زیست بسیار ثروتمند که به سادات کمکهای فراوان می نمود. در دفتر خود حسابی به نام امیرالمؤمنین علیه السلام داشت، هر گاه یکی از آنان از او جنسی خریداری می کرد و قیمت آن را می داد می گرفت، و اگر پول نداشت به غلامش دستور می داد آن را به حساب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنویسد.

مدتی طولانی گذشت و مرد ثروتمند، فقیر و خانه نشین گشت. او در خانه به دفتر خود رسیدگی می کرد، اگر نام یکی از بدهکاران خود را که زنده بود می دید، کسی را نزد او می فرستاد تا طلب خود را دریافت کند، و اگر از دنیا رفته و مالی از او باقی نمانده بود، اسم او را از دفتر پاک می کرد.

روزی درب خانه نشسته بود و دفتر خود را رسیدگی می کرد؛ ناگهان یکی از ناصبیها از آنجا عبور کرد و به صورت استهزاء و طعنه به او گفت: بدهکار بزرک تو علی بن ابیطالب با تو چه کرد؟

از این گفتار غم وجود او را فرا گرفت و با اندوه وارد خانه شد. همان شب در خواب دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مکانی نشسته اند وامام حسن و امام حسین علیهما السلام در برابر آن حضرت راه می روند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به آن دو فرمودند: پدر شما کجاست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام پشت سر پیغمبر بودند، جواب دادند: یا رسول اللّه من حاضرم.

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چرا طلب این مرد را نمی دهی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ دادند: یا رسول اللّه این حق دنیای اوست که آورده ام. فرمود: به او بده، آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام کیسه ای که از پشم سفید بود به او داده و فرمود: این حق تو است.

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به آن مرد فرمودند: این را بگیر و هر یک از فرزندان من نزد تو آمدند و از اجناسی که داری چیزی خواستند به آنان بده که دیگر فقر و احتیاج پیدا نمی کنی.

آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که کیسه پول در دستم بود. همسرم را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. او چراغ را روشن کرد من کیسه را گشودم و پولها را شمردم. دیدم هزار اشرفی در میان کیسه است.

همسرم گفت: از خدا بترس، مبادا فقر تو را ناگزیر از فریب دادن مردم نموده و یکی از تجّار را گول زده و پول او را گرفته ای؟! گفتم: نه واللّه و جریان خواب را برایش تعریف کردم. آن گاه دفتر خود را باز نمودم و دیدم به حساب امیرالمؤمنین علیه السلام هزار اشرفی نوشته ام نه کمتر و نه بیشتر!(۱۸۵)

به این مناسبت روایت جالبی را از حضرت امام صادق علیه السلام می آوریم. آن حضرت می فرمایند:

مَنْ أَعانَ فَقيرَنا، كانَ مُكافاتُهُ عَلى جَدِّنا محمّدصلی الله علیه وآله وسلم.(۱۸۶)

کسی که کمک کند به فقیری از ما، پاداش او با جدّ ماست.

مرد کوفی که محبّت صادقانه به خاندان پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم داشت، به امر آن حضرت پاداش دنیوی خود را دریافت نمود.

محبّتهای دروغین

بعضی از مردم اظهار دوستی و مودّت به خاندان وحی و

رسالت می نمایند و در این باره آن چنان صداقت و یکرنگی از خود نشان می دهند که گویی هیچ گونه احتمال خلافی در میان نیست و سراپای وجودشان را محبّت صادقانه اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته است؛ ولی آن گاه که در پیرامون رفتار و کردار آنان می اندیشیم و کردارشان را با دستورات خاندان وحی تطبیق می نمائیم؛ می بینیم، که اظهار آنان در دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام و دلسوختگی آنان، خالصانه نیست.

بسیاری از مردم خود را دلباخته و فدائی امام عصر عجل اللّه تعالی له الفرج می دانند؛ ولی عملاً از پرداختن سهم آن بزرگوار به اهلش، که وسیله رسیدن نعمتهای خداوند به آنان می باشد، اجتناب می کنند! آیا کسی که از صرف مال امام علیه السلام در راه احیاء اهداف مقدّس آن بزرگوار خودداری می کند، می تواند در روزگار ظهور، جان خود را در راه آن حضرت فدا نماید؟

مگر حضرت بقیّهاللّه ارواحنا فداه در توقیع خود نفرموده اند:

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعينَ عَلى مَنِ اسْتَحَلَّ مِنْ أَمْوالِنا دِرْهَماً.(۱۸۷)

لعنت خدا و ملائکه و همه مردم، بر کسی باشد که درهمی از اموال ما را حلال بداند.

امام باقرعلیه السلام درباره مدّعیان محبّت اهل بیت علیهم السلام به جابر فرمودند:

یا جابِرُ، أَیَكْتَفی مَنْ یَنْتَحِلُ التَّشَیُّعَ أَنْ یَقوُلَ بِحُبِّنا أَهلِ البَیْتِ؟ فَوَاللَّهِ ما شیعَتُنا إِلاَّ مَنِ اتَّقَی اللَّهَ وَأَطاعَهُ.(۱۸۸)

ای جابر، آیا کافی است کسی که خود را شیعه جلوه می دهد، بگوید من دارای محبّت اهل بیت علیهم السلام هستم. به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر کسی که دارای تقوای الهی باشد و از او اطاعت نماید.

از این فرمایش چنین استفاده می کنیم: کسی که از تقوا و اطاعت خداوند بهره مند نیست نباید به اظهار محبّت اکتفا

کند.

نتیجه بحث

محبّت اکسیر شفابخش و درمان دردهای ویرانگر و خانمان سوز شما است.

کشش وجاذبه ای که در محبّت وجود دارد، انسان را به سوی محبوب می کشاند و صفات و حالات او را در محبّ ایجاد و تقویت می کند. هر چه محبّت بیشتر باشد، جاذبه و تأثیر حالات روحیِ محبوب در محبّ، بیشتر می شود؛ به گونه ای که مورد تقرّب محبوب قرار می گیرد. و این معنای مودّت است که هر انسانی بایـد آن را نسبت به خانـدان وحی داشته باشـد، زیرا که پاداش رسالت، مودّت ذَوی القربی است.

بنابر این با ارادت و مودّت به اهل بیت علیهم السلام روح خود را به پرواز درآوریـد و به آستان ولایتِ این خانـدان نزدیک شوید؛ تا انوار تابناک ولایت سراسر وجود شما را فرا گیرد و آلودگی ها و تیرگی ها از اعماق وجود شما پاک شود.

لازمه قرابت با آن بزرگواران، پیروی از دستورات آنان و برائت و دوری از دشمنان آنان است.

این است محبّت صادقانه، که باید آن را در اعماق جان خود و نزدیکان خود ایجاد کنید.

جمعی که دم از مهر و ارادت دارند

در بام شرف، کوس سیادت دارند

چون دست به دامان سعادت زده اند

پا بر سر نام وننگِ عادت زده اند

۱۸ارزش انتظار

انتظار، از ویژگیهای عالیِ مردانی است که در راه موفّقیت، گام برمی دارنـد. زیرا بر اساس گفتار گهرباری که خانـدان وحی در پیرامون شخصیّت مردان بزرگ در دوران غیبت، بیان فرموده انـد؛ منتظران راستین ظهور، بافضیلت ترین مردمِ همه زمانها هستند.

به این جهت گروهی - با برداشت کاملی که از مسأله انتظار دارنـد - آن را مهم ترین عامل موفّقیت، در این روزگار می دانند و معتقدند، انسان می تواند همه عوامل تعالی و تکامل را در »انتظار راستین«

جستجو نموده و به وسیله آن بر فراز آسمان معنویّت به پرواز درآید و خود را از مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی و گرفتگی های روحی نجات بخشد.

انتظار، به معنای واقعی و کامل آن، حالتی است دشوار، که گویی هاله ای از اسرار، آن را احاطه کرده است و اندک مردمانی وارسته، به کمال آن راه یافته اند و از بافته های دشمنان سرتافته اند.(۱۸۹)

زیرا انتظار در مرحله عالی و نهائی آن – که در اصحاب خاص امام زمان ارواحنا فداه وجود دارد – به معنای آمادگی و کمک – با استفاده از قدرتهای غیر عادی – برای پیاده کردن نظام آسمانی وخدمتگزاری در حکومت ملکوتی حضرت بقیّهاللّه ارواحنافداه است.

انتظار، در هر مرحله ای که تحقق پذیرد، یک نوع استمداد باطنی از عالم غیب و راه تقرّب به خداوند است و اگر تداوم یافته و تکامل یابد، با مرور زمان تیرگیهایی که در اعماق وجود انسان وجود دارد و در نفس و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته است، نابود می کند و دریچه هایی از نور و روشنایی را در باطن انسان روشن می سازد و از این طریق راه تکامل را به سوی او می گشاید. زیرا انتظار، حالت آمادگی در تمام ابعادِ لازم است و توجّه باطن را به سوی جهانی از صفا، صمیمیت و نورانیت جذب می کند. جهانی که همه قدرت ها و توانایی های اهریمنی و شیطانی در آن نابود می شود و انوار الهی بر اعماقِ جان همه انسانهای سراسر گیتی می تابد.

با توجه به این حقیقت، می گوئیم: کسی به مراحل عالی صراط انتظار گام نهاده است، که دارای قدرتهای خارق العاده باشد. زیرا همان گونه که می دانیم؛ حکومت امام عصر ارواحنا فداه، یک حکومت

ملکوتی و فوق العاده می باشد – که درک کامل آن برتر از قدرتِ اندیشه ما است – و باید یاورانی پروانه وار گرداگرد حضرت بقیّهاللّه ارواحنا فداه جمع گشته و در صف مقدّم به یاری آن بزرگوار بپردازند که خود مرد راه باشند و قدرت اطاعت فرمانهای ملکوتی آن بزرگوار را که نیاز به داشتن قدرتهای خارق العاده دارد(۱۹۰)، داشته باشند.

روایاتی که اوصاف و ویژگیهای سیصد و سیزده تن از یاوران ممتاز امام عصر ارواحنا فداه را بیان می کنند، آنان را دارای قدرتهای روحی و غیر عادی – حتّی در زمان غیبت – معرفی می نمایند.

عوامل انتظار

اشاره

ما باید سعی کنیم از حقیقت معنای انتظار آگاهی یافته و این حالت را در خود و دیگران ایجاد کنیم.

برای فراگیر شدن مسئله انتظار و آموختن و جلوه دادن عظمت آن به دیگران، راه های گوناگونی وجود دارد که با استفاده از آنها، می توانیم حالت انتظار را در جامعه ایجاد نمائیم و در ژرفای وجود آنان، بذر انتظار را بارور سازیم. اینک بعضی از مهمترین راه هایی را که به وسیله آنها جامعه به سوی مسئله انتظار گرایش پیدا می کند، یاد آور می شویم.

۱ – آشنایی با مقام عظیم ولایت و شناخت عظمت امام زمان علیه السلام.

۲ – آشنایی با آثار شگفت انتظار به معنای کامل و مراحل عالی آن.

۳ – آشنایی با اوصاف و ویژگیهای اصحاب امام عصر ارواحنا فداه، که به مرحله عالی انتظار رسیده و از قدرتهای عظیمِ روحی برخوردار شده اند و فرمانهای امام زمان ارواحنا فداه را انجام می دهند.

۴ – آشنایی با آینده انسان و جهان، تحوّلات عظیم و دگرگونیهای مهمّی که در زندگانی مردمِ زمان ظهور، واقع می شود.(۱۹۱)

معرفت به مقام

امـام زمـان ارواحنـا فـداه، شـناخت یـاوران بزرگ آن حضـرت، و تکمیـل عقلها و تکامل علمی، ارتباط با عالم نامرئی و غیب، شناخت موجودات ناشناخته، سفر به آسمان و فضاهای دور و مسائلی دیگر از این قبیل، مردم را به سوی مسئله ظهور امام عصر عجّل اللّٰه تعالی له الفرج فرا می خواند و حالت انتظار و آمادگی برای دولت پرشکوه و اسرارآمیز آن حضرت را در آنان ایجاد می کند.

علم و آگـاهی از این گونه حقـائق، شور و نشاط را در دل و جان همه مردمان پاک طینت، به وجود می آورد و آنان را شـیفته آن روزگـار پرشـکوه می کنـد و حـالت انتظـار و توقّع ظهور را که از وظائف مسـلّم هر انسان است، در جامعه ایجاد می کنـد. اینک به توضیح مطالب یاد شده می پردازیم:

۱ – آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فداه

آشنایی با خصوصیّات و اوصاف امام زمان ارواحنا فداه، و توجّه به وجود باعظمت آن بزرگوار، عامل مهمّی برای ایجاد حالتِ انتظار است.

زیرا توجّه به این نکته که اکنون در سراسر گیتی و در تمامی جهان آفرینش، کسی به جز آن بزرگوار شایسته رهبری و اصلاح عالم هستی نیست، انسان را به سوی آن حضـرت جـذب می کند. آن بزرگوار آخرین ذخیره الهی و تنها بازمانده امیران جهان هستند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آنان می فرمایند:

عِلْمُ الْأَنْبیاءِ فی عِلْمِهِمْ وَسِرُّ الْأَوْصیاءِ فی سِرِّهِمْ وَعِزُّ الْأَوْلیاءِ فی عِزِّهِمْ، کَالْقَطْرَهِ فِی الْبَحْرِ وَالذَّرَّهِ فِی الْقَفْرِ.(۱۹۲)

علم پیامبران، در برابر دانش آنان و سرّ اوصیاء، در برابر سرّ آنان و عزّت اولیاء، در برابر عزّت آنان، همچون قطره ای در دریا و همانند ذرّه ای در میان بیابان است.

اینک ما که در زمان آخرین نفر از این خاندان هستیم، وظیفه داریم

بـا توجّه به حضـرتش و بـا پیروی از خواسـته هـای هـدایتگر آن بزرگوار، خود را از تباهی و غفلت نجات دهیم و در انتظار فرا رسیدن حکومت آن حضرت که پرچم هدایت و عدالت را بر افلاک می زند، روز شماری کنیم.

اگر کسی در این روزگار آن حضرت را بشناسد و از امدادهای غیبی امام زمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه در »زمان غیبت«، آگاهی داشـته باشـد و بـا تحولاّـتی که آن بزرگوار در »زمـان ظهور« در سراسـر گیتی در انسان و جهان ایجاد می نماینـد آشـنا باشـد، همیشه به یاد آن بزرگوار خواهد بود و همان گونه که امر فرموده اند(۱۹۳) در انتظار طلوع خورشید ولایت بسر خواهد برد.

معرفت، در چنین انسـانی، زنگـار غفلت را از قلبش می زدایـد و صـفا و نـورانیّت را جـایگزین آن می نمایـد. اینـک به روایت جالبی که نشانگر امـدادهای غیبی آن حضـرت در زمان غیبت می باشد، توجّه کنید. جابر جعفی از جابر بن عبداللّٰه انصاری از پیغمبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

... ذاکَ الَّذی یَفْتَـحُ اللَّهُ - تَعـالی ذِکْرُهُ - عَلی یَـدَیْهِ مَشـارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها، ذاکَ الَّذی یَغیبُ عَنْ شـیعَتِهِ وَأَوْلِیائِهِ غَیْبَةً لایَثْبُتُ فیها عَلَی الْقَوْلِ بِإمامَتِهِ اِلّا مَنْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإیمانِ.

قالَ: فَقالَ جابِرُ: یا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ یَنْتَفِعُ الشّیعَهُ بِهِ فی غَیْبَتِهِ؟ فَقالَ صلی الله علیه وآله وسلم: ای وَالَّذی بَعَثَنی بِالنُّبُوَّهِ أَنَّهُمْ لَیَنْتَفِعوُنَ بِهِ وَیَسْتَضـیئوُنَ بِنوُرِ وِلا۔یَتِهِ فی غَیْبَتِهِ کَانْتِفـاعِ النّاسِ بِـالشَّمْسِ، وَإِنْ جَلَّلَهـا السَّحابُ، یا جابِرُ، هـذا مَکْنوُنُ سِـرِّاللَّه وَمخْزوُنُ عِلْمِهِ فَاکْتُمْهُ إلاَّ عَنْ أَهْلِه.(۱۹۴)

... اوست) حضـرت مهدی ارواحنا فداه(که خداوند - که یادش بزرگ باد - با دسـتان او مشـرق ها و مغرب های زمین را می گشاید. اوست

کسی که از شیعه و اولیائش غایب می شود، بطوری که ثابت قدم نمی ماند بر عقیده به امامت او، مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده باشد.

جابر جعفی می گوید: جابر بن عبداللّه انصاری به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم آیا شیعیان در زمان غیبت، از او بهره مند می شوند؟

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم در جواب فرمودند: آری به خدائی که مرا به رسالت مبعوث نموده، آنان به وسیله او بهره مند می شوند در زمان غیبت او، و به وسیله نور ولایت او روشنایی می یابند، همان گونه که مردم از خورشید بهره مند می شوند، گرچه ابر آن را پوشانده باشد. ای جابر، این از سرّ مکنون الهی و علم مخزون اوست، پس آن را مخفی دار مگر از اهلش.

همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در این روایت با تأکید قسم یاد نموده اند که شیعیان در زمان غیبت امام عصر ارواحنا فداه از مقام ولایت آن حضرت نور می گیرند.

کیست بی پرده به خورشید، نظر باز کند

چشم پوشیده ما، علّت پیدائی تست

از لطافت نتوان یافت، کجا می باشی

جای رحم است بر آن کس که تماشایی تست

در زمان غیبت گرچه امام زمان ارواحنا فداه غایب هستند، ولی در حقیقت پرده غیبت بر قلب های ما است و گرنه امام علیه السلام نور درخشان هستند و برای کسی که قلبش بینا است آشکارند، اگرچه به ظاهر نابینا باشد.(۱۹۵)

توجّه به این حقیقت، انسان را به مقام ولایت، علم و قدرت آن بزرگوار راهنمائی می کند و محبّت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب ها سرشار نموده و انتظار فرا رسیدن حکومت جهانی

حضرتش را در دل ها ایجاد می کند.

۲ – آشنائی با آثار انتظار

۱ – گریز از یأس و ناامیدی

در جامعه ای که دین در آن نقشی نـدارد و مردم در انتظار آینـده ای بهتر نیسـتند، سـرخوردگی از زندگی، قتل و خونریزی و خودکشـی، فراوان به چشم می خورد. زیرا مردم عوامـل منفی ماننـد فقر و تنگـدستی، ظلم و سـتم، تجـاوز و قانون شـکنی، بی اعتنایی به حقوق انسانها و این گونه مسائل را می بیننـد، و در برابر آن راه چاره و فرار از این تباهی ها را پیدا نمی کنند. به این جهت گرفتار بلای خانمان سوز یأس و نا امیـدی می شونـد؛ زیرا به خدا و آینده امیدی ندارند و راه گریز از همه این گرفتاری ها را دست زدن به خودکشی می پندارند. و با دست زدن به این جنایت نه تنها دنیا و آخرت خود؛ بلکه آینده زن و فرزندان و نزدیکان خود را نیز به تباهی می کشانند.

ولی شخصی که حالت انتظار را در خود به وجود آورده و هر لحظه امیدوار است تابش انوار تابناک ولایت را بر سراسر هستی بنگرد، هیـچ گاه حاضـر نیست دست به این گونه جنایت بزنـد و با ریختن خون خویش، زنـدگی عده ای دیگر را نیز به تباهی بکشـد. بنـابر این، مسئله انتظار فرج برای او گشایش است و زمینه گریز از نا امیـدی و تباهی را فراهم می کنـد. روایتی که می آوریم، گواه بر این حقیقت است:

عَنِ الحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قالَ: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ علیه السلام عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ الْفَرَجِ، فَقالَ علیه السلام: اَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ اِنْتِظارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لا أَدْری إِلّا أَنْ تُعَلِّمَنی. فَقالَ علیه السلام: نَعَمْ، اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ.(۱۹۶)

حسن بن جهم می گوید: از حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام درباره فَرَج سئوال نمودم. امام علیه السلام فرمودند: آیا

نمی دانی که انتظار فرج، مقداری از فرج است. گفتم: من خبر ندارم، مگر آن که شما به من تعلیم نمائید.

امام علیه السلام فرمودند: آری، انتظار فرج مقداری از فرج است.

۲ – تکامل روحی

اشاره

انسان می تواند با ایجاد انتظارِ کامل، مقداری از حالات مردمِ زمان ظهور – مانند تطهیر قلب – را در خویشتن ایجاد کند و به وسیله امید و انتظار، خود را از ناامیدی و تباهی نجات دهد.

به این جهت امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّٰه علیهم نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

أَفْضَلُ عِبادَهِ الْمُؤْمِنِ اِنْتِظارُ فَرَجِ اللّٰهِ.(۱۹۷)

برترین عبادتِ فرد مؤمن، این است که از خداوند انتظار فرج داشته باشد.

بنابراین انسان بر اثر داشتن حالتِ انتظار، می تواند بعضی از آثار تکامل در زمان ظهور را در خود ایجاد کند. برای توضیح مطلب به فرمایش امام سجادعلیه السلام به ابی خالد توجه کنید:

عَنْ أَبی خالِدِ الکابُلی عَنْ عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام: تَمْتَدُّ الْغَیْبَهُ بِوَلِیِّ اللّٰهِ الثّانی عَشَرَ مِنْ اَوْصیاءِ رَسُوُلِ اللّٰهِ صلی الله علیه وآله وسلم وَالْأَئِمَّهِ بَعْدِهِ، یا أَبا خالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ، اَلْقائِلُونَ بِإمامَتِهِ، اَلْمُنْتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ، لِأَنَّ اللّٰهَ – تَعالی ذِکْرُهُ – أَعْطاهُمْ مِنْ الْعُقوُلِ وَالْأَفْهامِ وَالْمَعْرِفَهِ ما صارَتْ بِهِ الْغَیْبَهُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَهِ الْمُشاهَدَهِ، وَجَعَلَهُمْ فی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجاهِدینَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه وآله وسلم بِالسَّیْفِ، اُولئِکَ الْمُخْلِصوُنَ حَقّاً، وَشیعَتُنا صِدْقاً، والدُّعاهُ اِلی دینِ اللّٰهِ سِرّاً وَجَهْراً، وَقالَ علیه السلام: اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ(۱۹۸)

ابی خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند:

غیبت به وسیله ولیّ خداوند که دوازدهمین نفر از اوصیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وامامان بعد از

اوست، طولانی می شود.

ای ابا خالد، بدرستی مردمانی که در زمان غیبت او هستند و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او می باشند، برتر از اهل هر زمانی هستند.

زیرا خداوند - که یادش بزرگ باد - آن قدر از عقل ها و فهم ها و معرفت به آنان عنایت می نماید که غیبت در نزد آنان بمنزله مشاهده است و آنان را در آن زمان به منزله مجاهدینی قرار داده است که در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با شمشیر می جنگند. آنان حقیقتاً با اخلاص هستند و شیعیان با صداقت ما می باشند و مردم را در آشکار و پنهان به سوی دین خداوند فرا می خوانند.

سپس امام سجّادعلیه السلام فرمودند: انتظار فرج، از اعظم فرج است.

دوست نزدیکتر از من، به من است

وین عجبتر که من از وی دورم

این سخن با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

منتظران راستینی که در صراط انتظار به تکامل رسیده اند، بر اثر آماده ساختن خود برای حکومت قدرتهای غیبی خداوند بر سراسر گیتی، در زمان غیبت به قسمتی از ویژگیهای فردی زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - دست می یابند، به گونه ای که روزگار تیره غیبت برای آنان بمنزله روز شهود است.

اگر انتظار در آنان دارای این گونه آثار نباشد، پس چگونه انتظار فرج أعظم فرج است؟ آنان با حالت انتظار، میان زمان ظهور و غیبت پیوند می زنند و برخی از حالات آن روزگار را در دوران غیبت به دست می آورند.(۱۹۹)

مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان ارواحنا فداه

اینک برای روشن شدن دل ها، جریانی را از شخصیت بزرگ جهان شیعه - که به وسیله داشتن قدرت های غیبی در آشکار و نهان به یاری دین خدا برخاست

- می آوریم:

یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری درباره ارتباط مرحوم شیخ انصاری با امام عصر ارواحنا فداه و تشرّف ایشان به منزل آن حضرت چنین گفته است:

در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام به کربلا مشرّف شده بودم. شبی بعد از نیمه شب برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم، وچون کوچه ها گِل بود، چراغی همراه برداشتم. از دور شخصی را شبیه به شیخ دیدم. چون قدری نزدیک رفتم، دیدم آری شیخ است. در فکر فرو رفتم که ایشان در این موقع از شب، آن هم در این گل ولای با چشم ضعیف به کجا می رود؟ من برای این که مبادا کسی او را کمین کرده باشد، آهسته در پی او روان شدم تا بر در خانه مخروبه ای ایستاد و زیارت جامعه را با توجّه خاصی خواند و سپس داخل آن خانه گردید!

من دیگر چیزی نمی دیدم ولی صدای شیخ را می شنیدم، گویا با کسی صحبت می کرد. من به حمام رفتم و بعد به حرم مطهّر مشرّف گشتم و شیخ را در حرم مطهّر دیدم. بعد از پایان مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و جریان آن شب را به عرض وی رساندم. اوّل شیخ انکار کرد تا پس از اصرار زیاد فرمود:

گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف مأذون می گردم و پشت درب آن منزل که تو آن را پیدا نخواهی کرد می روم و زیارت جامعه را می خوانم؛ چنانچه ثانیاً اجازه دهند، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات می باشم، این مطلب

را پنهان دار و به کسی اظهار مکن.(۲۰۰)

این گونه شخصیّتهای بزرگ و راه یافته دارای آمادگیِ کامل برای ظهور امام زمان ارواحنا فداه می باشند، نه آنان که در زمان ظهور با تأویل و توجیه آیات قرآن مجید، به جنگ با آن حضرت می پردازند!

کلید گنج سعادت فتد به دست کسی

که نخل هستی او را بود بَرِ هنری

چو مستعد نظر نیستی، وصال مجوی

که جام جم ندهد سود، وقت بی بصری

رمز موفقیّت ها و راز محرومیّت ها

ممکن است سئوال شود: چگونه مرحوم شیخ انصاری هر گاه اجازه می یافت، می توانست به منزل امام زمان ارواحنا فداه برود و با خواندن زیارت جامعه و اذن ثانوی، وارد منزل شود و با امام مهربان خویش، سخن بگوید؟

او چگونه به این مقام راه یافته بود، ولی شاگرد آن بزرگوار که او نیز منزل امام عصر ارواحنا فداه را دیده بود، چنین افتخاری نداشت و مرحوم شیخ به او چنین فرمود: تو دیگر آن خانه را نخواهی یافت؟!

این سئوال مهمّی است که پاسخ قانع کننده ای لازم دارد. متأسفانه بعضی از افراد برای این گونه سئوالات، جواب های آماده و فوری دارند و در برابر این قبیل پرسش ها فوراً پاسخ می دهند: خدا چنین خواسته است یا خدا با بعضی از افراد - نعوذ باللّه - قوم و خویشی دارد و هیچ گونه ارتباطی به عمل و خواسته مردم ندارد!

این گونه پاسخ ها که بیشتر برای شانه خالی کردن از بار مسئولیّت می باشد، صحیح نیست. به این جهت نه قانع کننده است و نه هیچ گاه کسی را به راهی راهنمایی می نماید.

ما در پاسخ این سئوال - با توجه به فرمایشات خاندان وحی - می گوئیم:

خداوند مهربان همه انسان ها را به سوی تکاملِ معنوی و

روحی فرا خوانده است و در دعوت عمومی خود به همه کسانی که در این راه قدم بردارند، اجر و پاداش می دهد. همان گونه که میزبان، میهمانان خویش را دعوت می کند و در صورت شرکت در مجلس، از همه آنان پذیرایی می کند؛ خداوند نیز زمینه پیشرفت و تکامل را در انسان ها ایجاد نموده و به این گونه، آنان را به سوی تکامل دعوت کرده است. و در قرآن مجید صریحاً فرموده است:

»وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا «(۲۰۱)

هر کس در راه ما کوشش کند، ما حتماً او را به راه های خود هدایت می کنیم.

این وظیفه میهمانان است که دعوت خدا را پاسخ گویند و در راه تکامل روحی و پیشرفت معنوی خود، قدم بردارند.

بنابراین در انسان ها زمینه پیشرفت و تکامل وجود دارد و آنان از این نعمت بهره مند هستند؛ ولی آن را بایگانی نموده و از آن استفاده نمی کنند. مانند ثروتمندان کوتاه نظری که به انباشته شدن هر چه بیشترِ حساب های پس انداز خود در بانک ها خوشنودند و هیچگاه توفیق استفاده از آن ثروت ها را پیدا نمی کنند.

برای موفقیّت باید از زمینه ها و تواناییهای موجود استفاده کنید و کمبودهای خود را نیز جبران نمائید، تا به اهداف بزرگ خود دست یابید.

بسیاری از افراد از نظر ذاتی، توانایی و آمادگی زیادی برای رسیدن به تکامل معنوی و روحی دارند، ولی چون کاری به این امور ندارند؛ هیچ گونه استفاده ای از این گونه تواناییها نمی برند و از دنیا کوچ می کنند و آنها را به خاک می سپارند. همچون ثروتمندانی که در زمانهای گذشته، برای حفظ ثروت خود، آنها را در دل خاک پنهان می کردند و نه خود و نه فرزندانشان هیچ

گونه بهره ای از آن اموال نمی بردند.

برای آن که روشن شود چگونه بعضـی از افراد دارای تواناییهای روحی بیشتر و قدرت درکِ بهتر می باشند و چگونه آن را به دست آورده اند، گفتاری را از مرحوم شیخ حرّ عاملی که از علماء بزرگ شیعه بوده است می آوریم؛ ایشان می گویند:

روشن است که دیـدن و شـنیدن و امثال اینها، مسـتقلاً با چشم و گوش و امثال این دو نیست، بلکه آنها وسـیله ای هسـتند برای روح، که روح به وسـیله آنها می بیند و می شـنود و ... و چون روح انسان قوی نیست، دیدن و شـنیدن او مقیّد و محدود به این گونه اسباب مادّی در محدوده خاصّ است.

از این جهت فقـط مادّیـات را می بینـد و از درک مسائـل روحی نـاتوان است؛ ولی اگر روح انسـانی تقـویت شـود و به وسـیله عبادات و انجام واجبات و ترک محرّمات تقرّب به سوی خداوند پیدا نماید، روح او قوی می شود. وقتی روح قوی شد، قدرت اسـتفاده او از مادّیـات و طبیعیّات بیشتر می شود. بنـابراین بـا چشـمش اشـیائی را می بینـد که دیگران نمی بیننـد و با گوشـش چیزهایی را می شنود که دیگران نمی شنوند و ...

این غلبه و قـدرت، در افراد مختلف است؛ همـان گونه که تقرّب آنـان به خداونـد یکسـان نیست. هر کس به وسـیله عبادات و مجاهـدات به خداوند نزدیکتر شود، حالات معنوی و روحی او قویتر می شود و در درک اموری که دیگران قدرت ادراک آن را با چشم و گوش و امثال این دو ندارند، نیرومندتر می شود.(۲۰۲)

با این بیان روشن شـد که چرا افرادی همچون مرحوم شـیخ انصاری می توانند به آن نعمت بزرگ دست یابند، ولی افراد دیگر این قدرت و توانایی

را ندارند و دیدگان آنان عاجز از دیدن این گونه امور است.

دارا بودن حالت انتظار به معنای کامل آن، درک این گونه امور را برای شما به ارمغان می آورد.

دیده باطن چو بینا می شود

آنچه پنهان است، پیدا می شود

منتظرانی که در صراط انتظار سوخته اند و خود را ساخته اند، با فرار از هوای نفس و پرواز و ترقی روح، از تسلّط نفس خارج می شوند و جاذبه نفس قدرت ندارد آنان را به سوی خود بکشاند. همان گونه که سفینه های فضائی آن گاه که از مدار زمین خارج می شوند، جاذبه زمین دیگر نمی تواند آنها را به سوی خود بکشاند؛ شما نیز اگر با مرور زمان، خود را از مدار هواهای نفسانی خارج کنید، جاذبه نفس و وسوسه شیطان در شما تأثیری ندارند.

یاران اهل بیت علیهم السلام همچون جناب سلمان این گونه بودند. آنان از مدار نفس خارج شده و از قید مادیّات رها گشتند؛ از این رو با عالم غیب در ارتباط بودند. ولایت و قدرتی که سلمان داشت، از این جهت بود که از مدار نفس خارج شده و هواهای خود را نابود کرده بود. و میل و اراده امیرالمؤمنین علیه السلام را حاکم بر میل و اراده خود قرار داده و به این جهت از قدرت های نهان و نیروهای غیبی بهره مند بود و استفاده می کرد.

۳- شناخت مقام ولایت

انتظار ظهور، قدرتِ ولایت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب و جان شخص منتظر استحکام می بخشد و او را بر این عقیده ثابت و استوار می نماید که روزی از کنار خانه خدا، قدرت الهی بدست آن حضرت آشکار می شود و همه طاغوتیان جهان را که زالو صفت به مکیدن خون ضعیفان پرداخته اند، به

سزای اعمال ننگینشان می رساند، و با صلابت و قدرت عظیم ولایت، به همه جهانیان ثابت و روشن می کند، کسی دارای مقام امامت و ولایت است که بتواند قدرت خدا را ظاهر و آشکار نماید.

این، اندیشه و اعتقاد یک فرد منتظر است. بنابراین انتظار ظهور، همراه با اعتقاد به عقاید و معارف اصیل دین می باشد؛ زیرا که انتظار، بذر معرفت و شناختِ اعتقادات را در اذهان منتظران بارور می کند و به آنان تفهیم می کند: سرانجام، سراسر گیتی در تحت سیطره قدرت ولایت سر و سامان می یابد و قدرتِ عظیم و ناشناخته ولایت، همه قدرتهای ستمگر جهان را به زانو در می آورد و تمدّن مادّی جهان در برابر نیروی بیکران ولایت الهی تاب نیاورده و عالم در اختیار نیروهای شگفت انگیز مصلح جهان ارواحنا فداه قرار می گیرد.

۴- شناخت مدّعیان

در طول تاریخ شیعه، افراد متعددی با ادّعای مهدویّت قیام نموده اند و خود را رهبر و مصلح مردم معرّفی نموده اند، و با این حیله خون و جان و مال انسان ها را پایمال نموده و عده ای را به گمراهی کشانده اند؛ ولی افرادی که صادقانه در صراط انتظار قدم برداشته اند و وجود خود را با انوار تابناک ولایت روشن ساخته اند، فریب این شیّادان را نخورده اند و به دام این صیّادان گرفتار نشده اند و با زبان حال به آنان گفته اند:

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

آگاهی آنان و شناختِ شیّادان و دزدان طریق، به خاطر آشنایی آنان با مقام رفیع امامت است. به این جهت آب حیات را به سراب نمی فروشند و غاصبان خلافت را به امامت برنمی گزینند.

۳ - آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته

یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواحنا فداه

یکی دیگر از اموری که باعث جذب شدن مردم به صراط انتظار است آشنا شدن با مقام منتظران تکامل یافته یا اصحاب امام عصر ارواحنا فداه می باشد.

از آثار شگفتی که انتظار، برای منتظرانِ تکامل یافته به ارمغان می آورد، این است که نه تنها آنان از نظر عقیده و اعتقاد، عارف به مقام عظیم ولایت اهل بیت علیهم السلام هستند؛ بلکه خود، روزنه ای از نور پر فروغ خورشید ولایت می باشند. یعنی بر اثر تکامل در مسیر انتظار تا حدّ ظرفیت خویش، از مقام خاندان وحی قدرتهای معنوی و روحی کسب نموده اند، و با استفاده از آنها، مأموریتهایی که به آنان داده می شود، انجام می دهند.

این گونه افراد، سرآمد یاوران امام زمان ارواحنا فداه می باشند و پیشتازان به سوی مقام ولایت آن حضرت می باشند.

اینک به این نکته توجه کنید که خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید:

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما

تَكونُوا یَأْتِ بِکَمُ اللَّهُ جَميعاً «(۲۰۳)

در خیرات از یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید خداوند همه شما را می آورد.

این آیه درباره سیصد و سیزده تن از بزرگان اصحاب امام عصر ارواحنا فداه است که در روز ظهور، خداوند بزرگ آنان را در کنار خانه خود به گرد وجود مقام ولایت کلّیه جمع می کند، تا به یاری آن حضرت بشتابند و به زندگی سیه دلان روزگار خاتمه بخشند.

گاهی سئوالی مهمّ به ذهن بعضی از افراد می آید، که آیا مقصود از سبقت گرفتن آنان در خیرات چیست؟ و سیصد و سیزده تن از یاوران پیشتاز حضرت مهدی ارواحنا فداه، با دارا بودن چه خصلتی بر دیگران سبقت می گیرند و به آن مقام بزرگ نائل می شوند؟!

با هم به مکتب وحی رو می آوریم و پاسخ آن را این گونه می یابیم:

حضرت امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه ای که ذکر کردیم، چنین می فرمایند:

اَلْخَيْراتُ ؛ اَلْوِلايَهُ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ.(۲۰۴)

مقصود از خیرات - که در آیه ذکر شده - ولایتی است که از آنِ ما اهل بیت است.

اشاره ای به قدرت آنان

هر چه انسان در پذیرش ولایت بکوشد، روح خود را قویتر می کند و قدرتِ غیر عادی او افزایش می یابد؛ تا حدّی که می تواند بر اثر قدرت روح، بر موجودات مادّی و حتی غیر مادّی حکومت کند. اینک به ذکر داستانی جالب از مرحوم علاّمه بحرالعلوم می پردازیم:

مرحوم علاّمه سیّد بحرالعلوم مبتلا به مرض خفقان بود و با این مرض در وقت تابستان به قصد تشرّف به کربلا در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام در روزی بسیار گرم، از نجف اشرف خارج شد. مردم تعجّب نمودند که با این مرض و گرمی

هوا، ایشان چگونه به مسافرت می روند؟!

در میان همسفرهای ایشان، مرحوم شیخ حسین نجف بود که از علماء مشهور عصر سیّد بود. آنان چون بر مرکبهای خود سوار شده و به راه افتادند، ابری در هوا پیدا شده بر آنها سایه افکند و نسیم سردی وزیدن گرفت و هوا بطوری خنک شد که گویا در سرداب هستند.

ابر همچنان بر آنها سایه افکنده بود، تا آن که نزدیک «خان شور» رسیدند. در آنجا کسی از آشنایان عالم بزرگ، شیخ حسین نجف پیدا شده و ایشان از سیّد بحرالعلوم جدا شد و به احوالپرسی و صحبت پرداخت. آن ابر، بر سر سیّد سایه می افکند تا آن که سیّد وارد کاروانسرا شد. چون حرارت آفتاب بر شیخ حسین نجف تابید، حالش دگرگون گردید و از مرکب به زمین افتاد و به خاطر کهولت سن یا به جهت ضعف بنیه، بیهوش شد.

پس او را برداشته، به کاروانسرا به نزد مرحود سیّد بحرالعلوم رساندند. بعد از آن که به هوش آمد، به آن بزرگوار عرض کرد: «سیّدنا لِمَ لم تدرکنا الرحمه؟» چرا رحمت ما را فرا نگرفت؟ سیّد فرمود: «لِمَ تخلّفتم عنها؟» چرا از رحمت تخلّف نمودید. و در این جواب توریه ایست لطیف.(۲۰۵)

قدرت تصرّف یاوران خاصّ امام عصر ارواحنا فداه این گونه است. عده ای از سیصد و سیزده تن از یاوران خاص امام عصر ارواحنا فداه از ابرهای اسرار آمیز استفاده می نمایند و در ابتداء ظهور، خود را به وسیله ابر به محضر آن بزرگوار می رسانند. مفضّل می گوید:

قالَ أَبُوعَبْدِاللَّه علیه السلام: إذا أُذِنَ الإمامُ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرانیّ فَأُتیحَتْ لَهُ صَحابَتُهُ الثَّلاثَمِأَهِ وَثَلاثَهَ عَشَرَ قَزَعٌ کَقَزَعِ الْخَریفِ وَهُمْ أَصْحابُ الْأَلْوِیَّهِ، مِنْهُمْ مَنْ

يُفْقَدُ عَنْ فِراشِهِ لَيْلاً ـ فَيُصْبِحُ بِمَكّهَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُرى يَسيرُ فِي السَّحابِ نَهاراً يُعْرَفُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبيهِ وَحِلْيَتِهِ وَنَسَبِهِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إيماناً؟ قالَ: اَلَّذى يَسيرُ فى السَّحابِ نَهاراً وَهُمُ الْمَفْقُودُونَ وَفيهِمْ نُزِلَتْ هذِهِ الآيَهِ «أَيْنَما تَكوُنوُا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهِ جَميعاً «(۲۰۷).(۲۰۶)

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه به امام علیه السلام اذن داده شود، خداوند را به اسم عبری او می خواند، آن گاه یاوران او که سیصد و سیزده تن هستند، برای یاری او مهیّا می گردند. آنها ابرهائی هستند همچون ابرهای پائیزی) که به هم می پیوندند و در یک جا جمع می شوند(و آنان پرچمداران)حضرت مهدی علیه السلام(هستند.

بعضی از آنان شبانه از خوابگاه خود ناپدید می شوند و در مکّه صبح می کنند، وعده ای دیگر از آنان دیده می شوند که روز در ابرها سیر می کنند و به نام خود و نام پدر و صفت و نسبشان شناخته می شوند. گفتم: کدام یک از این دو دسته از نظر ایمان با عظمت تر هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: آنان که در روز در ابرها سیر می کنند و اینان هستند که از مکان های خود ناپدید می شوند و درباره آنان این آیه نازل شده است: «هر جا که باشید، خداوند تمامی شما را می آورد«.

آشنایی با زمان ظهور

اشاره

آشنایی با وضع جهان در روزگار ظهور و تحوّل عظیمی که در آن زمان رخ می دهد، انسان را به سوی مسأله انتظار فرا می خواند.

تحوّل شگفت انگیزی که در سراسر جهان و در انسانها پیدا می شود، انسان و جهان را به صورتی دیگر جلوه گر می سازد.

۱ – پاکسازی باطن

اینک به تشریح کوتاهی از تحوّلاتی که در اعماق وجود انسانها به وجود می آید، توجّه کنید:

یکی از مسائل اعتقادی، بحث طینت و چگونگی آمیخته شدن طینتهای پاک و ناپاک به یکدیگر است. در روایات بیان نموده اند که مقصود از طینت چیست و چرا طینت ها به هم آمیخته شدند و چگونه پاکسازی شده و از یکدیگر جدا می گردند؟ تفصیل این مسئله با حجم کوچک بحث ما مناسب نیست؛ از این رو تنها به این نکته اشاره می کنیم:

از ویژگی های روزگار ظهور، پاکسازی طینت ها از آمیختگی ها و پاکسازی نفس و ضمیر ناخودآگاه از آلودگی هایی است که در اعماق وجود انسان وجود دارد.

چرا می گوئیم در روزگار ظهور حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه، مردم از آمیختگی ها و آلودگی ها پاک می شوند؟

قبل از پاسخ به این سئوال، داستانی را به خاطر توضیح مطلب می آوریم:

شیبه بن عثمان یکی از دشـمن ترین دشـمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بود و آرزوی قتل آن حضرت را در سر می پرورانـد. او در جنگ »حنین« شـرکت کرد تا پیغمبر را به شـهادت برسانـد. و آن گاه که مردم از اطراف آن حضـرت پراکنـده شدند و پیغمبر تنها ماندند، از پشت سـر خود را به ایشان رساند، ولی شعله ای از آتش به سوی او بلند شد؛ به طوری که طاقت تحمّل آن را نداشت. به این جهت نتوانست به مقصود خود دست یابد.

پیغمبر اکرم صلی

الله علیه وآله وسلم به او رو نموده و فرمودند: شیبه نزدیک بیا! آن گاه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بر سینه او گذاردند. بر اثر این کار، محبّت آن بزرگوار در قلب او جای گرفت؛ به طوری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، محبوب ترین فرد نزد او شدند. آن گاه در حضور آن حضرت به جنگ با مخالفان پرداخت، به طوری که اگر در برابر پدر خود قرار می گرفت، او را به خاطر یاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می کشت.(۲۰۸)

ببینید چگونه دستان پاک پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم طینت ناپاک و نفس آلوده یکی از سرسخت ترین دشمنان را در یک لحظه از ناپاکی و آلودگی نجات داد و او را از صف کفّار جدا نمود و در میان لشکر پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با کشیدن دستان مبارک خود بر سینه او، عقل او را تکمیل نمودند و به خاطر تحوّلی که در طبیعت ناپسند وی به وجود آمد، از ضلالت و گمراهی نجات یافت.

پس از بیان این مقدمه به شرح روزگار ظهور می پردازیم.

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

إِذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ یَدَهُ عَلی رُؤُوسِ الْعِبادِ، فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَاَکْمَلَ بِهِ اَخْلاقَهُمْ.(۲۰۹)

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سرهای بندگان خدا می گذارد. پس با این عمل، عقل های آنان را جمع می کند)به این سبب نیروهای عقلی آنان کامل می شود(و اخلاق آنان را تکمیل می نماید.

امام عصر ارواحنا فداه با این رفتار، باطن افراد را پاکسازی می کنند و همه بندگان خدا را از آلودگیها نجات می بخشند.

۲ – تکامل عقلها در زمان ظهور

اکنون دو

نکته جالب توجّه در روایت را، توضیح می دهیم:

۱ - حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه دست خود را نه فقط بر سر اصحاب و یارانشان؛ بلکه بر سر تمام بندگان خدا قرار می دهند. یعنی همه افرادی که بندگی خدا را در آن روز قبول دارند؛ اگر چه در جنگ، از یاوران آن حضرت نباشند مانند کهنسالان و کودکان، از این نعمت بزرگ برخوردار می شوند.

۲ - عقول همه مردم از پراکندگی نجات می یابد و همه دارای قدرت کامل تمرکز فکر و تعقّل که منشأ علوم و درک های خارق العاده است، می شوند. کامل شدن نیروهای عقلی آنان، به این معنی است که می توانند از تمامی قدرت های مغزی خود استفاده کنند.

آری در روزگاری که دست الهی بر سر مردم جهان قرار گیرد و انسان های زجر کشیده دوران غیبت را نوازش دهد، نیروهای پنهان و نهفته در مغز انسان ها بر اثر تکامل عقلی، تجلّی و ظهور می یابد و به عالی ترین مراحل تکامل علمی و عملی و تمدّن شگفت انگیز روزگار ظهور دست می یابند.

برای آن که با قدرت مغز و آثار شگفت تکامل عقلی، آشنایی بیشتری پیدا کنید، به تشریح قدرت عظیم مغز می پردازیم:

»هر انسانی اعمّ از نابغه یا عادّی، چیزی بیش از یک میلیاردم ظرفیّت مغز خویش را در دوران زندگیش به کار نمی گیرد. اگر فقط یک میلیاردم توانایی و ظرفیّت کلّی مغز، اعمّ از مغز یک نابغه یا مغز یک انسان عادّی به کار گرفته شود، تفاوتی که بین آنها دیده می شود، یک تفاوت کیفی خواهد بود نه کمّی«(۲۱۰) یعنی حتی افراد نابغه ای که از قدرت عجیب فکری برخوردارند؛ فقط می توانند از یک میلیاردم مغز خود استفاده کنند نه

بیشتر. ولی چگونگی بهره گیری آنان از یک میلیاردم مغز خود بهتر از دیگران است.

»سالها پیش از این، یکی از ریاضـی دانان معاصـر، مطلبی پر سـر و صـدا را به آگاهی مردم رسانـد. او تخمین زد که مغز انسان عملاً می توانـد ده واحـد اطلاعاتی را در خود ذخیره سازد. این رقم را اگر به زبان ساده بیان کنیم، به این معنی خواهد بود که هر یـک از ما می توانـد کل محتوای اطلاعاتی میلیونها جلـد کتاب موجود در بزرگترین کتابخانه جهان در مسـکو را به حافظه بسپارد. سخن فوق در نگاه نخست، همانند محاسباتی که در تأیید آن به عمل آمده، حیرت انگیز به نظر می رسد«.(۲۱۱)

اکنون توجّه کنیـد: در صورتی که قـدرت مغز انسان بر اثر تشـعشع انوار درخشان مصـلح جهان به تکامل رسد و انسان از تمام نیروی مغز خود – نه یـک میلیـاردم آن – اسـتفاده کنـد و علم و تمـدّن سراسـر گیتی را فرا گیرد، صـحنه جهان چگونه خواهد بود؟!

در زمانی که انسان بر اثر تکامل عقلی راه های اسـتفاده از قـدرتهای خفته روح را پیـدا نمایـد و بتواند آنها را بیدار نموده و از آنها بهره گیری نمایـد، می تواند جسم خود را تابع روح خویش قرار داده و به قدرت »تروّح« دست یابد. یعنی می تواند جسـم مـادّی خود را تبـدیل به انرژی و امواج کنـد و بـا این کار حالت جسـمانیّت و مادّیت را از او بگیرد. وقتی که انسان قادر بر این کار شد؛ کرامت های فراوانی که در آن زمان عادی است، برای او محقق می شود.

در زمان غیبت نیز افراد بسیار اندکی که دارای قدرت »طیّ الارض« هستند ، از این راه استفاده

می کننـد و بـا گرفتن حالت مادیّت و تجسّم از جسم خویش، خود را به صورت انرژی و امواج، تبـدیل نموده و در یک لحظه در نقطه دیگری از زمین، خود را ظاهر می کننـد. آنان با قدرتی که دارا هسـتند؛ جسم تروّح یافته خود را، به نقطه ای که مایل هستند هدایت می کنند و در آنجا آن را مجسّم می نمایند.

۳ – تحوّل عظیم در جهان

در روزگار پر شکوه ظهور، تحوّلی عظیم در زمین رخ می دهد و به فرموده قرآن مجید: »یَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ «(۲۱۲)، زمین به گونه ای دیگر و در وضع و شرایط جدید قرار می گیرد. نه تنها زمین، بلکه زمان نیز دستخوش تحوّل تازه می شود.

»امروز همه دانشمندان بر این نکته هم عقیده هستند که مادّه از ارتعاشات تشکیل شده است. ارتعاشات را می توان توسط کابل یـا امواج صوتی، مثـل تصـاویر و اصوات، به دورترین نقاط منتقل کرد؛ در نتیجه ارگانیزم انسان را که از مادّه ساخته شـده، می توان به ارتعاش تبدیل کرد و توسط الکترونیک به هر نقطه عالم فرستاد. نظر من این است که در آینده ای نه چندان دور، حتی قبل از مسافرتهای فضایی، می توان روشـهایی پیـدا کرد تا پیکر آدمی را به ارتعاشاتی تجزیه نمود و آن را به فضا فرسـتاد و در آنجا ذرات از هم گسسته را به هم متصل ساخت.

حـال خواننـدگان مـا می تواننـد این را خود قضـاوت کننـد که انسان روح است و جسم او جز ذرات متمرکز مادّه چیز دیگری نیست که با کُند ساختن و پایین آوردن ارتعاشات، می توان آن را به اَشکال دلخواه درآورد.(۲۱۳)

می توان روزی را به چشم دید که انسان پیکر خود را تبدیل به جریان الکترون بسازد تا

در پی آن ، این جریـان را به سـوی نقطه دوری هـدایت کنـد و در آنجـا تجمـع اتم هـای تشـکیل دهنـده بـدن مجـدداً صورت گیرد.»(۲۱۴)

بنـابر تکامـل عمومی نیروهـای عقلی که در روایت به آن تصـریح شـده، غلبه روح بر مـادّه همگـانی می شود و مردم حـاکم بر جسم خـود می شونـد و می تواننـد از این حـالت به خوبی اسـتفاده کننـد. در آن روزگـار پرشـکوهِ ناشـناخته، زنـدگی مردم و احتیاجات آنان به وسائل مادّی، به گونه ای دیگر است.

در پرتو ظهور ولا-یت اهل بیت علیهم السـلام، علم و دانش انسان به عالیترین نقطه امکان می رسـد، و بشـر می توانـد از تمامی مراحـل دانش به راحتی و آسانی بهره منـد گردد و اسـراری را که اولیاء خـدا تا آن روزگار از مردم به خاطر آماده نبودن آنان کتمان می کردنـد، فاش می نماینـد و انسان ها را با دنیای اسـرار آمیز وجودِ خود و جهان خارج آشـنا می کننـد و راه تربیت و تکامل نهایی را برای آنان می گشایند.

شایـد پـذیرفتن این گونه مطالب برای ما سـخت باشـد و این همه پیشـرفت در مسائل علمی را نتوانیم بپذیریم؛ در حالی که می دانیم، اگر مغز انسان از اسارت شـیطان و جهل آزاد شود، لازمه آن، تکامل انسان در تمام ابعاد می باشـد به گونه ای که رازی در جهان ناگفته نمی ماند و همه مسائل بغرنج علمی فاش می شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - که غاصبان خلافت، تاکنون میلیاردها انسان را از رسیدن به عالیترین مراحل علم و کمال، و تمدّن درخشانِ ولایت محروم ساخته اند - در کلامی که از اعماق وجودِ آن بزرگوار برخاسته، چنین می فرمایند:

یا کُمَیْل، ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَاَنا اَفْتَحُهُ وَما مِنْ سِرٍّ إلّا وَالْقائِمُ یَخْتِمُهُ.(۲۱۵)

ای کمیل، هیچ علمی نیست مگر

آن که من او را می گشایم و هیچ سرّی نیست مگر آن که قائم علیه السلام او را پایان می بخشد.

آری آن گاه که انوار تابناك از دستان مبارک حضرت بقیه اللّه الاعظم ارواحنا فداه مغزهای مردم ستم کشیده و رنجدیده جهان را تکامل بخشد و قدرت استفاده از قدرتهای بسیار شگفت ایجاد شود، انسان ها می توانند با تمامی قدرتِ فهم و خرد خویش – نه یک میلیاردم آن – پذیرای اسرار مکتب حیاتبخش خاندان وحی شوند و به نهایی ترین مرحله علم و کمال دست یابند.

در آن روزگار پرشکوه، رازها و اسرار نهفته آشکار خواهد شد، و از تیرگی و تاریکی های این دوران اثری نخواهد بود. آیا انتظار رسیدن چنین روزی قلب شما را صفا نمی بخشد؟!

نتیجه بحث

انتظار، حالتی امیدوار کننده و نجات بخش است که منتظران را در دوران سیاه غیبت از گرداب حیرت نجات می بخشد و آنان را به سوی وادی نور و صفا می کشاند.

انتظار، غمزدگان را حیاتی دیگر می بخشد و نیرویی تازه می دهد و دلهای افسرده را امیدوار می نماید و جهانی از شادکامی و درخشندگی را در اذهان پرورش می دهد.

انتظار، مردمان وارسته را می جوید و حالات خجسته را می نماید و جمال فروزنده را نشان می دهد. انتظار موانع و تیرگیها را می زداید و نوری فروزنده در وجود انسانهای تکامل یافته، ایجاد می کند. انتظار بذر معارف و اعتقادات اصیل شیعه را در قلب منتظران بارور می کند و کاملترین حالات معنوی را برای بافضیلت ترین انسانها به ارمغان می آورد.

اگر می خواهید حالتِ انتظار را در خود ایجاد نموده و تقویت نمائید، با مقام عظیم ولایت اُنس بگیرید و از آثار شگفت انتظار آگاهی یابید و با پیگیری در حالات منتظرانِ تکامل

یافته، از خصلتها و ویژگیهای آنان آگاه شوید و با خجستگیهای زمان ظهور حضرت بقیّهاللَّه الاعظم ارواحنا فداه، قلب و جان خود را آشنا کنید، تا ناخودآگاه انتظار فرا رسیدن آن روزگار پرشکوه، تمام وجودتان را فرا گیرد.

روز محشر که زهولش سخنان می گویند

راست گویند ولی چون شب هجران تو نیست

۹کتمان راز

مردان خدا و رجال خود ساخته و مهذّب، بر اثر تهذیب اخلاق و اخلاص در رفتار و گفتار و شایستگی های دیگر، به بعضی از اسرار عالم خلقت آشنایی یافته و به برخی از رموز ناشناخته جهان آفرینش آگاه هستند.

آموختن این گونه اسرار در زمان حضور اهل بیت علیهم السلام گذشته از الهامات رحمانی توسط آن بزرگواران بوده است، آنان به اصحاب و نزدیکان خود مسائلی را تعلیم می دادند، و کتمان و حفظ آنها را به آنان امر می فرمودند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن روایتی مفصّل، به جابربن عبداللَّه انصاری فرمودند:

یا جابِرُ ؛ اُکْتُمْ ما تَسْمَعُ فَاِنَّهُ مِنْ سَرائِرِ اللَّهِ.(۲۱۶)

ای جابر ؛ آنچه را که می شنوی، کتمان کن که آنها از اسرار خداوند است.

برهمین اساس، جابر و شخصیّت های بزرگ دیگر که اهل بیت عصمت علیهم السلام، اسرار و معارف برجسته ای را برای آنان بیان می فرمودند، در کتمان و مخفی نمودن اسرار تلاش می کردند. رنج و کوشش آنان در حفظ این گونه مسائل بسیار سخت و پر زحمت بوده است، از این رو امام صادق علیه السلام در ارتباط با این موضوع چنین فرموده اند:

کِتْمانُ سِرِّنا جِهادٌ فی سَبیلِ اللَّهِ.(۲۱۷)

کتمان سرّ ما، جهاد در راه خدا است.

و در روایتی دیگر آن بزرگوار فرمودند:

مَنْ کَتَمَ الصَّعْبَ مِنْ حَدیثِنا، جَعَلَهُ اللَّهُ نوُراً بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ العِزَّهَ فی النَّاسِ.(۲۱۸)

کسی که گفتار سخت

ما را کتمان کنـد، خداونـد آن را بصورت نوری میان دو دیده او قرار می دهد، و عزّت و احترام در میان مردم را، روزی او می گرداند.

برای کتمان رازها، بایـد هر موضوعی پس از فکر و انـدیشه بیان شود و بـدون تأمّل نباید افکار را به زبان آورد. اگر انسان فکر کند و پس از تأمّل کلامی را بگوید، از گفتن آن پشیمان نخواهد شد. زیرا با تفکر و تأمّل اسراری که باید نهفته بمانند، پنهان خواهند ماند. زیرا اندیشیدن، این حقیقت را برای انسان ثابت می کند که، همه مطالب گفتنی نیستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لاتَقُلْ ما لاتَعْلَمُ بَلْ لاتَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ.(۲۱۹)

آنچه را که نمی دانی مگو، بلکه همه آنچه را که می دانی مگو.

زیرا دانسـتن هر چیزی دلیل بر گفتن آن نیست؛ چون بسـیاری از دانسـته ها، ارزش گفتن را ندارند؛ بنابر این گفتن آنها چیزی جز اتلاف عمر خود و دیگران نیست. و بعضـی از معلومات انسان ارزشـمند است، ولی مردم ظرفیت شـنیدن آن را ندارنـد؛ از گفتن این گونه مطالب نیز بایـد خودداری کرد. زیرا اظهار آنها جز انکار و یا ردّ دیگران ثمری ندارد؛ به این جهت اوّل مظلوم عالم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لاتَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ.

همه آنچه را که می دانی، به دیگران مگو.

و در نهج البلاغه می فرمایند:

مَنْ کَتَمَ سِرَّهُ کانَتِ الخِیَرَهُ بِیَدِهِ.(۲۲۰)

هر کس سرّ خود را پنهان کند، اختیار آن در دستش خواهد بود.

زیرا هر گاه صـلاح دید، می تواند آن را برای دیگران اظهار کند؛ ولی اگر سـرّ خود را فاش ساخت و ضـرر آن متوجه او شد، دیگر نمی تواند سرّ فاش شده خود را کتمان نماید.

بلکه گاهی گذشته از آن که سرّ خود را

فاش می سازد، حالات روحی خود را هم از دست می دهد؛ زیرا برخی از افراد به خاطر زحمت هایی که متحمّل می شوند از نتایج معنوی برخوردار می شوند؛ ولی به خاطر گفتن به این و آن، حالت معنوی خود را از دست داده و دچار غرور و کبر و سایر حالات منفیِ روحی می شوند و سرانجام نتیجه ای معکوس به بار می آورند. برای جلوگیری از این گونه امور بهترین راه، حفظ زبان و خودداری از بیان است.

تا نشناسی گهر بارِ خویش

طرح مکن گوهر اسرار خویش

لب مگشا گر چه درونوش هاست

کز پس دیوار بسی گوش هاست

رازداری بزرگان

با نگاهی کوتاه به زندگانی نورانی اهل بیت عصمت علیهم السلام و روش مجالست و برخورد آنان با مردمی که به حضور آنان شرفیاب می شدند، پی می بریم که هر یک از آنان به تنی چند از کسانی که از گفتار دلنشین و روح پرور آنان استفاده می کردند، عنایتی خاصّ داشته و فرد یا افراد خاصّی را صاحب سرّ خود می دانستند و رازهای بزرگی از جهان خلقت و عوالم ملك و ملکوت را برای آنان فاش ساخته، و با پرده برداشتن از اسراری که برای اغیار ناشناخته است، قلب آنان را روشن می ساختند؛ ولی اسرار خود را از نااهلان کتمان می نمودند و آنان را در جریان مطالبی که کشش آن را نداشتند، نمی گذاشتند.

بزرگان ما نیز در حفظ اسرار خود می کوشیدند. جریانی که می آوریم، نمونه ای از این موارد است : مرحوم شیخ بهائی شنید یك نفر حلیم پز، دارای قدرت تصرّف در بعضی از طبیعیّات است و از نیروهای فوق العاده روحی برخوردار می باشد. طالب دیدار و ملاقات با او شد. از این جهت به نزد وی رفت

و اصرار کرد از اسرار عالم وجود چیزی به او بیاموزد!

مرد حلیم پز امتناع ورزید و گفت: شما قابل این گونه اسرار نیستید! مرحوم شیخ بهائی گفته او را ردّ کرد و گفت: من برای فراگیری اسرار آمادگی دارم. مرد حلیم پز چون دید شیخِ بهائی گفتار او را نمی پذیرد و خود را آماده پذیرش اسرار می داند، به ایجاد برنامه ای دست زد و عملاً به شیخ نشان داد که برای پذیرش بعضی از اسرار آمادگی ندارد. در یکی از روزها که وی مشغول به پختن حلیم بود و شیخ هم نزد او نشسته بود تا شاید از اسرار چیزی بیاموزد، ناگهان درب خانه را کوبیدند. مرد حلیم پز و شیخ بهائی هر دو بیرون رفتند، دیدند شخصی پشت درب ایستاده و می گوید: سلطان شهر مرده است و می خواهند تو را برای سلطنت انتخاب کنند؛ مرد حلیم پز با شیخ بهائی به دربار رفتند.

او به شیخِ بهائی گفت: تو باید پادشاه شوی و من وزیر تو. وی امتناع ورزید ولی سودی نبخشید و سرانجام شیخ بهائی پادشاه شهر شد و حلیم پز وزیر او بود تا مدتّی گذشت. روزی شیخ خواست دست به کاری زند که شایسته وی نبود! که ناگهان استاد حلیم پز دست او را گرفت و گفت: نگفتم تو قابل نیستی؟!

چون شیخ ملاحظه کرد، دید در کنار دیگ حلیم پزی نشسته اند، و همان زمانی است که از آنجا رفته بودند و دیگ در حال جوشیدن است.(۲۲۱)

گر چه این جریان – بر فرض صحت آن – یک نوع قدرت نمائی در عالم کشف بوده است و در عالم مرئی ما واقعیت خارجی نداشته است، ولی برای آن که مرحوم شیخ

بهائی بپذیرد که برای کشف برخی از اسرار آمادگی ندارد، نمایش مؤثری بوده است.

مرحوم شیخ بهایی در امور غریبه استاد فنّ بوده است ولی دست بالای دست بسیار است. »وَفَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ«(۲۲۲).

روزی مرحوم شیخ بهائی با سید ماجد بحرانی که از بزرگان علماء شیعه واستاد مرحوم فیض کاشانی وعلماء بسیار دیگر بود در مجلسی نشسته بودند.

شیخ بهائی تسبیح تربتی در دست داشت؛ وِردی بر آن خواند. آب از تسبیح جاری شد! از سید پرسید: آیا با این آب وضو جایز است یا نه؟ سید گفت: جایز نیست. زیرا که این آبِ خیالی است نه آبِ حقیقی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد. مرحوم شیخ جواب او را پسندید.(۲۲۳)

حفظ رازها نه کتمان خیالات

آنچه درباره رازداری در میان کلمات درربار خاندان وحی در زمینه حفظ رازها وارد شده، به این منظور است که موضوعات ارزنده ای که مردان بزرگ و موفّق از آن آگاه شده اند و دیگران آمادگی پذیرش آن را ندارند، کتمان نموده و در اختیار دیگران قرار ندهند.

این حقیقتی است که باید آن را پذیرفت؛ ولی عده ای به جای کتمان حقائقِ صعب، به حفظ تخیّلاتی که سخت به آن پای بندند، می پردازند و آنها را چون رازی ارزنده، کتمان می کنند. آنان میان الهامات رحمانی و تخیّلات نفسانی فرقی نمی گذارند و یا میان قدرتهای الهی و شیطانی تفاوتی نمی بینند. از این جهت، اعمال شیطانی خود را بسیار مهمّ می دانند و آن را به رخ دیگران می کشند و راه به دست آوردن آن را همانند رازِ مگو، کتمان می کنند؛ ولی در حقیقت جز خیالات، چیز دیگری وجود ندارد. اینک جریان جالبی را در این

باره می آوریم:

روزی مرحوم شیخ بهائی وارد مجلس شاه عبّاس شد. فرستاده دربار روم نیز در آنجا بود. شاه به شیخ بهائی گفت: به سخنان فرستاده پادشاه روم، گوش کنید. فرستاده دربار روم شروع به سخن کرد و گفت: در کشور ما گروهی از دانشمندان هستند که با علوم غریبه آشنا هستند و کارهای شگفتی انجام می دهند و قسمتی از آنها را نقل کرد. آن گاه گفت: ولی در ایران کسی از علماء با این گونه علوم آشنایی ندارد.

شیخ بهائی دید این کلام در روحیّه شاه عبّاس، تأثیر کرده است؛ به این جهت رو به فرستاده دربار روم کرد و گفت: در نزد صاحبان کمال، این گونه علوم ارزشی ندارد و در این هنگام با تردستی و حرکات سریع دست، بند جوراب خود را در دست گرفت که ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد.

فرستاده دربار روم و همه افراد مجلس را، وحشت فرا گرفت و آماده فرار شدند؛ در این هنگام مرحوم شیخ بهائی مار را گرفت و چون به سوی خود کشید، به حالت اول برگشت. آن گاه به شاه عبّاس فرمود: این گونه کارها در نزد افراد بابصیرت ارزشی ندارد و من آن را از معرکه گیران میدان اصفهان آموخته ام. اینها تردستی و شعبده بازی است و معرکه گیران، برای گرفتن درهم و دینار از مردم، به کار می بندند. فرستاده دربار روم سرافکنده شد و از گفته خود پشیمان گشت.(۲۲۴)

عده ای برای این گونه اعمال بی ارزش و همچنین خیالات و وسوسه های شیطانی، ارزش قائل شده و به گمان خود به کتمان علوم و حقائق می پردازند! در حالی که آنها به جای رازداری، باید به پاکسازی آنها

از صفحه ذهن خود بپردازند.

بنابر این اول انسان بایـد از ارزش و حقیقتِ راز، آگاه باشد؛ آن گاه به رازداری بپردازد؛ نه آنکه قلب خود را جایگاه شـیاطین قرار داده و خود را کتوم بپندارد!

نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار

اکنون قدرت های استکبار جهانی، اسـرار و رازهای سیاسـی خود را نه تنها از دولت های دیگر و نه تنها از ملّت خود، بلکه از بسیاری از رجال سیاسی دولت خویش نیز، پنهان می کنند و آنها را در انحصار افرادی محدود قرار می دهند.

همچنین کمپـانی هـای بزرگ و شـرکت هـای فعّال جهان نیز رازداری را مهم ترین عامل موفّقیت خود می داننـد و فاش شـدن اسـرار خود را، به منزله شکست خود و پیروزی رقیبان خویش می پندارند. ولی در مکتب اهل بیت علیهم السلام که مردم را به کتمـان و رازداری فرمـان داده انـد، به خـاطر این گونه غرض ورزیهـای نابخردانه نیست؛ زیرا در نظر آن بزرگواران اگر اظهار راز، مـایه پیشـرفت برادران دینی باشـد و مفسـده ای را در بر نداشـته باشـد، دارای هیـچ گـونه ایرادی نیسـت. بـه همیـن جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل می فرمایند:

یا کُمَیْلُ لابَأْسَ أنْ تُعْلِمَ اَخاکَ سِرَّکَ...(۲۲۵)

ای کمیل، باکی نیست که راز خود را به برادر)دینی خود(اعلام کنی.

بنابر این انسان می تواند راز خود را به کسی که همچون برادر، همیشه در »مقام برادری« او باقی می ماند، بیان کند!

اینـک این سـئوال پیش می آیـد: اگر گفتن رازهـا به دوسـتان نزدیک ایرادی نـدارد، پس چرا در روایات آن همه سـفارش به کتمان راز نموده اند؟(۲۲۶)

در جواب بایـد گفت: زیرا اوّلاًـ شـناخت این گونه برادران و روشن بودن آینـده آنـان، با تحوّلات فراوانی که از نظر فکری در نوع مردم به وجود می آید، بسیار مشکل است. بنابراین

فقط باید برای شناخت برادران دینی راز خود را بیان نمود.

و ثانیاً امر به کتمان اسرار در فرمایشات اهل بیت علیهم السلام، نه از جهت اغراض مادّی و شخصی است که سیاستمداران و ثروتمندان جهان در سر می پرورانند، بلکه از باب عدم پذیرش مردم و نداشتن سعه صدر آنان است. و آن گاه که روزگار ظلمانی غیبت به پایان رسد و انوار تابناک ولایت سراسر گیتی را روشن سازد، اسرار شگفت انگیز جهان توسط حضرت بقیّهاللّٰه الاعظم ارواحنا فداه برای مردم جهان آشکار می شود. زیرا آن زمان مردم بر اساس تکامل فکری آمادگی شنیدن آن را دارا هستند و در آن روزگار نشانی از طغیانگران جامعه نیست که مانع بیان اسرار باشند.

همیشه ظالمان و غاصبان حقوق اهل البیت علیهم السلام سرچشمه همه ستم ها و ناکامی ها برای همه ملّت ها بوده اند. آنان نه تنها مانع حکومت خاندان وحی شدند، بلکه به گونه ای جامعه را در جهل و اختناق قرار دادند که اهل بیت عصمت علیهم السلام از بیان اسرار و رازها خودداری می نمودند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كانَ لِرَسوُلِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم سِرٌّ لايَعْلَمُهُ إِلّا قَليلٌ.

برای پیغمبر سرّی بود که از آن آگاهی نداشت، مگر قلیلی از مردم.

آن گاه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کنند که فرمودند:

لَوْلا طُغاةُ هذِهِ الْاُمَّهِ لَبَثَثْتُ هذَا السِرِّ.(۲۲۷)

اگر طغیانگران این امّت نبودند، این سرّ را در میان مردم پخش می نمودم.

و به تعبیر دیگری می فرمایند:

لَوْلا طُغاةُ هذِهِ الْاُمَّهِ لَبَيَّنْتُ هذَا السِرِّ.(۲۲۸)

اگر افراد طغیانگر این امّت نبودند، این سرّ را بیان می نمودم .

بنابر این علت کتمان و رازداری اهل بیت علیهم السلام و مخفی نگه داشتن حقائق عالم هستی، طغیانگران جامعه و غاصبان حقوق آل

محمّد صلوات اللّه علیهم بوده اند.

آنـان که نمی توانسـتند نه تنها سـرزمینهای اسـلامی، بلکه حتّی »فـدک« را ملک حضـرت فاطمه زهراعلیها السـلام و در دسـت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ببینند! چگونه می توانستند آرام بنشینند و ببینند مردم به سوی اهل بیت علیهم السلام روی می آورنـد و از علوم آنـان در پیرامون اسـرار آسـمان ها و کهکشان ها و قـدرت های عظیم عالم غیب و جهان نامرئی آگاهی می یابند؟!

طغیـان و خیـانت آنـان سـبب شـد که نه تنها در آن زمان بلکه تاکنون جامعه بشـریت از پی بردن به اسـرار و علوم و آگاهی از مسائل حیاتی باز بماند.

کتمان کرامت و قدرت های روحی

صلحا و بزرگان ما نیز به جهت پیروی از اهل بیت علیهم السـلام معمولاً به صورتی زندگی کرده اند که تا زنده بوده اند کسی به اسرار آنان پی نبرده؛ حتّی بسیاری از افرادی که با آنان مأنوس بوده اند، از راز آنان آگاه نشده اند.

این گونه افراد اگر چه در مواردی به ظـاهر اشخاصـی عـادی و معمولی بودنـد، ولی در واقع در پرتو عنایـات خـاصّه اهـل بیت علیهم السـلام دلی روشن از انوار تابناک خانـدان وحی داشـتند و با قـدرتی که از فیوضات آن بزرگواران بـدست آورده انـد، کمر همّت به خـدمتگزاری خلق بسـته و لحظات عمر خود را در انجام مأموریتهایی که به آنان واگـذار شـده، گذرانده اند و با این همه، لب فرو بسته و نمی از یم را آشکار نساخته اند. ولی گاهی شخصیت آنان، توسط دوستان نزدیکشان شناسایی شده و پس از درگذشت آنان، رازی را که با خود به گور برده اند، روشن شده است.

آری، در تاریخ شـیعه بعضی از علماء و یا افراد عادی که دارای مقام بلند معنوی بوده اند، با اهل بیت عصمت علیهم السلام در ارتباط بوده و

تـابع اوامر و دسـتورات آن بزرگواران بوده و از سوی آل اللّه افتخـار مأموریت و انجام وظایفی را که به آنان محوّل شـده پیـدا نموده اند.

گر چه آنان نوعاً مأموریتهای خود را کتمان کرده انـد، بلکه موظّف به آن بوده انـد تا از سوء اسـتفاده شـیّادان جلوگیری شود؛ ولی گاهی کرامت آنان توسط افرادی که کرامت نسبت به آنان واقع گردیده، برای دیگران فاش شده است.

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

به عنوان نمونه یکی از کراماتی که از اسـتوانه فقاهت و فضـیلت مرحوم شـیخ مرتضی انصاری اعلی اللّه مقامه صادر شده است ذکر می کنیم. این کرامت را عالم جلیل القـدر مرحوم شـیخ عبدالرحیم دزفولی از آن بزرگوار دیده و آن را برای دیگران نقل کرده است.

او می گوید: من دو حاجت مهم داشـتم و کسی از آن آگاه نبود. برای رسیدن به آن دو، دعا می کردم و حضرت امیرالمؤمنین و حضـرت اباعبداللّه و حضـرت اباالفضل علیهم السلام را شفیع قرار می دادم. تا آن که در یکی از زیارات مخصوصه از نجف به کربلا رفتم و در حرم مطهّر، آن دو حاجت را عرض نمودم، ولی هیچ گونه اثری از توسّل خود ندیدم.

روزی در حرم حضـرت اباالفضل علیه السـلام دیدم جمعیت بسـیاری جمع شده اند. از شخصـی سـئوال کردم چرا مردم اجتماع نموده انـد؟ گفت: پسـر یکی از عربهای بیابانی مـدتی است فلـج بوده، او را به قصد شـفاء به حرم شـریف آورده اند. حضـرت اباالفضل علیه السـلام او را مورد لطف قرار داده اند و او شـفا یافته است. اینک مردم لباسهای او را پاره کرده و به عنوان تبرّک می برند.

من از این جریان حالم دگرگون شد و آه سرد از نهاد برکشیدم و به ضریح مطهّر آن حضرت نزدیک شدم

و عرض کردم: یا اباالفضل، من دو حاجت مشروع داشتم که مکرر آن را نزد حضرت امیرالمؤمنین وامام حسین علیهما السلام و شما عرض کردم و شما اعتنا نکردید؛ ولی این بچه بیابانی به محض این که به شما متوسّل شد، اجابت فرمودید. از این جریان فهمیدم که پس از چهل سال زیارت و مجاورت و اشتغال به علم به اندازه یک بچه بیابانی در نظر شماها ارزش ندارم؛ لذا دیگر در این بلاد نخواهم ماند و به ایران مهاجرت می کنم.

این سخنان را گفتم و از حرم بیرون آمدم و در حرم مطهّر حضرت ابی عبداللّٰه علیه السلام مانند کسی که از آقای خود قهر باشد، سلام مختصری کرده و به منزل بازگشتم و مختصر اسبابی که داشتم، برداشته و به سوی نجف اشرف روان شدم؛ به این قصد که زن و فرزند و وسایل زندگی خود را برداشته و به ایران برگردم.

چون به نجف رسیدم از راه صحن بسوی خانه روان شدم. در صحن، ملّا رحمهاللّٰه خادم شیخ انصاری را دیدم، با هم مصافحه و معانقه نمودیم. او گفت: شیخ تو را می خواهد. گفتم: شیخ از کجا می دانست که من حالا وارد می شوم؟! گفت: نمی دانم این قدر می دانم که به من فرمود: برو در صحن شیخ عبدالرحیم از کربلا می آید، او را نزد من بیاور.

با خود گفتم: مجاورین نجف روز زیارت مخصوصه را در کربلا می مانند و فردای آن روز از کربلا حرکت کرده و روز بعد به نجف می رسند و اغلب هم از راه صحن وارد می شوند؛ شاید از این جهت به ملّا رحمهاللّٰه فرموده که مرا در صحن ببیند. با هم به خانه شیخ

روانه شـدیم. چون وارد بیرونی شـدیم کسـی نبود، ملّا درب انـدرونی را کوبیـد. شـیخ صدا زد: کیستی؟ ملّا عرض کرد: شـیخ عبدالرحیم را آورده ام.

شیـخ تشـریف آوردنـد و به ملّا فرمودند: تو برو. وقتی او رفت، رو به من کرد و فرمود: شـما دو حاجت دارید و آنها را نام برد. من عرض کردم: آری چنین است. فرمود: امّا فلان حاجت را من بر می آورم ودیگری را خودت استخاره کن، اگر خوب آمد، مقدّمات آن را فراهم می نمایم و خودت آن را انجام ده. من رفتم و اسـتخاره کردم، خوب آمد و نتیجه را خدمت شـیخ عرض نمودم. او قبول نموده ومقدّمات آن را فراهم ساخت.(۲۲۹)

این یک نمونه از کرامات مرحوم شیخ است که توسط عالم جلیل مرحوم شیخ عبدالرحیم فاش شده است. جریانات دیگری که از مرحوم شـیخ انصاری وسایر شخصـیتهای بزرگ علمی و معنوی جهان تشـیّع دیده شده است، بسیار زیاد است که از مجموع آنها نتیجه می گیریم:

اولیاء خدا بر اثر کتمان و داشـتن ظرفیت و قابلیّت نه تنها از امام عصـر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مأموریت انجام فرمایشات آن بزرگوار را پیدا می کنند؛ بلکه بر اثر الطاف بیکران خاندان ولایت به آنان، می توانند با سایر اهل بیت علیهم السلام ارتباط داشته و دستورات آنان را انجام دهند و در کتمان آنها بکوشند.

آنـان به وسـیله انقطـاع از اغیـار از ژرفـای وجود و اعمـاق دل، راه را برای مقام وصل به آل اللّه باز نموده انـد. زیرا که »فصل« مقدمه »وصل« و »وصل« نتیجه »فصل« است.

بنابراین اتصال و ارتباط صاحبان اسـرار، با ائمه علیهم السلام مسئله ای است که واقعیت دارد، گر چه آنان در کتمان آن تلاش کرده و

آن را انکار می نموده اند. بسیاری از جریاناتی که از علماء بزرگ شیعه نقل شده، دلالت بر رازداری آنان می کند. جریانی را که از کرامات مرحوم شیخ انصاری ذکر کردیم، روشنگر این حقیقت است که سایر اهل بیت علیهم السلام نیز گاهی به اولیاء خدا مأموریت انجام بعضی از کارها را واگذار می کنند و اسرار آنان توسط دیگران فاش می شود. نمونه دیگری که از کرامات مرحوم شیخ می آوریم، دلیل بر این واقعیت است:

در یکی از سفرهایی که مرحوم شیخ به کربلا مشرف شده بود، در حرم مطهّر حضرت اباعبداللّٰه الحسین علیه السلام شخصی از اهل »سماوات«(۲۳۰) خدمت ایشان رسیده سلام نمود و دستش را بوسید. عرض کرد: »باللّٰه علیک انت الشیخ مرتضی؟« یعنی به خدا سوگند، تو شیخ مرتضی هستی؟ شیخ فرمود: آری.

عرض کرد: من اهل سماوات هستم، و خواهری دارم که منزل او سه فرسنگ از منزل ما دور است. روزی بدیدن او رفتم. در برگشتن بین راه شیری عظیم دیدم اسبم از راه رفتن ماند. و در علاج آن جز توسّل به بزرگان دین خودم، هیچ گونه فکری به ذهنم راه نیافت. لذا متوسّل به ابوبکر شده یا صدیق! گفتم، اثری ندیدم. پس دست به دامن دوّمی شدم، یا فاروق! گفتم نتیجه ای ندیدم. به عثمان متوسّل شدم یا ذالنور صدا زدم جوابی نشنیدم. بعد به علی بن ابی طالب علیه السلام متوجه شدم، گفتم: یا اخا الرسول وزوج البتول، یا اباالسبطین ادرکنی ولاتهلکنی. ناگاه سواری حاضر شد در حالی که نقاب بر صورتش بود.

شیر متوجه سوار شد و خود را بر اسب او مالید و راه بیابان را پیش گرفت و رفت. پس سوار روانه شد و

مـن در عقب او می رفتم، ولی اسب او آرام می رفت و اسب من بـا آن که می دویـد، به او نمی رسـید. همین طـور در حرکت بودیم، تا به من فرمود: دیگر شیر ضرری به تو نخواهد رساند و راه را به من نشان داد و فرمود: فی امان اللّٰه، تو دیگر برو.

به او گفتم: فـدایت شوم، خود را معرفی کن، تـا بفهمم شـما کیستیـد که مرا از هلاـکت نجـات دادیـد؟ فرمود: همانم که او را خواندی، منم اخوالرسول و زوج البتول و ابوالسبطین علی بن ابی طالب)علیهم السلام(.

عرض کردم: فـدایت شـوم، مرا به راه راست هـدایت کن. فرمـود: اعتقـاد خـود را درست کن. عرض کردم: اعتقـادات درسـت چیست؟ فرمود: اعتقـادات شـیعه. عرض نمودم به من تعلیم کنیـد. فرمود: برو از شـیخ مرتضـی بیاموز. گفتم: او را نمی شـناسم. فرمود: ساکن نجف است، و همین خصوصیاتی را که الآن در شما می بینم، برای من فرمود.

عرض کردم: چون نجف بروم، او را می بینم؟ فرمود: چون به نجف بروی او را نمی بینی. زیرا او به زیارت حسـین علیه السـلام رفته، لکن در کربلا او را خواهی دید. این کلام را فرمود و از نظرم ناپدید شد.

من به سـماوات رفتم و از آنجا روانه نجف شدم و شـما را ندیدم و امروز وارد کربلا شدم، اینک به خدمت شـما رسیدم. حال، اعتقادات شـیعه را برایم بیان فرما. شیخ فرمود: اما اصل اعتقادات شیعه آن است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه بلافصل رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم می داننـد و همچنین بعد از او فرزندش امام حسن علیه السـلام و بعد فرزند دیگرش امام حسین علیه السلام صاحب این ضریح و این

بقعه و همچنین تـا امام دوازدهم که امام عصـرعلیه السـلام است و از نظرها غائب است. اینها همه امامنـد و شخصـی که اقرار و اعتراف به این عقایـد نمایـد، شـیعه است و در اعمال هم تکلیف تو همین است که انجام می دهی از نماز و روزه و حـج و غیر آن.

عرض کردم: مرا به یکی از شـیعیان بسـپار که از او بعضی از ضروریات احکام را بیاموزم. مرحوم شیخ او را به یکی از بزرگان سپرد و سفارش فرمود: اموری را که منافی تقیّه است، بر او اظهار نکند.(۲۳۱)

نگهبان سرت گشته است اسرار

اگر سَر بایدت رو سِرّ نگهدار

زبان دربسته بهتر، سرّ نهفته

نماند سَر چو شد اسرار گفته

کتمان کرامات و حفظ اسـرار نه تنها وسـیله حفظ آنها از مخالفان است؛ بلکه راز مهم دیگر آن، افزایش ظرفیّت برای دسترسی به اسرار و رازهای مهم تر می باشد.

به خاطر اهمیّت رازداری این همه اهل بیت عصـمت علیهم السـلام به آن سـفارش نموده و آن را وسـیله ای دانسـته اند که خیر دنیا و آخرت برای آدمی جمع می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

جُمِعَ خَیْرُ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ فی کِتْمانِ السِّرِ وَمُصادَقَهِ الْإِخْوانِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فی الْإِذاعَهِ وَمُؤاخاهِ الْأَشْرارِ.(۲۳۲)

خوبیهای دنیا و آخرت جمع شده در کتمان راز و صداقت داشـتن با اخیار و بدیها جمع شده در فاش ساختن اسرار و برادری با اشرار.

بزرگان ما با کتمان اسـرار و نگه داشـتن رازها، نه تنها خود را از اغیار حفظ می نمودنـد، بلکه با انباشـته شدن رازها، ظرفیّت و آمادگی خود رابرای درک اسرار مهم تر، افزایش می دادند و با کتمان کرامات بر قدرتهای روحی خود می افزودند.

زیان فاش نمودن رازها

فاش ساختن اسرار و عدم قدرت بر کتمان رازها، گواه بر کم

بودن ظرفیّت انسان است. دریا دلانی که در حضور اهل بیت علیهم السلام بودند و از انوار معارف و اسرار آنان بهره مند می شدند، از افشاء آنها برای دیگران خودداری می نمودند. کتمان و رازداری آنان، دلیل بر ظرفیت و قابلیت فراوان آنان و وسیله پیشرفت و ترقّی در مسائل معنوی بوده است.

آنان که قدرت بر کتمان رازها را ندارند، این نه تنها دلیل بر کمی استعداد و ظرفیت آنان است، بلکه در مواردی علّت اصلی افشاء نمودن آنان، شک در اصل حقایقی است که به آن پی برده اند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مُذيعُ السِّرِّ شاكٌّ.(۲۳۳)

فاش کننده راز، دارای شکّ است.

کسی که رازها را فاش می سازد، اگر به هنگام افشاء دارای شک و تردید نباشد؛ پس از آن گرفتار شک درباره آن می شود. زیرا با گفتن رازها به دیگران در ابتداء با تشکیک دیگران درباره اصل آن مسائل، روبرو می شود و سرانجام خود نیز به انکار آنها پرداخته و از مرتبه ای که داشته است، سقوط می کند.

این حقیقت را حضرت امام صادق علیه السلام این چنین بیان فرموده اند:

إِفْشاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ.(۲۳۴)

فاش ساختن راز، سقوط است.

با استفاده از این فرمایشات گهربار، آنان که خود را دارای »حالی« می دانند و معتقدند به مقام و مرتبه ای راه یافته اند، باید توجّه داشته باشند که با گفتن مسائل نگفتنی، نه تنها باعث انکار برخی از حقایق در بعضی از افراد می شوند، بلکه وسیله سقوط خود را نیز فراهم می کنند.

ظرف کوچک با ریختن اندکی آب در آن لبریز می شود؛ ولی دریا، آب رودخانه ها را در خود جای می دهد و تغییری نمی کند. کسانی که جویای موفقیّت و رسیدن به مراتب و مراحل عالی معنوی هستند، باید دریا دل

باشند و با کتمان راز، ظرفیّت خود را وسعت بخشند، و با این روش از سنّت الهی پیروی نمایند. حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

... اَلسُّنَّهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، فَهُوَ أَنْ یَکُونَ کَتُوماً لِلْأَسْرارِ.(۲۳۵)

سنّتی که از خدا باید در مؤمن باشد، این است که کتمان کننده رازها باشد.

بنابر این فرد با ایمان که به مقام معرفت راه یافته و به حقائق ارزنده پی برده است؛ باید همچون گنج، آنها را از دیگران پنهان نماید. انسان چگونه می تواند با فاش ساختن گنجینه، آن را از دستبرد اغیار محفوظ نگه دارد؟! پس حقائق ناگفتنی را باید همچون گنج حفظ نمود.

با این بیان، مردان خدا کسانی هستند که حربه به دست نامردان نمی دهند.

اولیاء خدا با سکوت و کتمان سرّ، خود را زینت می دهند، نه آن که خود را بدنام نمایند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

حِلْیَتُهُمْ طُولُ السُّکُوتِ وَکِتْمانُ السِّرِّ.(۲۳۶)

زینت آنان، سکوت طولانی و کتمان سرّ است.

کم گوی و مگوی هر چه دانی

لب دوخته دار تا توانی

بس سرَ که فتاده زبان است

با یک نقطه زبان زیان است

آن قدر رواست گفتن آن

کاید ضرر از نگفتن آن

نادان به سر زبان نهد دل

در قلب بود زبان عاقل

درباره لزوم حفظ اسرار و سخنانی که عموم مردم آمادگی دانستن آن را ندارند، در روایات متعدد دیگر نیز اهل بیت علیهم

السلام، دوستان خود را به آن سفارش فرموده اند و آنان را به این نکته متوجه ساخته اند که همیشه باید در حفظ اسرار کوشا باشند و راز خود را در دل نهان کنند.

نتیجه بحث

کتمان راز و حفظ اسرار، از شرایط اساسی برای نیل به درجات ارزنده و عالی معنوی است. از این رو بزرگان

تاریخ شیعه به این مسئله توجه کامل داشته اند. زیرا راز داری نه تنها انسان را از گزند مخالفان محافظت می کند، بلکه انباشته شدن اسرار بزرگ از جهان خلقت و عوالم ملك و ملکوت، ضمیر ناخود آگاه انسان را برای فراگیری اسرار بزرگتر پرورش می دهد.

از این رو نگه داشتن اسرار نه تنها برای محافظت از رسیدن به دست اغیار، بلکه به خاطر افزایش ظرفیت باطنی دارای ارزش فراوان است.

نتیجه عدم کنترل خویشتن و فاش نمودن رازها، سقوط انسان از مراحل عالی معنوی است و شك و تردید را نسبت به حقیقت داشتن این گونه مسائل، برای خود و دیگران به ارمغان می آورد!

تشخیص رازها از خیالات و خرافات، از مسائل بسیار مهمی است که باید به آن توجه شود. همان گونه که رازداری مهمّ است؛ پاکسازی ذهن از خیالات و خرافات، دارای نقش اساسی است.

چون که ترا دوست کند راز دار

طرح مکن گوهر اسرار یار

آب صفت هر چه شنیدی بشوی

آینه سان هر چه که بینی مگوی

پی نوشتها

۱) شرح غرر الحکم : ۱۴۸/۴.

۲) شرح غرر الحکم : ۱۷۳/۶.

۳) شرح غرر الحکم : ۴۸/۲.

۴) شرح غرر الحکم : ۵۲۲/۲.

۵) همان کتاب : ۱۷۵/۵.

۶) همان کتاب : ۲۸۲/۶.

۷) همان کتاب : ۳۱۵/۶.

۸) شرح غرر الحکم : ۳۱۹/۴.

۹) شرح غررالحکم : ۵۵۸/۲ .

۱۰) بحارالانوار : ۲۱۰/۷۰، از مصباح الشریعه : ۴.

۱۱) بحار الأنوار : ۳۸۹/۷۱، امالی طوسی : ۱۸۹/۱.

۱۲) عبقریّ الحسان : ۱۰۰/۲.

۱۳) سوره نازعات ، آیه ۴۰.

۱۴) بحار الأنوار : ۹۵/۱، و ج : ۴۲۸/۷۱.

۱۵) بحارالانوار : ۳۲۰/۷۷.

۱۶) شرح غرر الحکم : ۱۸۵/۱.

۱۷) شرح غرر الحکم : ۳۷۵/۲.

۱۸) همان کتاب : ۲۲۹/۳.

۱۹) همان کتاب : ۳۸۲/۴.

۲۰) همان کتاب : ۳۸۱/۴.

۲۱)

شرح غرر الحکم : ۶۲۱/۴ .

۲۲) شرح غرر الحکم : ۱۷۸/۵.

۲۳) بحارالانوار : ۲۵۸/۷۴، از اصول کافی : ۱۸۶/۲.

۲۴) سوره حشر آیه ۱۹.

۲۵) شرح غرر الحکم : ۴۲۶/۵.

۲۶) بحارالانوار : ۱۶۵/۷۸، از تحف العقول : ۲۸۴.

۲۷) بحارالانوار : ۲۰۴/۲.

۲۸) بحارالانوار : ۲۴۳/۴۶، از کتاب خرائج : ۵۹۵/۲ ح ۷.

۲۹) نهج البلاغه خطبه ۲۲۸.

۳۰) رجوع کنید به روایت بسیار مهمّی که مرحوم شیخ بهائی در کتاب «الأربعون حدیثاً: ۸۱» از حضرت باقر العلوم علیه السلام نقل نموده است.

۳۱) بحارالانوار : ۳۵۰/۲۶، وج ۳۳۷/۳۶، از کفایه الأثر : ۲۱.

۳۲) رجوع کنید به ص ۳۴۷ همین کتاب.

۳۳) سوره توبه آیه ۱۱۹.

۳۴) سوره احزاب آیه ۲۳.

۳۵) شرح غرر الحکم : ۴۶۳/۵.

۳۶) شرح غرر الحکم : ۷۵/۴.

۳۷) بحارالانوار : ۲۰۷/۱.

۳۸) بحارالانوار : ۱۴۲/۷۸، از تحف العقول : ۲۷۸.

۳۹) بحارالانوار : ۱۶۴/۷۸، از تحف العقول : ۲۸۴.

۴۰) شرح غرر الحکم : ۳۴۱/۴.

۴۱) شرح غرر الحکم : ۳۴۰/۴.

۴۲) سوره بقره آیه ۴۴.

۴۳) سوره مائده آیه ۱۰۵.

۴۴) بحارالانوار : ۱۰۰/۲.

۴۵) نهج البلاغه خطبه ۱۴۷.

۴۶) بحارالانوار : ۲۳/۷۰، از مصباح الشریعه : ۲.

۴۷) شرح غرر الحکم : ۴۵۳/۵.

۴۸) بحارالانوار : ۲۴۴/۹۲، وج ۲۳۰/۷۱.

۴۹) بحارالانوار : ۱۴/۳.

۵۰) بحارالانوار : ۱۵۶/۹۴.

۵۱) بحارالانوار : ۱۷۱/۶۷، از علل الشرایع : ۱۵۲/۲.

۵۲) بحارالانوار : ۱۴/۳.

۵۳) بحارالانوار : ۱۹۶/۷۴.

۵۴) شرح غرر الحکم : ۲۱۴/۱.

۵۵) بحارالانوار : ۳۶۷/۶۷.

۵۶) بحارالانوار : ۳۷۰/۸۹، از مصباح المتهجّد : ۲۲۳.

۵۷) شرح غرر الحکم : ۱۱۳/۲.

۵۸) بحارالانوار : ۳۷۳/۷۸، از تحف العقول : ۴۸۶.

۵۹) اصول کافی : ۷۶/۲، بحارالانوار : ۱۰۴/۷۰.

۶۰) بحار الأنوار : ۱۵۶/۶۸، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۲۳.

۶۱) رجوع کنید به روایت مفصّلی که مرحوم علّامه مجلسی در این باره، در بحارالأنوار :

۱۶/۹۴ آورده اند.

۶۲) سوره زخرف آیه ۶۴.

۶۳) شرح غرر الحکم : ۲۲/۴.

۶۴) بحار الأنوار: ۲۵۹/۲۳، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۳۳.

۶۵) سوره اسراء آیه ۶۵ .

۶۶) فوائد الرضویّه: ۱۰، قصص العلماء: ۱۱۸.

۶۷) بحار الأنوار: ۳۱۸/۷۵، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۲۶۰.

۶۸) بحار الانوار : ۱۰/۷۹، از خصال : ۱۵۵/۲.

۶۹) شرح غرر الحکم : ۱۷۸/۲.

۷۰) بحارالانوار : ۲۶۱/۷۸، از تحف العقول : ۳۵۷.

۷۱) نهج البلاغه خطبه ۱۶۵.

۷۲) بحارالانوار : ۳۲۲/۷۱، از اصول کافی : ۵۵/۲.

۷۳) بحارالانوار : ۲۳۶/۸۴، از قرب الاسناد : ۲۷.

۷۴) بحارالانوار : ۲۴۰/۸۴، از ثواب الاعمال : ۴۰.

۷۵) بحارالانوار : ۷۰/۷۷، از محاسن : ۱۶.

۷۶) بحارالانوار : ۱۰۶/۲.

۷۷) بحارالانوار : ۲۱۳/۷۱، از اصول کافی : ۸۶/۲.

۷۸) بحارالانوار : ۵۰۹/۳۳، از نهج البلاغه نامه ۶۹.

۷۹) بحارالانوار : ۲۱۴/۷۱، از اصول کافی : ۸۷/۲.

۸۰) بحارالانوار : ۲۵۳/۷۰،از اصول کافی : ۸۳/۲ .

۸۱) بحار الأنوار: ۲۰۰/۹۰، از البلد الأمین: ۱۳۱.

۸۲) بحارالانوار : ۱۲۵/۹۴.

۸۳) بحارالانوار : ۱۷۰/۱۰۲، از مصباح الزائر : ۲۴۲.

۸۴) بحارالانوار : ۳۳۰/۹۷.

۸۵) بحارالانوار : ۱۶۳/۲۷.

۸۶) بحارالانوار : ۴۷۱/۹۵.

۸۷) شرح غرر الحکم : ۲۶۹/۵.

۸۸) مدرک سابق : ۳۹۴/۵.

۸۹) شرح غرر الحکم : ۲/۲.

۹۰) نهج البلاغه خطبه ۱۹۸.

۹۱) بحارالانوار : ۱۳۶/۱.

۹۲) نهج البلاغه خطبه ۱۸۳.

۹۳) سوره اعراف آیه ۲۰۱.

۹۴) آمریکا برای غایب ساختن نیروهای خود! تاکنون صدها میلیون دلار سرمایه گذاری کرده است و در این راه ثروتهای کلان و تعدادی از افراد خود را از دست داده است! رک : به سوی بی نهایت .

۹۵) بحارالانوار : ۲۸۴/۷۰، نهج البلاغه خطبه ۸۱ .

۹۶) شرح نهج البلاغه مرحوم میرزا حبیب اللّه خوئی خطبه ۲۶۹/۱۲ : ۱۹۷.

۹۷) بحارالانوار : ۱۸۷/۷۴، از امالی مرحوم صدوق : ۱۸۲.

۹۸) وقایع الأیّام مرحوم

محدث قمی: ۸۶ .

۹۹) سوره نساء آیه ۱۳۱.

۱۰۰) سوره قمر آیه ۵۴ ۵۵.

۱۰۱) کشف الغمّه : ۳۶۸/۲ به نقل از بحارالانوار : ۲۰۰/۷۸.

۱۰۲) بحارالانوار : ۳۷۶/۷۷، از امالی مرحوم شیخ طوسی : ۲۹۶/۲.

۱۰۳) بحارالانوار : ۲۹۰/۷۷، از تحف العقول : ۹۲.

۱۰۴) زندگی و شخصیّت شیخ انصاری : ۵۲.

۱۰۵) بحارالانوار : ۲۸۵/۷۰.

۱۰۶) شرح غرر الحکم : ۳۷۶/۶.

۱۰۷) شرح غرر الحکم : ۳۲۶/۴.

۱۰۸) بحارالانوار : ۱۷۳/۷۱، از خصال : ۱۱.

۱۰۹) فوائد الرضویه : ۶۶۹.

۱۱۰) بحارالانوار : ۱۳۲/۳۴، از امالی مرحوم شیخ طوسی : ۱۱۳/۱.

۱۱۱) نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

۱۱۲) معجزات و کرامات ائمّه اطهار : ۱۷۵ از مرحوم آیهاللّه سید هادی خراسانی.

۱۱۳) امالی طوسی : ۱۹۳/۲ به نقل بحارالانوار : ۱۸۸/۷۱.

۱۱۴) نهج البلاغه خطبه ۱۵۴.

۱۱۵) تحف العقول: ۸۸ ، بحارالانوار : ۲۳۸/۷۷.

۱۱۶) نهج البلاغه نامه ۳۱.

۱۱۷) شرح غرر الحکم : ۱۰۴/۳.

۱۱۸) شرح غرر الحکم :۹۷/۱.

۱۱۹) تحف العقول : ۸۸، بحارالانوار : ۲۳۸/۷۷.

۱۲۰) رجوع کنید به معجزات و کرامات ائمّه اطهارعلیهم السلام : ۷۲.

۱۲۱) شرح غرر الحکم : ۳۸۳/۱.

۱۲۲) شرح غرر الحکم : ۳۸۴/۱.

۱۲۳) شرح غرر الحکم : ۲۲۰/۲.

۱۲۴) بحارالانوار : ۱۴۳/۷۴، از نهج البلاغه نامه ۳۱.

۱۲۵) بحارالانوار : ۲۰۰/۷۸.

۱۲۶) سوره نساء آیه ۷۹.

۱۲۷) بحارالانوار : ۶۳/۷۲، از علل الشرایع : ۷۷/۱.

۱۲۸) سوره زخرف آیه ۳۶.

۱۲۹) بحارالانوار : ۴۶۸/۷۵.

۱۳۰) نهج البلاغه خطبه ۵.

۱۳۱) شرح غرر الحکم : ۱۸۴/۵.

۱۳۲) شرح غرر الحکم : ۳۰۸/۵.

۱۳۳) سوره اعراف آیه ۱۸۰.

۱۳۴) بحارالانوار : ۶/۹۴، از تفسیر عیّاشی : ۴۲/۲.

۱۳۵) سوره مائده آیه ۳۵.

۱۳۶) بحارالانوار : ۱۶۸/۱۰۱.

۱۳۷) بحارالانوار : ۲۳۱/۹۸.

۱۳۸) بحارالانوار : ۵۳/۱۰۲ .

۱۳۹) فوائد الرضویّه محدث قمّی : ۶۹۵ .

۱۴۰) بحارالانوار : ۱۶۸/۹۴.

۱۴۱) بحارالانوار : ۳۶ ح ۳۰۲.

۱۴۲) سوره آل عمران آیه ۱۶۹.

۱۴۳) بحارالانوار :

۶۴/۴۰ .

۱۴۴) بحارالانوار : ۱۹۳/۷۲.

۱۴۵) بحارالانوار : ۳۲۳/۹۳، از مکارم الاخلاق : ۳۱۴.

۱۴۶) بحارالانوار : ۲۳/۲۵.

۱۴۷) بحارالانوار : ۲۲۷/۱۰۱.

۱۴۸) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۱۴۹) فوائد الرضویّه : ۲۵۰.

۱۵۰) جامع الدرر : ۴۰۸/۲.

۱۵۱) تذکره العلماء مرحوم تنکابنی : ۱۰۴.

۱۵۲) بحارالانوار : ۱۱۴/۹۷.

۱۵۳) عجائب حسّ ششم ص۳۴.

۱۵۴) بحارالانوار : ۱۲۹/۲۷.

۱۵۵) بحارالانوار : ۲۶۶/۳۹.

۱۵۶) سفینه البحار، ماده حبب.

۱۵۷) بحارالانوار : ۲۳۲/۱۰۱ و ۳۵۷، از مصباح الزائر : ۱۱۶.

۱۵۸) بحارالانوار : ۲۶۳/۳۹ .

۱۵۹) بحارالانوار : ۱۰۰/۶۸، از امالی طوسی : ۱۶۶/۱.

۱۶۰) بحارالانوار : ۲۵/۷۰.

۱۶۱) بحارالانوار : ۲۶/۷۰.

۱۶۲) بحارالانوار : ۲۲۷/۲۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : ۱۵۲.

۱۶۳) بحارالانوار : ۱۶۴/۱۰۲، از مصباح الزائر : ۲۳۹.

۱۶۴) بحارالانوار : ۱۵۵/۷۵، از اصول کافی : ۳۵۲/۲.

۱۶۵) بحارالانوار : ۵۳/۲۷، مجالس شیخ مفید : ۱۹۷.

۱۶۶) بحارالانوار : ۲۸/۷۷.

۱۶۷) بحارالانوار : ۱۲۷/۶، از امالی صدوق : ۱۱۸.

۱۶۸) بحارالانوار : ۱۶۵/۷۴.

۱۶۹) سوره شوری آیه ۲۳ .

۱۷۰) بحارالانوار : ۵۷/۸.

۱۷۱) سوره احزاب آیه ۴.

۱۷۲) بحارالانوار : ۳۱۸/۲۴، از کنز الفوائد : ۲۳.

۱۷۳) بحارالانوار : ۵۱/۲۷.

۱۷۴) بحارالانوار : ۲۹/۱۶.

۱۷۵) بحارالانوار : ۲۵۱/۶۹، از مصباح الشریعه : ۶۵.

۱۷۶) بحار الانوار : ۲۲/۷۰، از مصباح الشریعه : ۲.

۱۷۷) شرح غرر الحکم : ۳۰۳/۵.

۱۷۸) سفینه البحار : ۲۰۴/۱، مادّه حبب.

۱۷۹) بحارالانوار : ۲۴/۴۷ .

۱۸۰) بحارالانوار : ۸۳/۲۷ .

۱۸۱) بحارالانوار : ۴۲۱/۷۷، از ارشاد مفید : ۱۴۰.

۱۸۲) بحارالانوار : ۱۴۳/۸۲.

۱۸۳) بحارالانوار : ۴۲۱/۷۵.

۱۸۴) بحارالانوار : ۱۳/۱۷، از علل الشرایع : ۵۸ .

۱۸۵) فوائد الرضویه : ۳۱۱.

۱۸۶) بحارالانوار : ۱۲۴/۱۰۰.

۱۸۷) بحار الأنوار: ۱۸۳/۵۳، از کمال الدین: ۲۰۱/۲، الصحیفه المبارکه المهدیّه: ۲۸۲.

۱۸۸) بحارالانوار : ۹۷/۷۰.

۱۸۹) افرادی که با توسل و یاد امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مراسم انتظار را به پا

می دارنـد، زیادنـد و بحمـداللّه برگزاری این گونه مجالس رو به افزایش و گسترش است و مقصود ما نفیِ این گونه مجالس و این گونه افراد و منتفی بودن حـالت انتظـار در آنـان نیست. زیرا انتظـار دارای مراتب است و آنـان که به کمال انتظار و مراحل عـالی آن راه یـافته انـد، - گرچه تعـدادشان کم است - از میـان همین گونه افراد برخاسـته انـد و بـا تلاش و کوشـش و تحمّلِ سختیها و ناگواریها، در راهی که برگزیده اند، از پای ننشسته اند.

زخوف بادیه دل بد مکن ببند احرام

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

۱۹۰) در روایات متعدد به استفاده از قدرتهای خارق العاده در حکومت امام عصر ارواحنا فداه، تصریح شده است.

۱۹۱) راه هـای دیگری نیز وجود دارد که انسـان را به سوی »انتظـار« فرا می خوانـد و مـا دربـاره بعضـی از آنهـا در این کتـاب توضیحاتی داده ایم. مانند مسئله اخلاص، آشنایی با معارف، محبّت اهل بیت علیهم السلام، خودسازی و... .

۱۹۲) بحارالانوار : ۱۷۳/۲۵.

۱۹۳) رجوع کنید به بحارالانوار : ۱۴۵/۵۲.

۱۹۴) کمال الدین : ۱۴۶ و۱۴۷، بحارالانوار : ۲۵۰/۳۶.

۱۹۵) برای توضیح مطلب، به حدیث بسیار جالب ابوبصیر و غایب شدن امام باقرعلیه السلام به ص ۲۷۶ این کتاب رجوع کنید.

۱۹۶) بحارالانوار : ۱۳۰/۵۲.

۱۹۷) بحارالانوار : ۱۳۱/۵۲.

۱۹۸) بحارالانوار : ۱۲۲/۵۲.

۱۹۹) همان گونه که گفتیم، به ندرت افرادی مانند مرحوم سیّد بحرالعلوم و مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به این حالات دست می یابند.

۲۰۰) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص۱۰۶.

۲۰۱) سوره عنکبوت آیه ۶۹.

۲۰۲) رجوع کنید به فوائد الطوسیّه مرحوم شیخ حرّ عاملی : ۸۲ .

۲۰۳) سوره بقره آیه ۱۴۸.

۲۰۴) الغیبه مرحوم نعمانی : ۳۱۴.

۲۰۵) العبقریّ الحسان: ۶۹/۲.

۲۰۶) سوره بقره آیه ۱۴۸.

۲۰۷) بحار الانوار

: ۳۶۸/۵۲، الغیبه نعمانی : ۱۶۸، تفسیر عیّاشی : ۶۷/۱.

۲۰۸) سفینه البحار : ۲۰۲/۱، مادّه حبب.

۲۰۹) بحارالانوار : ۳۳۶/۵۲.

۲۱۰) توانائیهای خود را بشناسید ص ۳۴۷ .

۲۱۱) توانائیهای خود را بشناسید: ۴۴.

۲۱۲) سوره ابراهیم آیه ۴۸.

۲۱۳) روح زنده می ماند : ۱۵۸.

۲۱۴) روح زنده می ماند : ۱۸۸.

۲۱۵) بحارالانوار : ۲۶۹/۷۷.

۲۱۶) بحارالانوار : ۱۰۳/۳۵.

۲۱۷) بحارالانوار : ۷۰/۷۵.

۲۱۸) بحارالانوار : ۳۸۱/۲۵، از اختصاص : ۳۲۱.

۲۱۹) بحارالانوار : ۱۲۲/۲.

۲۲۰) نهج البلاغه کلمات قصار ۱۶۲.

۲۲۱) رک: تذکره العلماء تنکابنی: ۱۷۳.

۲۲۲) سوره یوسف، آیه ۷۶.

۲۲۳) فوائد الرضویه محدث قمی : ۳۷۰.

۲۲۴) فوائد الرضویّه : ۵۱۳.

۲۲۵) بحارالانوار : ۴۱۶/۷۷، از تحف العقول : ۱۷۱.

۲۲۶) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرایطی را برای این گونه برادران ذکر فرموده اند. برای اطلاع بیشتر به بحارالانوار :

۴۱۶/۷۷ رجوع کنید.

۲۲۷) بحارالانوار : ۳۰۶/۹۵.

۲۲۸) بحارالانوار : ۲۶۷/۹۱.

۲۲۹) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : ۹۲.

۲۳۰) سماوات« قریه ای است در کنار فرات بین کوفه و بصره.

۲۳۱) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : ۹۶.

۲۳۲) سفینه البحار : ۴۶۹/۲.

۲۳۳) بحارالانوار : ۸۸/۷۵، از اصول کافی : ۳۷۱/۲.

۲۳۴) بحارالانوار : ۲۲۹/۷۸ از تحف العقول : ۳۱۵.

۲۳۵) بحارالانوار : ۲۹۱/۷۸، از تحف العقول : ۳۰۷.

۲۳۶) بحارالانوار : ۳۵۲/۶۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹